

بِحَمْدِهِ الْغُلَامُ الْفَارسِيَّةُ

الدرس الاول

مرحباً =سلام
السيد =آقا
أنت =شما
تكون =هستيد
اجنبي =خارجى
ايراني = ايرانى
أين =كجا
انا = من هستم
نعم =بله
اسم = اسم
اسمك = اسم شما
ما هو =چيه
اسمي علي = اسم من علي
مع السلامة = خدا حافظ
في امان الله = خدا نگهدار

بعدما كررت الكلمات، انتبه الى الحوار بين علي و محمد في مطعم الجامعة...
علي: سلام آقا.

السلام عليكم سيدى.
محمد: و عليكم السلام.
علي: آيا شما خارجي هستيد؟
هل انت اجنبي؟

محمد: بله، من مصرى هستم، آيا شما ايرانى هستيد؟
نعم، انا مصرى - وهل انت ايرانى؟
علي: بله من ايرانى هستم.
نعم، انا ايرانى.
محمد: اسم شما چيه؟
ما اسمك؟

علي: اسم من علي ، اسم شما چيه؟
اسمي علي ، ما اسمك؟
محمد: اسم من محمد.
اسمي محمد.

استمعتم الى الحوار بين علي و محمد مرتين، استمعوا اليه مرة اخرى، ولكن هذه المرة بالفارسية فقط، حاولوا ان تكرروه ...

علي: سلام آقا.
محمد: سلام.
علي: شما خارجي هستيد؟
محمد: بله من مصرى هستم، شما ايرانى هستيد؟
علي: بله من ايرانى هستم.
محمد: اسم شما چيه؟
علي: اسم من علي ، اسم شما چيه؟
محمد: اسم من محمد.

علي و محمد يتكلمان مع بعضهما قليلاً، وبعد تناول الطعام يودعان بعضهما و يخرجان من المطعم، يقول محمد لعلي:

محمد: استودعك الله سيد علي.
خدا حافظ على آقا!
علي: خدا حافظ!
استودعك الله.

استمعوا الان الى الحوار بالفارسية فقط...
محمد: خدا حافظ على آقا!

-على: خدا نگهدار.

الدرس الثالث
السلام عليكم=سلام
السيد علي صمدي=آقای علی صمدی
اسمي=اسم من
كيف حالك؟=حال شمال چطوره؟
اشكرك. شكرأ=متشرکرم
هل انت بخير؟=حال شما خوبه؟
شكراً جزيلاً=خيلي منون
طالب جامعي=دانشجو
تاريخ=تاریخ
طالب في التاريخ=دانشجوی تاریخ
انت=شما
انت تكون=هستید (فعل مساعد)
لا=نه
انا=من
أكون (يحذف الفعل المساعد في العربية)=(هستم
انا لست=نیستم
آداب- أدب=ادبیات
طالب في الآداب الفارسي=دانشجوی ادبیات فارسی
الادب الفارسي=ادبیات فارسی

بعدما كررت الكلمات، نذهب الان الى قاعة الجامعة ونستمع الى الحوار بين محمد وعلي.

على: سلام محمد.

السلام عليكم يا محمد.

محمد: سلام على آقا.

وعليكم السلام يا سيد علي.

على: اسم من على صمدی.

اسمی على صمدی.

محمد: بله، آقای صمدی ! حال شما چطوره؟

نعم، سيد علي صمدی ! كيف حالك؟

على: متشرکرم، حال شما خوبه؟

أشكرك، هل انت بخير؟

محمد: خيلي منون.

شكراً جزيلاً.

على: شما دانشجوی تاریخ هستید؟

هل انت طالب في التاریخ؟

محمد: نه. من دانشجوی تاریخ نیستم.

لا. انا لست طالباً في التاریخ.

على: شما دانشجوی ادبیات فارسی هستید؟

هل انت طالب في الآداب الفارسی؟

محمد: بله، من دانشجوی فارسی هستم، شما دانشجوی تاریخ هستید؟

نعم، انا طالب في الآداب الفارسی، هل انت طالب في التاریخ؟

على: بله، من دانشجوی تاریخ هستم.

نعم، انا طالب في التاریخ.

نأمل ان تكونوا قد فهمتم تماماً الحوار بين محمد وعلي، نستمع الى الحوار مرة اخرى، ولكن هذه المرة بالفارسية فقط، فاستمعوا وكرروا العبارات...

على: سلام محمد.

محمد: سلام عليکم.

على: اسم من على ، على صمدی.

محمد: بله، سلام آقای على صمدی، حال شما چطوره؟

على: متشکرم، حال شما خوبه؟

محمد: خیلی منون.

على: شما دانشجوی تاریخ هستید؟

محمد: نه، من دانشجوی تاریخ نیستم.

على: شما دانشجوی ادبیات فارسی هستید؟

محمد: بله، من دانشجوی ادبیات فارسی هستم، شما دانشجوی تاریخ هستید؟

على: بله، من دانشجوی تاریخ هستم.

اذن یعرف محمد و علي بعضهما الان، وانتم ايضاً ستعرفونهما اکثر بالتدريج، وبمتابعکم لما یجري بينهما ستتعلمون الفارسية اکثر فاکثر.

اهم العبارات التي تعلمتها حتى الان هي كالآتي...

السلام عليکم.

كيف حالك؟

هل انت بخير؟

اشكرك، شکراً جزيلاً.

هل انت ايراني؟

نعم، أنا ايراني.

ما اسمک؟

اسمي محمد.

هل انت طالب في الادب الفارسي؟

لا، انا لست طالباً في الادب الفارسي، انا طالب في التاريخ.

سلام.

حال شما چطوره؟

حال شما خوبه؟

متشکرم، خیلی منون.

شما ايراني هستید؟

بله، من ايراني هستم.

اسم شما چیه؟

اسم من محمد.

شمال دانشجوی ادبیات فارسی هستید؟

نه، من دانشجوی ادبیات فارسی نیستم، من دانشجوی تاریخ هستم.

٤

هل انت بخير؟=خوبى

شکراً=منون

هل=آيا

بنایة- مبنی=ساختمان

واحد=یک

اثنان=دو

البنایة رقم واحد=ساختمان يک

البنایة رقم اثنین=ساختمان دو

فََـ، اذن=پس

انا=من

غرفة=اتاق

جديد=جديد

غرفة جديدة=اتاق جديد

أبحث عن شيء=در جستجوی چیزی هستم.

لماذا=چرا

هناك=هست، وجود دارد.

غرفتی=اتاق من

صغری=کوچک

مزدحم=شلوغ

الغرفة صغيرة ومزدحمة=اتاق كوچك وشلوغه
سرير=تخت
سرير شاغر=تخت خالي
عندنا=ما... داريم.
عندكم=شما... داريد.
في=در
في الغرفة=در اتاق
نحن=ما
غرفتنا=اتاق ما
تعال=بيا
جيد جداً=خيلي عاليه
إلى الغرفة=به اتاق

الآن بعدنطم المفردات نستمع الى محادثة محمد و علي:

محمد: سلام على خوبى؟
محمد: السلام عليكم هل انت بخير؟

علي: سلام. منون.

علي: عليكم السلام. شكرأ.

محمد: آيا شما در ساختمان يك هستيد؟

محمد: هل انت في البناء رقم واحد؟

علي: نه من در ساختمان يك نيسنم.

علي: لا أنا لست في البناء رقم واحد.

محمد: پس شما در ساختمان دو هستيد؟

محمد: اذن انت في البناء رقم اثنين؟

علي: بله. اتاق من در ساختمان دو است.

علي: نعم. غرفتي في البناء رقم اثنين.

محمد: من در جستجوی يك اتاق جديد هستم.

محمد: أيث عن غرفة جديدة.

علي: اتاق جديد؟ چرا؟

علي: غرفة جديدة؟ لماذا؟

محمد: من يك اتاق جديد مى خواهم. چون اتاق من كوچك وشلوغه.

محمد: أريد غرفة جديدة لأن غرفتي صغيرة ومزدحمة.

علي: ما در اتاق يك تخت خالي داريم.

علي: هناك في غرفتنا سرير شاغر.

محمد: شمار در اتاق يك تخت خالي داريد؟

محمد: هل هناك في غرفتكم سرير شاغر؟

علي: بله. به اتاق ما بيا.

علي: نعم. تعال الى غرفتنا.

محمد: خيلي عاليه.

محمد: جيد جداً.

هل فهمتم قصة البرنامج؟ يوجد سرير شاغر في غرفة علي ولذلك يستطيع محمد الذهاب الى غرفة علي والاقامة معه.انتبهوا الى محادثة محمد و علي مرة اخرى.

محمد: سلام على خوبى؟

محمد: السلام عليكم، علي هل انت بخير.

علي: سلام. منون.

علي: عليكم السلام. شكرأ.

محمد: آيا شما در ساختمان يك هستيد؟

محمد: هل انت في البناء رقم واحد؟

علي: نه. من در ساختمان يك اقامت ندارم.

علي: لا أنا لست في البناء رقم واحد.

محمد: پس شما در ساختمان دو هستيد؟

محمد: اذن انت في البناء رقم اثنين.

علي: بله. اتاق من در ساختمان دو است.

على: نعم. عرفتني في الـبـنـيـاـة رقم اثـنـيـنـ.
 محمد: من در جـسـتجـوـي يـكـ اـتـاقـ جـدـيدـ هـسـتمـ.
 محمد: أـبـحـثـ عن غـرـفـةـ جـدـيدـةـ.
 على: اـتـاقـ جـدـيدـ؟ چـراـ؟
 على: غـرـفـةـ جـدـيدـةـ؟ لـمـاـذـ؟
 محمد: من يـكـ اـتـاقـ جـدـيدـ مـىـ خـواـهـ. چـونـ اـتـاقـ مـنـ كـوـچـكـ وـشـلـوـغـهـ.
 محمد: اـرـيدـ غـرـفـةـ جـدـيدـةـ. لـانـ عـرـفـتـيـ صـغـيرـةـ وـمـزـدـحـمةـ.
 على: ما در اـتـاقـ يـكـ تـخـتـ خـالـىـ دـارـيـمـ.
 على: يـوـجـدـ فـيـ غـرـفـتـنـاـ سـرـيرـ شـاغـرـ.
 محمد: شـماـ در اـتـاقـ يـكـ تـخـتـ خـالـىـ دـارـيـدـ?
 محمد: يـوـجـدـ فـيـ غـرـفـتـكـمـ سـرـيرـ شـاغـرـ?
 على: بـلـهـ. بـهـ اـتـاقـ مـاـ بـيـاـ.
 على: نـعـمـ. تـعـالـ إـلـىـ غـرـفـتـنـاـ.
 محمد: خـيـلـىـ عـالـيـهـ.
 محمد: جـيدـ جـداـ.

5

سـعـدـ اللـهـ اوـقـاتـكـ=روـزـ بـخـيرـ
 السـيـدـ دـارـوـيـ=آـقـاـيـ دـاـورـىـ
 غـرـفـةـ=اـتـاقـ
 غـرـفـتـنـاـ=اـتـاقـ مـاـ
 نـحـنـ=ماـ
 سـرـيرـ=تـخـتـ
 سـرـيرـ شـاغـرـ=تـخـتـ خـالـىـ
 أـدـريـ=مـىـ دـانـمـ
 بـنـيـاـةـ=سـاخـتـمـانـ
 اـثـنـانـ=دوـ
 الـبـنـيـاـةـ رقم اـثـنـيـنـ=سـاخـتـمـانـ دـوـ
 واحدـ=يـكـ
 الـبـنـيـاـةـ رقم واحدـ=سـاخـتـمـانـ يـكـ
 تـحـبـ=دوـسـتـ دـارـىـ
 عـاـمـلـ لـرـبـطـ الجـمـلـةـ=اسـتـ
 اذاـ=اـگـرـ
 يمكنـ=مـمـكـنـ اـسـتـ
 عـرـفـتـيـ=اـتـاقـ مـنـ
 تـفـضـلـ=بـفـرـمـائـیدـ
 هذاـ=اـیـنـ
 استـمـارـهـ=فـرمـ
 اـنـتـ=توـ
 اـنـتـمـ (وـتـسـتـخـدـمـ لـلـمـفـرـدـ اـحـتـرـامـاـ)=(شـماـ)
 طـالـبـ جـامـعـيـ=دانـشـجوـهـاـ
 طـلـابـ جـامـعـيـوـنـ=دانـشـجوـهـاـ
 شـكـرـاـ جـزـيـلاـ=خـيـلـىـ مـتـشـكـرـمـ
 شـكـرـاـ جـزـيـلاـ=خـيـلـىـ مـمـنـونـ

آـمـلـ انـ تـكـوـنـواـ قـدـ كـتـبـتـ المـفـرـدـاتـ،ـ وـالـآنـ إـلـىـ مـحـادـثـةـ مـحـمـدـ وـعـلـيـ مـعـ السـيـدـ دـارـوـيـ:
 على: سـلامـ آـقـاـ.
 السلامـ عـلـيـكـمـ سـيـديـ.
 آـقـاـيـ دـارـوـيـ: سـلامـ. رـوـزـ بـخـيرـ.
 عـلـيـكـمـ السـلامـ. اـسـعـدـ اللـهـ اوـقـاتـكـ.

علی: آقای داوری ما در اتفاقمان یک تخت خالی داریم.
السید داروی، فی غرفتنا يوجد سریر شاغر.
آقای داروی: بله. می دانم.
نعم، ادری.

علی: این آقا محمد است. او دانشجوی ادبیات فارسی است.
هذا هو السيد محمد. هو طالب في فرع الادب الفارسي.
محمد: سلام آقای داوری.

السلام عليكم السيد داوری.
آقای داوری: سلام. شما در ساختمان دو هستید؟
عليكم السلام. انت في البناء رقم اثنين؟

محمد: نه. اتاق من در ساختمان یک است.
لا. غرفتی في البناء رقم واحد.

آقای داوری: شما ساختمان دو را دوست داری؟
وتحب البناء رقم اثنين؟
محمد: بله. اگر ممکن است.

نعم، اذا أمكن.

استمعوا الى المحادثة مرة اخرى ولكن دون تعریف:
علی: سلام آقا

آقای داوری: سلام. روز بخیر.
علی: آقای داوری ما در اتفاقمان یک تخت خالی داریم.

آقای داوری: بله. می دومن.
علی: این آقا محمد است. او دانشجوی ادبیات فارسی است.
محمد: سلام آقای داوری.

آقای داوری: سلام. شما ساختمان دو هستید؟
محمد: نه. اتاق من در ساختمان یک است.

آقای داوری: وشما ساختمان دو را دوست دارید؟
محمد: بله. اگر ممکن است!

لا يجيب السيد داروی وهو ينهض من وراء منضدته ويتجه الى درج في زاوية من غرفته ويبحث بين الاوراق
الموجودة فيه، محمد وعلي ينظران الى بعضهما، ثم يجلس السيد داروی خلف منضدته وبيده ورقة بيضاء. الورقة
هي استمارة خاصة لطلب البناء رقم اثنين يجب على الطلاق ان يملأوا الاستمارة، السيد داروی يعطي الورقة
لمحمد ويقول:

آقای داوری: بفرمانید، فرم دانشجوها ساختمان دو.
السيد داوری: تفضل، استمارة طلب البناء رقم اثنين.

محمد: خیلی متشرکم آقا.

اشکرک سیدی.

علی: خیلی منون.

شکرا لك.

مرة اخرى (دون التعریف:

آقای داوری: بفرمانید، فرم دانشجوها ساختمان دو.
محمد: خیلی متشرکم آقا.

علی: خیلی منون.

یملاً محمد الاستمارة و يقدمها للسيد داروی، محمد وعلي مسروران، لانهما يقيمان معاً بعد الان في الغرفة رقم
اثنی عشر في البناء رقم اثنين/ب

٦

انا بخیر = خوب

هذا / هذه = این

انا = من

اکون = هستم

فرصة سعيدة = خوشوقتم

اهلاً وسهلاً = خوش آمدید

حول = در مورد

حولك مع = .. در مورد شما با

معی = با من

هو / هي = او

یاتی = می آید

الى = به

الى الغرفة = به اتاق

جيد جداً = خیلی خوب است

شاغر = خالی

سریر = تخت

هذا السرير شاغر = این تخت خالی است

خزانة = گمد

هذه الخزانة = این گمد

أرجو / عفواً = خواهش می کنم

شكراً جزيلاً = خیلی منون

جزيل / كثير = خیلی

يذهب محمد وعلي الى الغرفة، الغرفة في الطابق الثاني، يطرق على الباب ويدخل الانتان معاً، سعيد في الغرفة،

استمعوا الى الحوار بينهم:

على: سلام سعيد.

علي: مرحباً سعيد.

سعيد: سلام، حال شما چطور است؟

سعيد: مرحباً، كيف حالكم؟

على: خوبم، متشکرم، این آقا محمد است.

علي: أنا بخير، اشکرک، هذا محمد.

محمد: سلام، حال شما خوب است؟

محمد: مرحباً، هل أنت بخير؟

سعيد: سلام، متشکرم، من سعيدم.

سعيد: مرحباً، اشکرک،انا سعيد.

محمد: خوشوقتم.

محمد: فرصة سعيدة.

سعيد: خوش آمدید، على درباره شما با من صحبت کرده است.

سعيد: اهلاً وسهلاً، لقد تحدث عنك على معي.

على: سعيد! محمد از امروز به اتاق ما می آید، او دانشجوی ادبیات فارسی است.

علي: سعيد! يأتي محمد الى غرفتنا من اليوم، هو طالب بالادب الفارسي.

سعيد: خوب است، این تخت خالی است.

سعيد: جيد، هذا السرير شاغر.

محمد: متشکرم، این تخت من است؟

محمد: شکراً، هذا سريري؟

سعيد: بله، این تخت و این گمد شماست.

سعيد: نعم، هذا سريرک و هذه خزانتك.

محمد: خیلی منون سعيد، خیلی منون على.

محمد: شکراً جزيلاً سعيد. شکراً جزيلاً على.

على: خواهش می کنم.

علي: عفواً.

استمعوا الى الحوارمرة أخرى/في هذا الحوار مجاملات وعبارات يستفاد منها كثيراً. انتبهوا رجاءً:

على: سلام سعيد.

سعيد: سلام، حال شما چطور است؟

على: خوبم، متشکرم، این آقا محمد است.

محمد: سلام، حال شما خوب است؟

سعيد: سلام، متشکرم، من سعيدم.

محمد: خوشوقتم.

سعيد: خوش آمدید، على در مورد شما با من صحبت کرده است.

على: سعيد! محمد از امروز به اتاق ما می آید. او دانشجوی ادبیات فارسی است.

سعيد: خوب است، این تخت خالی است.

محمد: متشركم، اين تخت من است؟
سعيد: بله، اين تخت و اين كمد شماست.
محمد: خيلي منون سعيد، خيلي منون على.
على: خواهش مى کنم

٧

صباح الخير = صبح بخير
الساعة = ساعت
كم = چند است
كم هي الساعة = ساعت چند است؟
السابعة = هفت
الساعة السابعة = ساعت هفت است
نعم = آري
نعم = بله
متاخر = دير
كثيراً = خيلي
متاخر كثيراً = خيلي دير است
هذا اليوم = امروز
صباحاً = صباح
أنت = تو
عندك = داري
الصف = کلاس
حافلة = اتوبيوس
بالحافلة = با اتوبيوس
الجامعة = دانشگاه
إلى الجامعة = به دانشگاه
أنت تذهب = تو ... مي روی
الكلية = دانشکده
بقربي = نزديك من
أذهب = مي روم
مشياً = پياده
 ايضاً = هم
إذن = پس
استعجل = عجله کن
تذهب الحافلة = اتوبيوس مي روود

الآن استمعوا الى الحوار:
علي: صبح بخير محمد.
علي: صباح الخير محمد.
محمد: صباح بخير، ساعت چند است؟
محمد: صباح الخير، کم الساعة؟
علي: هفت است.
علي: السابعة.
محمد: ساعت هفت است؟
محمد: الساعة هي السابعة؟
علي: آري خيلي دير است.
علي: نعم، متاخرأ كثيراً.
سعيد: سلام صباح بخير.
سعيد: السلام عليكم، صباح الخير.
علي: صباح بخير، امروز صبح تو کلاس داري؟
علي: صباح الخير، هل عندك محاضرة صباح اليوم؟

سعيد: بله ساعت .٨

سعيد: نعم، في الساعة الثامنة.

محمد: سعيد! تو با اتوبيوس به دانشگاه می روی؟

محمد: سعيد! انت تذهب الى الجامعة بالحافلة؟

سعيد: نه دانشکده نزدیک است. من پیاده می روم.

سعید: لا، الكلية قريبة. أنا أذهب مشياً.

محمد: على! تو هم پیاده به دانشگاه می روی؟

محمد: على! أنت أيضاً تذهب الى الجامعة مشياً؟

علي: نه، من با اتوبيوس به دانشگاه می روم.

علي: لا، أنا أذهب الى الجامعة بالحافلة.

محمد: من هم با اتوبيوس به دانشگاه می روم.

محمد: أنا أيضاً أذهب الى الجامعة بالحافلة.

علي: پس عجله کن، اتوبيوس ساعت هفت ونیم می رود.

علي: إن عجل، الحافلة تذهب في الساعة السابعة والنصف.

محمد: باشد. خداحافظ سعيد.

محمد: حسناً، في أمان الله سعيد.

علي: خداحافظ.

علي: في أمان الله.

سعید: به سلامت.

سعید: مع السلامة.

استمعتم الى الحوار؟ الحوار كان طويلاً تقريباً، لكن العبارات كانت بسيطة. والآن استمعوا الى الحوار مرة اخري.

علي: صبح بخير محمد.

علي: صباح الخير محمد.

محمد: صبح بخير، ساعت چند است؟

محمد: صباح الخير، كم الساعة؟

علي: هفت است.

علي: السابعة.

محمد: ساعت هفت است؟

محمد: الساعة هي السابعة؟

علي: آري خيلي دیر است.

علي: نعم، متأخراً كثيراً.

سعید: سلام، صباح بخير.

سعید: السلام عليكم، صباح الخير.

علي: صباح بخير، امروز صباح تو کلاس داري؟

علي: صباح الخير، هل عندك محاضرة صباح اليوم؟

سعید: بله ساعت .٨

سعید: نعم في الساعة الثامنة.

محمد: سعيد! تو با اتوبيوس به دانشگاه می روی؟

محمد: سعيد! انت تذهب الى الجامعة بالحافلة؟

سعید: نه دانشکده نزدیک است. من پیاده می روم.

سعید: لا، الكلية قريبة. أنا أذهب مشياً.

محمد: على! تو هم پیاده به دانشگاه می روی؟

محمد: على! أنت أيضاً تذهب الى الجامعة مشياً؟

علي: نه، من با اتوبيوس به دانشگاه می روم.

علي: لا، أنا أذهب الى الجامعة بالحافلة.

محمد: من هم با اتوبيوس به دانشگاه می روم.

محمد: أنا أيضاً أذهب الى الجامعة بالحافلة.

علي: پس عجله کن، اتوبيوس ساعت هفت ونیم می رود.

علي: إن عجل، الحافلة تذهب في الساعة السابعة والنصف.

محمد: باشد. خداحافظ سعيد.

محمد: حسناً، في أمان الله سعيد.

علي: خداحافظ.

على: في امان الله.
سعيد: به سلامت.
سعيد: مع السلامة

٨

أنت = تو
من اين أنت = اهل کجایی
شیراز = شیراز
انا من شیراز = شیرازی ام
اسرة = خانواده
اسرتی = خانواده من
في = در
في شیراز = در شیراز
ما هي مهنته؟ = چه کار است?
هو / هي = او
ما هي مهنته؟ = او چه کار است?
أبي = پدرم
شرطی = پلیس
ابوک = پدرت
معلمة / معلم = معلم
امي = مادرم
ماذا يفعل؟ ماذَا تفعَل؟ = چه کار می کند?
ربة بيت = خانه دار
هو ليس / هي ليست = او... نیست
صورة = عکس
سيدة = خانم
هذه السيدة = این خانم
امک = مادرت
هي / هو = او
جده = مادر بزرگ
هي جدتي = مادر بزرگ است
بنت / ابنة / فتاة = دختر
اخت = خواهر
هي اختك = خواهرت است
هي اختي = خواهرم است
تلמיד / تلميذة = دانش آموز
الآن حيث تعلمت كلمات الدرس استمع الى الحوار بين محمد و على:
-محمد: على! تو کجایی هستی؟
-محمد: على! من این انت?
-علي: من شیرازی ام. خانواده من در شیراز هستند.
علي: أنا شیرازی. أسرتی في شیراز.
-محمد: پدر تو چه کاره است?
محمد: ما هي مهنة والدك?
-علي: پدرم پلیس است.
علي: والدي شرطی.
-محمد: مادرت چه کار می کند?
محمد: ماذا تعمل والدتك?
-علي: او خانه دار است.
علي: هي ربة بيت.
-محمد: مادر من کار می کند. او مترجم است.
محمد: والدتي تعمل. هي مترجمة.
-علي: پدرت چه کار است?

علي: ما هي مهنة والدك؟

محمد: پدرم معلم است. این عکس خانواده من است

محمد: والدی معلم. هذه صورة أسرتي.

استمعوا مرة اخرى الى الحوار بين محمد وعلي:

محمد: علي! تو کجایی هستی؟

محمد: علي! من أين انت؟

علي: من شیرازی ام. خانواده من در شیراز هستند.

علي: أنا شیرازی. أسرتي في شیراز.

محمد: پدر تو چه کار است؟

محمد: ما هي مهنة والدك؟

علي: پدرم پلیس است.

علي: والدی شرطی.

محمد: مادرت چه کار می کند؟

محمد: ماذا تعمل والدتك؟

علي: او خانه دار است.

علي: هي ربة بيت.

محمد: مادر من کار می کند. او مترجم است.

محمد: والدتي تعمل. هي مترجمة.

علي: پدرت چه کاره است؟

علي: ما هي مهنة والدك؟

محمد: پدرم معلم است. این عکس خانواده من است.

محمد: والدی معلم. هذه صورة أسرتي.

يأخذ علي الصورة من محمد. فهي صورة عائلية صغيرة وينظر علي الى الصورة ويسأل محمدًا:

علي: این آقا پدرت است؟

علي: هذا السيد والدك؟

محمد: بله. این آقا پدرم است. او معلم است.

محمد: نعم. هذا السيد والدی. هو معلم.

علي: این خانم مادرت است؟

علي: هذه السيدة والدتك؟

محمد: نه او مادربزرگ است. این خانم مادرم است.

محمد: لا هي جدّتی. هذه السيدة والدتي.

علي: و این دختر، خواهرت است؟

علي: وهذه الفتاة أختك؟

محمد: بله این خواهرم است. او دانش آموز است.

محمد: نعم. هذه أختي. هي تلميذة.

استمعوا الى الحوار مرة اخرى.

علي: این آقا پدرت است؟

علي: هذا السيد والدك؟

محمد: بله. این آقا پدرم است. او معلم است.

محمد: نعم. هذا السيد والدی. هو معلم.

علي: این خانم مادرت است؟

علي: هذه السيدة والدتك؟

محمد: نه او مادربزرگ است. این خانم مادرم است.

محمد: لا هي جدّتی. هذه السيدة والدتي.

علي: و این دختر، خواهرت است؟

علي: وهذه الفتاة أختك؟

محمد: بله این خواهرم است. او دانش آموز است.

محمد: نعم. هذه اختي. هي تلميذة

٩

حوار قصير وبسيط مع الذين يتكلمون الفارسية وهذا ما يبعث على الرضي والارتياح كما تعرفون فإن علي ومحمد طالبان بجامعة طهران ويسكنان في غرفة واحدة في القسم الداخلي وهم الآن في الغرفة حيث يري علي

صوراً لمحمد. ينظر محمد الى الصور ويسأل على عن أسرته لكي نتعرف على أسرة على الأفضل أن نتعلم الكلمات الجديدة مع مراجعة لبعض الكلمات السابقة :

من هو هذا السيد؟ = اين آقا كیست؟

أبي = پدرم

شاب / شابة = جوان

أيضاً = هـ م

أمي = مادرم

ام ابن / ولد = مادرپسر

ابن پسر = هذا الولد

برادر = أخ

أخت = خواهر

أخي = ب رادرم

أختي = خواهرم

إبنة / بنت = دختر

كم = چند تا

أنت ... لك = تو... داري

واحد / واحدة = يك

إثنان / إثنتان = دو

انا.... لي = من... دارم

أسرة = خانواده

كبير / كبيرة = بزرگ

ابن الأسرة الاكبر = پسر بزرگ خانواده

أنت = تو هستى

انا... لست = من... نیستم

أخي = برادرم است

فقط = فقط

انا ... ليس لي = من... ندارم

أعرف، اعلم = می دانم

آن / الذي = که

ما عمل؟ = چه کاره؟

ما هي مهنتك = او چه کاره است؟

موظف = کارمند

بنك = بانک

موظفي بنك = کارمند بانک

أختي الكبيرة = خواهر بزرگم

ممرض = پرستار

أختي الصغيرة = خواهر کوچکم

حتى الان / لما / ما زال = هنوز

هو يذهب = او... می رود

إلى المدرسة = به مدرسه

إلى الحوار بين محمد وعلي. ينظر محمد إلى الصور ويسأل علياً:

محمد: أين آقا كيست؟

محمد: من هو هذا السيد؟

علي: ايشان پدرم است.

علي: هو أبي .

محمد: اوه، پدرت جوان است.

-محمد: اوه، أبوک شاب.

علي: بله، پدرم جوان است. أين خاتم هم مادرم است.

-علي: نعم أبي شاب، وهذه السيدة هي امي .

محمد: أين پسر کيست؟

-محمد: من هو هذا الولد؟

علي: أين پسر، برادرم است.

-علي: هذا الولد أخي .

محمد: أين دختر، خواهرت است؟

-محمد: هذه الفتاة، اختک؟

علي: بله أين دختر، خواهرم است.

-علي: نعم. هذه الفتاة أخي .

محمد: شما چند تا خواهر و برادرید؟

-محمد: کم أخ وأخت انتم؟

علي: من يك برادر و دو خواهر دارم.

-علي: أنا لي أخ وأختان.

محمد: تو پسر بزرگ خانواده اي؟

محمد: أنت الولد الاكبر في الأسرة؟

علي: نه من پسر بزرگ خانواده نیستم. برادرم پسر بزرگ خانواده است.

-علي: لا أنا لست الولد الاكبر في الأسرة. أخي هو، الولد الاكبر في الأسرة.

محمد: من برادر ندارم. من فقط يك خواهر دارم.

-محمد: أنا ليس لي أخ. لي اخت فقط.

علي: بله. مي دانم تو يك خواهر داري.

-علي: نعم، أعلم أنت لك اخت واحدة.

محمد: برادر تو چه کاره است؟

-محمد: ما هي مهنة أخيك؟

علي: برادرم کارمند است. کارمند بانک.

-علي: أخي موظف. موظف بنك.

محمد: خواهرت چي؟

-محمد: وأختك؟

علي: خواهر بزرگم پرستار و خواهر کوچکم به مدرسه مي رود.

-علي: أخي الكبيرة ممرضة وأخي الصغيرة لازالت تذهب الى المدرسة.

مرة أخرى إلى الحوار بين محمد وعلي. انتبهوا إلى أن الفاعل يأتي في أول الجملة باللغة الفارسية بينما يأتي الفعل في آخرها.

محمد: اين آقا کیست؟

محمد: من هو هذا السيد؟

علي: ايشان پدرم است.

-علي: هو أبي.

محمد: اوه، پدرت جوان است.

-محمد: اوه، ابوک شاب.

علي: بله، پدرم جوان است. اين خاتم هم مادرم است.

-علي: نعم أبي شاب، وهذه السيدة هي أمي.

محمد: اين پسر کیست؟

-محمد: من هو هذا الولد؟

علي: اين پسر، برادرم است.

-علي: هذا الولد أخي.

محمد: اين دختر، خواهرت است؟

-محمد: هذه الفتاة، اختك؟

علي: بله اين دختر، خواهرم است.

-علي: نعم. هذه الفتاة أخي.

محمد: شما چند تا خواهر و برادرید؟

-محمد: کم أخ وأخت أنتم؟

علي: من يك برادر و دو خواهر دارم.

-علي: أنا لي أخ وأختان.

محمد: تو پسر بزرگ خانواده اي؟

-محمد: أنت الولد الاكبر في الأسرة؟

علي: نه من پسر بزرگ خانواده نیستم. برادرم پسر بزرگ خانواده است.

-علي: لا أنا لست الولد الاكبر في الأسرة. أخي، الولد الاكبر في الأسرة.

محمد: من برادر ندارم. من فقط يك خواهر دارم.

-محمد: أنا ليس لي أخ. لي اخت فقط.

علي: بله. مي دانم تو يك خواهر داري.

-علي: نعم، أعلم أنت لك اختاً واحدة.

محمد: برادر تو چه کاره است؟

-محمد: ما هي مهنة أخيك؟

علي: برادرم کارمند است. کارمند بانک.

-علي: أخي موظف. موظف بنك.

محمد: خواهرت چي؟

-محمد: وأختك؟

علي: خواهر بزرگم پرستار است و خواهر کوچکم به مدرسه مي رود.

-علي: أخي الكبيرة ممرضة وأختي الصغيرة لازالت تذهب الى المدرسة.

10

امروز =اليوم/هذااليوم
بعد از ظهر = بعد الظهر / عصرا
بيكار = عاطل / متفرغ
تو = أنت

من ... نیستم = أنا... لست
تو نیستي = أنت لست
امشب = الليلة / هذه الليلة

چه = ماذما /كيف
فکر کنم = أتصور / اظن
چرا = لماذا

برای = ل / لاجل
خرید = الشراء/التسوق
وقت = الوقت

تو داری = أنتِ لكَ / عندكَ
نه = لا

من ندارم = أنا ليس لي
چون = لأنَّ

من دارم = أنا لي
درس=محاضرة/درس

او = هو / هي
او نیست = هو ليس / هي... ليست

او ندارد = هو ليس له / هي ليست لها

او می رود = هو يذهب / هي تذهب
 به = الى
 کتابخانه = مكتبة
 فرداً = غداً
 ما می رویم = نحن نذهب
 چطور است؟ كيف
 خوب است = حسناً/جيد
 پس = اذن

والآن حيث قرأتم المفردات وترجمتها. ندعوكم الى قراءة الحوار بين علي ومحمد، وهما في غرفتهما يطالعان دروسهما فيقول محمد:

على: محمد، تو امروز بعد از ظهر بيكاري؟
 -علي: محمد، هل أنت متفرغٌ عصر اليوم؟
 محمد: نه. بعازار ظهر بيكار نیستم.
 -محمد: لا. لست متفرغاً بعد الظهر.
 على: تو بعازار ظهر بيكار نیستي، امشب چه؟
 -علي: أنت لست عاطلاً بعد الظهر، وكيف الليلة؟
 محمد: آري... فكر كنم... براي چه؟
 -محمد: نعم... اظنّ... لماذا؟
 على: تو براي خريد وقت داري؟
 -علي: أنت عندك وقت للتسوق؟
 محمد: نه، من وقت ندارم.
 -محمد: لا، أنا ليس عندي وقت.
 على: جرا وقت نداري؟
 -علي: لماذا ليس لديك وقت؟
 محمد: چون من امشب درس دارم.
 -محمد: لأنّ لي درساً الليلة.
 على: سعيد چه؟ او امشب بيكار است؟
 -علي: وسعيد كيف؟ هو متفرغٌ الليلة؟
 محمد: نه، او امشب بيكار نیست.
 -محمد: لا، هو ليس متفرغاً الليلة.
 على: سعيد هم براي خريد وقت ندارد؟
 -علي: سعيد أيضاً ليس لديه وقت للتسوق؟
 محمد: نه، او امشب به كتابخانه می رود. فرداً به خريد می رویم. چطور است؟
 -محمد: لا، هو يذهب إلى المكتبة. غداً نذهب للتسوق. كيف هذا؟
 على: خوب است. پس ما فرداً به خريد می رویم.
 -علي: جيد. إذن نحن نذهب للتسوق غداً.

كمالاحظتم، لا يستطيع محمد وسعيد أن يذهبا مع علي للتسوق الليلة، لأنّ محمد درساً ويريد سعيد ايضاً أن يذهب إلى المكتبة. لهذا يقبل علي اقتراح محمد ان يذهبا للتسوق غداً. الى الحوار مرة أخرى:

على: محمد، تو امروز بعد از ظهر بيكاري؟
 -علي: محمد، هل أنت متفرغٌ عصر اليوم؟
 محمد: نه. بعازار ظهر بيكار نیستم.
 -محمد: لا. لست عاطلاً بعد الظهر.
 على: تو بعازار ظهر بيكار نیستي، امشب چه؟
 -علي: أنت لست متفرغاً بعد الظهر وكيف الليلة؟
 محمد: آري... فكر كنم... براي چه؟
 -محمد: نعم... اظنّ... لماذا؟
 على: تو براي خريد وقت داري؟
 -علي: أنت هل لك وقت للتسوق؟
 محمد: نه، من وقت ندارم.
 -محمد: لا، أنا ليس لدى وقت.
 على: جرا وقت نداري؟

-علي: لماذا ليس لديك وقت؟
 محمد: چون من امشب درس دارم.
 -محمد: لأن لي درسا الليلة.
 علي: سعيد چه؟ او امشب بيکار است؟
 -علي: وسعيد كيف؟ فهو متفرغ الليلة؟
 محمد: نه او امشب بيکار نیست.
 -محمد: لا هو ليس متفرغا الليلة.
 علي: سعيد هم براي خريد وقت ندارد؟
 -علي: سعيد أيضا ليس لديه وقت للتسوق؟
 محمد: نه، او امشب به كتابخانه می رود. فردا به خريد می رویم. چطور است؟
 -محمد: لا، هو يذهب الليلة الى المكتبة. غداً نذهب للتسوق كيف هذا؟
 علي: خوب است. پس ما فردا به خريد می رویم.
 -علي: جيد. إذن نحن نذهب للتسوق غداً.

11

امروز =اليوم/هذا اليوم
 بعداز ظهر = بعد الظهر
 به كجا = الى اين
 شما می روید = انت تذهبون
 ما می رویم = نحن نذهب
 فروشگاه = متجر
 به = الى
 کدام = اي
 فروشگاه كتاب = محل بيع الكتب
 كتاب فروشي = متجر الكتب / محل بيع الكتب
 ما نمي رويم = نحن لا نذهب
 سوبرماركت = سوبر ماركت/ متجر كبير
 چيزی = شيئا
 تومي خواهي = أنت تريد
 فكرکتم = أظن / أتصور
 چند = كم / عددا / عدة
 تخم مرغ = بيض
 بسته = رُزْمَة / علبة
 پنير = جبن
 يك بسته پنير = علبة جبن واحدة
 من لازم دارم = أنا بحاجة/انا احتاج
 تو لازم داري = أنت بحاجة
 باشد = حسنا/ جيد
 براي تو = لك
 من می خرم = أنا أشتري
 رحمت می کشید = تكلف نفسك
 خيلي منون = شكرأ جزيلاً
 پدرت = ابوك
 او تلفن کرد = هو إتصل هاتفيا/هي اتصلت هاتفيا
 او سلام رساند = هو بلغ حياته / هي بلغت حياتها
 ساعت چند = أي الساعة
 تقريبا = تقريبا/حوالي
 ساعت هشت و بیست دقیقه = الساعة الثامنة وعشرون دقيقة
 الان = الآن/حاليا
 در = في
 در مصر = في مصر
 آنهاهستند = هم موجودون
 آنهانیستند = هم غير موجودين

تعطيلات = عطلة
براي تعطيلات = للعطل
سال = سنة / عام
هرسال = كل سنة / كل عام

الي الحوار بين محمد وسعيد:

سعيد: محمد شما امروز بعد از ظهر به کجا می روید؟

سعيد: محمد انتما الي این تذهبان بعد ظهر اليوم؟

محمد: به فروشگاه می رویم.

محمد: نذهب الي المتجر.

سعيد: به کدام فروشگاه می روید؟ به فروشگاه کتاب می روید؟

سعيد: الي اي متجر تذهبان؟ تذهبان الي متجر الكتب؟

محمد: نه. ما به کتاب فروشی نمی رویم. ما به سوپر مارکت می رویم. تو چیزی لازم داری؟

محمد: لا. نحن لا نذهب الي محل بيع الكتب. نحن نذهب الي السوبر ماركت. احتاج شيئاً؟

سعيد: آري. فکر می کنم چند تخم مرغ ویک بسته پنیر لازم دارم.

سعيد: نعم. أظن احتاج عدة بيضات وعلبة جبن واحدة.

محمد: باشد. من برایت می خرم.

محمد: حسنا. انا اشتري لك.

سعيد: خيلي منون. زحمت می کشي.

سعيد: شکراً جزيلاً. تکلف نفسك.

استمعنا الي الحوار. كيف كان؟ أظن أنه كان بسيطاً. نستمع الي الحوار مرة اخري:

سعيد: محمد شما امروز بعد از ظهر به کجا می روید؟

سعيد: محمد انتما الي این تذهبان بعد ظهر اليوم؟

محمد: به فروشگاه می رویم.

محمد: نذهب الي المتجر.

سعيد: به کدام فروشگاه می روید؟ به فروشگاه کتاب می روید؟

سعيد: الي اي متجر تذهبان؟ تذهبان الي متجر الكتب؟

محمد: نه. ما به کتاب فروشی نمی رویم. ما به سوپر مارکت می رویم. تو چیزی لازم داری؟

محمد: لا. نحن لا نذهب الي متجر الكتب. نحن نذهب الي السوبر ماركت. احتاج شيئاً؟

سعيد: آري. فکر می کنم چند تخم مرغ ویک بسته پنیر لازم دارم.

سعيد: نعم. أظن احتاج عدة بيضات وعلبة جبن واحدة.

محمد: باشد. من برایت می خرم.

محمد: حسنا. انا اشتري لك.

سعيد: خيلي منون. زحمت می کشي.

سعيد: شکراً جزيلاً. تکلف نفسك.

يذكر سعيد أن والد محمد اتصل هاتفيًا من الإمارات، لكنَّ محمدًا كان ذاهبًا إلى صالون الحلاقة. يبلغ سعيد محمدًا

الموضوع ويقول:

سعيد: راستي. پدرت امروز تلفن کرد. سلام رساند.

سعيد: الحقيقة اتصل والدك اليوم هاتفيابلغ تحياته.

محمد: آه؟ ساعت چند؟

محمد: آه؟ اي الساعة؟

سعيد: فکر می کنم تقریباً ساعت ٨/٢٠ دقیقه.

سعيد: أظن حوالي الساعة الثامنة وعشرين دقيقة.

محمد: او از مصر زنگ می زد؟

محمد: هو كان يتصل من مصر؟

سعيد: نه. پدرت گفت آنها الان در امارات هستند.

سعيد: لا. قال والدك هم الان في الامارات.

محمد: بل. أنها هر سال براي تعطيلات به امارات می روند.

محمد: نعم. هم يذهبون للعطلة (القضاء العطلة) الي الامارات كل عام.

إذن قرأتنا الحوار بين سعيد ومحمد وتعلمنا مفردات وعبارات جديدة. والآن نقرأ الحوار مرة أخرى :

سعيد: راستي. پدرت امروز تلفن کرد. سلام رساند.

سعيد: الحقيقة اتصل والدك اليوم هاتفيابلغ تحياته.

محمد: آه؟ ساعت چند؟
محمد: آه؟ أيَّ الساعة؟

سعید: فکر می کنم تقریباً ساعت ٨/٢٠ دقیقه.
سعید: اظن حوالی الساعة الثامنة وعشرين دقيقة.

محمد: او از مصر زنگ می زد؟
محمد: هو کان يتصل من مصر؟

سعید: نه. پدرت گفت آنها الان در امارات هستند.
سعید: لا. قال والدك هم الآن في الامارات.

محمد: بل. آنها هر سال برای تعطیلات به امارات می روند.
محمد: نعم. هم یذهبون للعطلة (لقضاء العطلة) الى الامارات كل عام

١٢

فرمانید=تقضلا/تفضلو
چه = ماذا، ما

شما می خواهید = انتما تریدان ، انتم تریدون
پاکت = علبه / قنینه

مامست = لبن
کره = زبدة

نوشابه = مشروب مرطب بلا کحول
ما می خواهیم = نحن نرید

لازم داریم = نحتاج
دو = اثنان

سه=ثلاثة

صابون = صابون
شامپو=شامبو

کُنسرو = معلب
ماهی=سمک

کنسروماهی = معلب سمک / سمک معلب
دیگر چه؟ماذا بعد؟

نان = خبز

آنجا = هناك

ما داریم = نحن عندنا /نحن نمتلك
شیشه = قنینه زجاجیه / قنینه

آبلیمو = عصیر لیمون
شیر = حليب

شما بدھید = أنتم اعطوا

راستی = الحقيقة
تُخم مرغ=بيض

پنیر = جبن

او = هو، هي
می خواهد = ي يريد

برنج = رز

روغن = زيت

کمی = قليلاً

ما نداریم = نحن ليس عندنا /نحن لانمل

لطفاً = رجاءاً / الرجاء

کدام؟أی؟

ساختمان = مبني/بنية

احتمالاً = احتمالاً/ربما/يتحمل

همکلاسی = زميل / زميلان/زملاء في صف واحد

دوست=صديق

منتشرم = شکراً / انا متشرک

اما الان الى الحوار بين محمد وعلي والبائع:
فروشنده: بفرمانيد، چه می خواهید؟
البائع: تفضلأً، ماذا تريدان؟

محمد: ما يك ظرف ماست، دو بسته كره و يك نوشابه می خواهيم.
محمد: نحن نريد علبة لينا وعلبتي زيد وقنية واحدة مشروعياً مرطباً.
على: سه عدد صابون، يك شامبو و دو كنسرو ماهي هم لازم داريم.
علي: نحتاج ايضاً ثلاثة صابونات وقنية شامبو واحدة وعلبتي سمك مذبّ.
فروشنده: ديگر چه؟ نان هم آنجاست. نان می خواهيد؟
البائع: ماذا بعد؟ الخبز ايضاً هناك. أتريidan خبزاً؟
على: خير، ممنون. يك شيشه آبليمو و دو بطري شير هم بدھيد.
علي: لا، ممنون. اعط ايضاً قنية زجاجية عصير ليمون وقنيتي حليب.
محمد: رasti، سعيد هم چند تا تخ مرغ و يك بسته پنیر می خواهد. على! ما برنج و روغن داريم?
محمد: الحقيقة، پريد سعيد ايضاً عدة بيضات وعلبة واحدة جبن. على! نحن عندنا رز وزيت?
على: بله. کمی برنج داريم، اما روغن نداريم.
علي: نعم. عندنا قليل من الرز، لكن ليس عندنا زيت.
محمد: پس آقا لطفاً تخ مرغ، پنیر و روغن هم به ما بدھيد.
محمد: إذن اعطانا رجاءً سيدي بيضاً وجبنًا وزيتاً أيضًا.

نرجو أن تكونوا قد انتبهتم الى الحوار حيث كانت فيه مفردات كثيرة. الى الحوار مرة أخرى لكن بدون ترجمة هذه المرة:

فروشنده: بفرمانيد، چه می خواهيد؟
محمد: ما يك ظرف ماست، دو بسته كره و يك نوشابه می خواهيم.
على: سه عدد صابون، يك شامبو و دو كنسرو ماهي هم لازم داريم.
فروشنده: ديگر چه؟ نان هم آنجاست. نان می خواهيد؟
على: خير، ممنون. يك شيشه آبليمو و دو بطري شير هم بدھيد.
محمد: رasti، سعيد هم چند تا تخ مرغ و يك بسته پنیر می خواهد. على! ما برنج و روغن داريم?
على: بله. کمی برنج داريم، اما روغن نداريم.
محمد: پس آقا لطفاً تخ مرغ، پنیر و روغن هم به ما بدھيد.
يضع البائع البصانع في عدة اكياس، وبينما يحسب ثمنها بالحاسوب، يسأل علياً:
فروشنده: شما دانشجو هستید؟
البائع: أنتما طالبان جامعيان؟
على: بله ما دانشجو هستيم.
علي: نعم نحن طالبان جامعيان.
فروشنده: شما در کدام ساختمان ساکن هستید؟ ساختمان ۳؟
البائع: أنتما تسکنان في أي مبني؟ المبني ثلاثة؟
على: خير، ما در ساختمان ۲ هستيم.
علي: لا. نحن في المبني الثمين.
فروشنده: پس احتمالاً همکلاسي هستید؟
البائع: إذن محتمل زمیلان (في صفت واحد؟)
على: خير، ما با هم دوست هستيم.
علي: لا نحن معاً صديقان.

نقرأ ثانية الحوار بين البائع و على لكن بدون ترجمة:

فروشنده: شما دانشجو هستید؟
على: بله ما دانشجو هستيم.
فروشنده: شما در کدام ساختمان ساکن هستید؟ ساختمان ۳؟
على: خير، ما در ساختمان ۲ هستيم.
فروشنده: پس احتمالاً همکلاسي هستید؟

محمد: اما راهروی بازار باریک است.

محمد: لکن مرّ السوق ضيق.

حميد: بله. راهرو باریک و سقف خيلي بلند است.

حميد: نعم. المرّ ضيق والسوق عال جداً.

محمد: آری. اينجا همه چيز برایم جالب است.

محمد: نعم. هنا کل شيء رائع لي.

نستمع مرة أخرى إلى الحوار، ولكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: حميد! فكر می کنم این بازار خيلي قدیمی است.

حميد: بله. این محل قدیمی است. از سیصد سال قبل، اینجا بازار تهران است.

محمد: چه جالب! اسم اينجا چیست؟

حميد: مردم به اينجا بازار بزرگ می گويند.

محمد: خيلي فروشگاه در اين بازار هست.

حميد: بله. اينجا همه چيز هست. خوب و ارزان.

محمد: اما راهروی بازار باریک است.

حميد: بله. راهرو باریک و سقف خيلي بلند است.

محمد: آری. اينجا همه چيز برایم جالب است.

ينظر محمد إلى حراك الناس وأنشطتهم في السوق. السوق مكتظة بالمارّة والمتسوّقين. متاجر الألبسة في مرّ، ومتاجر المجوهرات في مرّ آخر، ثم متاجر السجاد في المرّ الذي يليه وهكذا... فكل ما تبغون موجود في هذه السوق... نستمع إلى تتمة الحوار بين محمد وحميد:

محمد: اينجا همیشه شلوغ است؟

محمد: هل هذا المكان مزدحم دوماً؟

حميد: بله، اينجا همیشه شلوغ است.

حميد: نعم. هذا المكان مزدحم دوماً.

محمد: شهرهای دیگر هم بازار قدیمی دارند؟

محمد: المدن الأخرى أيضاً لها أسواق قديمة؟

حميد: بله، همه شهرهای ایران بازار قدیمی دارند.

حميد: نعم. جميع المدن الإيرانية لها أسواق قديمة.

نستمع إلى الحوار بين محمد وحميد مرة أخرى.

محمد: اينجا همیشه شلوغ است؟

حميد: بله، اينجا همیشه شلوغ است.

محمد: شهرهای دیگر هم بازار قدیمی دارند؟

حميد: بله، همه شهرهای ایران بازار قدیمی دارند.

١٤

ازار = سوق

این = هذله، هذله

قدیمی = قدیم، عتیق

= 300 ثلاثمائة

سال = سنه ، عام

قبل = قبل / سابق

اينجا = هذالمکان / هنا

بازار تهران = سوق طهران

چه جالب = ما أروع!

اسم اينجا چیست؟ = ما اسم هذا المكان؟

مردم = الناس

مي گويند = يقولون ، يسمون

بازار بزرگ = السوق الكبير

خيلي = كثيراً

هست = موجود

فروشگاه = متجر

همه چيز = كل شيء

خوب = جيد

ارزان = رخيص / بخس
 راهرو=ممّر
 باريک=ضيق
 سقف = سقف
 بلند= عال، مرتفع
 برايم=لي
 جالب است = رائع
 من فكر مي کنم = أنا أتصور
 همیشه=دائماً، دوماً
 شلوغ = مزدحم ، مكتظ
 شهر=مدينة
 شهرها=المدن
 دیگر=آخر ، اخری
 بازار قدیمي = سوق قيمة
 أنها دارند = هم لديهم/ هم عندهم
 همه = الكل/ الجميع
 همه شهرها = كل المدن

الآن إلى الحوار بين محمد وزميله حميد:
 محمد: حميد! فكر مي کنم اين بازار خيلي قدیمي است.
 محمد: حميد! أتصور هذه السوق قدیمه جداً.
 حميد: بله. اين محل قدیمي است. از سیصد سال قبل، اینجا بازار تهران است.
 حميد: نعم. هذا المكان قديم. منذ ثلاثة سنّة، هذا المكان سوق طهران.
 محمد: چه جالب! اسم اینجا چیست?
 محمد: ما أروعه! ما اسم هذا المكان؟
 حميد: مردم به اینجا بازار بزرگ می گویند.
 حميد: الناس يسمون هذا المكان السوق الكبرى.
 محمد: خيلي فروشگاه در اين بازار هست.
 محمد: توجد متاجر كثيرة في هذه السوق.
 حميد: بله. اینجا همه چيز هست. خوب و ارزان.
 حميد: نعم. كل شيء موجود في هذا المكان. جيد و رخيص.
 محمد: اما راهروی بازار باريک است.
 محمد: لكن ممر السوق ضيق.
 حميد: بله. راهرو باريک و سقف خيلي بلند است.
 حميد: نعم. الممر ضيق والسوق عال جداً.
 محمد: آري. اینجا همه چيز برايم جالب است.
 محمد: نعم. هنا كل شيء رائع لي.
 نستمع مرة أخرى إلى الحوار، ولكن باللغة الفارسية فقط.
 محمد: حميد! فكر مي کنم اين بازار خيلي قدیمي است.
 حميد: بله. اين محل قدیمي است. از سیصد سال قبل، اینجا بازار تهران است.
 محمد: چه جالب! اسم اینجا چیست?
 محمد: مردم به اینجا بازار بزرگ می گویند.
 محمد: خيلي فروشگاه در اين بازار هست.
 حميد: بله. اینجا همه چيز هست. خوب و ارزان.
 محمد: اما راهروی بازار باريک است.
 محمد: بله. راهرو باريک و سقف خيلي بلند است.
 محمد: آري. اینجا همه چيز برايم جالب است.
 ينظر محمد الى حراك الناس وأنشطتهم في السوق. السوق مكتظة بالمارّة والمتسوّقين. متاجر الألبسة في ممرّ،
 ومتاجر المجوهرات في مراّخ، ثم متاجر السجاد في الممرّ الذي يليه وهذا... فكل ما تبغون موجود في هذه
 السوق... الى تتمة الحوار بين محمد وحميد:
 محمد: اینجا همیشه شلوغ است؟
 محمد: هل هذا المكان مزدحم دوماً؟

حمدی: بله، اینجا همیشه شلوغ است.
حمدی: نعم. هذا المكان مزدحم دوماً.
محمد: شهرهای دیگر هم بازار قدیمی دارند؟
محمد: المدن الأخرى أيضاً لها أسواق قديمة؟
حمدی: بله، همه شهرهای ایران بازار قدیمی دارند.
حمدی: نعم. جميع المدن الإيرانية لها أسواق قديمة.
نستمع الى الحوار بين محمد و حمید مرة أخرى.
محمد: اينجا همیشه شلوغ است؟
حمدی: بله، اينجا همیشه شلوغ است.
محمد: شهرهای دیگر هم بازار قدیمی دارند؟
حمدی: بله، همه شهرهای ایران بازار قدیمی دارند.

١٥

اين = هذا، هذه
ساعت = ساعة، الساعة
چنداست؟ كم...؟
کدام؟ أي؟ آية؟
طلایی = ذهبي، ذهبية
٤٠هزار = أربعون ألفاً
تومان = تومان
گران = غالى
ارزان = رخيص/بخس
من دارم = أنا عندي ،انا لي
بفرمانيد=فضلوا
اينجا= هنا/هذا المكان
خيلى = كثيرا / جدا
قشنگ = جميل، جميلة
زيبا = جميل، جميلة
قيمتش چنداست؟ قيمتها؟ كم ثمنها؟كم سعرها؟
٢٠هزار=عشرون ألفاً.
تابلو=لوحة
طبيعي = طبيعي، طبيعية
طبيعت=الطبيعة
بهار = الربيع
ایران = ايران
چرا؟ لماذا؟
چيزی = شيء
تونمي خري ؟ أنت لا تشتري ؟
فرصت=فرصة ، مجال ، وقت
ديگر=آخر، أخرى
البته = طبعاً

والآن الى الحوار بين محمد والبائع.
محمد: بپخشید آقا، اين ساعت چند است?
محمد: عذرًا سيدى، هذه الساعة كم؟
فروشنده: کدام ساعت؟
البائع: آية ساعة؟
محمد: اين ساعت طلایي.
محمد: هذه الساعة الذهبية.
فروشنده: قيمت اين ساعت ٤٠ هزار تومان است.
البائع: قيمة هذه الساعة أربعون ألف تومان.
محمد: اوه.. گران است.
محمد: اوه... غالىة.

فروشنده: البته ساعت ارزان هم داریم. بفرمایید اینجا. این ساعت هم جنس خوبی دارد و هم قیمت آن مناسب است.

البائع: طبعاً عندنا ساعة رخيصة ايضاً. تفضلوا هنا. هذه الساعة نوعيتها جيدة وسعرها مناسب ايضاً.

محمد: قیمتش چند است؟

محمد: سعرها کم؟

فروشنده: ۲۰ هزار تومان.

البائع: عشرون ألف تومان.

محمد: نه. متشکرم.

محمد: لا. شکراً.

كما لاحظنا، لم يشتَّر محمد الساعه، تستمع مرة اخري الى الحوار بين محمد والبائع باللغة الفارسية فقط.

محمد: بخشید آقا، این ساعت چند است؟

فروشنده: کدام ساعت؟

محمد: این ساعت طلایی.

فروشنده: قیمت این ساعت ۴ هزار تومان است.

محمد: اووه.. گران است.

فروشنده: البته ساعت ارزان هم داریم. بفرمایید اینجا. این ساعت هم جنس خوبی دارد و هم قیمت آن مناسب است.

محمد: قیمتش چند است؟

فروشنده: ۲۰ هزار تومان.

محمد: نه. متشکرم.

پـ شاهـد حـمـید لـوـحـه رـسـم فـي أـحـد الـمـتـاجـر وـيـعـجـب بـهـا كـثـيرـاً. وـيـشـتـريـهـا وـيـتـحدـث مـع مـحمد بـشـائـهـا. نـسـتمـع إـلـى الـحـوار بـيـنـهـمـا:

حميد: محمد! این تابلو قشنگ است؟

حميد: محمد! هذه اللوحة جميلة؟

محمد: بله. خيلي زيباست. خيلي طبيعي است.

محمد: نعم. جميله جداً طبيعية جداً!

حميد: این طبیعت بهار در ایران است. محمد! تو چیزی نمی خری؟

حميد: هذه طبیعة الربيع في ایران. محمد! أنت لا تشتري شيئاً؟

محمد: الان نه، در يك فرصت ديگر من هم يك تابلو نقاشی می خرم.

محمد: الان لا، في فرصة اخرى اانا ايضاً اشتري لوحة رسم.

نـسـتمـع إـلـى الـحـوار مـرـة أـخـرـى بـالـلـغـهـ الفـارـسـيـهـ فـقـطـ.

حميد: محمد! این تابلو قشنگ است؟

محمد: بله. خيلي زيباست. خيلي طبيعي است.

حميد: این طبیعت بهار در ایران است. محمد! تو چیزی نمی خری؟

۱۶

تعطیلات = عطلة

توجکارمی کنی؟! أنت ماذا تفعل؟

من می مانم = أنا أبقى

من نمی مانم = أنا لا أبقى

در تهران = في طهران

از تهران = من طهران

به شیراز = الى شیراز

من می روم = أنا أذهب

کی؟ متی؟

جمعه = الجمعة

تومی آیی = أنت تأتي

از شیراز به تهران می آیی؟! تأتي من شیراز الى طهران؟

من فکر می کنم = أنا أتصور

جمعه بعد = الجمعة القادمة

تقرباً = تقريباً

یک هفتہ = أسبوع واحد

تو می مانی = أنت تبقى
کشورت = بلادك،
تونمی روی = أنت لا تذهب
من نمی توانم = أنا لا أستطيع
من کار دارم = أنا لي عمل
از فردا = من الغد
من به سر کار می روم = أنا أذهب للعمل
جدی = حقاً؟ بجد؟
چه کاري = أي عمل؟
دفتر روزنامه = مكتب صحيفة
من ترجمه می کنم = أنا أترجم
من از عربی به فارسی ترجمه می کنم = أنا أترجم من العربية الى الفارسية
مقالات = مقال
مصاحبه = مقابلة
خبر = خبر
عالی است = ممتاز، رائع
موفق باشي = موفق

الآن إلساحوار بين الزميلين:

محمد: على! تو در تعطيلات چه کار می کنی؟
محمد: على! أنت مازا تفعل في العطلة؟
على: من در تهران نمی مانم. به شيراز می روم.
علي: أنا لا أبقى في طهران. أذهب الى شيراز.
محمد: کی به شيراز می روی؟
محمد: متى تذهب الى شيراز؟
على: جمعه به شيراز می روم.
علي: أذهب الى شيراز الجمعة.
محمد: کی از شيراز به تهران می آیی؟
محمد: متى تأتي من شيراز الى طهران؟
على: فکر می کنم جمعة آینده به تهران می آیم.
علي: أظن اني سأتأتي الجمعة القادمة الى طهران.
محمد: پس تقريباً يك هفته در شيراز می مانی.
محمد: إذن تبقى أسبوعاً واحداً تقريباً في شيراز.
على: بله. تو چه کار می کنی؟ به کشورت نمی روی؟
علي: نعم. أنت مازا تفعل؟ لا تذهب الى بلدك؟
محمد: نه. نمی توانم. کار پیدا کردم. از فردا به سر کار می روم.
محمد: لا. لا أستطيع. حصلت على عمل. من الغد أذهب الى العمل.
على: جدی؟ چه کاري؟
علي: حقاً؟ أي عمل؟
محمد: من از فردا در دفتر روزنامه ترجمه می کنم.
محمد: من الغد أترجم في مكتب الجريدة.
على: چه ترجمه می کنی؟
علي: مازا تترجم؟
محمد: مقاله، مصاحبه، خبر... از عربی به فارسی ترجمه می کنم.
محمد: مقالة، مقابلة ، خبر... أترجم من العربية الى الفارسية.
على: عالی است. موفق باشي.
علي: ممتاز. موفق.
محمد: مشکرم.
محمد: شکراً.
نستمع الى الحوار مرة اخرى بالفارسية فقط.
محمد: على! تو در تعطيلات چه کار می کنی؟
على: من در تهران نمی مانم. به شيراز می روم.
محمد: کی به شيراز می روی؟

علی: جمعه به شیراز می روم.
 محمد: کی از شیراز به تهران می آیی؟
 علی: فکر می کنم جمیع آینده به تهران می آیم.
 محمد: پس تقریباً یک هفته در شیراز می مانی.
 علی: بله. تو چه کار می کنی؟ به کشورت نمی روی؟
 محمد: نه. نمی توانم. کار پیدا کردم. از فردا به سر کار می روم.
 علی: جدی؟ چه کاری؟
 محمد: من از فردا در دفتر روزنامه ترجمه می کنم.
 علی: چه ترجمه می کنی؟
 محمد: مقاله، مصاحبه، خبر... از عربی به فارسی ترجمه می کنم.
 علی: عالی است. موفق باشی.
 محمد: متشرکم.

١٧
 فردا = غدا
 با من = معی
 چایخانه = مقهى
 به چایخانه = الى المقهى
 تو می آیی = أنت تأتي
 من می شناسم = أنا أعرف
 کجاست = أين هو؟ أين هي؟
 نزدیک خیابان = قرب الشارع
 خیابان بهار = شارع بهار
 فقط = فقط
 چای = شاي
 ما می خوریم = نحن نأكل
 ما می نوشیم = نحن نشرب
 غذا = طعام
 دیزی چیست = ما هو الدیزی
 غذای ایرانی = طعام ایرانی
 گوشت = لحم
 گوسفند = خروف
 نخود = حمص
 لوبیا = لوبیا
 پیاز = بصل
 انها می پزند = هم يطبخون
 آبگوشت = ماء لحم
 خوشمزه = لذیذ
 ساعت چند = في أيَّ ساعة
 ما می رویم = نحن نذهب
 ساعت ۱۲ = الساعة الثانية عشرة
 میدان = ساحة
 میدان انقلاب = ساحة الثورة
 منتظر = منظر
 منتظرت = بانتظارك
 من منتظرت هستم = أنا بانتظارك
 خوب است = جيد
 من می آیم = أنا آتي

والآن الى الحديث بين محمد وحميد:
 حميد: محمد! فردا با من به چایخانه می آیی؟
 حميد: محمد! غدا تاتی معی الى المقهى؟
 محمد: چایخانه؟

محمد: المقهي؟

حميد: بله من يك چایخانه خوب می شناسم.

حميد: نعم. أنا أعرف مقهي جيدة.

محمد: كجاست؟

محمد: أين هو؟

حميد: نزديك است. در خیابان بهار است.

حميد: هو قريب. في شارع بهار.

محمد: آنجا فقط چای می نوشیم؟

محمد: هناك نشرب الشاي فقط؟

حميد: نه غذا هم دارد. "دیزی".

حميد: لا هناك طعام أيضاً. "الدیزی".

محمد: "دیزی" چیست؟

محمد: ما هو "الدیزی"؟

حميد: "دیزی" يك غذاي ايراني است. گوشت گوسفند را با لوبیا ونخود وپیاز می پزند. به آن آبگوشت هم می کویند.

حميد: "الدیزی" هو طعام ايراني. يطبخون لحم الخروف مع اللوبیا والحمص والبصل. يسمونه "ماء لحم" أيضاً.

محمد: غذاهای ایرانی خوشمزه است.

محمد: الاطعمة الإيرانية لذيذة.

حميد: بله. دیزی هم خوشمزه است.

حميد: نعم الدیزی أيضاً لذیذ

الي الحوار مرة اخرى لكن بدون ترجمة:

حميد: محمد! فردا با من به چایخانه می آیی؟

محمد: چایخانه؟

حميد: بله من يك چایخانه خوب می شناسم.

محمد: كجاست؟

حميد: نزديك است. در خیابان بهار است.

محمد: آنجا فقط چای می نوشیم؟

حميد: نه غذا هم دارد. "دیزی".

محمد: "دیزی" چیست؟

حميد: "دیزی" يك غذاي ايراني است. گوشت گوسفند را با لوبیا ونخود وپیاز می پزند. به آن آبگوشت هم می کویند.

محمد: غذاهای ایرانی خوشمزه است.

حميد: بله. دیزی هم خوشمزه است.

نستمع الان الي تتمة الحوار بين محمد وحميد:

محمد: ساعت چند به چایخانه می رویم؟

محمد: في أيّ ساعة ذهب الى المقهي؟

حميد: من ساعت ۱۲ در میدان انقلاب منتظرت هستم.

حميد: أنا في الساعة الثانية عشرة بانتظارك في ساحة الثورة.

محمد: خوب است، من هم ساعت ۱۲ به میدان انقلاب می آیم.

محمد: طيب، أنا أيضاً في الساعة الثانية عشرة آتي الى ساحة الثورة.

الي الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية فقط.

محمد: ساعت چند به چایخانه می رویم؟

حميد: من ساعت ۱۲ در میدان انقلاب منتظرت هستم.

١٨

چه جالب = ما اروع

اینجا = هنا

موسیقی = موسیقی

موسیقی زنده = موسیقی على الهواء

دارد = عنده

او = هو، هي

آقا = السيد
 دوست من = صدیقی
 آغنية = آواز
 آوازها = أغاني
 آوازهای ایرانی = أغاني ايرانية
 او آواز می خواند = هويفتَي
 ساز = آلة
 اسم = اسم
 چیست = ماذا
 سه تار = البزغ
 آن = ذلک، تلک
 ساز ایرانی = آلة ايرانية
 صدا = صوت
 خیلی = كثیراً
 دلنشین = جذاب
 دارچین = قرفَة
 چای = شای
 چای دارچین = شای بالقرفة
 تو می خوری = أنت تأكل
 تو می نوشی = أنت تشرب
 من نمی دام = أنا لا أعرف
 من فکر می کنم = أنا أظن
 خوشمزه = لذيد
 قوری = إبريق شای
 من می گیرم = أنا آخذ، أنا أشتري
 دوتا = اثنان
 دیزی = دیزی
 پلو = رز
 ما می خوریم = نحن نأكل
 ما نمی خوریم = نحن لا نأكل
 سبزی = خضار
 پیاز = بصل
 ترشی سُخْلَل
 نان = خبز
 جالب است = رائع

والآن الى الحديث بين محمد وحميد.
 محمد: چه جالب! اینجا موسیقی اجرا می شود.
 محمد: ما أروعه! هناتُ عزف موسیقی حية.
 حميد: بله. آن آقا دوست من است. آوازهای ایرانی می خواند.
 حميد: نعم. ذلک السيد صدیقی. یعنی أغاني ايرانية.
 محمد: اسم آن ساز چیست?
 محمد: ما اسم تلک الآلة؟
 حميد: اسم آن سه تار است. سه تار، یک ساز قدیمی ایرانی است.
 حميد: اسمها البزغ. البزغ آلة ايرانية قيمة.
 محمد: صدای این ساز خیلی دلنشین است.
 محمد: صوت هذه الآلة جذاب جداً.

الى الحوار مرة اخرى ولكن بدون ترجمة.
 محمد: چه جالب. اینجا موسیقی اجرا می شود.
 حميد: بله. آن آقا دوست من است. آوازهای ایرانی می خواند.
 محمد: اسم آن ساز چیست?
 حميد: اسم آن سه تار است. سه تار، یک ساز قدیمی ایرانی است.
 محمد: صدای این ساز خیلی دلنشین است.

يستمع محمد و حميد الى موسيقى وأغنية ايرانية لبعض دقائق. بعد ذلك يتحدث حميد مع محمد... نستمع الى الحديث بينهما:

حميد: چای دارچین می نوشی؟

حميد: تشرب شایاً بالقرفة؟

محمد: نمی داشم. خوشمزه است؟

محمد: لا أعرف. هو لذید؟

حميد: بله. من یک قوری چای دارچین می گیرم با دو تا دیزی.

حميد: نعم. آنا آخذ ابريق شای واحد شای بالقرفة مع دیزین اثنین.

محمد: دیزی را با پلو می خوریم؟

محمد: ناکل الديزي مع الرز؟

حميد: نه دیزی را با پلو نمی خوریم. ما دیزی را با سبزی و پیاز و ترشی ونان می خوریم.

حميد: لا. لا ناکل الديزي مع الرز. نحن ناکل الديزي مع الخضروات والبصل والمخلل والخبز.

محمد: جالب است.

محمد: رائع.

الى الحوار مرة أخرى. لكن هذه المرة بدون ترجمة:

حميد: چای دارچین می نوشی؟

محمد: نمی داشم. خوشمزه است؟

حميد: بله. من یک قوری چای دارچین می گیرم با دو تا دیزی.

محمد: دیزی را با پلو می خوریم؟

حميد: نه دیزی را با پلو نمی خوریم. ما دیزی را با سبزی و پیاز و ترشی ونان می خوریم.

محمد: جالب است.

١٩

تو علاقه داری = أنت تحبَّ

شعر فارسي = شعر فارسي

من دوست دارم = أنا أحبَّ

چرا؟ = لماذا؟

تو نمی خوانی = أنت لا تقرأ

تو می دانی = أنت تعلم

فارسي = الفارسية

سخت = صعب

پروین اعتصامي = بروین اعتصامي

تو می شناسی = أنت تعرف

او کیست؟ من هو؟ من هي؟

استاد = استاذ ، استاذة

ادبيات = أدب

شاعر = شاعر

شعرش = شعره

چه طور است؟ = كيف هو؟

ساده = بسيط

زیبا = جميل

مردم = الناس

زبان مردم = لغة عامه الناس

نزدیک = قريب

به نظرت = برأيك

به نظرم = بررأيي

تو می فهمي = أنت تفهم

من می فهم = أنا أفهم

چه خوب! = ما أروعه

پس = إذن

من می خرم = أنا أشتري

كتاب شعر = كتاب شعر

من کمک می کنم = أنا أساعد

يلفت انتباه حميد كتاب على غلافه صورة لسيدة محجبة. يُري الكتاب لمحمد ويقول:

حميد: محمد! تو به شعر فارسي علاقه داري؟

حميد: محمد! أنت تحبَّ الشعر الفارسي؟

محمد: بل. من شعر فارسي را خيلي دوست دارم.

محمد: نعم أنا أحبَّ الشعر الفارسي كثيراً.

حميد: پس چرا شعر فارسي نمي خوانني؟

حميد: إذن لماذا لا تقرأ الشعر الفارسي؟

محمد: می دانی که فارسي من خوب نیست وشعر فارسي خيلي سخت است.

محمد: تعرف ان فارسيتی ليست جيدة، والشعر الفارسي صعب جداً. (محمد: تعرف أنا لا أجيد الفارسية جيداً، والشعر الفارسي صعب جداً).

حميد: تو پروين اعتمامي را می شناسی؟

حميد: أنت تعرف بروين اعتمامي؟

محمد: نه، او کیست؟ استاد ادبیات است؟ يا ...

محمد: لا. من هي؟ استاذة الآداب؟ أم ...

حميد: نه. پروين اعتمامي شاعر است.

حميد: لا. بروين اعتمامي شاعرة.

محمد: شعرش چطور است؟

محمد: كيف هو شعرها؟

حميد: شعرهای پروین ساده و زیباست. به زبان عامه ی مردم نزدیک است.

حميد: اشعار بروین بسيطة وجميلة. قريبة الى لغة عامة الناس.

محمد: به نظرت، من هم اشعار پروین را می فهم؟

محمد: برایک، آنا ایضاً آفهی اشعار بروین؟

حميد: آری، اشعار او ساده است.

حميد: نعم اشعارها بسيطة.

محمد: چه خوب! پس من ديوان اشعار پروين را می خرم.

محمد: ما أروعه! إذن آنا أشتري ديوان أشعار بروين.

حميد: من هم به تو کمک می کنم.

حميد: آنا ایضاً اسعدک.

نستمع مرة اخري الى الحوار لكن بالفارسية فقط.

حميد: محمد! تو به شعر فارسي علاقه داري؟

محمد: بل. من شعر فارسي را خيلي دوست دارم.

حميد: پس چرا شعر فارسي نمي خوانني؟

محمد: می دانی که فارسي من خوب نیست وشعر فارسي خيلي سخت است.

حميد: تو پروين اعتمامي را می شناسی؟

محمد: نه، او کیست؟ استاد ادبیات است؟ يا ...

حميد: نه. پروين اعتمامي شاعر است.

محمد: شعرش چطور است؟

حميد: شعرهای پروین ساده و زیباست. به زبان عامه ی مردم نزدیک است.

محمد: به نظرت، من هم اشعار پروین را می فهم؟

محمد: آری، اشعار او ساده است.

محمد: چه خوب! پس من ديوان اشعار پروين را می خرم.

حميد: من هم به تو کمک می کنم.

٢.

اللو = الو

جان = عزيزي

علي جان = عزيزي علي

ما خوب هستيم = نحن بخير

تو چطوري = كيف أنت

نزيدك = قرب

كى؟ متى؟

شما می رسید = أنتمَ صِلُون
 ما می رسیم = نحنَ صِلِّ
 نیم = نصف
 ساعت = ساعة
 دیگر = بعد
 نیم ساعت = نصف ساعة
 بِ رای = لِـ
 شما = أنتم
 هتل = فندق
 مَن = أنا
 جا رزرو کردم = حجزتْ مكاناً
 هتل آزادی = فندق آزادی
 آدرس = عنوان
 شما می دانید = أنت تعلمون
 ما می دانیم = نحن نعلم
 ما می آییم = نحن ناتي
 مستقیم = مباشرة
 من می روم = أنا أذهب
 من می بینم = أنا أري
 حتماً = بالتأكيد
 پسرم = ولادي
 خداحافظ = في أمان الله

والآن الي الحديث بين علي ووالدته.
 علي: الو؟
 علي: الو؟

مادر علي: اللو، سلام علي جان.
 والدة علي: اللو، مرحباً عزيزي علي.
 علي: سلام مادر. هلتان چطور است?
 علي: مرحباً أمي. كيف حالكم؟
 مادر علي: ما خوب هستيم، تو چطور ي؟
 والدة علي: نحن بخير. وأنت كيف حالك؟
 علي: بد نيستم. الأن شما كجا هستيد?
 علي: لا بأس. أين أنت الان؟
 مادر علي: ما نزدیک تهران هستيم.
 والدة علي: نحن قرب طهران.
 علي: کي به تهران می رسید؟
 علي: متى تصلون طهران؟
 مادر علي: فکر می کنم نیم ساعت دیگر به تهران می رسیم.
 والدة علي: أظنَّ بعد نصف ساعة نصل طهران.
 علي: من براي شما در هتل جا رزرو کردم. هتل آزادی. آدرس هتل را می دانید?
 مادر علي: بله. می دانیم. ما مستقیم به هتل آزادی می آییم.
 والدة علي: نعم. نعرف. نحن ناتي مباشرة الي فندق آزادی.
 علي: خوب است. من هم به هتل می آیم. شما را آنچا می بینم.
 علي: جيد. أنا ايضاً آتي الي الفندق. أراكم هناك.
 علي: من براي شما در هتل جا رزرو کردم. هتل آزادی. آدرس هتل را می دانید?
 مادر علي: حتماً پسرم. خداحافظ.
 والدة علي: بالتأكيد ولدي. في أمان الله.
 علي: خداحافظ.
 علي: في امان الله.

الي الحديث بين علي وأمه مرة اخري بالفارسية فقط.
 علي: الو؟

مادر على: الو، سلام على جان.
 على: سلام مادر. حالتان چطور است?
 مادر على: ما خوب هستیم، تو چطوری؟
 على: بد نیستم. الان شما کجا هستید؟
 مادر على: ما نزدیک تهران هستیم.
 على: کی بـه تهران مـی رسید؟
 مادر على: فـکر مـی کـنم نـیم ساعـت دـیگـر بـه تـهران مـی رسـیم.
 على: من برای شـما در هـتل جـا رـزرو کـردم. هـتل آـزادی. آـدرس هـتل رـا مـی دـانـید؟
 مادر على: بلـه. مـی دـانـید. ما مـسـتقـیـم بـه هـتل آـزادـی مـی آـیـم.
 على: خـوب است. من هـم بـه هـتل مـی آـیـم. شـما رـا آـنـجـا مـی بـینـم.
 مادر على: حـتمـاً پـسـرم. خـداـحـافـظ.
 على: خـداـحـافـظ.

٢١

تو مـی دـانـید	= أـنت تـعـلم
پـدر = والـد	
مـادر = والـدـة	
امـروـز = الـيـوـم	
آنـهـا آـمـدـنـد = هـم جـاءـوا	
اوـدارـد = هو عـنـه	
مرـیـض = مـرـیـض	
عمل جـراـحـی = عـلـمـیـة جـراـحـیـة	
برـای = لـ	
رفـت = ذـهـب	
بـیـمـارـی قـلـبـی = وـعـکـة قـلـبـیـة	
کـدام = أـیـ	
بـیـمـارـستان = مـسـتـشـفـی	
آنـجـا = هـنـاـک	
براـیـش عمل جـراـحـی مـی کـنـنـد = يـجـرـون لـه عـلـمـیـة جـراـحـیـة	
کـی = متـی	
من نـمـی دـانـم = أـنـا لـأـعـمـ	
من فـکـر مـی کـنـم = أـنـا أـظـنـ	
هـفتـه = أـسـبـوـع	
هـفـتـه بـعـد = الـاسـبـوـع الـقـادـم	
حـتمـاً = بـالـتـأـكـيد	
پـس = إـذـن	
عيـادـت = زـيـارـة مـرـیـض	
من بـه عـيـادـت مـی رـوم = أـنـا أـذـهـب لـزـيـارـة مـرـیـض	
پـدرـش = والـدـه	

الـىـ الـحـوارـ بـيـنـ سـعـیدـ وـمـحـمـدـ:

محمد: سـعـیدـ! عـلـیـ کـجـاستـ؟ تو مـی دـانـیدـ؟
 محمد: سـعـیدـ! أـینـ عـلـیـ؟ أـنـتـ تـعـلمـ؟

سعـیدـ: عـلـیـ بـه هـتل آـزادـی رـفـتـ. پـدرـ وـمـادرـ اوـ بـه تـهرـان آـمـدـنـدـ.

سعـیدـ: عـلـیـ ذـهـبـ الـىـ فـنـدقـ آـزادـی جـاءـ والـدـه وـوالـدـتـه الـىـ طـهـرانـ.

محمد: ! ... آـنـهـا کـی آـمـدـنـدـ؟

محمد: ! ... هـمـا مـتـی جـاءـ؟

سعـیدـ: اـمـروـز آـمـدـنـدـ. چـونـ پـدرـ عـلـیـ مـرـیـضـ اـسـتـ.

سعـیدـ: جـاءـآـ الـيـوـمـ. لـآنـ والـدـ عـلـیـ مـرـیـضـ.

محمد: پـسـ برـایـ معـالـجـهـ بـه تـهرـان آـمـدـنـدـ؟

محمد: إـذـنـ جـاءـآـ الـىـ طـهـرانـ لـلـمـعـالـجـةـ؟

سعـیدـ: بلـهـ. پـدرـ عـلـیـ مـبـتـلـاـ بـه بـیـمـارـی قـلـبـیـ اـسـتـ.

سعـیدـ: نـعـمـ والـدـ عـلـیـ مـصـابـ بـمـرـضـ الـقـلـبـ.

محمد: متأسفم. می دانی کدام بیمارستان می رو؟
 محمد: آسف. تعلم الی آی مستشفی یذهب؟
 سعید: او به بیمارستان دی می رو و آنجا او را عمل جراحی می کنند.
 سعید: هو یذهب الی مستشفی دی و هنک یجرون له عملية جراحیه.
 محمد: کی عَمَلَ شَمَ می کنند؟
 محمد: متی یجرون له العملية؟
 سعید: نمی دانم. فکر می کنم هفته بعد.
 سعید: لا اعلم. أظن الأسبوع القائم.
 محمد: من حتماً به عیادت پدر على می روم.
 محمد: أنا أذهب لزيارة والد على بالتأكيد.
 سعید: من هم به بیمارستان می آیم.
 سعید: أنا أيضاً آتني الی المستشفی.

الى الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية فقط.
 محمد: سعید! على کجاست؟ تو می دانی؟
 سعید: على به هتل آزادی رفت. پدر ومادر او به تهران آمدند.
 محمد: ! ... آنها کی آمدند؟
 سعید: امروز آمدند. چون پدر على مريض است.
 محمد: پس برای معالجه به تهران آمدند؟
 سعید: بله. پدر على مبتلا به بیماری قلبی است.
 محمد: متأسفم. می دانی کدام بیمارستان می رو؟
 سعید: او به بیمارستان دی می رو و آنجا او را عمل جراحی می کنند.
 محمد: کی عَمَلَ شَمَ می کنند؟
 سعید: نمی دانم. فکر می کنم هفته بعد.
 محمد: من حتماً به عیادت پدر على می روم.
 سعید: من هم به بیمارستان می آیم.

٢٢

قلنا أن علياً ذهب الی الفندق للقاء والديه وأخته، فقضى الليل هناك وفي صباح اليوم التالي ذهب الی الجامعة، فشاهد زميله محمد امام الجامعة وذهب الیه ليتحدث معه عما جرى... نتابع الحديث بينهما بعد تعلم المفردات الجديدة.... .

کجایی = أین أنت

خوبم = أنا بخير

شنیدم = سمعتُ

پدرت = والدك

الآن = الآن

آنها هستند= هم موجودون، هما موجودان

بیماری = مرض

پدرم = والدي

کجاست؟ أین هو؟، أین هي

امروز = اليوم

حالش خوب است = صحته جيدة

بیمارستان = مستشفی

او تنهای = هو لوحده

پیش = عند

پیش او = عندَه

مادرت = والدتك

خواهرم = أختي

اونیست = هو ليس

کی = متى

عمل جراحي = عملية جراحية

آینده = قادم

پزشك = طبيب

او مي گويد = هو يقول

دوشنبه = الاثنين

سه شنبه = الثلاثاء

بعد = القاسم

زود = سريع

حالش خوب مي شود = تتحسن حاله

آماده = حاضر

كمک = مساعدة

ما = نحن

هستيم = نحن موجودون

خيلى = كثيراً

متشرکرم = شكرأ

الآن الي الحوار بين محمد و علي:

محمد: سلام على، حالت چطور است؟ کجايی؟

محمد: مرحباً على، كيف حالك؟ أين أنت؟

علي: سلام محمد، خوبم. تو چطوری؟

علي: مرحباً محمد، أنا بخير، وكيف حالك؟

محمد: ممنون. چه خبر؟ شنیدم که پدرت در تهران است.

محمد: شكرأ. ما الخبر؟ سمعت أن والدك في طهران.

علی: بله. پدر و مادر و خواهرم در تهران هستند. پدرم بیمار است.

علی: نعم. والدی و والدی و اختی الان فی طهران. والدی مریض.

محمد: بله. شنیدم. متسافم. الان حالش چطور است؟ کجاست؟

محمد: نعم، سمعت. انا آسف. کیف حاله الان؟ این هو؟

علی: حالش خوب است. او الان در بیمارستان است.

علی: حاله جيدة. هو الان في المستشفى.

محمد: تنهاست یا مادرت پیش اوست؟

محمد: هو وحده ام والدتك معه؟

علی: نه، تنها نیست. مادر و خواهرم هم در بیمارستان هستند.

علی: لا لیس وحیداً. والدی و اختی أيضاً في المستشفى.

محمد: کی او را عمل جراحی می کنند؟

محمد: متی یجرؤن له عملية جراحية؟

علی: دکتر می گوید دوشنبه یا سه شنبه ی آینده.

علی: الطبیب یقول الاثنين او الثلاثاء القادم.

محمد: ان شاء الله حالش زود خوب می شود. من وسعید آمده کمک به تو هستیم.

محمد: إن شاء الله تتحسن حاله سریعاً. أنا وسعید مستعدان لمساعدتك.

علی: خیلی منون.

علی: شکراً جزيلاً.

الحوار بين محمد و علي مرة أخرى بالفارسية فقط.

محمد: سلام على، حالت چطور است؟ کجاي؟

علی: سلام محمد، خوبم. تو چطوری؟

محمد: منون. چه خبر؟ شنیدم که پدرت در تهران است.

علی: بله. پدر و مادر و خواهرم در تهران هستند. پدرم بیمار است.

محمد: بله. شنیدم. متسافم. الان حالش چطور است؟ کجاست؟

علی: حالش خوب است. او الان در بیمارستان است.

محمد: تنهاست یا مادرت پیش اوست؟

علی: نه، تنها نیست. مادر و خواهرم هم در بیمارستان هستند.

محمد: کی او را عمل جراحی می کنند؟

علی: دکتر می گوید دوشنبه یا سه شنبه ی آینده.

محمد: ان شاء الله حالش زود خوب می شود. من وسعي德 آماده کمک به تو هستیم

علی: خیلی منون.

٢٣

نتابع الحوار بخصوص ما يجري لوالد علي في المستشفى.

أجريت لوالد علي عملية جراحية في القلب وهو الان بحالة جيدة. يبلغ محمد زميله علياً بأنه يريد زيارة والده في المستشفى. الوقت المحدد لزيارة المرضى هو من الساعة الرابعة وحتى السادسة عصراً. يصل محمد المستشفى في حوالي الساعة الخامسة، ويسأل الممرضة عن رقم الغرفة التي يرقد فيها والد علي. فتخبره بأنه في الطابق الرابع. يشاهد محمد علياً في ممر الطابق الرابع ويشرغ بالحديث معه. قبل متابعة الحديث بينهما ومع والد علي نتعرف الى المفردات الجديدة التي ستستخدم خلاله.

پدر = الوالد

حالش چطور است = كيف حاله

ديدن = رؤية

توآمدي = أنت جئت

خواهش می کنم = عفواً

اتاق = غرفة

کدام = أي

با من = معى

بیا = تعال

خوبم = أنا بخير

توچطوري = كيف أنت

شما چطوري = كيف أنتم

دوست = صديق

دوست صميي = صديق حميم

خوشبختم = فرصة سعيدة

به خاطر = لاجل

گل = ورد

گلها = ورود

زحمت کشیدي = تكرمت

الآن = الان

بهتر = أفضل

امروز بهترم = انا اليوم أفضل

فکر می کنم = أظن

عمل جراحي = عملية جراحية

برای = لـ ، لأجل

سخت = صعب

چون = لأنَّ

پیر = عجوز

تو نیستی = أنتَ لستَ

جوان = شاب

جراحان = جراحون

بسیار خوب = جيد جداً

او دارد = هو عنده

من از او متشکرم = أناأشكره

الحوار بين محمد وعلي ووالد علي:

محمد: سلام علي. حال پدرت چطور است؟

محمد: مرحبا علي. كيف حال أبيك؟

علي: سلام، خوب است. الحمد لله، از آمدنت متشکرم.

علي: جيد. الحمد لله. شكرأ لمجيئك.

محمد: خواهش می کنم. پدرت در کدام اتاق است؟

محمد: عفواً، والدك في أي غرفة؟

علي: با من بيا.

علي: تعال معي.

الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام علي. حال پدرت چطور است؟

علي: سلام، خوب است. الحمد لله، از آمدنت متشکرم.

محمد: خواهش می کنم. پدرت در کدام اتاق است؟

علی: با من بیا.

پدر محمد و علی الغرفة. والد علی مستلقٌ علی السریر والممرضة تفحصه. تخرج الممرضة من الغرفة. يتقدم محمد نحو والد علی و بیده باقة ورود ویسأله عن حاله.

محمد: سلام. حالتان چطور است؟ من محمد هستم.

محمد: مرحباً. کیف حالک؟ أنا محمد.

پدر علی: سلام. الحمد لله من خوبم. تو چطوري؟

والد علی: مرحباً. الحمد لله أنا بخير. وأنت كيف؟

علی: پدر! محمد، دوست صمیمی من است.

علی: أبي! محمد، صدیقی الحمیم.

پدر علی: خوشبختم. رحمت کشیدی. به خاطر گالها خیلی ممنون.

والد علی: فرصة سعيدة. شکراً جزيلاً علی الورود.

محمد: خواهش می کنم. الان حالتان چطور است؟ بهتر شده اید؟

محمد: عفوأ. کیف حالک الان؟ أصبحت أفضل؟

پدر علی: بله. امروز بهترم. فکر می کنم که عمل جراحی برای من سخت تر از دیگران است، چون من پیرم.

والد علی: نعم. اليوم أفضل. أظن أن العملية الجراحية لي أصعب من الآخرين، لأنني عجوز.

محمد: نه شما پیر نیستی. شما جوانی و ایران جراحان خیلی خوبی دارد.

محمد: لا أنت لست عجوراً. أنت شاب وفي ایران جراحون جيدون جداً.

پدر علی: بله. دکتور رضوی جراح بسیار خوبی است. از او مشکرم.

والد علی: نعم. الدكتور رضوی جراح جید جداً. أنا أشکره.

نستمع للحوار مرة أخرى باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام. حالتان چطور است؟ من محمد هستم.

پدر علی: سلام. الحمد لله من خوبم. تو چطوري؟

علی: پدر! محمد، دوست صمیمی من است.

پدر علی: خوشبختم. رحمت کشیدی. به خاطر گالها خیلی ممنون.

محمد: خواهش می کنم. الان حالتان چطور است؟ بهتر شده اید؟

پدر علی: بله. امروز بهترم. فکر می کنم که عمل جراحی برای من سخت تر از دیگران است، چون من پیرم.

محمد: نه شما پیر نیستی. شما جوانی و ایران جراحان خیلی خوبی دارد.

پدر علی: بله. دکتر رضوی جراح بسیار خوبی است. از او مشکرم.

٤

الحوار بين علي و محمد. وبعد أسبوع من إجراء عملية جراحية لوالد علي، يذهب سعيد لزيارتة في المستشفى. وقد أبلغ زميله محمداً عبر الهاتف بان حال والد علي قد تحسنت ولربما يغادر مع أسرته الى شيراز غداً او بعد غدٍ.

المفردات الجديدة

خانواده = أسرة

خانواده ات = أسرتك

آنها مي روند = هم يذهبون

همه خوبند علاّهم بخير

فرداً = غداً

پس فرداً = بعد غدٍ

به راحتی = بسهولة

اوراه مي رود = هو يمشي

بسیار خوب = جيد جداً

خواهند رفت = سيدهبون

درست است = صحيح

بیمارستان = مستشفى

بیمارستانها = مستشفيات

جراحان = جراحون

مردم = الناس

کشور = بلد

کشورها = بلدان

همسایه = جار

عمل جراحي = عملية جراحية

آنها مي ايند = هم يأتون

راستي = طيب

تو مي روی = أنت تذهب

من مي روم = أنا أذهب

با خانواده ام = مع أسرتي

چند روز = كم يوماً؟

تو مي ماني = أنت تبقي

من مي مانم = أنا أبقى

تقریبا = حوالي

هفتہ = أسبوع

یک هفته = أسبوع واحد

تو برمي گردي = أنت تعود

من برمي گردم = أنا أعود

کي = متى

جمعه = الجمعة

چون = لأنَّ

خيلي = جداً

خيلي کار دارم = علىٰ واجباتٌ كثيرةٌ ○

يسجل محمد رقم الهاتف النقّال لعلي. ويتصل به... نستمع الى الحديث بينهما:

محمد: خانواده ات چطورند؟

محمد: كيف حالُ أسرتك؟

على: همه خوبند. آها فردا يا پس فردا به شيراز خواهند رفت.

علي: كلهم بخير. هم سيدهبون الي شيراز غداً او بعد غدِ.

محمد: الان پدرت چطور است؟ خوب است؟

محمد: كيف حال والدك الآن؟ هو بخير؟

علي: بله. خيلي خوب است. او به راحتی راه مي رود. دکتر رضوي جراح بسيار خوبی است.

علي: نعم. جيد جداً. هو يمشي بسهولة. الدكتور رضوي جراح جيد جداً.

محمد: بله. جراحان ايراني بسيار خوب اند.

محمد: نعم. الجراحون الايرانيون جيدون جداً.

علي: درست است. ايران بيمارستانها وجراحان خوبی دارد و مردم کشورهای همسایه برای عمل جراحي به ايران می آیند.

علی: صحیح. ایران عندها مستشفيات و جراحون جیدون، والناس من البلدان الجارة یأتون الى ایران لاجراء عمليات جراحية.

محمد: راستی تو هم به شیراز می روی؟

محمد: طیب! أنت أيضاً تذهب الى شیراز؟

علی: بله. من هم با خانواده ام به شیراز می روم.

علی: نعم. أنا أيضاً أذهب مع أسرتي الى شیراز.

محمد: چند روز در شیراز می مانی.

محمد: کم یوماً تبقى في شیراز؟

علی: تقریباً یک هفته.

علی: أسبوعاً واحداً تقريباً.

محمد: کی به تهران بر می گردی.

محمد: متی تعود الى طهران؟

علی: جمعه به تهران بر می گردم، چون در اینجا خیلی کار دارم.

علی: أعود الى طهران الجمعة، لأن علىَ واجباتٌ كثيرةٌ هنا.

الحوار مرة أخرى وباللغة الفارسية فقط.

محمد: خانواده ات چطورند؟

علی: همه خوبند. آنها فردا یا پس فردا به شیراز خواهند رفت.

محمد: الان پدرت چطور است؟ خوب است؟

علی: بله. خیلی خوب است. او به راحتی راه می رود. دکتر رضوی جراح بسیار خوبی است.

محمد: بله. جراحان ایرانی بسیار خوب اند.

علی: درست است. ایران بیمارستانها و جراحان خوبی دارد و مردم کشورهای همسایه برای عمل جراحتی به ایران می آیند.

محمد: راستی تو هم به شیراز می روی؟

علی: بله. من هم با خانواده ام به شیراز می روم.

محمد: چند روز در شیراز می مانی.

علی: تقریباً یک هفته.

محمد: کی به تهران بر می گردی.

علی: جمعه به تهران بر می گردم، چون در اینجا خیلی کار دارم.

محمد في السوق. يريد أن يشتري قميصاً ليقدمه هدية لصديقه. يقف أمام معارض الالبسة و يتفحص ما في داخلها بدقة. أسعار بعض الالبسة واضحة للعيان من خلف الزجاجة، و اسعار البعض الآخر منها غير واضحة. بعد فترة وجيزة، يدخل محمد أحد المتاجر و يبدأ بالحديث والاستفسار من صاحبه.

ثمة مفردات جديدة في الحديث بينهما هي :

پیراهن = قميص

من مي خواهم = أنا أريد

چه پیراهني = أي قميص

تو دوست داري = أنت تُحب

مردانه = رجال

اندازه = مقاييس

بزرگ = كبير

براي خودت = لِنفْسِكَ

تو مي خواهي = أنت تُريد

براي تو = لك

نه = لا

براي دوستم = لصديقِي

من مي خرم = أنا أشتري

چه رنگي = أي لون

آبي = أزرق

سبز = أخضر

بفرما = تفضل

بين = انظر

اين رنگ = هذا اللون

آبي کم رنگ = أزرق فاتح

بهتر = أفضل

مي پسندی = يُعجبك

دوست = صديق

زرد = أصفر

او می پوشد = هو یلبس

نمی دانم = لا أعرف

او نمی پوشد = هو لا یلبس

این = هذا

خوب = جيد

الآن نستمع الى الحوار:

محمد: سلام آقا. من يك پیراهن می خواهم.

محمد: مرحباً سيدى. أنا أريد قميصاً.

فروشنده: سلام. چه پیراهنی دوست داری؟

البائع: مرحباً. أي قميص تُحبّ؟

محمد: يك پیراهن مردانه، اندازه بزرگ.

محمد: قميص رجالي، مقیاسه كبير.

فروشنده: پیراهن را برای خودت می خواهی؟ اندازه بزرگ‌تر را تو مناسب نیست.

البائع: أتريد القميص لنفسك؟ المقاييس الكبير ليس مناسباً لك.

محمد: نه. پیراهن را برای دوستم می خرم.

محمد: لا. أشتري القميص لصديقي.

فروشنده: چه رنگی دوست داری؟

البائع: أي لون تُحبّ؟

محمد: آبي يا سبز.

محمد: أزرق أو أخضر.

فروشنده: بفرما. اين پیراهنها را ببین.

البائع: تفضّل. شاهد هذه القميصان.

محمد: نه. نه. اين رنگ خوب نیست. آبي کمرنگ بهتر است.

محمد: لا. لا. هذا اللون ليس جيداً. الأزرق الفاتح أفضل.

فروشنده: اين پیراهن را می پسندی؟ دوستت پیراهن زرد می پوشد؟

البائع: هذا القميص يُعجبك؟ هل صديقك یلبس قميصاً أصفر؟

محمد: نمی دانم. فکر می کنم او پیراهن زرد نمی پوشد. همین پیراهن آبي خوب است.

محمد: لا أعرف. أظنّ أنه لا يلبس قميصاً أصفر. هذا القميص الأرزرق جيد.

الحوار مرة أخرى لكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام آقا. من يك پیراهن می خواهم.

فروشنده: سلام. چه پیراهنی دوست داری؟

محمد: يك پیراهن مردانه، اندازه بزرگ.

فروشنده: پیراهن را برای خودت می خواهی؟ اندازه بزرگ‌بَرای تو مناسب نیست.

محمد: نه. پیراهن را برای دوستم می خرم.

فروشنده: چه رنگی دوست داری؟

محمد: آبی یا سبز.

فروشنده: بفرما. این پیراهنها را ببین.

محمد: نه. این رنگ خوب نیست. آبی کمرنگ بهتر است.

فروشنده: این پیراهن را می پسندی؟ دوستت پیراهن زرد می پوشد؟

محمد: نمی دانم. فکر می کنم او پیراهن زرد نمی پوشد. همین پیراهن آبی خوب است.

٦

الحوار بين محمد وأحد موظفي دائرة البريد. إذ أنّ محمدًا يريد إرسال مجموعة كتب الي أحد أقاربه الذي يعيش في اليابان. بالطبع هذا الحوار يشمل عبارات ومفردات جديدة لا بدّ من تعلّمها قبل الحوار.

بخشید = عفواً

بسته = رزمة

من دارم = أنا عندي

پست = بريد

پستچی = بريدية

به کجا = الى أين

شما می فرستید = أنت ترسلون

تو می فرستی = أنت ترسل

من می فرستم = أنا أرسل

ژاپن = اليابان

چه چیزی = أي شيء؟

سه = ثلاثة

لطفاً = رجاءً

بازکن = إفتح

كتابها= الكتب

پاکت= ظرف

مخصوص = خاص

ما مي گذاريم = نحن نضع

کي = متى؟

مي رسد = يصل

پست عادي = بريد عادي

با پست پيشتاز = بالبريد السريع

بعد از = بعد

سه هفته = ثلاثة اسابيع

چطور=كيف؟

كمتر از = أقل من

ده روز = عشرة أيام

آدرس = العنوان

اینجا = هنا

بنويس = اكتب

الحوار بين محمد وموظف البريد:

محمد: ببخشيد آقا. من يك بسته ي پُستي دارم.

محمد: عفواً سيد. أنا عندي رزمة بريدية.

كارمند: بسته را به کجا می فرستی؟

الموظف: الي أين ترسل الرزمة؟

محمد: آن را به ژاپن می فرستم.

محمد: أرسلها الي اليابان.

كارمند: چه چيزی در اين بسته است؟

الموظف: أي شيء داخل هذه الرزمة؟

محمد: سه كتاب.

محمد: ثلاثة كتب.

كارمند: لطفاً بسته را باز کن. ما کتابها را در یک پاکت مخصوص می گذاریم.

الموظف: رجاءاً إفتح الرزمة. نحن نضع الكتب في ظرف خاص.

محمد: این کتابها کی به ژاپن می رسد؟

محمد: هذه الكتب متى تصل الى اليابان؟

كارمند: با پست عادي آن را می فرستی یا با پست پیشتاز؟

الموظف: بالبريد العادي ترسلها أم بالبريد السريع؟

محمد: با پست عادي.

محمد: بالبريد العادي.

كارمند: با پست عادي بعد از سه هفته این بسته به ژاپن می رسد.

الموظف: بالبريد العادي تصل هذه الرزمة الى اليابان بعد ثلاثة أسابيع.

محمد: با پست پیشتاز چطور؟

محمد: بالبريد السريع كيف؟

كارمند: با پست پیشتاز کمتر از ده روز. لطفاً آدرس را اینجا بنویس.

الموظف: بالبريد السريع أقل من عشرة أيام. رجاءاً أكتب العنوان هنا.

محمد: بله. حتماً.

محمد: نعم. حتماً.

الحوار مرة أخرى وبالفارسية فقط.

محمد: ببخشید آقا. من یک بسته ی پستی دارم.

كارمند: بسته را به کجا می فرستی؟

محمد: آن را به ژاپن می فرستم.

كارمند: چه چیزی در این بسته است؟

محمد: سه کتاب.

كارمند: لطفاً بسته را باز کن. ما کتابها را در یک پاکت مخصوص می گذاریم.

محمد: این کتابها کی به ژاپن می رسد؟

كارمند: با پست عادي آن را می فرستی یا با پست پیشتاز؟

محمد: با پست عادي.

کارمند: با پُستِ عادی بعد از سه هفته این بسته به ژاپن می رسد.

محمد: با پُستِ پیشتاز چِطور؟

کارمند: با پُستِ پیشتاز کمتر از ده روز. لُطفاً آدرس را اینجا بنویس.

محمد: بل، حتماً.

نستود عکم الله، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

٤٧

الحوار بين علي وبائع ورود، لأن عليا يريد شراء باقة ورود ليهديها الي احد اصدقائه، وبالطبع تتركب عبارات الحوار من مفردات جديدة فلتتعرف على معانيها أولاً ثم نتابع الحوار:

لطفاً = رجاءاً

دسته گل = باقة ورود

یکشاخه گل = وردة

چه رنگی = أيَّ لون؟

تو دوست داري = أنت تحب

زرد = أصفر

تو مي بیني = أنت ترى

گلها = ورود

آنجا = هناك

سمت چپ = الجهة اليسري

من مي بینم = أنا أرى

گل زرد = وردة صفراء

چند = كم

الحوار بين علي وبائع الورود:

علي: سلام آقا. لطفاً به من يك دسته گل بدھيد.

علي: مرحباً سيد. رجاءاً اعطني باقة ورود.

فروشنده: سلام. چه رنگی را دوست داري؟

البائع: مرحباً. أيَّ لون تُحب؟

علي: چه رنگی؟

عَلِيٌّ: أَيْ لَوْن؟

فروشنده: گلها آنجاست. در سمت چپ.

البائع: الورود هناك. في الجهة اليسرى.

علی: بله. بله. می بینم. گل زرد خیلی قشنگ است.

على: نعم. نعم. أري. الوردة الصفراء جميلة جداً.

فروشنده: چند شاخه گل می خواهی؟

البائع: كم وردة تريد؟

علی: بنج شاخه کافی است

على: خمس ورود كافية.

معانی المفردات الأخرى:

اليوم = امروز

ینزل المطر = باران می بارد

منْذ الصِّبَاح = از صبح

الى الان = تا الان

الجو = هو

سید = دار

۱۰۷

اثنان = ٢

三

أنا أضعه = من هو كذا

لک = نا اے، تھ

ز هـ تـاـ مـرـبـعـ = دـوـ شـاـخـهـ گـلـ مـرـبـعـ

• • • • •

نـتـائـع بـقـة الـحـوار

فروشنده اصیل، باران، هر بار

البائع: التوأم بنتا، المطر غزير

علیله از صحبت‌الانوار است.

علي: نعم. منذ الصباح حتى الآن ينزل المطر. الجو بارد.

فروشنده: گل مريم هم می خواهی؟

البائع: ترید زهرة مريم أيضاً؟

علي: بله. لطفاً دو شاخه گل مريم هم به من بدھید.

علي: نعم. رجاءً اعطني زهرتي مريم أيضاً.

فروشنده: حتماً. برایت دو شاخه گل مريم هم می گذارم.

البائع: حتماً. أضع لك زهرتي مريم أيضاً.

كل الحوار وبالفارسية فقط.

علي: سلام آقا. لطفاً به من يک دسته گل بدھید.

فروشنده: سلام. چه رنگی را دوست داری؟

علي: چه رنگی؟

فروشنده: گل لها آنجاست. در سمت چپ.

علي: بله. بله. می بینم. گل زرد خیلی قشنگ است.

فروشنده: چند شاخه گل می خواهی؟

علي: پنج شاخه کافی است.

فروشنده: امروز خیلی باران می بارد.

علي: بله. از صبح تا الان باران می بارد. هوا سرد است.

فروشنده: گل مريم هم می خواهی؟

علي: بله. لطفاً دو شاخه گل مريم هم به من بدھید.

فروشنده: حتماً. برایت دو شاخه گل مريم هم می گذارم.

بهذا نأتي الى ختام حلقة برنامجنا لهذا اليوم. الى اللقاء والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

٢٨

حوار بين محمد وسكرتيرة طبيب، لأنّ محمداً يعاني من ألم شديد في احدى أسنانه لذلك يراجع عيادة أحد أطباء الاسنان للمعالجة. وقبل الحوار تعرف على معاني مفرداته.

من می خواهم = أنا أريد

متاسفانه = للاسف

او وقت ندارد = هو ليس لديه وقت

چطور = كيف؟

فردا = غداً

ده = عشرة

صبح = صباحاً

دندان = السن

درد = ألم

آبا مي تواني؟ = هل بإمكانك؟

بيابي = أن تأتي

رنج مي برم = أعاني

خب = حسناً

منتظر باش = إنتظر

نیم ساعت = نصف ساعة

هنوز = لما

او نیامده است = هو لما يأتِ

من منظر مي مانم = أنا أنتظر

اگر = لو

او نیامد = هو لم يأتِ

به جاي او = بدلاً منه

او معاینه مي کند = هو يفحص

چه شده است = ماذا حدث؟

دندانم درد مي کند = سني تؤلمنى

سمت راست = الجهة اليمنى

بلا = الأعلى

من پر مي کنم = أنا أحشو

دو بار = مرّتان

هفتہ = أسبوع

من مي دهم = أنا أعطى

سه شنبه = الثلاثاء

پنج شنبه = الخميس

لطفاً = رجاءً

دهان = فم

دهانت = فمک

بازکن = افتح

الحوار بين محمد وسكرتيرة طبيب الاسنان.

محمد: سلام خانم. من يك وقت از دکتر می خواهم.

محمد: مرحباً. أنا أريد موعداً من الطبيب.

منشي: سلام. الان متأسفانه دکتر وقت ندارد.

السكرتيرة: مرحباً. للأسف ليس لدى الطبيب وقت الان.

محمد: بعد از ظهر چطور؟ دکتر بعد از ظهر وقت دارد؟

محمد: بعد الظهر كيف؟ لدى الطبيب وقت بعد الظهر؟

منشي: نه متأسفانه. دکتر بعد از ظهر هم وقت ندارد. آیا می توانی فردا ساعت ده صبح ببایی؟

السكرتيرة: لا. للأسف. ليس لدى الطبيب وقت بعد الظهر أيضاً. هل بإمكانك أن تأتي غداً في الساعة العاشرة صباحاً.

محمد: فردا؟ اما من امروز از دندان درد شدیدی رنج می برم.

محمد: غداً؟ لكن أنا اليوم أعاني من ألم شديد في السن.

منشي: خوب، منظر باش. نیم ساعت بعد نوبت آقای محمدی است. اما او هنوز نیامده است.

السكرتيرة: حسناً، إنتظر. بعد نصف ساعة يأتي دور السيد محمدی. لكنه لم يأت حتى الان.

محمد: منظر می مانم.

محمد: إنتظر.

منشي: اگر آقای محمدی نیامد، دکتر ترا به جای او معاینه می کند.

السكرتيرة: لو لم يأت السيد محمدی ي Finch the doctor instead.

محمد: بل، این خوب است.

محمد: نعم، هذا جيد.

بعد نصف ساعة يدخل محمد علي الطبيب، فيسألة الطبيب:

دکتر: چه شده است؟

الطيبب: ماذا حدث؟

محمد: آقاي دكتر دندانم خيلي درد مي کند. سمت راست فک بالا.

محمد: سيدی الطيبب، سنتي تؤلمني كثيراً. الجهة اليمنى من الفك الاعلى.

دكتر: بله دندانت را باید پر کنم. دوبار در این هفته به تو نوبت می دهم سه شنبه و پنجشنبه.

الطيبب: نعم يجب أن أحشو سنتك. أعطيك موعدين في هذا الأسبوع الثلاثاء والخميس.

محمد: اگر بعد از ظهر باشد، بهتر است.

محمد: لو يكون بعد الظهر أفضل.

دكتر: خوب. سه شنبه و پنجشنبه بعد از ظهر. لطفاً دهانت را باز کن.

الطيبب: حسناً. الثلاثاء والخميس بعد الظهر. رجاءً افتح فمك.

الي هنا ناتي الي ختام حلقة برنامجننا لهذا اليوم. نستودعكم الله، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

٢٩

حوار هاتفي بين محمد وموظفي في أحد مكاتب سيارات الاجرة ثم بينه وبين سائق سيارة يستقلها متوجهًا إلى شركة كان محمد على موعد مع مديرها .

معاني المفردات التي مستخدم في الحوار:

وقت بخير = أسعدت أو قاتأ

من مي خواهم = أنا أريد

تو مي روی = أنت تذهب

خیابان = شارع

خیابان فردوسی = شارع فردوسی

ده = عشرة

تاكسي مي آيد = التكسي يأتي

خيلي = جداً

بیست و پنج = خمسة وعشرون

من عجله دارم = أنا مستعجل

دير شده = الوقت متاخر

زود = بسرعة

نزيك = قريب

خداحافظ = في أمان الله

خدا نگهدار = في حفظ الله

چرا = لماذا

چرا ايستادي = لماذا توقفت

چيز ي شده است = حدث شيء

ماشين = سيارة

پنچر = مثقوب

لاستيك ماشين = اطار العجلة

من عوض مي کنم = أنا أبدل

من ندارم = ليس لدى

ديگر = آخر

با = مع

برایت = لك

من مي گيرم = أنا آخذ

بيخشيد = عذرًا

آنچه پيش آمد = ما حدث

پنچر شده = ثقب

من خودم = أنا بنفسي

من دير كردم = أنا تأخّرت

خواهش مي کنم = عفواً

الحوار بين محمد وموظّف مكتب سيارات الاجرة.

محمد: الو، سلام. وقت بخير. من يك تاکسي مي خواهم.

محمد: الو، مرحباً. أسعدت أوقاتنا. أنا أريد سيارة أجرة.

كارمند: سلام. كجا مي روی؟

الموظّف: مرحباً. أين تذهب؟

محمد: خيابان فردوسی.

محمد: شارع فردوسی.

كارمند: تو از مشترکین ما هستني؟

الموظف: أنت من مشتركتنا؟

محمد: بله، من مشترك شماره ٢٥ هستم.

محمد: نعم، أنا المشترك رقم ٢٥.

كارمند: ده دقیقه بعد تاکسی می آید.

الموظف: بعد عشر دقائق يأتي التکسي.

محمد: أما من خيلي عجله دارم. دير شده.

محمد: لكنَّي مستعجل جداً. الوقت متاخر.

كارمند: تاکسی زود می آید. خیابان فردوسی نزدیک است.

الموظف: التکسي يأتي بسرعة. شارع فردوسی قریب.

محمد: خوب است. خدا حافظ.

محمد: حسناً. في امان الله.

كارمند: خدا نگهدار.

الموظف: في حفظ الله.

والآن ننتقل الى الحوار بين محمد وسائق التاکسي.

محمد: چرا ايستادی؟ چیزی شده است؟

محمد: لماذا توقيفت؟ حدث شيء؟

راننده: فکر می کنم لاستیک ماشین پنجر است.

السائق: أظن أن اطار السيارة مثقوب.

محمد: پنچر؟ أما من خيلي عجله دارم.

محمد: ماذا؟ مثقوب؟ لكنَّي مستعجل جداً.

راننده: بله، لاستیک پنچر است. الان آن را عوض می کنم.

السائق: نعم، الإطار مثقوب الآن أبدله.

محمد: أما من وقت ندارم. با يك تاکسی دیگر می روم.

محمد: لكنَّي ليس لدى وقت. أذهب مع تکسي آخر.

راننده: من برایت يك تاکسی می گیرم. ببخشید برای آنچه که پیش آمد.

السائق: أنا أستأجر لك تکسي. عذرًا لما حدث.

محمد: نه. نه. خواهش می کنم. من دیر کردم.

محمد: لا، لا. عفواً. أنا تأخرت.

محمد: الو، سلام. وقت بخير. من يک تاکسی می خواهم.

کارمند: سلام. کجا می روی؟

محمد: خیابان فردوسی.

کارمند: تو از مشترکین ما هستی؟

محمد: بله. من مشترک شماره ۲۵ هستم.

کارمند: ده دقیقه بعد تاکسی می آید.

محمد: أما من خیلی عجله دارم. دیر شده.

کارمند: تاکسی زود می آید. خیابان فردوسی نزدیک است.

محمد: خوب است. خدا حافظ.

کارمند: خدا نگهدار.

محمد: چرا ایستادی؟ چیزی شده است؟

راننده: فکر می کنم لاستیک ماشین پنجر است.

محمد: پنچر؟ أما من خیلی عجله دارم.

راننده: بله. لاستیک پنچر است. الان آن را عوض می کنم.

محمد: أما من وقت ندارم. با یک تاکسی دیگر می روم.

راننده: من برایت یک تاکسی می گیرم. بیخشید برای آنچه که پیش آمد.

محمد: نه. نه. خواهش می کنم. من دیر کردم.

٣.

الحوار يدور بين محمد وحميد حول عيد نوروز وهو أحد الاعياد القومية الإيرانية. بداية الى معاني مفردات الحوار.

رفتگر = کنّ اس

خیابان = شارع

خیابانها = شوارع

بیشتر = أكثر

آنها تمیز می کنند = هم ينظفون

این روزها = هذه الايام

همه = الكل

مردم = الناس

فرش = سجاد

آنها می شویند = هم يغسلون

چون = لأنَّ

هفتہ = أسبوع

سه هفته بعد = بعد ثلاثة أسابيع

سال جدید = السنة الجديدة

مشروع می شود = يبدأ

خودشان = أنفسهم

آنها آماده می کنند = هم يهيئون

چطور = كيف

ایرانی ها = الايرانيون

همه جا = كل مكان

قبل از = قبلَ

چه روزی است = أيَ يوم

روزها = أيام

اولین = أول

ما می گوییم = نحن نقول

جشن = عيد

ملي = قومي

نو = جديد

لباسهای نو = ملابسُ جديدة

آنها می خرند = هم يشترون

شیرینی = حلوي

درست است = صحيح

آنها درست می کنند ، می سازند = هم يصنعون

بازار = السوق

خيلي=مزدحم

آنان=هم

مهمني = ضيافة

آتها مي روند = هم يذهبون

خانه = بيت

پدربرزگ=الجد

مادربرزگ=الجدة

پدر = الأب

مادر = الأم

فاميل ها = الأقارب

دوست = صديق

دوستان = أصدقاء

به نظرم = برأيي

الآن الحوار:

محمد: به نظرم اين روزها رفتگرها خيابانها را بيشرت تميز مي کنند. چرا مردم فرش مي شويند؟

محمد: برائي ينظف الكناسون الشوارع أكثر هذه الايام. لماذا يغسل الناس السجاد؟

حميد: سال جديد به زودي شروع مي شود ومردم خودشان را براي استقبال از آن آماده مي کنند.

حميد: ستبدأ السنة الجديدة، والناس يهيئون أنفسهم لاستقبالها.

محمد: مردم چطور خودشان را آماده مي کنند؟

محمد: كيف يهيئ الناس أنفسهم؟

حميد: ايرانيها خانه ها وخيابانها را قبل از نوروز تميز مي کنند. آتها همه جا را مي شويند.

حميد: الايرانيون ينظفون البيوت والشوارع قبل "نوروز". هم يغسلون كل مكان.

محمد: "نوروز" در ايران چه روزي است؟

محمد: يوم نوروز أي يوم في ايران؟

حميد: ما به اولين روزهای سال "نوروز" می گوییم. نوروز یک جشن ملّی برای ایرانیهاست.

حميد: نحن نسمی اول أيام السنة "نوروز". نوروز عید قومی لایرانیین.

محمد: ایرانیها برای نوروز دیگر چه کار می کنند؟

محمد: الایرانیون مادا یفعلنون أيضاً لـ"نوروز"؟

حميد: آنها لباسهای نو می خرند. شیرینی درست می کنند یا می خرند.

حميد: هم یشترون ملابس جدیده. یصنعون الحلویات او یشترون.

محمد: درست است. بازار هم این هفته شلوغ است.

محمد: صحيح. السوق أيضاً مزدحمة هذا الأسبوع.

حميد: ایرانی‌ها در عید "نوروز" به مهمانی می روند. به خانه پدر بزرگ و مادر بزرگ، پدر و مادر، فامیلها و دوستان می روند.

حميد: الایرانیون یذهبون للضيافة في عید "نوروز". یذهبون الى بيت الجد والجدة والوالدين والأقارب والاصدقاء.

الحوار لكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: به نظرم این روزها رفتگرها خیابانها را ببیشتر تمیز می کنند. چرا مردم فرش می شویند؟

حميد: سال جدید به زودی شروع می شود و مردم خودشان را برای استقبال از آن آماده می کنند.

محمد: مردم چطور خودشان را آماده می کنند؟

حميد: ایرانیها خانه‌ها و خیابانها را قبل از نوروز تمیز می کنند. آنها همه جا را می شویند.

محمد: "نوروز" در ایران چه روزی است؟

حميد: ما به اولين روزهای سال "نوروز" می گوییم. نوروز یک جشن ملّی برای ایرانیهاست.

محمد: ایرانیها برای نوروز دیگر چه کار می کنند؟

حميد: آنها لباسهای نو می خرند. شیرینی درست می کنند یا می خرند.

محمد: درست است. بازار هم این هفته شلوغ است.

حميد: ایرانی‌ها در عید "نوروز" به مهمانی می روند. به خانه پدر بزرگ و مادر بزرگ، پدر و مادر، فامیلها و دوستان می روند.

٣

حوار عبر الهاتف بين أحمد وصديقه علي، حول الحديقة العامة، مع حديث مختصر في البداية عن صديق آخر لعلي، وهو مصارع. ولكن، وكما جرت العادة، معاني المفردات:

ديشب = ليلة امس

تلفن كردم = اتّصلتُ هاتفياً

تونبودي = أنت لم تكون

كجا = أين

رفتم = ذهبـت

به خانه دوستم = الي بيت صديقـي

تومي شناسيش = أنت عرفـه

من نمي شناسمش = أنا لا أعرفـه

كشتـي گـير = مصارعـ

پـس فـرـدا = بـعـد غـدـر

او مـي روـد = هو يـذهبـ

خـدـاحـافـظـي = تـوـديـعـ

تو رـفـتي = أنت ذـهـبـتـ

شـام = العـشاءـ

آـري = نـعـ

پـدر و مـادرـم = أبي وأـمـيـ

پـارـكـ شهرـ = الحـدـيقـةـ العـامـةـ

پـارـكـ = الحـدـيقـةـ

رفـتـيم = ذـهـبـناـ

بدـنـبـودـ = لـاـ بـأـسـ

او آـمـدـ = هو جـاءـ

او آـورـدـ = هو جـاءـ بـ

مـيـوهـ = فـاكـهـةـ

شـلـوـغـ = مـزـدـحـمـ

مـثـلـ هـمـيـشـهـ = كالـعادـةـ

تابـستانـ = الصـيفـ

فرـصـتـ خـوـبـيـ استـ = فـرـصـةـ منـاسـبـةـ

رفـتنـ = الـذـهـابـ

آـيـاـ = هلـ

إذن الحوار:

احمد: على! ديشب به شما تلفن كردم. خانه نبودي. كجا بودي؟

احمد: على! إنّ صلّت بـك ليلة أمس. لم تكن في البيت. أين كنت؟

علي: ديشب به خانه دوستم مهدى رفتم. تو مهدى را می شناسی؟

علي: ليلة أمس ذهبت الى بيت صديقى مهدى. أنت تعرف مهدى؟

احمد: نه. نمى شناسمش.

احمد: لا. لا أعرفه.

علي: مهدى كـشتبى گير است. پس فردا برای مسابقه به تركىه خواهد رفت.

علي: مهدى مصارع. سيدذهب بعد غد الى تركيا للمسابقه.

احمد: پس برای خداحافظى به خانه مهدى رفتي؟

احمد: إذن ذهبت الى بيت مهدى للتوديع؟

علي: آري. برای خداحافظى رفتم. تو ديشب كجا بودي؟

علي: نعم ذهبت للتوديع. أنتَ أين كنت ليلة أمس؟

احمد: خانه بودم وبعد از شام با پدر ومامارم به پارك شهر رفتم.

احمد: كنت في البيت وبعد العشاء ذهبت الى الحديقة العامة مع أبي وأمي.

علي: آيا به شما خوش گذشت؟

علي: هل استمتعتم؟

احمد: بـلي. بد نبود. مادرم چاي وميوه آورده بود.

احمد: نعم. لا بـأس. كانت جاءت أمي بالشاي والفاكهه.

علي: آيا پارك شهر شلوغ بود؟

علي: هل كانت الحديقة العامة مزدحمة؟

احمد: آري. مثل همیشه پارك شلوغ بود.

احمد: نعم. كالعادة. كانت الحديقة العامة مزدحمة.

علي: شبهای تابستان فرصت خوبی برای رفتن به پارك است.

علي: ليالي الصيف فرصة مناسبة للذهاب الى الحديقة.

الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية فقط.

احمد: على! ديشب به شما تلفن كردم. خانه نبودي. كجا بودي؟

علی: دیشب به خانه دوستم مهدی رفتم. تو مهدی را می شناسی؟

احمد: نه، نمی شناسم.

علی: مهدی کشتنی گیر است. پس فردا برای مسابقه به ترکیه خواهد رفت.

احمد: پس برای خداحافظی به خانه مهدی رفتی؟

علی: آری. برای خداحافظی رفتم. تو دیشب کجا بودی؟

احمد: خانه بودم و بعد از شام با پدر و مادرم به پارک شهر رفتیم.

علی: آیا به شما خوش گذشت؟

احمد: بلی. بد نبود. مادرم چای و میوه آورده بود.

علی: آیا پارک شهر شلوغ بود؟

احمد: آری. مثل همیشه پارک شلوغ بود.

علی: شباهای تابستان فرصت خوبی برای رفتن به پارک است

٣٢

حوار بین محمد و حامد، حول برنامج للتسلق يشارك فيه عدد من طلبة الجامعة،
المفردات .:

چه خبر است؟ ما الخبر؟

برنامه = برنامج

کوه نوردي = تسلق الجبال

برنامه کوه نوردي = برنامج تسلق الجبال

تفریح = تنزه

جالب = رائع

هرکس = كل من

او دوست دارد = هو يرغبه

اسمش = اسمه

اینجا = هنا

بیاید = يأتي

او می نویسد = هو يكتب

چه روزی؟ أيَّ يوم

پنجشنبه = الخميس

صبح زود = الصباح الباكر

تو علاقه داري = أنت تحب

آنها مي روند = هم يذهبون

ليست = قائمة

چه جالب = ما أروعه!

نمی روی = لا تذهب؟

برمي گردنده = يعودون

چه وقت؟ کي = متى؟

ما مي رويم = نحن نذهب

ما برمي گرديم = نحن نعود

در اين باره = بهذه الخصوص

با ما = معنا

تو بيا = أنت تعال

مي آيند = يأتون

خوش مي گزد = يكون ممتعًا

دوستان = أصدقاء

دوستان ما = اصدقاؤنا

همه = الجميع

سعي مي کنم = أحاول

صحبت مي کنم = أتحدث

الجزء الاول من الحوار:

محمد: اينجا چه خبر است؟

محمد: ما الخبر هنا؟

حامد: يك برنامه کو هنوردي است!

حامد: هناك برنامج تسلق الجبال.

محمد: کو هنوردي؟

محمد: تسلق الجبال؟

حامد: آری. یک تفریح جالب است. هر کس دوست دارد باید، اسمش را اینجا می نویسد.

حامد: نعم. تنزه رانع کل من یرغب بالمجيء یکتب اسمه هنا.

محمد: این برنامه چه روزی است؟

محمد: هذا البرنامج في أي يوم؟

حامد: پنځښبه صبح زود. تو به کوهنوردی علاقه داری؟

حامد: الخميس، الصباح الباكر. أنت تحب تسلق الجبال؟

محمد: آری. خیلی.

محمد: نعم، كثيراً.

الحوارمرة أخرى وبالفارسية فقط.

محمد: اینجا چه خبر است؟

حامد: یک برنامه کوهنوردی است!

محمد: کوهنوردی؟

حامد: آری. یک تفریح جالب است. هر کس دوست دارد باید، اسمش را اینجا می نویسد.

محمد: این برنامه چه روزی است؟

حامد: پنځښبه صبح زود. تو به کوهنوردی علاقه داری؟

محمد: آری. خیلی.

حامد: علی وسعید هم به کوهنوردی می روند. اسمهای آنها در لیست است.

حامد: علی وسعید أيضاً يذهبون لـ تسلق الجبال. اسماؤهم في القائمة.

محمد: چه جالب! تو نمی روی؟

محمد: ما أروعه. أنت لا تذهب؟

حامد: بله. من هم می روم. ما پنځښبه صبح زود به کوه می رویم و شب بر می گردیم.

حامد: نعم. أنا أذهب أيضاً. نحن نذهب إلى الجبل، الخميس في الصباح الباكر ونعود مساءً.

محمد: خوب است.

محمد: جید.

حامد: تو هم با ما بیا. خیلی خوش می گذرد. همه دوستان ما می آیند.

حامد: أنت أيضاً تعال معنا. يكون ممتعاً جداً. جميع أصدقائنا يأتون.

محمد: سعی می کنم. امروز با سعید و علی در این باره صحبت می کنم.

محمد: أحاول. اليوم أتحدث بهذا الخصوص مع سعيد وعلي.

حامد: علي وسعيد هم به كوهنوردي مي روند. اسمهای آنها در لیست است.

محمد: چه جالب! تو نمی روی؟

حامد: بله. من هم می روم. ما پنجشنبه صبح زود به کوه می رویم و شب بر می گردیم.

محمد: خوب است.

حامد: تو هم با ما بیا. خیلی خوش می گذرد. همه دوستان ما می آیند.

محمد: سعی می کنم. امروز با سعيد و علي در این باره صحبت می کنم.

٣٣

مفردات و عبارات جديدة، سنتعلماها من خلال حوار بين محمد وأمرأة ضيّعَتْ محفظة نقودها.

تو پیدا کردي = أنت وجدت

تو پیدا نکردي = أنت لم تجِدْ

كيف پول = محفظة نقود

متاسفم = آسف

من پیدا کردم = أنا وجدت

من پیدانکردم = أنا لم أجِدْ

كيف تو = محفظتك

تو گم کردي = أنت ضيَعْتَ

كجا = اين

من گم کردم = أنا ضيَعْتَ

پليس = شُرطٍ

بود = كان

همين جا = هنا

اين كيف دستي = هذه محفظة يدوية

آن شب = تلك الليلة

تو خبر دادي = أنت أخْ برت

من خبر دادم = أنا أخْ بيرث

من خبر ندادم = أنا لَمْ أخبرْ

چون = لأنَّ

نديدم = لم أر

آجا=هناك

خبر بده = إخبار

چه رنگي است = ما لونه

سبز = أحضر

کوچك = صغير

کارت = بطاقة

در کيهم = في محفظتي

پيش = عند

برو = إذهب

زود = بسرعة

پيدايش مي کني = تجده

كمكت مي کند=يساعدك

الجزء الاول من الحوار:

زن: سلام. آيا يك كيف پول پيدا نكردي؟

المرأة: مرحباً. ألم تجد محفظة نقود؟

محمد: نه متأسفم. من پيدا نكردم. آيا کيفت را گم کرده‌ای؟

محمد: لا آسف. أنا لم أجذب. هل ضيغعت محفظتك؟

زن: بله. كيف پولم را گم کردم.

المرأة: نعم. ضيغعت محفظة نقودي.

محمد: كيف پولت کجا بود؟

محمد: أين كانت محفظة نقودك؟

زن: همين جا. در اين كيف دستي بود. اما الان نيست.

المرأة: ها هنا. في هذه المحفظة اليدوية. أما الان فليست موجودة.

محمد: آيا به پليس خبر دادي؟

محمد: هل أخبرت الشرطة؟

زن: نه، به پليس خبر ندادم. چون من مأمور پليس نديدم.

المرأة: لا. لم أخبر الشرطة. لأنّي لم أَشرطِي.

محمد: پليس آنجاست. حتماً به پليس خبر بده.

محمد: الشرطي هناك. إخباري الشرطي حتماً.

زن: الآن به او خبر مي دهم.

المرأة: الآن أخبره.

محمد: كيف چه رنگي است؟

محمد: ما لون محفظتك؟

زن: كييف سبز وکوچك است. يك كارت هم در كييف بود.

المرأة: محفظتي خضراء وصغيرة . وكانت فيها بطاقه أيضاً.

محمد: برو پيش پليس. اميدوارم كيف را زود پيدا کني.

محمد: إذهبي عند الشرطة. أرجو ان تجدي محفظتك بسرعة.

زن: ان شاء الله. پليس حتماً به من کمک مي کند.

المرأة: إن شاء الله. تساعدنی الشرطة.

محمد: بله. حتماً کمکت مي کند.

محمد: نعم، تساعدك.

الحوار مرة أخرى وبالفارسية فقط.

زن: سلام. آيا يك كيف پول پيدا نکردي؟

محمد: نه متأسفم. من پيدا نکردم. آيا كيفت را گم کرده‌ای؟

زن: بله. كيف پول را گم کردم.

محمد: كيف پولت کجا بود؟

زن: همين جا. در اين كيف دستي بود. اما الان نیست.

محمد: آيا به پليس خبر دادي؟

زن: نه، به پليس خبر ندادم. چون من مأمور پليس نديدم.

محمد: پليس آنجاست. حتماً به پليس خبر بده.

زن: الآن به او خبر مي دهم.

محمد: كيف چه رنگي است؟

زن: كييف سبز وکوچك است. يك كارت هم در كييف بود.

محمد: برو پیش پلیس. امیدوارم کیفت را زود پیدا کنی.

زن: ان شاء الله. پلیس حتما به من کمک می کند.

محمد: بله. حتماً کمکت می کند.

٣٤

بعد المفردات الجديدة حوار بين محمد و علي حول برنامج للتسلق أعده مجموعة من طلبة الجامعة :

من شنیدم = أنا سمعت

کار داری = لديك عمل

کوهنوردی = تسلق الجبال

کار ندارم = ليس لديك عمل

درست است = صحيح

راستش = الحقيقة

تو می آیی = أنت تأتي

کفشن = جذاء

با ما = معنا

پس = إن

خواهیم کرداند = سنقضي

می کنی شـفـعـلـ

من نمی دانم = أنا لا أدرى

می خواهم بخرم = أريد أنأشتري

می توانم = أستطيع

سه شنبه = الثلاثاء

بیایم = آتی

خیابان = شارع

پنجشنبه = الخميس

ورزشی = رياضي

تو داری = أنت لديك

اسمت = إسمك

تو نوشتی = أنت كتبت

هنوز = حتى الآن

من می روم = أنا أذهب

من می نویسم = أنا أكتب

والآن إلى الحوار:

محمد: شنیدم تو وسعید به کو هنوردی می روید. درست است؟

محمد: سمعت أنت وسعید تذهبان لتساق الجبال. صحيح؟

على: آری. تو هم با ما می آیی؟ اوقات خوشی را خواهیم گذراند.

علي: نعم. أنت أيضاً تأتي معنا؟ سنقضي أوقاتاً ممتعة.

محمد: نمی دام. آیا می توانم بیایم یا نه.

محمد: لا أدری، هل أستطيع أن آتي أم لا.

على: روز پنجشنبه برنامه ات چیست؟ آیا کار داری؟

علي: یوم الخميس... ما هو برنامجك؟ هل لديك عمل؟

محمد: نه پنجشنبه کار ندارم. اما راستش من لباس وکفش مناسب برای کو هنوردی ندارم.

محمد: لا. الخميس، ليس لدى عمل. لكن الحقيقة ليس عندي ملبس وحذاء مناسبان لتساق الجبال.

على: مهم نیست. من هم لباس وکفش مناسب ندارم.

علي: ليس مهمًا. أنا أيضاً ليس لي ملبس وحذاء مناسبان.

محمد: پس چه کار می کنی؟

محمد: إنْ ماذا تفعل؟

على: من می خواهم بخرم، سه شنبه بعد از ظهر به خیابان جمهوری می روم. آنجا مرکز فروش کفش ولباس ورزشی است. تو هم با من می آیی؟

علي: أنا أريد أن أشتري. بعد الظهر الثلاثاء أذهب إلى شارع الجمهورية. هناك مركز لبيع الأحذية والملابس الرياضية. تأتي أنت معني أيضاً؟

محمد: آری من هم سه شنبه بعد از ظهر کاری ندارم.

محمد: نعم. أنا أيضاً ليس عندي عمل بعد الظهر الثلاثاء.

علي: اسمت را در لیست نوشتی؟

علي: كتبَ إسمك في القائمة؟

محمد: نه هنوز نوشتہ ام. الآن می روم واسمم را می نویسم.

محمد: لا لم أكتب حتى الآن. أذهب الآن وأكتب اسمي.

الحوار مرة أخرى وبالفارسية فقط.

محمد: شنیدم تو وسعید به کو亨وردى می روید. درست است؟

علی: آری. تو هم با ما می آیی؟ اواقت خوشی را خواهیم گزاند.

محمد: نمی دام. آیا می توانم ببایم یا نه.

علی: روز پنجشنبه برنامه ات چیست؟ آیا کار داری؟

محمد: نه پنجشنبه کار ندارم. اما راستش من لباس وکفش مناسب برای کو亨وردى ندارم.

علی: مهم نیست. من هم لباس وکفش مناسب ندارم.

محمد: پس چه کار می کنی؟

علی: من می خواهم بخرم. سه شنبه بعد از ظهر به خیابان جمهوری می روم. آنجا مرکز فروش کفش ولباس ورزشی است. تو هم با من می آیی؟

محمد: آری من هم سه شنبه بعد از ظهر کاری ندارم.

علی: اسمت را در لیست نوشتی؟

محمد: نه هنوز ننوشته ام. الان می روم واسمم را می نویسم.

٣٥

حوار یدور بین علی و محمد من جهة، وصاحب أحد محل بيع التجهيزات واللبسة الرياضية من جهة أخرى، لأنَّ
الزميلين قررا المشاركة في برنامج لتسليق الرجال أعدته مجموعة من طلبة الجامعة.

نستمع اولاً إلى مفردات الجزء الاول من الحوار ومعانيها:

وقت بخير = طابتْ أو قاتكم

بفرمانيد = تفضلوا

ما می خواهیم = نحن نريد

دوتا= اثنان

كوله پشي = حقيقة

آن = ذلك

آن چند است = ذلك بكم؟

كدام = أيَّ

مشكي =أسود

دربالا=في الاعلى

كنار= جنب

ساک = حقيقة

سفید = أبيض

هفت هزار تومان = سبعة آلاف تومان

مثل آن = مثل ذلك

رنگ = لون

دیگر = آخر

داری = عندك

آبی = أزرق

سبز = أخضر

بخشید = عذراً

قهوة اي = بُئْيِي

٩ هزار = تسعة آلاف

كمی = قليلاً

بزرگتر = اكبر

اینجا = هنا

مدل = موديل

مادریم = عندنا

لطفا = رجاءً

پیاور = هات

سمت چپ = جهة اليسار

پشت = خلف

پشت شیشه = خلف الزجاجة

کوچک = صغير

کوچکتر = أصغر

همان = ذاته

من می خواهم = أنا أريد

به چشم = سمعاً وطاعةً

الجزء الاول من الحوار:

علي: سلام. وقت بخير.

علي: مرحباً. طابت أوقاتك.

فروشنده: روز بخير. بفرمایید.

البائع: طابت أوقاتكم. تفضلوا.

علي: ما دو تا کوله پشتی می خواهیم. آن کوله پشتی چند است؟

علي: نحن نريد حقيقتين. بكم تلك الحقيقة؟

فروشنده: کدام کوله پشتی؟

البائع: آية حقيقة؟

علي: آن کوله پشتی مشکی که کنار ساک سفید است.

علي: تلك الحقيقة السوداء التي في جنب الحقيقة البيضاء.

فروشنده: بله. بله. آن کوله پشتی ۷ هزار تومان است.

البائع: نعم. نعم. تلك الحقيقة بسبعة آلاف تoman.

علي: آیا مثل آن رنگ دیگری هم داری؟

علي: هل عندك مثلها بلون آخر أيضاً؟

فروشنده: بله. آن کوله در سه رنگ است. مشکی، آبی و سبز.

البائع: نعم. تلك الحقيقة في ثلاثة ألوان. أسود، أزرق وأخضر.

تنمية الحوار:

محمد: ببخشید، این کوله پشتی قهوهای چند است؟

محمد: عذرًا. بكم هذه الحقيقة البنية؟

فروشنده: ۹ هزار تومان. کمی بزرگتر است. اینجا چند مدل دیگر هم داریم.

البائع: بتسعة آلاف تومان. هذه اكبر قليلاً. عندنا هنا عدّة موديلات أخرى أيضاً.

محمد: لطفاً آن کوله پشتی را بیاور. سمت چپ پشت شیشه.

محمد: رجاءً هات بتلك الحقيقة. جهة اليسار، خلف الزجاجة.

فروشنده: بفرما. از این مدل کوچکتر هم داریم.

البائع: تفضّل. من هذا الموديل عندنا أصغر أيضاً.

محمد: پس من این را می خواهم.

محمد: إذن أنا أريد هذه.

فروشنده: به چشم.

البائع: سمعاً وطاعةً.

كامل الحوار وباللغة الفارسية فقط.

علي: سلام. وقت بخير.

فروشنده: روز بخير. بفرمایید.

علي: ما دو تا کوله پشتی می خواهیم. آن کوله پشتی چند است؟

فروشنده: کدام کوله پشتی؟

علي: آن کوله پشتی مشکی که کنار ساک سفید است.

فروشنده: بله. بله. آن کوله پشتی ۷ هزار تومان است.

علي: آیا مثل آن رنگ دیگری هم داری؟

فروشنده: بله. آن کوله در سه رنگ است. مشکی، آبی و سبز.

محمد: ببخشید، این کوله پشتی قهوه‌ای چند است؟

فروشنده: ۹ هزار تومان. کمی بزرگتر است. اینجا چند مدل دیگر هم داریم.

محمد: لطفاً آن کوله پشتی را بیاور. سمت چپ پشت شیشه.

فروشنده: بفرما. از این مدل کوچکتر هم داریم.

محمد: پس من این را می خواهم.

فروشنده: به چشم.

٣٦

حوار بين محمد وعلي من جهة، وصاحب محل لبيع الاحدية الرياضية من جهة أخرى

وقت بخير = طابت أوقاتكم

خوش آمدید = أهلاً وسهلاً

بفرمایید = تفضلوا

کفش = حذاء

یک جفت کفش = زوج أحذية

ما می خواهیم = نحن نريد

برای من = لی

براي دوستم = لصديقي

ابنجا = هنا

چطور = كيف

خوب است = جيد

کفش ورزشی = حذاء الرياضة

زيبا = جميل

به نظرم = برأيي

کوچک = صغير

شماره = رقم

بزرگ = كبير

بزرگتر = اكبر

چه شماره اي = أي رقم؟

تومي خواهي = أنت تريد

من مي خواهم = أنا أريد

١ = واحد وأربعون

٢ = اثنان وأربعون

٣ = ثلاثة وأربعون

همين مدل = هذا الموديل

سفید = أبيض

ساده = عادي

چند لحظه = عدة لحظات

صبرکن = إصبر

اندازه = قياس

كمي = قليلاً

تنگ = ضيق

الجزء الاول من الحوار:

علي: سلام. روز بخير

علي: مرحباً. طابت أوقاتكم.

فروشنده: سلام. خوش آمدید. بفرمانيد.

البائع: مرحباً. اهلاً وسهلاً. تفضلأ.

علي: ما دو جفت کفش ورزشی می خواهیم. یک جفت برای من، و یک جفت برای دوستم.

علي: نحن نریڈ زوجی أحذية رياضية. زوج لي وزوج لصديق.

فروشنده: بفرمانيد اينجا. مدلهاي کفش ورزشی اينجاست.

البائع: تفضلأ هنا. هنا موديلات أحذية رياضية مختلفة.

علي: محمد! اين کفش چطور است؟ خوب است؟

علي: محمد! كيف هذا الحذاء؟ جيد؟

محمد: آري. زيباست. اما به نظرم برای تو کوچک است.

محمد: نعم. جميل. اما برائي صغير بالنسبة لك.

والآن تتمة الحوار:

علي: ببخشيد. آيا از اين مدل شماره بزرگتر داري؟

علي: عفواً. هل عندك من هذا الموديل رقم اكبر؟

فروشنده: چه شماره هاي می خواهي؟

البائع: أي رقم تريده؟

علي: ٤٣ يا ٤٢.

علي: اثنان وأربعون أو ثلاثة وأربعون.

محمد: من هم شماره ٤٤ می خواهم.

محمد: أنا أيضاً أريد رقم واحد وأربعين.

فروشنده: همين مدل؟

البائع: نفس هذا الموديل؟

محمد: نه. من آن کفش سفيد ساده را می خواهم.

محمد: لا. أنا أريد ذلك الحذاء الأبيض العادي.

فروشنده: چند لحظه صبر کنيد. بفرمانيد اين دو جفت کفش برای شما.

البائع: إصبراً عدة لحظات. تفضلأ هذان زوجاً أحذية لكم.

فروشنده: چطور است؟ آيا اندازه است؟

البائع: کیف هو؟ هل یناسب قیاسک؟

محمد: نه کمی تنگ است. آیا شماره بزرگتر داری؟

محمد: لا، هذا ضيق قليلاً. هل عندك رقم أكبر؟

فروشنده: بله دارم.

البائع: نعم، عندی.

محمد: متشرکم.

محمد: شکر.

نکر کامل الحوار وباللغة الفارسية.

علی: سلام. روز بخیر

فروشنده: سلام. خوش آمدید. بفرمانید.

علی: ما دو جفت کفش ورزشی می خواهیم. یک جفت برای من، و یک جفت برای دوستم.

فروشنده: بفرمانید اینجا. مدل‌های کفش ورزشی اینجاست.

علی: محمد! این کفش چطور است؟ خوب است؟

محمد: آری. زیباست. اما به نظرم برای تو کوچک است.

فروشنده: چند لحظه صبر کنید. بفرمانید این دو جفت کفش برای شما.

علی: ببخشید. آیا از این مدل شماره بزرگتر داری؟

فروشنده: چه شماره‌های می خواهی؟

علی: ۴ ۲ ۳ ۴.

محمد: من هم شماره ۱۰ می خواهم.

فروشنده: همین مدل؟

محمد: نه. من آن کفش سفید ساده را می خواهم.

فروشنده: چطور است؟ آیا اندازه است؟

محمد: نه کمی تنگ است. آیا شماره بزرگتر داری؟

فروشنده: بله دارم.

محمد: متشرکم.

قنا في الحلقة السابعة ان الزميين محمد وعلي قررا الانضمام الى مجموعة من طلبة الجامعة للقيام ببرحنة الى شمال طهران وتسلق الجبال هناك. في هذه الحلقة نستمع الى الحوار بين الزميين اثناء عملية التسلق وبعد صعودهما الى احدى القمم. لكن نستمع اولاً الى معانٍ المفردات، فكعونوا معنا.

دست = يد

دست = يدك

به = اعطي

خسته شدم = تعبت

بيا = تعال

كمي = قليلاً

بلا علّد و

بالاتر = أعلى

استراحت مي كnim = نستريح

آنجا = هناك

رستوران = مطعم

مي خوريم = نتناول

صبانه = فطور

زبيا = جميل

چه زيباست = ما أجمله

تو مي ببني = انت تبني

برزگ = كبير

ساختمان = مبني

ساختمانها = مباني

بلند = عالي

بين = أنظر

بلندترین = أعلى

من مي بينم = أنا أري

من دوست دارم = أنا أحبّ

قشنگ = جميل

عجله کن = عجل

نگاه کن ≠ نظر

بعدا = فيما بعد

من می گویم = أنا أقول

الجزء الاول من الحوار:

علي: محمد! دستت را به من بده.

علي: محمد! اعطي يدك.

محمد: [خسته و با یک نفس عمیق] آه! ... خسته شدم.

محمد: آه! ... تعبت.

علي: بيا، كمي بالاتر برويم، سپس استراحت مي کنيم.

علي: تعال نصعد قليلاً، ثم نستريح.

محمد: آنجا رستوران است؟

محمد: هناك مطعم؟

علي: بله. آنجا رستوران است. آنجا صبحانه مي خوريم.

علي: نعم. هناك مطعم. هناك نتناول الفطور.

محمد: چه زبياست! از اين بالا تهران خيلي زبياست.

محمد: ما اجملها! من هذالعالجه طهران جميلة جداً.

الي الجزء الثاني والأخير للحوار:

علي: مي بيبني؟ تهران خيلي بزرگ است!

علي: تري؟ طهران كبيرة جداً!

محمد: بله. تهران خيلي بزرگ است و ساختمانهاي خيلي بلندی دارد.

محمد: نعم. طهران كبيرة جداً و فيها مبانٌ عالية جداً.

علي: آنجا را نگاه کن. آن برج، برج ميلاد است.

علي: نظر الى هناك. ذلك البرج، برج ميلاد.

محمد: بله. مي بينم. خيلي بلند است.

محمد: نعم، أري. عالي جداً.

علي: برج ميلاد يكي از بلندترین برجهای جهان است.

علي: برج ميلاد أحد أعلى الأبراج في العالم.

محمد: تهران را دوست دارم. تهران خيلي بزرگ و قشنگ است. آن ساختمان چيست؟

محمد: أحب طهران. طهران كبيرة وجميلة جداً ما ذلك المبني؟

علي: عجله کن، بعداً به تو می گویم آن ساختمان چيست.

علي: عجل، فيما بعد أقول لك ما ذلك المبني.

كامل الحوار باللغة الفارسية.

محمد: چه زیباست! از این بالا تهران خيلي زیباست.

علي: بله. آنجا رستوران است. آنجا صبحانه می خوریم.

محمد: آنجا رستوران است؟

علي: بیا، کمی بالاتر بروم، سپس استراحت می کنیم.

محمد: [خسته و با یک نفس عمیق] آه! ... خسته شدم.

علي: محمد! دستت را به من بده.

علي: می بینی؟ تهران خيلي بزرگ است!

محمد: بله. می بینم. خيلي بلند است.

علي: برج ميلاد یکی از بلندترین برجهای جهان است.

محمد: تهران را دوست دارم. تهران خيلي بزرگ و قشنگ است. آن ساختمان چيست؟

علي: عجله کن، بعداً به تو می گویم آن ساختمان چيست.

٣٨

حوار في جزئين بين الزميلين محمد وعلي حول بعض الاعمال التي يريد محمد القيام بها. أما مفردات الحوار فهو:

لطفاً = رجاءً

صبح زود = الصباح الباكر

بيدارم کن = أيقظني

من دارم = أنا لدى

كار = عمل

تونداري = أنت ليس لديك

كلاس = صف / درس / محاضرة

درست است = صحيح

آری = نعم

من ندارم = أنا ليس لدي

چه کار داری = ماذا لديك من عمل؟

چند = عدة

نامه = رسالة

من می نویسم = أنا أكتب

من پست می کنم = أنا أبعث بالبريد

پدرم = والدي

برای من = لي

پست می کنی = تبعث بالبريد

بده = اعط

نامه ات = رسالتک

برایت = لك / من اجلک

چه کار می کنی = ماذا تفعل؟

دوستم = صديقي

هفتہ = أسبوع

درسهای ما = دروسنا

ما مطالعه می کنیم = نحن نطالع

ما آماده می شویم = نحن نتهیأ

چند ساعت = كم ساعة؟

مطالعه می کنید = تطالعان

از = من

تا = حتى، الى

هشت = ثمانية

دو = اثنان

شش ساعت = ست ساعات

خيلي زياد است = كثير جداً

ما استراحت مي كنيم = نحن نستريح

ما مي خوريم = نحن نتناول

ناهار = غداء

خوب باشد= حسناً

الجزء الاول من الحوار:

محمد: علي! لطفاً صبح زود بيدارم کن. فردا خيلي کار دارم.

محمد: علي! رجاءً أيقظني في الصباح الباكر. لدي عمل كثير جداً.

علي: تو فردا کلاس نداري.

علي: أنت ليست لك محاضرة جداً.

محمد: آري، کلاس ندارم.

محمد: نعم، ليست لدى محاضرة.

علي: پس چه کار داري؟

علي: إذن ماذا لديك من عمل؟

محمد: فردا چند نامه می نویسم وپست می کنم. يك نامه هم به پدرم فاکس می کنم.

محمد: جداً أكتب عدة رسائل وأبعثها بالبريد. أبعث رسالة بالفاكس أيضاً لوالدي.

علي: آيا براي من هم يك نامه پست می کني؟

علي: هل تبعث لي أيضاً رسالة بالبريد؟

محمد: آري. نامه ات را به من بده. برایت پست می کنم. تو فردا چه کار می کني؟

محمد: نعم. إعطني رسالتك. أبعثُها لك بالبريد. أنت ماذا تفعل جداً؟

علي: من ودوستم این هفته درسهایمان را مطالعه می کنیم. ما برای امتحان آماده می شویم.

علي: أنا وصديقي نطالع دروسنا هذا الأسبوع. نحن نتهيأ للامتحان.

الى تتمة الحوار:

محمد: چند ساعت مطالعه می کنید؟

محمد: کم ساعة تطالعان؟

علي: از ۸ صبح تا ۲ بعد از ظهر درس می خوانیم.

علي: نطالع دروسنا من الثامنة صباحاً وحتى الثانية بعد الظهر.

محمد: ٦ ساعت مطالعه می کنید؟ خیلی زیاد است!

محمد: تطالعان سه ساعت؟ کثیره جدا.

علی: البته نیم ساعت هم استراحت می کنیم. وساعت ۲ ناهار می خوریم.

علی: طبعاً نستريح أيضاً نصف ساعة، ونتناول الغداء في الساعة الثانية.

محمد: پس ساعت ۷ صبح بیدارم کن.

محمد: إذن أيقظني في الساعة السابعة صباحاً.

علی: باشد!

علی: حسناً.

تکرار کامل الحوارمرة واحده وبالفارسية فقط.

محمد: علی! لطفاً صبح زود بیدارم کن. فردا خیلی کار دارم.

علی: تو فردا کلاس نداری.

محمد: آری، کلاس ندارم.

علی: پس چه کار داری؟

محمد: فردا چند نامه می نویسم وپست می کنم. یک نامه هم به پدرم فاکس می کنم.

علی: آیا برای من هم یک نامه پست می کنی؟

محمد: آری. نامه ات را به من بده. برایت پست می کنم. تو فردا چه کار می کنی؟

علی: من ودوستم این هفته درسهایمان را مطالعه می کنیم. ما برای امتحان آماده می شویم.

محمد: چند ساعت مطالعه می کنید؟

علی: از ۸ صبح تا ۲ بعد از ظهر درس می خوانیم.

محمد: ٦ ساعت مطالعه می کنید؟ خیلی زیاد است!

علی: البته نیم ساعت هم استراحت می کنیم. وساعت ۲ ناهار می خوریم.

محمد: پس ساعت ۷ صبح بیدارم کن.

علی: باشد!

٣٩

يتحاور محمد مع أحد المارة حول كيفية الذهاب إلى ساحة الحرية أكبر ساحات طهران، ثم يتحاور مع أحد ركاب حافلة يستقلّ بها إلى هناك.

بیخشید = عفوأ

میدان آزادی = ساحة الحرية

کجاست = أين

اتوبوس = حافلة

تو مي روی = أنتَ ذهب

فرقی نمی کند= لا يفرق

فکر می کنم = أظن

راحت = مريح

راحت تر=أكثر راحة ٠

ایستگاه = موقف

نزدیک = قریب

كمی = قليلاً

جلوتر = للأمام

بلیط=تذكرة

بلیط فروشی = مبيع التذاكر

کنار= جنب

رهگذر = عابر

تو = أنتَ

پیاده می شودی = تنزل

من = أنا

پیاده می شوم=أنزلُ

دو ایستگاه = موقفان

پیاده شو=إنزلْ

خبرت می کنم = أخبرُك

خواهش می کنم = عفوأ

وقتی که = عندما

برسیم ٹے چل'

الجزء الاول من الحوار:

محمد: ببخشید. میدان آزادی کجاست؟

محمد: عفوًا. این ساحة الحرية؟

رهگذر: میدان آزادی؟ با اتوبوس می روی یا با تاکسی؟

عابر: ساحة الحرية؟ تذهب بالحافلة أم بالتاکسی؟

محمد: فرقی نمی کند.

محمد: لا یفرق.

رهگذر: فکر می کنم با اتوبوس راحت تر است. ایستگاه اتوبوسهای میدان آزادی نزدیک است.

عابر: أظن بالحافلة أكثر راحةً. محطة حافلات ساحة الحرية قریب.

محمد: ایستگاه کجاست؟

محمد: أين المحطة؟

رهگذر: کمی جلوتر. نزدیک بانک.

عابر: للامام قلیلاً، قرب البنك.

محمد: ببخشید. بلیط فروشی کجاست؟

محمد: عفوًا. این میبع التذاکر؟

رهگذر: بلیط فروشی هم کنار ایستگاه است.

عابر: میبع التذاکر أيضاً جنب المحطة.

محمد: متشرکم.

محمد: شکرًا.

نعيد الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: ببخشید. میدان آزادی کجاست؟

رهگذر: میدان آزادی؟ با اتوبوس می روی یا با تاکسی؟

محمد: فرقی نمی کند.

رهگذر: فکر می کنم با اتوبوس راحت تر است. ایستگاه اتوبوسهای میدان آزادی نزدیک است.

محمد: ایستگاه کجاست؟

رهگذر: کمی جلوتر. نزدیک بانک.

محمد: ببخشید. بلیط فروشی کجاست؟

رهگذر: بليط فروشي هم کثار ايستگاه است.

محمد: متشرم.

الجزء الثاني من الحوار:

محمد: ببخشيد. ميدان آزادی نزديك است؟

محمد: عفواً. ميدان الحرية قريب؟

مسافر: بله. تو در ميدان آزادی پياده مي شوي؟

مسافر: نعم. أنت تنزل في ميدان الحرية؟

محمد: بله. من در ميدان آزادی پياده مي شوم.

محمد: نعم، أنا أنزل في ميدان الحرية.

مسافر: بعد از دو ايستگاه پياده شو. وقتی که برسيم خبرت مي کنم.

مسافر: إنزل بعد موقفين. عندما نصل، أخبرك.

محمد: متشرم.

محمد: شکراً.

مسافر: خواهش مي کنم.

مسافر: عفواً.

نعيد الحوار باللغة الفارسية:

محمد: ببخشيد. ميدان آزادی نزديك است؟

مسافر: بله. تو در ميدان آزادی پياده مي شوي؟

محمد: بله. من در ميدان آزادی پياده مي شوم.

مسافر: بعد از دو ايستگاه پياده شو. وقتی که برسيم خبرت مي کنم.

محمد: متشرم.

مسافر: خواهش مي کنم.

٤

حوار في جزئين بين محمد وبين صيدلاني، حول شراء أدوية له ولزمه له على، بالإضافة إلى أشياء أخرى معاني مفردات الجزء الأول:

وقت به خير = طابت أوقاتك

نسخه = وصفة

داری = لديك

بفرما=تفصل

دوستم = صديقي

لطفا=رجاءً

به ده = إعط

چشم = طاعة / سمعا و طاعة

دیروز=أمس

از = من

سردرد=ألم في الرأس

رنج مي برم = أعاني

سه = ثلاثة

قرص=حب

بخور =تناول

بسته = مجموعة

خميرندان = معجون أسنان

مسواک = فرشة الأسنان

مي خواهم = أريد

مي خواهي = تريد

ويترین = معرض

کوچک = صغير

چه رنگي = أي لون

فرقی نمی کند= لا يفرق

آبی = أزرق

آماده = جاهز

دارو = دواء

هزار = أربعة آلاف

بالغ مي شود = يبلغ

الجزء الاول من الحوار:

محمد: سلام. وقتنا بخير.

محمد: السلام عليكم. طابت أو قاتكم.

كارمند: سلام. بفرما! نسخه داري؟

الموظفة: وعليكم السلام. تفضل. لديك وصفة؟

محمد: بله. بفرما. اين نسخه دوستم است.

محمد: نعم. تفضلي. هذه وصفة صديقي.

كارمند: لطفاً نسخه را به دکتر بدہ.

الموظفة: رجاءً! اعط الوصفة للطبيب.

محمد: چشم. ببخشید دکتر من از دیروز از سرورد رنج می برم.

محمد: طاعة. عفوأ دکتر، أنا أعاني من يوم أمس من ألم في رأسي.

دکتر: يك بسته آسپرین به تو می دهم روزی سه قرص بخور.

الطبیب: أعطيكَ مجموعة حبوب أسيبرين. تناول ثلاثة حبات يومياً.

الآن الى بقية الحوار:

محمد: ببخشید. خمیر دندان ومسواک هم می خواهم.

محمد: عفوأ أريد أيضاً معجون وفرشة اسنان.

كارمند: چه خمیر دندانی می خواهی؟ بفرما اینجا. خمیر دندان ومسواکها در این ویترين است.

الموظفة: أيَّ معجون أسنان تريده؟ تفضل هنا. معاجن وفرشة الاسنان في داخل هذا المعرض.

محمد: لطفاً اين خمیر دندان کوچک واين مسواك را بدہ.

محمد: رجاءً! اعطيوني هذا المعجون وهذه الفرشة.

كارمند: مسواك از چه رنگی می خواهی؟

الموظفة: فرشة من أيَّ لون تريده؟

محمد: فرقى نمى کند. لطفاً مسواك آبی بدہ.

محمد: لا يفرق. رجاءً! اعطيوني فرشة زرقاء.

كارمند: بفرما. داروهایت آماده است. قیمت داروها با مسواك وخمیر دندان ۴ هزار تومان می شود. لطفاً مبلغ را به صندوق بدہ.

الموظفة: تفضل. ادویتک جاهزة. قيمة الادوية وفرشة الاسنان والمعجون تبلغ أربعة آلاف تومان. رجاءً! اعطِ المبلغ للصندوق.

الحوار باللغة الفارسية.

محمد: سلام. وقتنا بخير.

كارمند: سلام. بفرما. نسخه داري؟

محمد: بله. بفرما. اين نسخه دوستم است.

كارمند: لطفاً نسخه را به دکتر بدہ.

محمد: چشم. ببخشید دکتر من از دیروز از سردرد رنج می برم.

دکتر: یک بسته آسپرین به تو می دهم روزی سه قرص بخور.

محمد: ببخشید. خمیر دندان و مسواك هم می خواهم.

كارمند: چه خمیر دندانی می خواهی؟ بفرما اینجا. خمیر دندان و مسواكها در این ویترین است.

محمد: لطفاً این خمیر دندان کوچک واين مسواك را بدہ.

كارمند: مسواك از چه رنگی می خواهی؟

محمد: فرقی نمی کند. لطفاً مسواك آبی بدہ.

كارمند: بفرما. داروهایت آماده است. قیمت داروها با مسواك و خمیر دندان ؟ هزار تومان می شود. لطفاً مبلغ را به صندوق بدہ.

٤

حوار بين علي وأخته مریم، وهي ممرضة تعتمد المجيء الى طهرانقادمة من شيراز بحثاً عن وظيفة، وكذلك حوار آخر بين علي وزميله محمد.

الجزء الاول من المفردات، ثم الحوار:

حالت چطور است؟ = كيف حالك؟

تو چطوري؟ = أنت كيف حالك؟

نمی دام = لا أعرف
یک ساعت دیگر = بعد ساعة

می رسم = أصل
صدا = صوت

صدایم = صوتي
صدای تو = صوتک

نمی شنوم = لا أسمع
میگوییم = أقول

تو می شنوي = أنت تسمع

فهمیدم = فهمت

ترمینال = محطة
می آیم = أجيء

منتظر باش = أنتظر
منتظرم باش = إنظرنـي

منتظر می مانم = أبقي منتظراً
رستوران = مطعم

قطع شد = إنقطـع
دوباره = ثانية

ارتباط قطع شد = إنقطـع الاتصال
خواهر = أخت

خواهـرت = أختك
مـی آـید = يأتي

مـی رسـد = يصلـ
دانـشـجو = طـالـب جـامـعـي

پـرـسـتـار = مـرـضـة، مـرـضـ
برـايـ = لـ

کـارـ = عملـ
مـی مـانـد = يـقـيـ

شـشـ = ستـةـ
شـشـ ماـهـ = ستـةـ ٠ شهرـ

الجزء الأول من الحوار عبر الهاتف بين علي وأخته مريم:

علي: الو، سلام مريم.

علي: الو، مرحباً مريم.

مريم: سلام علي. حالت چطور است؟

مريم: مرحباً علي. كيف حالك؟

علي: خويم. تو چطوری؟ الان کجایی؟

علي: أنا بخير. كيف حالك؟ أين أنت الآن؟

مريم: درست نمـي دـانـم كـجا هـسـتمـ. ولـي فـكـرـ مـي كـنـمـ كـهـ ماـكـ ساعـتـ دـيـگـرـ بهـ تـهـرانـ مـي رـسـيمـ.

مريم: لا أعرف بالضبط أين أنا. لكن أظنـأنـنا سنصل طـهـرانـ بعدـ ساعـةـ.

علي: الو، مريم. صـدـایـتـ رـاـ خـوبـ نـمـیـ شـنـوـمـ.

علي: الو مريم. لا أسمع صـوتـكـ جـيدـاـ.

مریم: می گوییم، یک ساعت دیگر به تهران می رسم. علی صدایم را می شنوی؟

مریم: آقول، سأصلُ إلَى طَهْرَانْ بَعْدَ سَاعَةً. عَلَي... تَسْمِعُ صَوْتِي؟

علی: آری. فهمیدم. یک ساعت دیگر به تهران می رسمی. پس من هم به ترمینال می آیم. آنجا منتظرم باش.

علی: نعم. فهمت. ستصل الي طهران بعد ساعة. إذن أنا أيضاً أجيء للمحطة. إنتظريني هناك.

مریم: باشد. منتظر می مامم. اما کجا؟

مریم: حسناً. أبقي منتظرة. لكنْ أين؟

علی: در رستوران. ... قطع شد.

علی: في المطعم. ... إنقطَعَ.

الحوار مرة أخرى وباللغة الفارسية.

علی: الو، سلام مریم.

مریم: سلام علی. حالت چطور است؟

علی: خوبیم. تو چطوری؟ الان کجایی؟

مریم: درست نمی دانم کجا هستم. ولی فکر می کنم که ما یک ساعت دیگر به تهران می رسیم.

علی: الو، مریم. صدایت را خوب نمی شنوم.

مریم: می گوییم، یک ساعت دیگر به تهران می رسم. علی صدایم را می شنوی؟

علی: آری. فهمیدم. یک ساعت دیگر به تهران می رسمی. پس من هم به ترمینال می آیم. آنجا منتظرم باش.

مریم: باشد. منتظر می مامم. اما کجا؟

علی: در رستوران. ... قطع شد.

الجزء الثاني من الحوار ويدور بين علی ومحمد:

محمد: خواهرت به تهران می آید؟

محمد: أختك تأتي إلى طهران؟

علی: آری. یک ساعت دیگر به تهران می رسد.

علی: نعم. ستصل الي طهران بعد ساعة.

محمد: خواهرت دانشجو است؟

محمد: أختك طالبة جامعية؟

علی: نه. او پرستار است. برای کار به تهران می آید و شش ماه اینجا می ماند.

علی: لا. هي ممرضة. تأتي إلى طهران للعمل وتبقى هنا ستة أشهر.

الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية.

محمد: خواهرت به تهران می آید؟

علی: آری. یک ساعت دیگر به تهران می رسد.

محمد: خواهرت دانشجو است؟

علی: نه. او پرستار است. برای کار به تهران می آید و شش ماه اینجا می ماند.

٤٢

حوار فی جزئین بین علی وأخته مریم وزمله محمد، بعد ما یلتقون قرب الجامعة.

الجزء الاول من المفردات والعبارات الجديدة:

آجاء = هناك

خواهرم = أختي

از آشنایی با شما خوشوقتم = فرصة سعيدة
آمدي = جئت

کی = متی
منتظر ماندی = بقيت منتظراً

پنج = خمسة
رسیدم = وصلتُ

خوردي = تناولتَ
ناهار = غداء

نخوردم = لم أتناول
شما خورديد؟ أنتما تناولتما؟

ما نخورديم = نحن لم نتناول
مي رويم = نذهب

بيا = تعال
دور = بعيد

مي رويم = نذهب
پياده = مشياً

پاکت = ظرف
اين چيست؟ ما هذا؟

خریدم = إشتريت
مي فرستم = أبعث

اداره پست = دائرة البريد

الجزء الاول من الحوار:

علی: اه... خواهرم آجاست... سلام مریم، خوبی؟

علي: اه... أختي هناك... مرحباً مريم أنتِ بخير؟

مریم: سلام۔

مریم: مرحباً

محمد: سلام مریم خانم. من محمد هستم.

محمد: مرحباً سيدة مريم. أنا محمد.

مریم: سلام. از آشنایی با شما خوشوقتم. حالت خوب است؟

مريم: مرحباً، فرصة سعيدة، أنت بخير؟

محمد: ممنون. من هم از آشنایی ات خوشوقتم.

محمد: شكرًا. فرصة سعيدة لى أيضًا.

علی: کی رسیدی؟ خیلی منتظر ماندی؟

علي: متى وصلت؟ انتظرت كثيراً؟

مریم: نہ. پنج دقیقہ قبل رسیدم.

مریم: لا. وصلت قبل خمس دقائق.

علی: ناهار خوردی؟

على: تناولتَ الغداء؟

مریم: نه نخورد هام. شما ناهار خور دید؟

مريم: لا لم أتناولْ . أنت متناولْ تُما الغداء؟

علی: نہ ما هم ناہار نخوردیم۔ الان یہ رستوران میں رویم۔ تو ہم بیبا۔

على: لا. نحن أيضاً لمنتفاولون. الغداء. نذهب الان الى المطعم. تعالى أنت أيضاً.

الحوار، الجزء الثاني:

مریم: رستوران دور است؟ یا تاکسی می‌رویم؟

مريم: المطعم بعيد؟ نذهب بالتكسي؟

علی: نه دور نیست. بیاده می رویم. غذای این رستوران خوب است.

علم: لا. ليس بعيداً. نذهب شيئاً. طعام هذا المطعم حيد.

علیٰ: این یاکت چیست؟

على، ما هذا الظرف؟

مر بع: یک هدیه است. بـ اـ دو سـتـم خـرـیدـم. آـنـ رـاـ یـه شـبـرـ اـزـ مـمـ فـرـستـم.

مریم: إنها هدية إشتريتُها لصديقي. أبعثها إلى شیراز.

علی: پس، بعد از ناهار با هم به اداره پست می رویم.

علی: إذن نذهب معاً إلى دائرة البريد بعد الغداء.

کامل الحوار باللغة الفارسية.

علی: اه... خواهرم آنجاست... سلام مریم، خوبی؟

مریم: سلام.

محمد: سلام مریم خاتم. من محمد هستم.

مریم: سلام. از آشنایی با شما خوشوقتم. حالت خوب است؟

محمد: ممنون. من هم از آشنایی ات خوشوقتم.

علی: کی رسیدی؟ خیلی منظر ماندی؟

مریم: نه. پنج دقیقه قبل رسیدم.

علی: ناهار خوردی؟

مریم: نه خوردهام. شما ناهار خوردید؟

علی: نه ما هم ناهار نخوردیم. الآن به رستوران می رویم. تو هم بیا.

مریم: رستوران دور است؟ با تاکسی می رویم؟

علی: نه دور نیست. پیاده می رویم. غذای این رستوران خوب است.

علی: این پاکت چیست؟

مریم: یک هدیه است. برای دوستم خریدم. آن را به شیراز می فرستم.

علی: پس، بعد از ناهار با هم به اداره پست می رویم.

٤

الحوار بين محمد و سعيد حول حفلات الزفاف في ايران.

مفردات الجزء الاول :

هنا = اينجا

هناك = آنجا

ما الخبر=چه خبر است
مزدحم=شلوغ

سيارة=ماشين
سيارات = ماشينها

الثانية عشرة ليلاً=دوازده شب
يُرمِّرون=بوق می زند

زفَّةُ عروس=كاروان عروس
ماذا يعني=يعني چه

أنظر=بین
ضيف=مهماز

ضيوف=مهمازها
زفاف=عروسي

قاعة=تالار
ما أروع=چه خوب

عربيس=داماد
بعية=به همراه

بيت=خانه
هم يذهبون=آنها می روند

سرور=خوشحالی
ظهورون=نشان می دهند

أري=می بینم
جميل=قشنگ

زهرة=گل

الجزء الأول من الحوار:

محمد: اينجا چه خبر است؟ خيلي شلوغ است. چرا ماشينها ساعت دوازده شب بوق مي زنند؟

محمد: ما الخبر هنا؟ مزدحم كثيراً. لماذا زُمِرَ السيارات في الساعة الثانية عشرة ليلاً؟

سعيد: اين يك كاروان عروسي است. بعد از پيان مراسم عروسي در تالار، مهمانها به همراه عروس وداماد به خانه جديدان می روند.

سعيد: إنها زفاف عروس. بعد انتهاء مراسم الزفاف في القاعة، يذهب الضيوف بمعية العروس والعرييس إلى بيتهما الجديد.

محمد: چه خوب. پس آنها به اين شكل، خوشحالی خود را نشان می دهند.

محمد: ما أروعه... إنّ يظهر هؤلاء سروراً لهم بهذا الشكل؟

سعيد: بله. ببين ماشين عروس آنجا در بين ماشينهاست.

سعيد: نعم. أنظر سيارة العروس هناك. بين السيارات.

محمد: آري مبين. خيلي قشنگ است. مُزِينَ به گل است.

محمد: نعم. آري. جميلة جداً. مزينة بالزهور.

الجزء الثاني من المفردات:

نموذج=نمونه

نموذج واحد=يك نمونه

قليلاً = کمی
شاب = جوان

شباب = جوانها
الشباب الايرانيون = جوانهای ایرانی

سمعت = شنیدم
ذوقَ كلفَةِ باهظة = پر هزینه

عادة = معمولاً
البعض = بعضی ها

بسيط = ساده
يقيمون = برگزار می کنند

حفلة = جشن
أنا أيضاً كذلك = من هم همینطور

الجزء الثاني من الحوار:

سعید: ازدواج در ایران مراسم مختلفی دارد. این یک نمونه از آنهاست.

سعید: للزواج في ايران مراسم مختلفة. هذا نموذج واحد منها.

محمد: از جوانهای ایرانی شنیدم که مراسم عروسی خیلی پر هزینه است.

محمد: سمعت من الشباب الايرانيين بأنَّ مراسم الزفاف ذاتَ كلفَةِ باهظة جداً.

سعید: بله. معمولاً مهمانی در تالار یا باغ یا هتل است. البته بعضی ها یک مهمانی خیلی ساده برگزار می کنند.

سعید: نعم. عادة تكون الضيافة في قاعة او بستان او فندق. بالطبع يقيم البعض ضيافة بسيطة جداً.

محمد: این خوب است. من با جشن ساده ازدواج موافقم.

محمد: هذا جيد. أناأتَفَقُ مع حفلة زواج بسيطة.

سعید: من هم همینطور.

سعید: أنا أيضاً كذلك.

كامل الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: اینجا چه خبر است؟ خیلی شلوغ است. چرا ماشینها ساعت دوازده شب بوق می زنند؟

سعید: این یک کاروان عروسی است. بعد از پایان مراسم عروسی در تالار، مهمانها به همراه عروس و داماد به خانه جدیدشان می روند.

محمد: چه خوب. پس آنها به این شکل، خوشحالی خود را نشان می دهند.

سعید: بله. بین ماشین عروس آنجا در بین ماشینهاست.

محمد: آری مبینم. خیلی قشنگ است. مُرَيْنَ به گل است.

سعید: ازدواج در ایران مراسم مختلفی دارد. این یک نمونه از آنهاست.

محمد: از جوانهای ایرانی شیندم که مراسم عروسی خیلی پر هزینه است.

سعید: بله. معمولاً مهمانی در تالار یا باغ یا هتل است. البته بعضی های کم مهمانی خیلی ساده برگزار می کنند.

محمد: این خوب است. من با جشن ساده ازدواج موافقم.

سعید: من هم همینطور.

٤

حوار عبر الهاتف بين مریم و محمد، صدیق أخيها علي. تعمل مریم في أحد مستشفيات طهران. وقررت هي وأخوها زياره خالتها في المدينة. وخشية ان ينسى علي الموعد. تتصل به هاتفياً لتنذيره، لكنه منهمك بدرس له في الجامعة. فيجيبها محمد. ونحن نتابع الحوار الذي يدور بينهما.

المفردات: الجزء الاول.

تفضّلوا=بفرمانيد

مرحباً=سلام

صحيح?=درست است؟

عذرًا=ببخشید

علي موجود=علي هست

أظنّ=فکر می کنم

جامعة=دانشگاه

تعلم=می دانی

يُعود=برمی گردد

بالضبط=دقیق

لا أعلم=نمی دانم

الساعة الثانية=ساعت دو

الجزء الاول من الحوار:

محمد: الو! بفرمایید.

محمد: الو! تفضّلوا.

مریم: الو، سلام. من مریم هستم.

مریم: الو، مرحباً. أنا مریم.

محمد: سلام مریم خانم. حالت چطور است؟

محمد: مرحباً السيدة مریم. كيف حالك؟

مریم: متشکرم. تو محمد آقا هستی؟ درست است؟

مریم: شکرآ. آنتَ السید محمد. صحیح؟

محمد: بله، بله. من محمد هستم.

محمد: نعم، نعم. أنا محمد.

مریم: ببخشید علی هست؟

مریم: عذرآ. علی موجود؟

محمد: نه، الان علی اینجا نیست. فکر می کنم در دانشگاه است.

محمد: لا، علی نیس هنا الان. أظنَّ أَنَّهُ في الجامعة.

مریم: می دانی کی بر می گردد.

مریم: علَمْ متی یعود؟

محمد: دقیق نمی دام. اما فکر می کنم ساعت ۲ بر می گردد.

محمد: لا اعلم بالضبط. لکن أظنَّ أَنَّهُ یعود في الساعة الثانية.

الآن الجزء الثاني من المفردات:

رسالة=پیغام

تعطی=می دهی

رجاء=لطفاً

انا منظر=منتظر هستم

انتظره=منتظرش می مانم

شارع=خیابان

تنظره=منتظرش هستی

قبالة=روبروی

ملاحظة=یادداشت

أكتب ملاحظة=یادداشت می کنم

بلغْ تحياتي=سلام برسان

اما الان الجزء الثاني من الحوار:

مریم: تو پیغام را به علی می دهی؟

مریم: آنتَ عطی رسالتی لعلی؟

محمد: بله، حتماً. بفرمایید.

محمد: نعم، حتماً. تفضلوا.

مریم: لطفاً به علی بگو من ساعتِ ۵ عصر در خیابان حافظ منتظرش هستم.

مریم: رجاءً لعلی. أنا سأنتظره في الساعة الخامسة عصراً في شارع حافظ.

محمد: او می داند تو کجای خیابان حافظ منتظرش هستی؟

محمد: هو یعلم فی أي مكان من شارع حافظ أنت تنتظرینه؟

مریم: بله. روپروی بیمارستان.

مریم: نعم. قبالة المستشفى.

محمد: الآن یادداشت می کنم. ساعت ۵ خیابان حافظ. روپروی بیمارستان.

محمد: الآن أكتب ملاحظة. الساعة الخامسة شارع حافظ. قبالة المستشفى.

مریم: خیلی ممنون. خداحافظ. سلام برسان.

مریم: شکراً جزیلاً. فی امان الله. بلجع تحياتي.

محمد: متشرکم. خداحافظ.

محمد: شکراً. فی أمان الله.

الحوار بشکل كامل وباللغة الفارسية فقط.

محمد: الو! بفرمایید.

مریم: الو، سلام. من مریم هستم.

محمد: سلام مریم خاتم. حالت چطور است؟

مریم: متشرکم. تو محمد آقا هستی؟ درست است؟

محمد: بله. بله. من محمد هستم.

مریم: ببخشید على هست؟

محمد: نه. الآن على اینجا نیست. فکر می کنم در دانشگاه است.

مریم: می دانی کی بر می گردد.

محمد: دقیق نمی دام. اما فکر می کنم ساعت ۲ بر می گردد.

مریم: تو پیغام را به على می دهی؟

محمد: بله. حتماً. بفرمایید.

مریم: لطفاً به على بگو من ساعت ۵ عصر در خیابان حافظ منتظرش هستم.

محمد: او می داند تو کجای خیابان حافظ منتظرش هستی؟

مریم: بله. روپروی بیمارستان.

محمد: الآن یادداشت می کنم. ساعت ۵ خیابان حافظ. روپروی بیمارستان.

مریم: خیلی ممنون. خداحافظ. سلام برسان.

محمد: متشرکم. خداحافظ.

حوار بين محمد و موظف في أحد فروع البنك الوطني الايراني، حول افتتاح حساب مصرفي لان والده يريد أن يرسل اليه حواله بالعملة الصعبة.
الجزء الاول من المفردات:

ساعdek الله=خسته نباشي

تفضـل =بفرما

أفتح = باز کنم
افتتاح، فتح = باز

توفير=پس انداز
انا جنت=من آمدم

أنت تريـد=تو مـي خواـهي
أنا أـريد=من مـي خواـهم

العملـة الصـعبـة=ارـز
حساب بالعملـة الصـعبـة=حساب ارـزي

أنت تـرسـل=تو مـي فـرـستـي
نـقـود=پـول

هو پـرسـل=او مـي فـرـستـد
والـدي=پـدرـم

ممـكـن=ممـكـن است
طـبعـاً=الـبـته

رجـاء=لـطفـاً
استـمارـة=فـرمـ

إـمـلـأ=پـرـکـن

الآن الجزء الاول من الحوار:

محمد: سلام، خسته نباشي.

محمد: مرحبـاً.

خـانـم كـارـمـنـدـ: سـلامـ. بـفـرـمـائـيدـ.

موظـفةـ: مرـحـبـاًـتـفـضـلـ.

محمد: مـي خـواـهم حـساـبـ باـزـ کـنمـ.

محمد: أـرـيدـ أـنـ أـفـتـاحـ حـساـبـاـ.

خـانـم كـارـمـنـدـ: حـساـبـ پـسـ انـداـزـ مـي خـواـهيـ؟

موظفة: ترید حساب توفیر؟

محمد: بله، من يک حساب پس انداز می خواهم حساب ارزی.

محمد: نعم، أنا أرید حساب توفیر. حساب بالعملة الصعبة.

خانم کارمند: شما پول به خارج ایران می فرستی؟

موظفة: أنتَ رسل نقوداً إلى خارج ایران؟

محمد: نه، پدرم از خارج برایم پول می فرستد. ممکن است؟

محمد: لا، والدي يرسل لي نقوداً من الخارج. ممکن؟

خانم کارمند: بله، البته. لطفاً این فرم را پر کن فارسي می داني؟

موظفة: نعم، طبعاً. رجاءاً إملأ هذه الاستمارة. تعرف الفارسية؟

محمد: بله بفرما.

محمد: نعم، تفضلی.

خانم کارمند: متشرکم. اینجا را امضا کن. این پایین.

موظفة: شکراً. وقْعٌ هنا. في الاسفل.

الجزء الثاني من المفردات:

صورة=کُبُّی

جواز سفر=گُذرنامه

جواز سفر=گُذرنامهات
اعط=بده

انا ليس لي=من ندارم
قبالة=روبرو

متجر=فروشگاه
صور=عکسها

حسناً=بسیار خوب
صورة=عکس

انا عندي=من دارم
اثنان=دو

شكراً=متشرکم

الآن الى الجزء الثاني من الحوار:

خانم کارمند: يک کپی از گذرنامهات هم به من بده.

موظفة: اعطني صورة لجواز سفرك ايضاً.

محمد: گذرنامه‌ام اينجاست، اما كپي از آن ندارم.

محمد: جواز سفری هنا، لكن ليس لي صورة لها.

خانم کارمند: روپروري بانک يك فروشگاه است. آنجا كپي بگير.

موظفة: قبالة البنك متجر. صوره هناك.

محمد: بسيار خوب.

محمد: حسناً.

محمد: بفرما. اين كپي گذرنامه‌ام.

محمد: تفضلي. هذه صورة لجواز سفرني.

خانم کارمند: دو عکس هم به من بده.

موظفة: اعطني صورتين شمسيتين أيضاً.

محمد: عکس دارم. بفرما اين دو عکس.

محمد: عندي صورة. تفضلي. هاتان صورتان.

خانم کارمند: متشکرم.

موظفة: شکراً.

الحوار باللغة الفارسية.

محمد: سلام، خسته نباشي.

خانم کارمند: سلام. بفرمائيد.

محمد: می خواهم حساب باز کنم.

خانم کارمند: حساب پس انداز می خواهی؟

محمد: بله. من يك حساب پس انداز می خواهم حساب ارزی.

خانم کارمند: شما پول به خارج ايران می فرستي؟

محمد: نه. پدرم از خارج برایم پول می فرستد. ممکن است؟

خانم کارمند: بله. البته. لطفاً اين فرم را پر کن فارسي می داني؟

محمد: بله بفرما.

خانم کارمند: متشکرم. اينجا را امضا کن. اين پايين.

خانم کارمند: يك كپي از گذرنامه‌ات هم به من بده.

محمد: گذرنامه‌ام اينجاست، اما كپي از آن ندارم.

خاتم کارمند: روپروی بانک یک فروشگاه است. آنچا کپی بگیر.
محمد: بسیار خوب.

محمد: بفرما. این کپی گذرنامه‌ام.
خاتم کارمند: دو عکس هم به من بده.

محمد: عکس دارم. بفرما این دو عکس.

خاتم کارمند: متشرکرم.

٤٦

حوار بین احمد و صدیقه علی، حول حمام السباحة،
معانی المفردات:

استخر شنا = حمام السباحة

گرم = الحار

استخر = المسبح

حوله = فوطة
مایو = سروال سباحة

غواصی = الغطس
شیرجه = القفز في الماء

عمیق = عميق
احمد: علی امروز هوا خیلی گرم است.

علی الجو حار اليوم
علی: احمد برویم به استخر؟

لذهب إلى المسبح
احمد: دوست داری برویم شنا؟

هل ترحب في الذهاب للسباحة؟
علی: حوله داری؟

هل معك فوطة؟
احمد: علی آیا مایو شنا داری؟

علی هل معك سروال سباحة؟
علی: احمد لباس شنا داری؟

احمد هل معك بیکینی؟
احمد: علی آیا می توانی شنا کنی؟

علی هل تستطيع السباحة؟
علی: احمد می توانی غواصی کنی (در عمق آب شنا کنی)؟

احمد هل تستطيع الغطس؟
احمد: علی میتوانی شیرجه بروی؟

علي هل تستطيع القفز في الماء؟
علي : احمد دوش كجاست؟

احمد أين الدش؟
احمد: علي رختكن كجاست؟

علي أين كابينة تغيير الملابس؟
علي : احمد عينك شنا كجاست؟

احمدأين نظارة السباحة؟
علي : احمد استخر عميق است؟

احمد هل الماء عميق؟
احمد : علي آب تميز است؟

علي هل الماء نظيف؟
علي : احمد آب گرم است؟

احمد هل الماء دافئ؟
احمد: علي من خيلي سردم است.

علي أرتعش برداً
احمد: علي آب خيلي سرد است.

علي الماء بارد للغاية
احمد: علي من از آب خارج مي شوم.

علي سأخرج الآن من الماء

٤٧

حوار بين أحمد وصديقه علي، حول حديقة الحيوان، ولكن، أولاً إلي معاني المفردات:

باغ وحش = حديقة الحيوان

زرافه = زرافة

خرس = دب
فيل = فيل

مار = ثعبان
شير = اسد

دوربين عكسيرداري = كاميرا تصوير فوتوغرافي
باتري = بطارية

پنگوئن = بطريق
کرگدن = وجدهالقرن

احمد: علي آيا آنجا باغ وحش است.
علي تلك هي حديقة الحيوان؟ .

علي : بله آنجا باغ وحش است .

نعم هناك حديقة الحيوان

علي : احمد نگاه کن زرافه ها آنجا هستند.
احمد، انظر هنالک الزراف

احمد: علي خرسها کجا هستند?
علي اين الدببة؟

احمد : علي فيل ها کجا هستند?
علي اين الفيلة؟

احمد : علي مارها کجا هستند?
علي اين الثعابين؟

احمد : علي شيرها کجا هستند?
علي اين الاسود؟

علي : من يك دوربين عكسبرداري دارم.
معي كاميرا تصوير فوتوغرافي؟

علي : من يك دوربين فيلم برداري هم دارم.
معي كاميرا تصوير فيديو

احمد : علي باتري کجاست?
علي اين اجد بطارية؟

احمد : علي پنگوين ها کجا هستند?
علي اين البطاريق؟

احمد : علي كانگوروها کجا هستند?
علي اين الکانجارو؟

احمد : علي کرگدن ها کجا هستند?
علي اين وحيد القرن؟

احمد : علي توالت کجاست?
علي اين الحمام؟

احمد : علي آنجا يك کافه است.
هنالک مقهى

علي : آنجا يك رستوران است.
يوجد هناك مطعم

احمد: علي شترها کجا هستند?
علي اين الجمال؟

احمد : علي گگوريل ها و گورخرها کجا هستند?
علي اين الغوريلا و الحمار الوحشي؟

المفردات :

جبل = کوه

ثلج = برف

لا يوجد = نیست

جبال = کوهها

أی = کدام

بارد = سرد

جميل = زيبا

انظر = ببين

لیت = کاش

جمال = زيبايي

هناک = آنجا

يوماً = روزي

موجود = هست

رأیت = دیدم

نذهب = برويم

يسمون = می گويند

عالي = بلند

فكرة جيدة = فكر خوبی

الصيف = تابستان

أعلى = بلندترین

نضع برنامجاً = برنامه ريزی می کنیم

ملوء بـ = پر از

بعيد = دور

معاً = با هم

تعطّلنا المفردات، والآن الى الحوار.

محمد: در شمال تهران چه کوه های زيبايي است!

محمد: ما أجمل الجبال في شمال طهران!

ناصر: بله، به اين کوه ها البرز می گويند.

ناصر: نعم يسمون هذه الجبال البرز.

محمد: الان تابستان است. اما آن کوه پراز برف است.

محمد: الان صيف. أما ذلك الجبل مملوء بالثلج.

ناصر: کدام کوه؟

ناصر: ای جبل؟

محمد: آن کوه، بین، آجا.

محمد: ذلک الجبل، انظر، هنک.

ناصر: بله، دیدم، اسم آن کوه دماوند است.

ناصر: نعم، رأيته، اسم ذلک الجبل دماوند.

محمد: دماوند؟

محمد: دماوند؟

ناصر: بله آن کوه دماوند است. بلندترین کوه در ایران.

ناصر: نعم ذلک الجبل هو دماوند. أعلى جبل في ايران.

محمد: پس دماوند از تهران خیلی دور نیست.

محمد: إذن دماوند ليس بعيداً جداً عن طهران.

ناصر: نه دور نیست. اما آنجا خیلی سرد است.

ناصر: لا ليس بعيداً. لكن الجو هناك بارد جداً.

محمد: خیلی زیباست. روزی با هم به کوه دماوند برویم.

محمد: جميل جداً. نذهب معاً يوماً الى جبل دماوند.

ناصر: فکر خوبی است. برای آن روز برنامه ریزی می کنیم.

ناصر: فکرة جيدة. نضع برنامجاً لذلك اليوم.

محمد: حتماً.

محمد: حتماً.

والآن الى الحوار مرة اخرى لكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: در شمال تهران چه کوه های زیبایی است!

ناصر: بله، به این کوه ها البرز می گویند.

محمد: الان تابستان است. اما آن کوه پراز برف است.

ناصر: کدام کوه؟

محمد: آن کوه، بین، آجا.

ناصر: بله، دیدم، اسم آن کوه دماوند است.

محمد: دماوند؟

ناصر: بله آن کوه دماوند است. بلندترین کوه در ایران.

محمد: پس دماوند از تهران خیلی دور نیست.
ناصر: نه دور نیست. اما آنجا خیلی سرد است.

محمد: خیلی زیباست. روزی با هم به کوه دماوند برویم.
ناصر: فکر خوبی است. برای آن روز برنامه ریزی می کنیم.

محمد: حتماً.

٤

الحوار حول الجبال الشاهقة والجميلة شمالي طهران ومنها تحديداً جبل دماوند، والذي هو أعلى جبل في ايران. ونذكر أنَّ محمداً وصديقه ناصرًا قررا الذهاب إلى جبل دماوند، ونفذَا قرارهما لا لأجل التسلق طبعاً، بل للجلوس في سفح الجبل ومشاهدته عن كثب. وهناك التقى شيخاً، وأخذ محمد يسألة عن دماوند.

الجزء الاول من المفردات:

عم=عمو

تفصيلاً=بفرمایید

شکرًا=متشرکرم
منزلي=خانه من

في الأعلى=در بالا
جداً=بسیار

جميل=زیبا
الصيف=تابستان

الشتاء=زمستان
بارد=سرد

جداً=خیلی
هنا=اینجا

هناك=آنجا
أنت تعيش=تو زندگی میکنی

نظيف = تمیز
انت تعرف= تو می دانی

ما اروع = چه جانب
هم يرونون القصص=آنها داستان می گویند

جميل =زیبا
اجمل =زیباترین

قصة=داستان
قصص=داستان ها

الام = مادر
الامهات=مادر ها

الطفل=بچه
الاطفال=بچه ها

آية قصص?=چه داستان های?
حول = درمورد

يوجد=هست
طبعاً=البته

الآن الى الجزء الاول من الحوار.

محمد: سلام عمو!

محمد: مرحباً يا عم!

شيخ: سلام بفرمانيد.

الشيخ: مرحباً. تفضل.

محمد: متشركم. تو اينجا زندگی می کنی؟

محمد: شکراً. أنتَ تعيش هنا؟

شيخ: بله. خانه من در بالاست. آنجا.

الشيخ: نعم. منزلی في الاعلي. هناك.

محمد: اينجا بسيار قشنگ است. هوا هم خيلي تميز است.

محمد: هذا المكان جميل جداً. الهواء أيضاً نقىً جداً.

شيخ: بله. اينجا در تابستان خيلي قشنگ است. اما در زمستان خيلي سرد است.

الشيخ: نعم. هذا المكان جميل جداً في الصيف. أما في الشتاء فهو بارد جداً.

الجزء الثاني من المفردات:

أنتَ تعرف = تو می دانی

ما أروع!=چه جالب

هم يرونون القصص=آنها داستان می گویند
جميل=زيبا

الأم=مادر
آية ٠ قصص?=چه داستانهایی

أجمل=زیباترین
الامهات=مادر ها

حول = در مورد
قصة=داستان

الطفل=بچه
يوجد = هست

قصص= داستانها
الأطفال= بچه ها

طبعاً=البته

والآن الى الجزء الثاني من الحوار.

محمد: عموماً در مورد کوه دماوند چه می دانی؟

محمد: یا عم! ماماً تعرف عن جبل دماوند؟

شیخ: دماوند زیباترین کوه در دنیاست. دماوند، کوه داستانهاست.

الشیخ: دماوند أجمل جبل في الدنيا. دماوند، جبل القصص.

محمد: چه جالب!

محمد: ما أروعه!

شیخ: بلله. مادرها برای بچه ها در مورد دماوند داستانها می گویند.

الشیخ: نعم. الأمهات یروین قصصاً للأطفال حول دماوند.

محمد: چه داستانهایی؟

محمد: آیة قصص؟

شیخ: داستانهای زیادی در مورد دماوند هست.

الشیخ: توجد قصص كثیره حول دماوند.

محمد: كتاب هم در مورد دماوند هست؟

محمد: توجد كتب أيضاً حول دماوند؟

شیخ: بلله. البته. همه نوع كتاب. شعر و داستان هم هست.

الشیخ: نعم. طبعاً. كل انواع الكتب. يوجد شعر و قصة أيضاً.

الى الحوار كاملاً باللغة الفارسية.

محمد: سلام عموماً!

شیخ: سلام بفرمانید.

محمد: متشرکم. تو اینجا زندگی می کنی؟
شیخ: بله. خانه من در بالاست. آنجا.

محمد: اینجا بسیار قشنگ است. هوا هم خیلی تمیز است.
شیخ: بله. اینجا در تابستان خیلی قشنگ است. اما در زمستان خیلی سرد است.

محمد: عمو! در مورد کوه دماوند چه می دانی؟

شیخ: دماوند زیباترین کوه در دنیاست. دماوند، کوه داستانهاست.

محمد: چه جالب!
شیخ: بله. مادرها برای بچه ها در مورد دماوند داستانها می گویند.

محمد: چه داستانهایی؟
شیخ: داستانهای زیادی در مورد دماوند هست.

محمد: کتاب هم در مورد دماوند هست?
شیخ: بله. البته. همه نوع کتاب. شعر و داستان هم هست.

٥

تذکرون أنَّ محمداً وصديقه ناصر ذهبَا لمشاهدة جبل دماوند الشاهق، شمال شرقي طهران، عن كثب، و هناك تحدث محمد مع شيخ حول الجبل. سنتعرف الى الحواريين محمد وأحد أعضاء فريق تسلق في مطعم قرب الجبل حيث يهبيء الفريق لصعوده.

الجزء الاول من المفردات:

تصعد=تو صعود می کنی

أعلى=بالا

أنا أظن = من فكر می کنم
أعلى الجبل=بالا کوه

أنت لست=تو نیستی
غداً=فردا

صحيح?=درست است
صديق=دوست

عشرة = ده
أصدقاء=دوستان

عشرة أشخاص=ده نفر
أصدقاؤك=دوستان

أربعة = چهار
أصدقائي=دوستانم

اثنان=دو
نحن نصعد=ما صعود می کنیم

الى الجزء الاول من الحوار.

محمد: سلام.

محمد: مرحباً.

كوهنورد: سلام.

متسلق: مرحباً.

محمد: تو به بالاي کوه صعود می کنی؟

محمد: أنت تصعد الى اعلى الجبل؟

کوهنورد: بله. فرداً صبح من دوستانم به بالاي کوه صعود می کنم.

متسلق: نعم. غداً صباحاً. أنا واصدقاني نصعد الى أعلى الجبل.

محمد: فکر می کنم تو ایرانی نیستی. درست است؟

محمد: أظنّ أنك لست ايرانياً. صحيح؟

کوهنورد: بله. من ایرانی نیستم. من هندی ام.

متسلق: نعم. أنا لست ايرانياً. أنا هندی.

محمد: دوستانت هم هندی اند؟

محمد: أصدقاؤک أيضاً هنود؟

کوهنورد: ما ده نفريم. چهار ایراني، دو هندی و چهار آلماني.

متسلق: نحن عشرة أشخاص. أربعة ایرانيون، اثنان هندیان وأربعة آلمانيون.

الجزء الثاني من المفردات:

عالي=بلند

متى?=کی؟

أنتم متى تعودون?=شما کی بر می گردید؟

اسبوع = هفته

التالي = بعد
الأحد = يكشتبه

جميل=زیبا

أنا أحب = من دوست دارم

مثل هذا الجبل = شبيه این کوه
فقط = تنها

يوجد=هست

يوجدون=هستند

ينادي =صدا می زند
في امان الله= خدا حافظ

إنَّ الآن إلَى الْجُزْءِ الثَّانِي مِنَ الْحَوَارِ.

محمد: كوه دماوند خيلي بلند است. کي بر مي گرديد؟

محمد: جبل دماوند عالٍ جداً. متى تعودون؟

كوهنوورد: هفته ي بعد، يکشنبه.

متسلق: الأسبوع ○ القايم، الأحد

محمد: موافق باشيد.

محمد: موففين.

كوهنوورد: متشكرم. شما هم به بالاي کوه صعود می کنید؟

متسلق: شكرآ. أنتما أيضاً تصعدان الى أعلى الجبل؟

محمد: نه، نه. من کوه دماوند را دوست دارم. خيلي زيباست.

محمد: لا، لا. أنا أحب جبل دماوند. أنه جميل جداً.

كوهنوورد: بله. خيلي زيباست. تنها دو کوه در دنيا شبيه اين کوه هستند.

متسلق: نعم. انه جميل جداً. يوجد في العالم جبلان فقط مثل هذا الجبل.

محمد: آن مرد صدایت می زند.

محمد: ذلك الرجل يناديك.

كوهنوورد: خدا حافظ.

متسلق: في امان الله.

محمد: خدا حافظ. موافق باشيد.

محمد: في امان الله. موففين.

والآن كامل الحوار باللغة الفارسية.

محمد: سلام.

كوهنوورد: سلام.

محمد: تو به بالاي کوه صعود می کني؟

كوهنوورد: بله. فردا صبح من ودوستانم به بالاي کوه صعود می کنيم.

محمد: فکر می کنم تو ايراني نيسني. درست است؟

کو هنورد: بله. من ایرانی نیستم. من هندی ام.

محمد: دوستانت هم هندی اند؟

کو هنورد: ما ده نفریم. چهار ایرانی، دو هندی و چهار آلمانی.

محمد: کوه دماوند خیلی بلند است. کی بر می گردید؟

کو هنورد: هفته ی بعد، یکشنبه.

محمد: موفق باشد.

کو هنورد: متشرکم. شما هم به بالای کوه صعود می کنید؟

محمد: نه، نه. من کوه دماوند را دوست دارم. خیلی زیباست.

کو هنورد: بله. خیلی زیباست. تنها دو کوه در دنیا شبهه این کوه هستند.

محمد: آن مرد صدایت می زند.

کو هنورد: خدا حافظ.

محمد: خدا حافظ. موفق باشد.

٥

الحوار بين محمد وصديقه حميد، حول زيارة كبار افراد العائلة، وهي من العادات والتقاليد الحسنة الراجمة في المجتمع الايراني.

الجزء الاول من المفردات:

فردا = غدا

من می روم = أنا أذهب

چه برنامه اي = أي برنامج

آنها زندگی می کنند = هم يعيشون

لديك=داري

دور = بعيد

خانه = بيت

ماشين = سيارة

پدر بزرگ = جد

٢ ساعت = ساعتان

مادر بزرگ = جدة

هر هفته = كل أسبوع

دائي = حال

تو می روی = أنت تذهب

مادر = أم

دیدن = زياره

پدر = أب

آنجا = هناك

خواهر = أخت

او گفت = هو قال

بیمار = مريض

والآن الى الجزء الاول من الحوار.

محمد: براي فردا جمعه چه برنامه اي داري؟

محمد: أي برنامج لديك لغد الجمعة؟

حميد: به خانه پدربزرگم مي روم.

حميد: أذهب الى بيت جدي.

محمد: خانه پدربزرگت درتهران است؟

محمد: بيت جدك في طهران؟

حميد: نه. آنها در قزوين زندگي مي کنند.

حميد: لا. هم يعيشون في قزوين.

محمد: قزوين نزديك تهران است؟

محمد: قزوين قريبة من طهران؟

حميد: خيلي دور نیست. با ماشین ۲ ساعت است.

حميد: ليست بعيدة جداً. ساعتين بالسيارة.

محمد: هر هفته به خانه پدربزرگت مي روی؟

محمد: كل أسبوع تذهب الى بيت جدك؟

حميد: بله. براي دیدن پدربزرگ و مادر بزرگم به آنجا مي روم. مادرم گفت، مادربزرگم بیمار است.

حميد: نعم لزيارة جدي وجذتي أذهب الى هناك. قالت أمي، جدتي مريضة.

الجزء الثاني من المفردات:

آنها مي آيند = هم يأتون

ابرانيها = الایرانيون

ما می رویم = نحن نذهب

بزرگترها = الكبار

تلفن بزن = إتّصل هاتفياً

او تلفن می زند = هو يتصل هاتفياً

هر روز = كل يوم

کافی نیست = ليس كافياً

همیشه = دوماً

او می رود = هو يذهب

او زندگی می کند = هو يعيش

فرهنگ = ثقافة

سفرارش = توصية

احترام به آنها = احترامهم

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: تنها به آنجا می روی؟

محمد: تذهب وحيداً إلى هناك؟

حمید: نه. پدر و مادر و خواهرم هم می آیند. ما ایرانیها همیشه به دیدن بزرگترها می رویم.

حمید: لا. أبي وأمي وأختي يأتون أيضاً. نحن الايرانيين نذهب دوماً لزيارة الكبار.

محمد: کار خوبی است. اما قزوین دور است. تلفن بزن!

محمد: عمل جيد. لكن قزوین بعيدة إتّصلْ هاتفياً!

حمید: تلفن؟! مادرم هر روز به مادر بزرگ تلفن می زند. اما تلفن کافی نیست.

حمید: هاتفياً؟! أمي تتصل هاتفياً بجدتي كل يوم. لكن الهاتف ليس كافياً.

محمد: داني ات هم همیشه به دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگت می رود؟

محمد: خالك أيضاً يذهب دوماً لزيارة جدك وجدةك؟

حمید: بله. در فرهنگ ما احترام به برگترها سفارش شده است.

حمید: نعم لقد أوصي في ثقافتنا باحترام الكبار.

اعادة للحوار بجزئيه وباللغة الفارسية.

محمد: براي فردا جمعه چه برنامه اي داري?

حميد: به خانه پدربزرگم مي روم.

محمد: خانه پدربزرگت در تهران است؟

حميد: نه. آنها در قزوين زندگي مي کنند.

محمد: قزوين نزديك تهران است؟

حميد: خيلي دور نیست. با ماشین ۲ ساعت است.

محمد: هر هفته به خانه پدربزرگت مي روی؟

حميد: بله. براي ديدن پدربزرگ و مادر بزرگم به آنجا مي روم. مادرم گفت، مادربزرگم بيمار است.

محمد: تنها به آنجا مي روی؟

حميد: نه. پدر و مادر و خواهرم هم مي آيند. ما ايرانيها هميشه به ديدن بزرگترها مي رويم.

محمد: کار خوبی است. اما قزوين دور است. تلفن بزن!

حميد: تلفن؟! مادرم هر روز به مادر بزرگم تلفن مي زند. اما تلفن کافي نیست.

محمد: دائي ات هم هميشه به ديدن پدربزرگ و مادربزرگت مي رود؟

حميد: بله. در فرهنگ ما احترام به برگترها سفارش شده است.

_____ ۵۲

حوار بين محمد وزميله علي لكن ما هو موضوع الحوار؟ محمد وعلى امام كشك لبيع الصحف والمجلات. عنوان عريض يلتف انتبه محمد وهو "الزهور الإيرانية في أوروبا". إذن الزهور الإيرانية هي موضوع الحوار.

المفردات:

گل = زهرة

گلها = زهور

کشورهای نزدیک = البلدان القریبة

صادرمی کند = يصدر

پایانه = مركز شحن

جالب است = رائع

من فکر می کردم = أنا كنت أظن

اینطور نیست = ليس كذلك

کشور = بلد

بزرگ = كبير

ثروتمند = ثري

کدام = أي

چند = عدّة

شهر = مدينة

ديگر = آخر

هست = يوجد

دوست = صديق

مزروعه گل = مزرعة زهور

چه گلهایی = أيّة زهور؟

بسیار زیاد = كثير جداً

گل رز = زهرة حمراء

گل لاله = شقائق نعمان

گل داودی = زهرة الاقحوان

گل مریم = زهرة مریم

گل نرگس = زهرة نرجس

گلایول = زهرة الكلابیول

عالی است = ممتاز

من می روم = أنا أذهب

چه خوب = ما أحسنـه!

دیدن = مشاهده

مسرت بخش است = مَدْعَة للسرور

الحوار: الجزء الاول

محمد: گلهای ایران در اروپا؟!

محمد: الزهور الإيرانية في أوروبا؟!

علي: بله. ایران یک پایانه بزرگ گل دارد.

علي: نعم. لإيران مركز كبير لشحن الزهور.

محمد: يعني ایران به کشورهای دیگر گل صادر می کند؟

محمد: يعني ایران تصدر الزهور للبلدان الاخرى؟

علی: بله. ایران به کشورهای نزدیک و همچنین به اروپا و آفریقا گل صادر می کند.

علی: نعم. ایران تصدر الزهور للبلدان القريبة وكذلك لأوروبا وافريقيا.

محمد: جالب است. من فکر می کردم ایران فقط نفت صادر می کند.

محمد: رائع. أنا كنت أظن أنَّ ایران تصدر النفط فقط.

علی: نه نه. این طور نیست. ایران کشور بزرگ وثروتمند است.

علی: لا. لا. ليس كذلك. ایران بلد كبير وثري.

محمد: کدام شهرهای ایران مرکز گل هستند؟

محمد: أي المدن الإيرانية مركز لـ الزهور؟

علی: تهران، اصفهان، شیراز، کاشان، محلات و چند شهر دیگر.

علی: طهران، اصفهان، شیراز، کاشان، محلات و عدة مدن أخرى.

محمد: پس در تهران هم مزرعه گل هست.

محمد: إذن توجد مزرعة زهور في طهران أيضاً.

علی: بله. دوست پدرم در جنوب تهران مزرعه بزرگ گل دارد.

علی: نعم. لصديق أبي مزرعة زهور كبيرة في جنوب طهران.

محمد: چه گلهایی در آنجا هست؟

محمد: أيَّة زهور توجد هناك؟

علی: گلهای بسیار زیادی در آنجا هست. مثل رز، لاله، داودی، مریم، نرگس و گلایل.

علی: توجد هناك زهور كثيرة جداً مثل الزهرة الحمراء، السوسن، الاقحوان، زهرة مریم، النرجس والكلابیل.

محمد: عالي است!

محمد: رائع!

علی: من يك روز به آنجا می روم.

علی: أنا أذهب يوماً إلى هناك.

محمد: چه خوب. دیدن گلهای مسرت بخش است.

محمد: ما أحسنه. مشاهدة الزهور مَدعاة للسرور.

نعمid الحوار باللغة الفارسية.

محمد: گلهای ایران در اروپا؟!

علی: بله. ایران یک پایانه بزرگ گل دارد.

محمد: یعنی ایران به کشورهای دیگر گل صادر می کند؟

علی: بله. ایران به کشورهای نزدیک و همچنین به اروپا و آفریقا گل صادر می کند.

محمد: جالب است. من فکر می کردم ایران فقط نفت صادر می کند.

علی: نه نه. این طور نیست. ایران کشور بزرگ و ثروتمندی است.

محمد: کدام شهرهای ایران مرکز گل هستند؟

علی: تهران، اصفهان، شیراز، کاشان، محلات و چند شهر دیگر.

محمد: پس در تهران هم مزرعه گل هست.

علی: بله. دوست پدرم در جنوب تهران مزرعه بزرگ گل دارد.

محمد: چه گلهایی در آنجا هست؟

علی: گلهای بسیار زیادی در آنجا هست. مثل رز، لاله، داودی، مریم، نرگس و گلایل.

محمد: عالی است!

علی: من یک روز به آنجا می روم.

محمد: چه خوب. دیدن گلهای مسرت بخش است.

٥٣

جرى الحوار السابق بين محمد و علي حول الزهور في ايران. ونال الامر اعجاب محمد وقرر علي أن يصطحبه معه الى مزرعة زهور تعود لصديق أبيه في جنوب طهران في هذه المزرعة.
المفردات: الجزء الاول

اینجا = هنا

آنجا = هناك

آن طرف = ذلك الجانب

بزرگ = كبير

زیبا = جميل

زیاد = كثير

گل = زهرة

گلهای = زهور

درخت = شجرة

درختها = أشجار

نوشته = مكتوب

چه = ماذا

گل داودي = زهرة الاقحوان

گل لاله = زهرة شقائق نعمان

گل رز = زهرة حمراء

رنگ = لون

رنگها = الوان

زیبا = جميل

سفید = أبيض

صورتی = وردي

زرد = أصفر

قرمز = أحمر

نارنجی = برتقالي

بنفسجی = بنفسجي

آبی = أزرق

کوچک = صغير

بین = أنظر

هست = يوجد

درخت میوه = شجرة فاكهة

میوه = فاكهة

سیب = تفاح

گیلاس = کرز

کلابی = كمثري

گردو = جوز

ثروتمند = ثري

كان هذا الجزء الاول من المفردات. والآن الى الجزء الاول من الحوار.

محمد: اينجا خيلي بزرگ وقشنگ است.

محمد: هنا مكان كبير جداً وجميل.

علي: بله در اينجا گلها ودرختهای زیادي هست.

علي: نعم. في هذا المكان توجد أزهار وأشجار كثيرة.

محمد: اينجا نوشته گل چه ؟ داو...

محمد: في هذا المكان مكتوب ماذا؟ داو...

علي: گل داودي. ببين گل داودي رنگهای مختلفي دارد.

علي: زهرة الاقحوان. انظر. لزهرة الاقحوان الوان مختلفة.

محمد: واقعاً زيباست. سفید، صورتي، زرد، قرمز، نارنجي...

محمد: حقاً جميلة. أبيض، وردي، اصفر، أحمر، برتقالي...

علي: گل داودي. گل ايراني است.

علي: زهرة الاقحوان زهرة ايرانية.

الى تتمة الحوار :

محمد: اسم اين گلهای کوچک چیست؟

محمد: ما اسم هذه الزهور الصغيرة؟

علي: اينها هم گلهای داودي است. بعضی گلهای داودي بزرگ اند وبعضی ديگر کوچک.

علي: هذه أيضاً زهور الاقحوان. بعض زهور الاقحوان كبيرة والبعض الآخر صغيرة.

محمد: آنجا را ببين. گلهای لاله آنجاست.... آنها گلهای لاله اند؟ درست است؟

محمد: انظر لذلك المكان، زهور شقائق نعمان هناك... تلك زهور شقائق نعمان؟ صحيح؟

علي: بله، آن طرف گلهای لاله هست. سفید، قرمز، صورتي، نارنجي، بنفس، أبي.

علي: نعم، ذلك الجانب توجد زهور شقائق نعمان، أبيض، أحمر، وردي، برتقالي، بنفسجي، أزرق.

محمد: در اينجا درخت هم هست.

محمد: هنا توجدأشجار أيضاً.

علي: بله. درختهای میوه هم هست. سیب، گیلاس، گلابی، گردو.

علي: نعم. توجدأشجار الفاكهة أيضاً. تفاح، كرز، كمثري، جوز.

محمد: ايران واقعاً بزرگ وثرمتند است ومثل اين گلها زيباست.

محمد: ايران حقاً كبيرة وثرية وهي جميلة مثل هذه الزهور.

کامل الحوار باللغة الفارسية.

محمد: اینجا خیلی بزرگ و قشنگ است.

علی: بله در اینجا گلهای ورختهای زیادی هست.

محمد: اینجا نوشته گل چه؟ داو...

علی: گل داودی. بین گل داودی رنگهای مختلفی دارد.

محمد: واقعاً زیباست. سفید، صورتی، زرد، قرمز، نارنجی...

علی: گل داودی. گل ایرانی است.

محمد: اسم این گلهای کوچک چیست؟

علی: اینها هم گلهای داودی است. بعضی گلهای داودی بزرگ اند و بعضی دیگر کوچک.

محمد: آنجا را بین. گلهای لاله آنجاست.... آنها گلهای لاله‌اند؟ درست است؟

علی: بله، آن طرف گلهای لاله هست. سفید، قرمز، صورتی، نارنجی، بنفس، آبی.

محمد: در اینجا درخت هم هست.

علی: بله. درختهای میوه هم هست. سیب، گیلاس، گلابی، گردو.

محمد: ایران واقعاً بزرگ و ثروتمند است و مثل این گلهای زیباست.

٥٤

حوار بين زميلنا وراكب حافلة تتعلق بهما في أحد شوارع طهران. ويدور الحوار حول كبار الشعراء والعلماء الإيرانيين.

المفردات:الجزء الاول

بخشید = عذرأ

خیابان = شارع

چیست = ما؟

همان = هو نفس

شاعران = شعراء

دانشمند = عالم

دانشمندان = علماء

در ضمن=علاوة ً

چگونه = على كيف

خیلی = جدا

هزار = ألف

سال = سنة

نوشت ڪتاب

چه جالب! = ما أروعه!

بزرگ = كبير

همه مردم = كل الناس

مي شناسند = يعرفون

کدام = أي

خوشحال = مسرور

درس مي خوانم = أدرس

زندگي مي کنم = أعيش

کشور = بلد

متمدن = متحضر

تعلّمـنا المفردات، والآن إلى الحوار.

محمد: ببخشید اسم این خیابان چیست؟

محمد: عذرًاً ما اسم هذا الشارع؟

مرد: خیابان خیام.

الرجل: شارع الخیام.

محمد: خیام همان شاعر معروف است؟

محمد: الخیام هو نفس الشاعر المعروف؟

مرد: بله. خیام یک شاعر معروف ایرانی است.

الرجل: نعم. الخیام شاعر ایرانی معروف.

محمد: دیوان شعر هم دارد؟

محمد: له دیوان أشعار أيضًا؟

مرد: بله دیوان شعر معروفی دارد. بعلاوه خیام یک دانشمند است و تقویم ایرانی را محاسبه کرد.

الرجل: نعم. له دیوان أشعار معروف. علاوة على ذلك، الخیام عالم وحسب التقویم الایرانی.

محمد: این تقویم چگونه است؟

محمد: كيف هو هذا التقويم؟

مرد: تقويم ايراني خيلي دقيق است. خیام تقریباً هزار سال قبل آن را نوشت.

الرجل: التقويم الايراني دقيق جداً تَبَه الخیام قبل ألف عام تقریباً.

محمد: چه جالب! ایران شاعران و دانشمندان بزرگی دارد.

محمد: ما أروعه! لايران شعراء و علماء كبار.

مرد: بله. حافظ، سعدي، فردوسي و مولوي شاعران ايراني هستند. همه مردم دنيا آنها را می شناسند.

الرجل: نعم. حافظ، سعدي، فردوسي و مولوي شعراء ايرانيون. يعرفهم كل الناس في الدنيا.

محمد: کدام دانشمندان ايراني خيلي معروف اند؟

محمد: أي العلماء الايرانيين معروفون جداً؟

مرد: ابن سينا، خوارزمي و رازی.

الرجل: ابن سينا، الخوارزمي والرازاي.

محمد: من خوشحالم که در ایران درس می خوانم و اینجا زندگی می کنم. ایران یک کشور متمدن است.

محمد: أنا مسورو لـأني أدرس في ایران وأعيش هنا. ایران بلد متحضر.

الي الحوارمرة اخرى وباللغة الفارسية فقط.

محمد: ببخشید اسم این خیابان چیست؟

مرد: خیابان خیام.

محمد: خیام همان شاعر معروف است؟

مرد: بله. خیام یک شاعر معروف ايراني است.

محمد: دیوان شعر هم دارد؟

مرد: بله دیوان شعر معروفی دارد. بعلاوه خیام یک دانشمند است و تقويم ايراني را محاسبه کرد.

محمد: این تقويم چگونه است؟

مرد: تقويم ايراني خيلي دقيق است. خیام تقریباً هزار سال قبل آن را نوشت.

محمد: چه جالب! ایران شاعران و دانشمندان بزرگی دارد.

مرد: بله. حافظ، سعدي، فردوسي و مولوي شاعران ايراني هستند. همه مردم دنيا آنها را می شناسند.

محمد: کدام دانشمندان ايراني خيلي معروف اند؟

مرد: ابن سينا، خوارزمي و رازی.

محمد: من خوشحالم که در ایران درس می خوانم و اینجا زندگی می کنم. ایران یک کشور متمدن است.

٥٥

الموضوع حول ميدان تجريش، أحد المياطين القديمة شمالی طهران، حيث مرقد صالح أحد أحفاد الانتمة الى جنوب الميدان. من خلال هذا الموضوع سنتعلم عبارات ومفردات جديدة في اللغة الفارسية لكن كيف؟ نعم، عبر حوار بين محمد و صديقه حميد بهذاخصوص. ولمتابعة الحوار وتعلم عباراته، لابد أن نتعلم المفردات طبعاً.

المفردات: الجزء الاول

صدا = صوت

امام زاده صالح = صالح احد احفاء الانمة

بین = أنظر

می توانيم نماز بخوانيم = نستطيع أن نصلّي

برويم = لنذهب

کيست = من هو؟

نماز بخوانيم = نؤدي الصلاة

برادر = أخو

آجا = هناك

نوادگان = أحفاد

پیامبر اسلام =نبي الاسلام

هنا = ايجا

تعلّمنا المفردات، إذن الى الجزء الاول من الحوار:

محمد: صدای اذان می آید. مسجد کجاست؟ برویم نماز بخوانیم.

محمد: يأتي صوت الاذان. أين المسجد؟ لنذهب ونصلّي.

حميد: آجا را بین. آجا حرم امام زاده صالح است. می توانيم در حرم نماز بخوانیم.

حميد: أنظر لذلك المكان. هناك مرقد صالح أحد أحفاد الانمة. نستطيع أن نصلّي في المرقد.

محمد: امام زاده صالح کیست؟

محمد: من هو صالح وحفيده من؟

حميد: او برادر امام رضا است. امام رضا از نوادگان پیامبر اسلام(ص) است.

حميد: هو أخو الامام الرضا. الامام الرضا من احفاد النبي الاسلام (ص)

محمد: هنا مرقد أخي الامام الرضا؟

حميد: بله. حرم امام زاده صالح در میدان تجریش است.

حميد: نعم. مرقد صالح أحد أحفاد الانمة في میدان تجریش.

الحوار مرة اخري باللغة الفارسية.

محمد: صدای اذان می آید. مسجد کجاست؟ برویم نماز بخوانیم.

حمید: آنجا را ببین. آنجا حرم امام زاده صالح است. می توانیم در حرم نماز بخوانیم.

محمد: امام زاده صالح کیست؟

حمید: او برادر امام رضا است. امام رضا از نوادگان پیامبر اسلام (ص) است.

محمد: حرم برادر امام رضا اینجاست؟

حمید: بله. حرم امام زاده صالح در میدان تجریش است.

المفردات: الجزء الثاني

شلوغ = مزدحم

زیبا = جمیل

مردم = الناس

می آیند = یأتون

برای زیارت = للزيارة

نماز = صلاة

ساختمان = مبني

چه جالب! = ما أروعه!

تابلو = يافظة

کتابخانه = مكتبة

استفاده کنند = يستفيدون

همه = الجميع

کنار = جنب

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: اینجا خیلی زیباست. خیلی هم شلوغ است.

محمد: هذا المكان جميل جداً. مزدحم جداً أيضاً.

حمید: مردم تهران برای زیارت به اینجا می آیند.

حمید: الناس في طهران یأتون الى هذا المكان للزيارة.

محمد: ساختمان حرم چقدر زیبا و قدیمی است!

محمد: کم هو جميل وقدیم مبني المرقد!

حميد: بله. اينجا قدими است. برويم در کنار حرم نماز بخوانيم.

حميد: نعم. هذا المكان قديم. لذهب ونصلي جنب المرقد.

محمد: چه جالب! اينجا كتابخانه هم دارد. آن تابلو را ببين.

محمد: ما أروعه! في هذا المكان مكتبة أيضاً. انظر لتلك اليافطة.

حميد: بله. همه می توانند از این كتابخانه استفاده کنند.

حميد: نعم. يستطيع الجميع ان يستفيدوا من هذه المكتبة.

الجزء الثاني من الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: اينجا خيلي زيباست. خيلي هم شلoug است.

حميد: مردم تهران برای زيارت به اينجا می آيند.

محمد: ساختمان حرم چقدر زيبا وقديمي است!

حميد: بله. اينجا قدimi است. برويم در کنار حرم نماز بخوانيم.

محمد: چه جالب! اينجا كتابخانه هم دارد. آن تابلو را ببين.

حميد: بله. همه می توانند از این كتابخانه استفاده کنند.

٦

سنطعّم مفردات وعبارات جديدة، من خلال حوار بين زميلنا محمد واحد تجار السجاد الايراني في سوق طهران الكبير، حيث قسم خاص لعرض انواع السجاد الذي أروع ما ابدعه ايادي الفنانين الايرانيين. ومنها السجاد الذي هو على شكل لوحات في قمة الروعة والجمال.

المفردات: الجزء الاول

بفرمائيد = تفضل

خوش آمدید = أهلاً وسهلاً

فرش = سجاد

قيمت چند است؟ كم السعر؟

کوچک = صغير

تابلو = لوحة

نقاشي = رسم

تابلوفرش = لوحة سجاد

کدام = أيَّ

قرمز = أحمر

قيمتش = سعره

دو ميليون = مليونان

ابريشم = حرير

هنرمند = فنان

هنرمندان = فنانون

آن را بافتند = حاكوه

خيلي گران = غالى جداً

زيبا = جميل

شاهكار = قمة في الابداع

ارزان = رخيص

بيا = تعال

با من = معى

يك ميليون = مليون واحد

موزه نقاشي = متحف رسوم

مي بافند = يحوكون

الحوار: الجزء الاول

محمد: سلام.

محمد: مرحباً.

تاجر: سلام. بفرمانيد. خوش آمدید.

التاجر: مرحباً. تفضلوا. اهلاً وسهلاً.

محمد: قيمت آن فرش كوچك چند است؟

محمد: كم سعر ذلك السجاد الصغير؟

تاجر: كدام فرش؟ آن فرش قرمز كوچك؟

التاجر: أي سجاد؟ ذلك السجاد الاحمر الصغير؟

محمد: نه. اين فرش، اين که مثل يك تابلوی نقاشي است.

محمد: لا. هذا السجاد، هذا الذي هو مثل لوحة رسم.

تاجر: بله. آن يك تابلو فرش است. قيمتش دو ميليون تومان است.

التاجر: نعم. ذلك لوحة سجاد. سعره مليوناً تومان.

محمد: دو مليوناً تومان؟

محمد: مليوناً تومان؟

تاجر: بله. آن فرش از ابریشم است. هنرمندان تبریزی آن را بافته‌اند.

التاجر: نعم. ذلك السجاد من الحرير. حاکه الفنانون من مدينة تبریز.

الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام.

تاجر: سلام. بفرمائید. خوش آمدید.

محمد: قیمت آن فرش کوچک چند است؟

تاجر: کدام فرش؟ آن فرش قرمز کوچک؟

محمد: نه. این فرش، این که مثل یک تابلوی نقاشی است.

تاجر: بله. آن یک تابلو فرش است. قیمتش دو مليون تومان است.

محمد: دو مليون تومان؟

تاجر: بله. آن فرش از ابریشم است. هنرمندان تبریزی آن را بافته‌اند.

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: خيلي گران است. أما واقعاً زيباست. يك شاهکار است.

محمد: غالى جداً. جميل حقاً. قمة في الابداع.

تاجر: البته فرشهای ارزان هم داریم. با من بیا.

التاجر: طبعاً لدينا بعض السجاد الرخيص أيضاً. تعال معـي.

محمد: اين فرشها هم بسيار زيباست.

محمد: هذه السجاجيد أيضاً جميلة جداً.

تاجر: اين فرش يك مليون تومان است. اين هم از ابریشم است.

التاجر: هذا السجاد بمليون تومان. هذا أيضاً من الحرير.

محمد: اين هم فرش تبریز است؟

محمد: هذا أيضاً سجاد تبریز؟

تاجر: نه. اين فرش کاشان است. فرش کاشان هم مثل فرش تبریز خوب و زيباست.

التاجر: لا. هذا سجاد کاشان. سجاد کاشان أيضاً جيد و جميل مثل سجاد تبریز.

محمد: فروشگاه شما مثل موزه نقاشی است.

محمد: متجرکم یشبھ متھف رسوم.

تاجر: هنرمندان ایرانی فرشهای زیبایی می بافند.

التاجر: الفنانون الایرانیون یحوکون سجاجید جميلة.

تکرار الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: خيلي گران است. اما واقعا زيباست. يك شاهکار است.

تاجر: البته فرشهای ارزان هم داریم. با من بیا.

محمد: این فرشها هم بسيار زيباست.

تاجر: این فرش يك ميليون تومان است. اين هم از ابريشم است.

محمد: این هم فرش تبريز است؟

تاجر: نه. این فرش کاشان است. فرش کاشان هم مثل فرش تبريز خوب و زيباست.

محمد: فروشگاه شما مثل موزه نقاشی است.

تاجر: هنرمندان ایرانی فرشهای زیبایی می بافند.

٥٧

يتواصل الحوار بين زميلنا محمد وتاجر السجاد الایرانية. حيث يمعن محمد النظر هذه المرة في سجادة كبيرة ذات اللوان زاهية كثيرة، فيتوجه اليه التاجر ليقدم له بعض الايضاحات. إذن دعونا نتعرف أولاً الى المفردات التي سيسخدمها محمد والتاجر في الحوار بينهما.

المفردات: الجزء الاول

براي صادرات = للتصدير

کشور = بلاد

ما مي فرستيم = نحن نرسل

فرش ايراني = سجاد ايراني

خوب = جيد

با دست = باليد

هنرمند = فنان

هنرمندان = فنانون

کارخانه = معمل

بهترین = افضل

نقشه = تصميم

قشنگ = جميل

مردم = الناس

می بافند = يحوكون

زياد = كثير

بيشتر = أكثر

رنگ = لون

کارخانه ها = معامل

هست = يوجد

پس = إذن

البته = طبعاً

گران = غالى

گرانتر = أغلى

درست است = صحيح

رنگها = الوان

چه جالب = ما أروعه!

پنجاه = خمسون

صد = مائة

پنجاه رنگ = خمسون لونا

صد رنگ = مائة لون

به هيمن خاطر = لهذا السبب

تابلو نقاشي = لوحة رسم

از قديمي ترين = من أقدم

موزه = متحف

موزه فرش = متحف للسجاد

سه هزار ساله = ثلاثة آلاف سنة

پدر = أب

پدریزرگ = جد

فرش باف = حانک سجاد

الآن الى الجزء الاول من الحوار.

تاجر: این فرشها برای صادرات است. ما این فرشها را به اروپا می فرستیم.

التاجر: هذه السجادات للتصدير. نحن نرسل هذه السجادات الى اوروبا.

محمد: در کشور من هم فرش ایرانی معروف است.

محمد: في بلادي أنا أيضاً السجاد الايراني معروف.

تاجر: البته! فرش ایرانی بهترین فرش دنیا است. نقشه فرش ایرانی بسیار قشنگ است.

التاجر: طبعاً السجاد الايراني أفضل سجاد في الدنيا. تصميم السجاد الايراني جميل جداً.

محمد: مردم ایران با دست فرش می بافند؟

محمد: الناس في ایران يحكون السجاد باليد؟

تاجر: بله. هنرمندان ایرانی با دست فرش می بافند. کارخانه های فرش هم در ایران هست.

التاجر: نعم. الفنانون الايرانيون يحكون السجاد باليد. توجد في ایران معامل للسجاد أيضاً.

محمد: پس در کارخانه هم فرش می بافند.

محمد: اذن يحكون السجاد في المعمل أيضاً.

تاجر: بله. البته فرش دست باف گران تر است.

التاجر: نعم. طبعاً السجاد المحاک باليد أغلى.

محمد: درست است. این فرشها رنگهای زیادی دارند. جالب است.

محمد: صحيح. لهذه السجادات الوان كثيرة. رائع.

الآن الى الجزء الثاني من الحوار.

تاجر: این فرش پنجاه رنگ دارد. آن فرش ۱۰۰ رنگ دارد.

التاجر: لهذه السجادة خمسون لونا. لتلك السجادة مائة لون.

محمد: صد رنگ؟ چه جالب! به همین خاطر این فرشها مثل تابلوی نقاشی هستند؟

محمد: مائة لون؟ ما أروعه! لهذا السبب تبدو السجاد كلودة رسم؟

تاجر: بله. هنرمندان ایرانی از قدیم فرشهای زیبا و قشنگی می بافند.

التاجر: نعم. الفنانون الايرانيون يحكون سجادات جميلة منذ القدم.

محمد: این هر خيلي قدیمي است؟

محمد: هذا الفن قديم جداً؟

تاجر: بله. قديمي ترين فرش ايران در موزه فرش ۳۰۰۰ ساله است.

التاجر: نعم. أقدم سجاد ايراني في المتحف يعود الي ما قبل ثلاثة آلاف سنة.

محمد: تو هم مي توانی فرش ببافی؟

محمد: أنت أيضاً تستطيع أن تحوك سجادة؟

تاجر: بله. پدر و پدر بزرگ من فرش باف بودند. من هم مي توانم فرش ببافم.

التاجر: نعم. أبي و جدي كانوا حانكي سجاد. أنا أيضاً أستطيع أن أحوك سجادة.

نعيد الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية.

تاجر: اين فرشها برای صادرات است. ما این فرشها را به اروپا می فرستیم.

محمد: در کشور من هم فرش ايراني معروف است.

تاجر: البته! فرش ايراني بهترین فرش دنيا است. نقشه فرش ايراني بسيار قشنگ است.

محمد: مردم ایران با دست فرش می بافند؟

تاجر: بله. هنرمندان ايراني با دست فرش می بافند. کارخانه هاي فرش هم در ايران هست.

محمد: پس در کارخانه هم فرش می بافند.

تاجر: بله. البته فرش دست باف گران تر است.

محمد: درست است. اين فرشها رنگهای زیادی دارند. جالب است.

تاجر: اين فرش پنجاه رنگ دارد. آن فرش ۱۰۰ رنگ دارد.

محمد: صد رنگ؟ چه جالب! به همین خاطر اين فرشها مثل تابلوی نقاشی هستند؟

تاجر: بله. هنرمندان ايراني از قدیم فرشهای زیبا و قشنگی می بافند.

محمد: اين هنر خيلي قدیمي است؟

تاجر: بله. قديمي ترين فرش ايران در موزه فرش ۳۰۰۰ ساله است.

محمد: تو هم مي توانی فرش ببافی؟

تاجر: بله. پدر و پدر بزرگ من فرش باف بودند. من هم مي توانم فرش ببافم.

_____ ٥٨

سنترعف على مدينة وبحيرة ايرانيتين، وهما "مدينة ارومیة" و"بحيرة ارومیة"، وذلك من خلال حوار بين محمد وزميله سامان، وهو من أهالي ارومیة.

المفردات: الجزء الاول

دریاچه = بحيرة

دریاچه ارومیه = بحیرة ارومیة

نرديك = قرب ، قریب

برزگ = كبير

بزرگتر = اکبر

تعطیلات = عطلة

ماهیگیری = صید الاسماك

می روی = تذهب

ماهي = سمك

ماهي ندارد = ليس فيه أسماك

آب شور=ماء مالح

چه جالب = ما أروعه!

آنجا = هناك

پرندہ = طير

پرندہ ها = طيور

وجود ندارد = لا يوجد

کنار = جنب

همیشه = دانماً

زندگی می کنند = يعيشون

می روند = يذهبون

مدتی = مدة

می مانند = يبقون

سر سبز=مكسو بالخضراء

درخت = شجرة

باغ = بستان

میوه = فاكهة

پر از=مملوء من

الآن الحوار الجزء الاول:

محمد: تو اهل تهران هستی؟

محمد: أنت من أهالي طهران؟

سامان: نه. من أهل ارومیه هستم.

سامان: لا. أنا من أهالي ارومیة.

محمد: ارومیه کجاست؟

محمد: أین ارومیة؟

سامان: در شمال غرب ایران. نزدیک تبریز. دریاچه ارومیه خیلی معروف است.

سامان: فی شمال غربی ایران. قرب تبریز. بحیرة ارومیة معروفة جداً.

محمد: دریاچه ارومیه نزدیک شهر ارومیه است؟

محمد: بحیرة ارومیة قریبۃ من مدینة ارومیة؟

سامان: بله. دریاچه ارومیه بزرگترین دریاچه ایران است.

سامان: نعم. "بحیرة ارومیة" أكبر بحیرة ایرانية.

الجزء الثاني من الحوار:

محمد: لابد در تعطیلات برای ماهیگیری به آنجا می روی!

محمد: بالطبع سیدھب الی هناك فی العطلة لصيد الاسماک!

سامان: نه دریاچه ارومیه ماهی ندارد. چون آب آن خیلی شور است.

سامان: لا. ليس فی بحیرة ارومیة سمک. لأن ماوھا مالح جداً.

محمد: چه جالب! يعني آنجا اصلاً ماهی وپرنده وجود ندارد؟

محمد: ما أروعه! يعني لا يوجد هناك اصلا سمک وطيور؟

سامان: نه. ماهی ندارد. ولی پرنده های زیادی کنار دریاچه هستند.

سامان: لا. ليس فيها سمک. لكن توجد طيور كثيرة جنب البحيرة.

محمد: آن پرنده ها همیشه کنار دریاچه زندگی می کنند؟

محمد: تلك الطيور تعیش دائمًا جنب البحيرة؟

سامان: نه. وقتی از شمال به جنوب یا از جنوب به شمال می روند، مدتی کنار دریاچه می مانند.

سامان: لا عندما تذهب من الشمال الى الجنوب او من الجنوب الى الشمال، تبقى مدة جنب البحيرة.

محمد: اطراف دریاچه سرسیز است؟

محمد: اطراف البحيرة مكسوة بالخضرة؟

سامان: بله. خیلی سرسیز است. پر از درخت و باغ های میوه است.

سامان: نعم. مکسوة بالخضرة کثیراً. ومملوءة بالأشجار وبساتين الفواكه.

نعید الحوار باللغة الفارسية.

محمد: تو اهل تهران هستی؟

سامان: نه. من أهل ارومیه هستم.

محمد: ارومیه کجاست؟

سامان: در شمال غرب ایران. نزدیک تبریز. دریاچه ارومیه خیلی معروف است.

محمد: دریاچه ارومیه نزدیک شهر ارومیه است؟

سامان: بله. دریاچه ارومیه بزرگترین دریاچه ایران است.

محمد: لابد در تعطیلات برای ماهیگیری به آنجا می روی!

سامان: نه دریاچه ارومیه ماهی ندارد. چون آب آن خیلی شور است.

محمد: چه جالب! یعنی آنجا اصلاً ماهی و پرنده وجود ندارد؟

سامان: نه. ماهی ندارد. ولی پرنده های زیادی کنار دریاچه هستند.

محمد: آن پرنده ها همیشه کنار دریاچه زندگی می کنند؟

سامان: نه. وقتی از شمال به جنوب یا از جنوب به شمال می روند، مدتی کنار دریاچه می مانند.

محمد: اطراف دریاچه سرسیز است؟

سامان: بله. خیلی سرسیز است. پر از درخت و باغ های میوه است.

٥٩

مفردات، و عبارات نتعلّمها خلال حوار، بین محمد وزميله سامان، حول بحيرة أرومیه و طبيعتها الخلابة.

المفردات: الجزء الاول

آژانس ها = الوکالات

آژانس ایرانگردی = وكالة السياحة الإيرانية

من می توانم = أنا أستطيع

بروم = أذهب

مسافران = مسافرون

ایرانی ها = ایرانيون

خارجی = أجنبی

خارجی ها = أجانب

مسافران زیاد = مسافرون کثیرون

هر سال = کلّ عام

دریاچه ارومیه = بحیرة ارومیة

آنها می آیند = إنَّهُمْ يأتُونَ

دیدن = مشاهدة

مناظر زیبا = مناظر جميلة

آنها می روند = هم يذهبون

استفاده = استفادة

آب شور = الماء المالح

بیماری = مرض

بیماریها = امراض

سودمند = مفید

آنجا = هناك

هتل = فندق

هتل ها = فنادق

ساحل دریاچه = شاطيء البحيرة

پر از = مليء بـ

تابستان = صيف

چه چیز = أيَّ شيء؟

دیگر = آخر

او دارد = هو عنده

چند = كم

جزیره ها = جزر

ما می توانیم برویم = نحن نستطيع أن نذهب

روستا = قرية

هیچ کس در آنجا زندگی نمی کند = لا يعيش أحد هناك

دوست دارم ببینم = أحبّ أن أرى

مهربان = رُووف

تعطيلات تابستان = العطلة الصيفية

شاید بیایم = ربما آتی

والآن الجزء الاول من حوار الزميلين، محمد وسامان:

محمد: آیا من می توانم با آژانس های ایرانگردی به ارومیه بروم؟

محمد: هل يمكنني أن أذهب إلى أروميا بواسطة وكالات السياحة الإيرانية؟

سامان: بله. مسافران ایرانی وخارجی زیادی هر سال به ارومیه می آیند.

سامان: نعم يأتي إلى أروميا كل عام مسافرون كثيرون ايرانيون وأجانب

محمد: برای چه به آنجا می روند؟

محمد: لِمْ يَذْهَبُونَ إِلَى هَذَاكَ

سامان: برای دیدن. مناظر زیبا واستفاده از آب شور دریاچه به آنجا می روند. این آب برای درمان بیماریهای مختلف سودمند است.

سامان: يذهبون إلى هناك لمشاهدة المناظر الجميلة والاستفادة من ماء البحيرة المالح. هذا الماء مفيد لمعالجة الامراض المختلفة.

محمد: پس مسافران از آب شور دریاچه استفاده می کنند.

محمد: إذاً يستفيد المسافرون من ماء البحيرة المالح.

سامان: بله. در تابستان هتلهاي ساحل دریاچه پر از مسافران ایرانی وخارجی است.

سامان: نعم. الفنادق الواقعة على شاطيء البحيرة مليئة في الصيف بالمسافرين الايرانيين والأجانب.

بقية الحوار بين محمد وسامان:

محمد: آیا این دریاچه چیز جالب دیگری دارد؟

محمد: هل لهذه البحيرة شيء لافت آخر؟

سامان: بله. این دریاچه چند جزیره بسیار زیبا دارد.

سامان: نعم، في هذه البحيرة عدد من الجزر الجميلة جداً.

محمد: آیا می توانیم به آن جزیره ها برویم؟

محمد: هل نستطيع أن نذهب إلى تلك الجزر؟

سامان: بله، در بعضی از این جزیره ها چند روستا وجود دارد، ودر بعضی از آنها هیچ کس زندگی نمی کند.

سامان: نعم، في بعض هذه الجزر يوجد عدد من القرى، وفي بعضها لا يعيش أحد.

محمد: خیلی دوست دارم آنجا را ببینم.

محمد: أحبّ كثيراً أن أرى ذلك المكان.

سامان: در تعطیلات تابستان به ارومیه بیا.

سامان: في العطلة الصيفية تعال الى ارومیه.

محمد: شاید با دوستم بیایم و شاید تنها بیایم.

محمد: ربما آتی مع صدیقی، وربما آتی وحدی.

الحوار بين محمد وزميله سامان، باللغة الفارسية فقط.

محمد: آیا من می توانم با آژانس های ایرانگردی به ارومیه بروم؟

سامان: بله. مسافران ایرانی و خارجی زیادی هر سال به ارومیه می آیند.

محمد: برای چه به آنجا می روند؟

سامان: برای دیدن. مناظر زیبا واستفاده از آب شور دریاچه به آنجا می روند. این آب برای درمان بیماریهای مختلف سودمند است.

محمد: پس مسافران از آب شور دریاچه استفاده می کنند.

سامان: بله. در تابستان هتل‌های ساحل دریاچه پر از مسافران ایرانی و خارجی است.

محمد: آیا این دریاچه چیز جالب دیگری دارد؟

سامان: بله. این دریاچه چند جزیره بسیار زیبا دارد.

محمد: آیا می توانیم به آن جزیره ها برویم؟

بله، در بعضی از این جزیره ها چند روستا وجود دارد، و در بعضی از آنها هیچ کس زندگی نمی کند.

محمد: خیلی دوست دارم آنجا را ببینم.

سامان: در تعطیلات تابستان به ارومیه بیا.

محمد: شاید با دوستم بیایم و شاید تنها بیایم.

٦٠

سنتعلم مفردات و عبارات جديدة تأتي ضمن حوار بين الجانبين محمد و علي بخصوص هدية ينوي محمد شراءها لوالدته وهي كما علمنا في الحلقة السابقة عازمة على القيام بسفرة الى ايران مع والد علي، ترى ما هي هذه الهدية الثمينة ولماذا يفضلها محمد، الاجابة سنحصل عليها بعد تعلم المفردات الجديدة .

مي گيرم = اشتري، اخذ

دوست دارم بگيرم = اود ان اشتري

شاید = ربما، لعل

شاید باشد = ربما يكون

تو مي گيري = انت تشتري

می خواهی بگیری = ترید ان تشتري

چه = ماذا

مادرت = امک

علاقه مند است = يحب، تحب

آشپز = طباخ

صرف نمی کنند = لا يستهلكون

گران = غالى

چون = لأن

خوب = جيد

آری / آره = نعم

بهترین = احسن

مردم = الناس

کشور = بلاد

خيلي = جداً

زياد = كثير

کجا = أين

آنها می کارند = هم یزرعون

آنها به دست می آورند = هم يحصلون على

گل = زهرة

گل زعفران = زهرة الزعفران

درست است = صحيح

پر = ورقة

پر زعفران = ورقة الزعفران

تولید = انتاج

سخت = شاق

کفتن = قول

کفتنش = الكلام عنه

آسان = سهل

تو می گویی = انت تقول

کشاورزی = زراعة

کار = عمل

برای = لـ

اما الان الحوار الذي دار بين محمد وصديقه علي:

محمد: دوست دارم براي مادرم هديه جالب بگيرم.

محمد: اود ان اشتري هدية رائعة لأمي.

علي: چه می خواهي بگيري مادرت به چه چيز علاقمند است؟

علي: ماذا تريد ان تشتري ماذا تحب امك؟

محمد: مادرم اشپز ماهري است شايد زعفران هديه مناسب باشد.

محمد: امي طباخة ماهرة ربما يكون الزعفران هدية مناسبة

علي: آره خيلي خوبه زعفران ايران بهترین زعفران دنیاست.

علي: نعم جيد جداً زعفران ايران احسن زعفران في العالم.

محمد: بله خوب است مردم کشور ما زعفران زياد مصرف نمي کنند چون خيلي گران است.

محمد: نعم جيد الناس في بلادنا لا يستهلكون الزعفران كثيراً لأنه غالباً جداً

علي: خوب پس بهترین هديه زعفران خراسان است.

علي: حسناً اذن احسن هديه زعفران خراسان.

محمد: خراسان كجاست؟

محمد: أين خراسان؟

علي: در شمال شرق ايران کشاورزان خراساني زعفران هم می کارند.

علي: في شمال شرق ايران المزارعون الخراسانيون يزرعون الزعفران ايضاً.

محمد: زعفران را از گل زعفران به دست می آورند درست است؟

محمد: يحصلون على الزعفران من زهرة الزعفران صحيح؟

علي: بله انها زعفران می کارند ودر وسط هر گل سه پر زعفران وجود دارد.

علي: نعم هم يزرعون الزعفران وفي وسط كل زهرة توجد ثلاثة وريقات من الزعفران.

محمد: پس تولید زعفران خيلي سخت نیست.

محمد: اذن انتاج الزعفران ليس شاقاً جداً.

علي: نه نه گفتش آسان است اما تولیدش کار بسیار سختی است.

علي: لا الكلام عنه سهل لكن انتاجه عمل شاق جداً.

محمد: بله درست می گویی پس زعفران هدیه مناسبی برای مادرم است.

محمد: نعم صحيح ما تقول اذن الزعفران هدية مناسبة لامي.

هذا الحوار لكن بالفارسية فقط.

محمد: دوست دارم برای مادرم هدیه جالب بگیرم.

علي: چه می خواهی بگیری مادرت به چه چیز عالمند است؟

محمد: مادرم اشیز ماهری است شاید زعفران هدیه مناسبی باشد.

علي: آره خیلی خوبه زعفران ایران بهترین زعفران دنیاست.

محمد: بله خوب است مردم کشور ما زعفران زیاد مصرف نمی کنند چون خیلی گران است.

علي: خوب پس بهترین هدیه زعفران خراسان است.

محمد: خراسان کجاست؟

علي: در شمال شرق ایران کشاورزان خراسانی زعفران هم می کارند.

محمد: زعفران را از گل زعفران به دست می آورند درست است؟

علي: بله انها زعفران می کارند و در وسط هر گل سه پر زعفران وجود دارد.

محمد: پس تولید زعفران خیلی سخت نیست.

علي: نه نه گفتش آسان است اما تولیدش کار بسیار سختی است.

محمد: بله درست می گویی پس زعفران هدیه مناسبی برای مادرم است.

٦

سنتعلم مفردات تتعلق بحفلات التأبين والعزاء في ايران، من خلال حوار دار بين محمد وصديقه حميد.

المفردات: الجزء الاول

تو کار می کنی = أنت تعمل

می خواهی کار کنی = تريد أن تعمل

برنامه = برنامج

برنامه داري = لديك برنامج

فردا = غداً

من می روم = أنا أذهب

می خواهم بروم = أريد أن أذهب

چه خبر است = ما الخبر؟

نماز = صلاة

وقت نماز = وقت الصلاة

مجلس ختم = مجلس تأبين

پدر = والد

دوستم = صديقي

از دنيا رفت = توفي

خدا رحمتش کند = رحمة الله

سه = ثلاثة

سوم = ثالث

هفت = سبعة

هفتم = سابع

چهل = اربعون

چهلم = أربعينية

مجالس سوگواري = مجالس عزاء

برکزار می کنیم = نقیم

مجلس می گیریم = نقیم مجلسا

مجلس بگیریم = أن نقیم مجلسا

چه کار می کنید = ماذا تفعلون؟

مردم = الناس

قران می خوانند = يتلون القرآن

گوش می کنند = يستمعون

صحابت = حديث

سخنران = خطيب

مذهبی = ديني

لباسهای مشکی = ملابس سوداء

می پوشید = ترتدون

ما می پوشیم = نحن نرتدي

نزدیکان = أقارب

همدردی = مواساة

همدردی می کنیم = نواسی

الآن الى الجزء الاول من الحوار:

محمد: سلام فردا می خواهی چه کار کنی؟ برنامه ای داری؟

محمد: مرحباً عدآ... ماذا تريد أن تفعل؟ لديك برنامج؟

حمید: سلام، فردا بعد از ظهر می خواهم به مسجد بروم.

حمید: مرحباً. عدآ، بعد الظهر، أريد أن أذهب إلى المسجد.

محمد: بعد از ظهر در مسجد چه خبر است! آن وقت که وقت نماز نیست!

محمد: بعد الظهر .. ما الخبر في المسجد؟ ذلك الوقت ليس وقت الصلاة.

حمید: برای مجلس ختم پدر دوستم به مسجد می روم، پدر دوستم سه روز قبل از دنیا رفت.

حمید: أذهب إلى المسجد لحضور مجلس تأبين والد صديقي. والد صديقي توفّي قبل ثلاثة أيام.

محمد: خدا رحمتش کند. پس برای مجلس ختم به مسجد می روی!

محمد: رحمة الله، إذن تذهب إلى المسجد لحضور مجلس تأبين!

حمید: بله. ما در روز سوم و هفتم و چهلم برای افراد فوت شده، مراسم سوگواری برگزار می کنیم.

حمید: نعم نحن في اليوم الثالث والسابع والاربعين نقيم مجالس عزاء للمتوفين.

والآن الى الجزء الثاني من الحوار.

محمد: در مراسم سوگواری چه کار می کنید؟

محمد: ماذا تفعلون في مراسم العزاء؟

حمید: مردم در مسجد قرآن می خوانند و به صحبت‌های سخنران مذهبی گوش می کنند.

حمید: الناس في المسجد يتلون القرآن ويستمعون الى حديث الخطيب الدينی.

محمد: آیا لباس های مشکی هم می پوشید؟

محمد: هل ترتدون ملابس سوداء أيضاً؟

حمید: بله. لباس مشکی می پوشیم و با نزدیکان فرد فوت شده، همدردی می کنیم.

حمید: نعم. نرتدي ملابس سوداء ونواسي أقارب المتوفى.

قبل الختام الحوار باللغة الفارسية:

محمد: سلام فردا می خواهی چه کار کنی؟ برنامه ای داری؟

حمید: سلام، فردا بعد از ظهر می خواهم به مسجد بروم.

محمد: بعد از ظهر در مسجد چه خبر است! آن وقت که وقت نماز نیست!

حمید: برای مجلس ختم پدر دوستم به مسجد می روم، پدر دوستم سه روز قبل از دنیا رفت.

محمد: خدا رحمتش کند. پس برای مجلس ختم به مسجد می روی!

حمید: بله. ما در روز سوم و هفتم و چهلم برای افراد فوت شده، مراسم سوگواری برگزار می کنیم.

محمد: در مراسم سوگواری چه کار می کنید؟

حمید: مردم در مسجد قرآن می خوانند و به صحبت‌های سخنران مذهبی گوش می کنند.

محمد: آیا لباس های مشکی هم می پوشید؟

حمید: بله. لباس مشکی می پوشیم و با نزدیکان فرد فوت شده، همدردی می کنیم.

٦٢

حوار بين صديقنا محمد وسائق سيارة اجرة، حول صناعة السيارات في ايران واهمها سيارة "سمند" المحلية
الصنع والتي تعرف بالسيارة الوطنية.

المفردات: الجزء الاول

مثل اينكه = يبدو كأن

خودشان = بنفسهم

ماشين = سيارة

توليد مي کنند = ينتجون

ماشينتان = سياراتكم

درست است؟ صحيح؟

هفتہ = أسبوع

توليد = إنتاج

گذشته = ماضي

خودرو = سيارة

من خريدم = أنا أشتريت

تولید نمی کنیم = لا ننتج

داشتی = کان لک

داشتم: کان لی

۳. منذ ثلاثين سنة

رانده تاکسی = سائق تكسي

ایرانیها=الايرانيون

والآن الى الجزء الاول من الحوار:

محمد: مثل اينكه ماشینتان جديد است.

محمد: تبدو سيارتكم و كأنها جديدة.

رانده: بله. هفته گذشته اين تاکسی را خريدم.

سائق: نعم. إشتريت هذا التكسي الأسبوع الماضي.

محمد: قبلًا هم ماشين سمند داشتی؟

محمد: كانت لك سيارة سمند في السابق أيضًا؟

رانده: نه. قبلًا پیکان داشتم. من ۳۰ سال است که رانده تاکسی هستم.

سائق: لا. كانت لي بيکان سابقًا. أنا سائق تكسي منذ ثلاثين سنة.

محمد: ماشين پیکان را هم ایرانیها خودشان تولید می کنند. درست است؟ محمد: سيارة بيکان ينتجها الايرانيون بأنفسهم. صحيح؟

رانده: بله. پیکان تولید ایران است. أما الان این خودرو را تولید نمی کنیم.

سائق: نعم. سيارة بيکان من إنتاج ايراني. أما الان لا ننتج هذه السيارة.

المفردات: الجزء الثاني

من می بینم = أنا أشاهد

بیشتر از = أكثر من

(۳۰) سی = ثلاثة

مدل = موديل

نمی دانستم = ما كنت أعلم

خودروی خوب = سيارة جيدة

زیبا = جميل

مدرس = حدیث

خارج از ایران = خارج ایران

ما تولید می کنیم = نحن ننتاج

کارخانه = مصنع

کارخانه ی سمند = مصنع سمند

هست = يوجد

صنعت = صناعة

صنعت ایران = الصناعة الايرانية

خاورمیانه = الشرق الاوسط

پیشرفت = متقدم

والآن الى الجزء الثاني من الحوار.

محمد: پیکان یک ماشین قدیمی است. الان در ایران ماشینهای جدیدی می بینم.

محمد: بیکان سيارة قديمة. الان أشاهد سيارات جديدة في ايران.

راننده: بله. ایران ماشینهای مختلفی تولید می کند. بیشتر از سی مدل ماشین.

سائق: نعم. ایران ننتاج سيارات مختلفة. أكثر من ثلاثين موديل سيارة.

محمد: ۳۰ مدل؟ نمی دانستم.

محمد: ثلاثين موديل؟ ما كنت أعلم.

راننده: بله. اما سمند خودروی خوبی است. كاملاً ايراني است.

سائق: نعم. اما سمند سيارة جيدة. إيرانية تماماً.

محمد: سمند زیباست. یک ماشین مدرس است.

محمد: سمند جميلة. سيارة حديثة.

راننده: بله. ما خارج از ایران هم خودروی سمند تولید می کنیم. در سوریه.

سائق: نعم. نحن ننتاج سيارة سمند خارج ایران ايضاً. في سوريا.

محمد: يعني در سوریه هم کارخانه ی سمند هست؟

محمد: يعني يوجد مصنع سمند في سوريا أيضاً؟

راننده: بله. صنعت ایران در خاورمیانه پیشرفتی است.

سائق: نعم الصناعة الايرانية متقدمة في الشرق الاوسط.

نیدالحوارمرةواحدة وباللغة الفارسية.

محمد: مثل اینکه ماشینتان جدید است.

رانتنه: بله. هفته گذشته این تاکسی را خریدم.

محمد: قبلماشین سمند داشتی؟

رانتنه: نه. قبلپیکان داشتم. من ۳۰ سال است که رانتنه تاکسی هستم.

محمد: ماشین پیکان را هم ایرانیها خودشان تولید می‌کنند. درست است؟

رانتنه: بله. پیکان تولید ایران است. اما الان این خودرو را تولید نمی‌کنیم.

محمد: پیکان یک ماشین قدیمی است. الان در ایران ماشینهای جدیدی می‌بینم.

رانتنه: بله. ایران ماشینهای مختلفی تولید می‌کند. بیشتر از سی مدل ماشین.

محمد: ۳۰ مدل؟ نمی‌دانستم.

رانتنه: بله. اما سمند خودروی خوبی است. کاملاً ایرانی است.

محمد: سمند زیباست. یک ماشین مدرن است.

رانتنه: بله. ما خارج از ایران هم خودروی سمند تولید می‌کنیم. در سوریه.

محمد: یعنی در سوریه هم کارخانه‌ی سمند هست؟

رانتنه: بله. صنعت ایران در خاورمیانه پیشرفته است.

٦٣

حوار بین محمد و حمید حول أحد المنتزهات في شمال طهران وهو منتزة "دربند" الذي يقع بين سلسلة جبال شاهقة يجري من خلالها نهر وعلى جانبيه مقاهي ومطاعم عديدة يرتادها الناس في مختلف فصول السنة للتنزه والتمتع بطبيعته الخلابة.

المفردات: الجزء الأول

می آیی = تأتي

پارک = حديقة

از کجا = من أين

ندارد = ليس له

بالاتر = أعلى

کوه = جبل

تغريچگاه = منتزة

زیبا، قشنگ = جمیل

خوب = جید

با صفا = خلاب

دیدنی = ملفت

رودخانه = نهر

آنجا = هنگ

می گذرد = یجري

هست = یوچ

خیلی زیبا = جمیل جداً

آره = نعم

دو طرف = جانبان

رستوران = مطعم

چند ساعت = بعض ساعات

زیاد = کثیر

هوای خوب = جو جید

می نشینی = تجلس

خنک = بارد

می توانی بنشینی = تستطيع ان تجلس

می خوری = تتناول

می توانی بخوری = تستطيع أن تتناول

لذت می بري = تستلاذ

والآن الى الجزء الاول من الحوار.

محمد: سلام حمید! از کجا می آیی؟

محمد: مرحباً حمید! من أين تأتي؟

حمید: از دربند.

حمید: من دربند.

محمد: دربند کجاست؟

محمد: آین دربند؟

حمید: در شمال تهران بعد از میدان تجریش یک تفریحگاه خوب و دیدنی است.

حمید: فی شمال طهران، بعد ساحة تجریش، هناكمنتَّه جَيْد وملفت.

محمد: آنجا دربند است؟

محمد: هناك دربند؟

حمید: آره. دربند اسم یکی از محله های شمال تهران است.

حمید: نعم. دربند اسم لأحد الاحياء في شمال طهران.

محمد: آنجا پارک وجود دارد؟

محمد: هناك حديقة؟

حمید: نه آنجا پارک ندارد. در آنجا مناظر قشنگ و باصفا و یک رودخانه هست که از وسط کوهها می گذرد.

حمید: لا. ليست هناك حديقة. هناك مناظر جميلة وخلابة ونهر يجري وسط الجبال.

محمد: پس خيلي زيباست!

محمد: اذن... جميل جداً!

حمید: بله، دو طرف رودخانه رستورانهای زیادی هست. می توانی چند ساعت آنجا بنشینی و چای بخوری و از هوای خوب و خنک لذت ببری.

حمید: نعم، على جانبي النهر توجد مطاعم كثيرة. تستطيع ان تجلس هناك بعض ساعات وتشرب الشاي و تستلذ بالطقس والبارد.

المفردات: الجزء الثاني

صدای آب = خرير الماء

لذت بخش = مُمْتع

من می روم = أنا أذهب

خوب است من بروم = الافضل أن أذهب أنا

تله سی یئز = تلي فريك

تو می روی = أنت تذهب

بالاي کوه = أعلى الجبل

پایین = أسفل

پیاده = مشيا

تو می تواني بياي = أنت تستطيع أن تأتي

کوهنورد = متسلق الجبال

ايم تعطيل = أيام العطلة

تابستان = الصيف

شبهاي تابستان = ليالي الصيف

شلoug = مزدحم

عده اي = عدد

مردم = الناس

صبحها = أوقات الصباح

ورزش = رياضة

آنها می روند = هم يذهبون

به ويژه = خاصة

الى الجزء الثاني من الحوار.

محمد: صدای آب رودخانه خیلی لذت بخش است. خوب است من هم یک روز به آنجا بروم.

محمد: خریر مياه النهر مُمْتَع جداً. الافضل أن أذهب أنا أيضاً إلى هناك يوماً.

حميد: تله سی بژهم دارد. می تواني با آن به بالاي کوه بروي و پياده به پاين بياي.

حميد: هناك تلي فريك أيضاً. تستطيع أن تصعد بواسطته الى اعلى الجبل وتنزل الى الاسفل مشياً.

محمد: کوهنوردها هم به آنجا می روند؟

محمد: متسلقو الجبال أيضاً... يذهبون الى هناك؟

حميد: آره کوهنوردها هم به آنجا می روند. در ايم تعطيل به ويژه شبهاي تابستان آنجا خيلی شلoug است. عده اي از مردم، صبحها برای ورزش به آنجا می روند.

حميد: نعم. متسلقو الجبال أيضاً يذهبون الى هناك. المكان هناك مزدحم جداً في أيام العطلة خاصة في ليالي الصيف. عدد من الناس يذهبون الى هناك اوقات الصباح للرياضة.

انتهى الجزء الثاني من الحوار والآن الجزئين باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام حميد! از کجا می آیی؟

حميد: از دريند.

محمد: دربند کجاست؟

حميد: در شمال تهران بعد از ميدان تجريش یک تفريحگاه خوب و ديدني است.

محمد: آنچا دربند است؟

حمید: آره. دربند اسم یکی از محله های شمال تهران است.

محمد: آنچا پارک وجود دارد؟

حمید: نه آنچا پارک ندارد. در آنچا مناظر قشنگ و باصفا و یک رودخانه هست که از وسط کوهها می گذرد.

محمد: پس خیلی زیباست!

حمید: بله، دو طرف رودخانه رستورانهای زیادی هست. می توانی چند ساعت آنچا بنشینی و چای بخوری واز هوای خوب و خنک لذت ببری.

محمد: صدای آب رودخانه خیلی لذت بخش است. خوب است من هم یک روز به آنچا بروم.

حمید: تله سی پژهم دارد. می توانی با آن به بالای کوه بروی و پیاده به پایین بیایی.

محمد: کو هنوردها هم به آنچا می روند؟

حمید: آره کو هنوردها هم به آنچا می روند. در ایام تعطیل به ویژه شبهاي تابستان آنچا خیلی شلوغ است. عده ای از مردم، صبحها برای ورزش به آنچا می روند.

٦٤

سنتعلم مفردات جديدة في اللغة الفارسية من خلال حوار بين زميلنا محمد ومدرس في اللغة الفارسية يتعرف عليه في حفل ضيافة .

المفردات: الجزء الاول

شما درس می خوانید = أنتم تدرسون

دويست = مائنان

رشته = فرع

دارد = له

ادبيات فارسي = الأدب الفارسي

دانشجو = طالب جامعي

نمی دانستم = ما كنتُ أعلم

تو می شناسی = أنت تعرف

همکاري = تعاون

لغت نامه- فرهنگ = قاموس

همکاري مي كرد = كان يتعاون

فرهنگ معين = قاموس معين

چه؟ أي؟

آثار = مؤلفات

چه کاری = أي عمل؟

استفاده می کنم = أستفید

بزرگترین = أكبر

مقاله ها = مقالات

نویسنده = كاتب

بسیاری = الكثير

نوشتن = كتابة، تأليف

بیشتر از = أكثر من

چند سال = كم سنة؟

کوشش کرد = سعى

کشور= بلد

دیگر = آخر

تدریس کرد = درس

ارزش = قيمة

مدتی = مدة

ارزشمند = قيم

والآن الجزء الاول من الحوار:

آقای موسوی: شما در رشته ي ادبیات فارسی درس می خوانید؟

السيد الموسوی: أنتم تدرسون في فرع الأدب الفارسي؟

محمد: بله. من دانشجوی ادبیات فارسی هستم.

محمد: نعم، أنا طالب جامعي في الأدب الفارسي.

آقای موسوی: پس استاد معین را می شناسی!

السيد الموسوی: إذن تعرف الاستاذ معین!

محمد: بله. من از فرهنگ معین که از آثار دکتر محمد معین است، استفاده می کنم.

محمد: نعم، أنا أستفید من قاموس معین الذي هو من مؤلفات الدكتور محمد معین.

آقای موسوی: البته او کتابها و مقاله های بسیاری دارد. بیشتر از ۲۰۰ مقاله.

السيد الموسوی: طبعاً هو له کتب و مقالات كثيرة. أكثر من مائة مقالة.

محمد: این را نمی دانستم!

محمد: ما کنتم أعلم ذلك!

آقای موسوی: او با استاد دهخدا همکاری می کرد.

السيد الموسوی: هو كان يتعاون مع الأستاذ دهخدا.

محمد: در چه کاری؟ برای نوشتن لغت نامه دهخدا؟

محمد: في أي عمل؟ لكتابة قاموس دهخدا؟

آقای موسوی: بله. آقای دهخدا نویسنده ی بزرگترین لغت نامه فارسی است.

السيد الموسوی: نعم. السيد دهخدا مؤلف أكبر قاموس فارسی.

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: دکتور معین برای نوشتن فرهنگ معین چند سال کوشش کرد؟

محمد: کم سنه سعی الدکتور معین لكتابه قاموس معین؟

آقای موسوی: استاد معین بیشتر از ۲۵ سال برای فرهنگ معین کوشش کرد.

السيد الموسوی: سعی الأستاذ معین أكثر من خمس و عشرين سنة لكتابه قاموس معین.

محمد: او در کشورهای دیگر هم تدریس کرد؟

محمد: هو درس في بلدان أخرى أيضاً؟

آقای موسوی: بله. او مدتی در آمریکا، انگلستان و آلمان و فرانسه تدریس کرد.

السيد الموسوی: نعم. هو درس مدة في أمريكا و إنجلترا والمانيا وفرنسا.

محمد: فرهنگ معین کتاب بسیار ارزشمندی است.

محمد: قاموس معین کتاب قیم جداً.

اما الآن فتعيد الحوار مرة أخرى بالكامل وباللغة الفارسية فقط.

آقای موسوی: شما در رشته ی ادبیات فارسی درس می خوانید؟

محمد: بله. من دانشجوی ادبیات فارسی هستم.

آقای موسوی: پس استاد معین را می شناسی!

محمد: بله. من از فرهنگ معین که از آثار دکтор محمد معین است، استفاده می کنم.

آقای موسوی: البته او کتابها و مقاله های بسیاری دارد. بیشتر از ۲۰۰ مقاله.

محمد: این را نمی دانستم!

آقای موسوی: او با استاد دهخدا همکاری می کرد.

محمد: در چه کاری؟ برای نوشتن لغت نامه دهخدا؟

آقای موسوی: بله. آقای دهخدا نویسنده ی بزرگترین لغت نامه فارسی است.

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: دکتر معین برای نوشتن فرهنگ معین چند سال کوشش کرد؟

آقای موسوی: استاد معین بیشتر از ۲۵ سال برای فرهنگ معین کوشش کرد.

محمد: او در کشورهای دیگر هم تدریس کرد؟

آقای موسوی: بله. او مدتی در آمریکا، انگلستان و آلمان و فرانسه تدریس کرد.

محمد: فرهنگ معین کتاب بسیار ارزشمندی است.

٦

سنتعرف علی المناطق الصحراویة الایرانیة التي تقع علی اطرافها محافظات ومدن عدیدة ذات ثروات طبیعیة متنوعة ومنها مدينة "جیرفت". كلّ هذا من خلال حوار بین محمد وعلی.

المفردات: الجزء الاول

امروز = الیوم

مرد = رجل

آشنا شدم = تعرّفْتُ

أهل جیرفت = اهالی جیرفت

بود = كان

شهر = مدينة

کویر = صحراء

شهر کویری = مدينة صحراویة

نزدیک = قرب

دانستم = عرفْتُ

یکی = أحد

آب = ماء

بسیار کم = قلیل جداً

باران = مطر

باران می بارد = ينزل المطر

چند شهر = عدة مدن

هیج کس = لا أحد

زندگی می کنند = يعيشون

زندگی نمی کند = لا يعيش

دما = حرارة

دمای هوا = حرارة الجو

قدّر=كم؟

خیلی گرم = حار جداً

بین ۵۰ و ۶۰ درجه = بين خمسين وستين درجة

سانتیگراد = منوي

روز = نهار

شبها = ليالي

خنک = بارد

مدتی = مدة

کجا؟= أين؟

الجزء الاول من الحوار.

محمد: امروز در اتویوس با یک مرد آشنا شدم. او اهل جیرفت بود.

محمد: الیوم تعرفتُ على رجل في الحافلة. هو كان من اهالي جيرفت.

علی: جیرفت یکی از شهرهای کویری ایران و نزدیک شهر کرمان است.

علی: جیرفت إحدى المدن الصحراوية الإيرانية. قرب مدينة کرمان.

محمد: من دانستم که جیرفت به کویر نزدیک است. ایران چند کویر دارد؟

محمد: أنا عرفتُ أنَّ جيرفت قريبة من الصحراء. كم صحراء في ایران؟

علی: دو کویر. اسم یکی دشت کویر است و دیگری کویر لوت.

علی: صحراء ان. احدهما تسمى دشت کویر والآخری کویر لوت.

محمد: در کویر آب بسیار کم است. مردم در آنجا چگونه زندگی می کنند؟

محمد: الماء قلیل جداً في الصحراء، كيف يعيش الناس هناك؟

علی: نزدیک کویر چند شهر هست، ولی هیچ کس در کویر زندگی نمی کند.

علی: توجد عدة مدن قرب الصحراء، لكن لا يعيش أحد في الصحراء.

محمد: دمای هوا آنجا چه قدر است؟

محمد: كم درجة الحرارة هناك؟

علی: در روز هوا خیلی گرم است، بین ۵۰ تا ۶۰ درجه سانتیگراد. اما شبها خنک است.

علی: الجو حار جداً في النهار، بين خمسين وستين درجة مئوية. لكن الليل باردة.

المفردات: الجزء الثاني

بزرگ = كبير

مركز فرش = مركز السجاد

فرش بافي = حياكة السجاد

سفالگری = صناعة الخزف

هنر = فن

وجود دارد = يوجد

کشاورزی = زراعة

چگونه = كيف؟

درخت = شجر

خربما = تمرا

پسته = فستق

زياد = كثير

نيازدارد = يحتاج

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: دشت کویر وکویر لوت کجاست؟

محمد: أين دشت کویر وکویر لوت؟

علی: دشت کویر در خراسان رضوی، قم، اصفهان، سمنان ویزد است وکویر لوت در خراسان جنوبی، کرمان و سیستان است.

علي: دشت کویر في خراسان الرضوية، قم، اصفهان، سمنان ويزد، وکویر لوت في خراسان الجنوبية، كرمان وسيستان.

محمد: پس اين دو کویر خيلي بزرگند!

محمد: إذن هاتان الصحراء ان كبيرتان جداً!

علي: بله. شرق ومركز ايران کويري است. در کویر هنر فرش بافي وسفالگري وجود دارد.

علي: نعم: شرق ووسط ايران صحراويان. في الصحراء يوجد فن حياكة السجاد وصناعة الخزف.

محمد: کشاورزي در آنجا چگونه است؟

محمد: كيف هي الزراعة هناك؟

علي: درخت خرما وپسته در مناطق اطراف کویر زياد است، چون به آب کمي نياز دارد.

علي: أشجار النخيل والفستق كثيرة في مناطق اطراف الصحراء، لأنها تحتاج إلى ماء قليل.

اعادة لکامل الحوار باللغة الفارسية.

محمد: امروز در اتوبوس با يك مرد آشنا شدم. او اهل جيرفت بود.

علي: جيرفت يكي از شهرهای کویری ایران ونژدیک شهر کرمان است.

محمد: من دانستم که جيرفت به کویر نژدیک است. ايران چند کویر دارد؟

علي: دو کویر. اسم يكي دشت کویر است وديگري کویر لوت.

محمد: در کویر آب بسيار کم است. مردم در آنجا چگونه زندگي مي کنند؟

علي: نژدیک کویر چند شهر هست، ولی هیچ کس در کویر زندگي نمي کند.

محمد: دمای هوا آنجا چه قدر است؟

علي: در روز هوا خيلي گرم است، بين ۵۰ تا ۶۰ درجه سانتيگراد. اما شبها خنک است.

محمد: دشت کویر وکویر لوت کجاست؟

علي: دشت کویر در خراسان رضوي، قم، اصفهان، سمنان ويزد است وکویر لوت در خراسان جنوبي، كرمان وسيستان است.

محمد: پس اين دو کویر خيلي بزرگند!

علي: بله. شرق ومركز ايران کويري است. در کویر هنر فرش بافي وسفالگري وجود دارد.

محمد: کشاورزي در آنجا چگونه است؟

علي: درخت خرما وپسته در مناطق اطراف کویر زياد است، چون به آب کمي نياز دارد.

توفرت لدى صديقنا محمد معلومات عن المنطقتين الصحراويتين في ايران من خلال حوار مع أحد ابناء مدينة
جيرفت، ولكنّه لم يكفي بذلك، بل يريد الحصول على معلومات أكثر. وعلى هذا فهو يستمر في الحوار مع
زميله، ونحن أيضاً سنتابع الحوار بينهما، لتعلم مفردات وعبارات جديدة.

المفردات: الجزء الاول

کویر = صحراء

کشاورز = مزارع

زندگی می کنند = يعيشون

کشاورزان = مزارعون

تعداد کمی = عدد قليل

انجام دادن = انجاز

وجود دارد = يوجد

مار = حيّة

استفاده می کنند = يستفيدون

شتر = جمل

شهر = مدينة

شهرها = مدن

مردم = الناس

خيلي بزرگ = كبير جداً

روستا = قرية

آب = ماء

روستاهما = قرى

از کجا = من أين

مي آورند؟ = يأتون بـ

الجزء الاول من الحوار.

محمد: در کویر چه حیواناتی زندگی می کنند؟

محمد: أيَّ حيوانات تعيش في الصحراء؟

علي: در مرکز کویر تعداد کمی حیوان وگیاه وجود دارد. اما اطراف آن، حیواناتی مثل شتر ومار وجود دارد.

علي: يوجد في وسط الصحراء عدد قليل من الحيوانات ونباتات. أما في اطرافها فتوجد حيوانات مثل الجمل والحيّة.

محمد: پس مردم اطراف کویر شتر دارند؟

محمد: إذن للناس في أطراف الصحراء جمال.

علی: بله، در روستاهای اطراف کویر، کشاورزان پرای انجام دادن کارهای خود از شتر استفاده می‌کنند.

على: نعم، في قرى أطراف الصحراء، يستفيد المزارعون من الجمال لإنجاز أعمالهم.

محمد: شهرهای اطراف کوید بزرگ هستند؟

محمد: المدن في اطراف الصحراء كبيرة؟

علی: نه، این شهرها خلی بزرگ نیستند. فقط کرمان و یزد و اصفهان بزرگ هستند.

علم : لا هذه المدن ليست كتبة جداً فقط كهفان ويزد واصفهان كتبة

المفردات: الحزء الثاني

مدن شهرها = أهالي المدن

باز می کردند = كانوا يفتحون

راه = طریقه

١٤٦

برای چه؟ لمذا؟

م، گوئند = سُمُونْ

د. قدح = قدماً

كشافة زمالة

دست است = صحیح

نحو زمان = تحت الأرض

١٥ = الحم

۱۰

حُشَّك = حَافَ

کے = قلب

توفان = عاصفه

تعـفـانـ شـنـ = عـاصـفـةـ

خانه = بیت

خانه ها = بیوٽ

گنبد = قبة

قشنگ = جمیل

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: مردم این شهرها و روستاهای از کجا آب می آورند؟

محمد: آهالی هذه المدن والقرى، من أين يأتون بالماء؟

علی: در قدیم آنها در زیر زمین راههایی برای آب درست می کردند.

علی: هم قدیماً كانوا يفتحون طرقاً للماء تحت الأرض.

محمد: به این راه ها چه می گویند؟

محمد: ماذا یسمون هذه الطرق؟

علی: اسم این راه ها ی آب "قنات" است. با آب قنات، کشاورزی هم می کنند.

علی: إسم هذه الطرق للماء قنوات. يقومون بالزراعة أيضاً بماء القناة.

محمد: فکر می کنم زندگی نزدیک کویر سخت است.

محمد: أتصورُ أنَّ العيش قرب الصحراء صعب.

علی: بله. درست است. هوای گرم و خشک و آب کم و توفان شن.

علی: نعم، صحيح. جو حار وجاف و ماء قليل و عواصف رملية.

محمد: اما هنر معماری کویر خیلی جالب است. من چند فیلم در مورد هنر معماری در کویر دیده ام.

محمد: أمّا الفن المعماري في الصحراء رائع جداً. أنا شاهدت عدة أفلام عن الفن المعماري في الصحراء.

علی: بله. خانه های آنجا گنبدی شکل و خیلی قشنگ است.

علی: نعم. أسفِ البيوت هناك بشكل قباب وجميلة جداً.

نعميد الحوار مرة أخرى وباللغة الفارسية فقط.

محمد: در کویر چه حیواناتی زندگی می کنند؟

علی: در مرکز کویر تعداد کمی حیوان و گیاه وجود دارد. اما اطراف آن، حیواناتی مثل شتر و مار وجود دارد.

محمد: پس مردم اطراف کویر شتر دارند؟

علی: بله. در روستاهای اطراف کویر، کشاورزان برای انجام دادن کارهای خود از شتر استفاده می کنند.

محمد: شهرهای اطراف کویر بزرگ هستند؟

علی: نه. این شهرها خیلی بزرگ نیستند. فقط کرمان ویزد و اصفهان بزرگ هستند.

محمد: مردم این شهرها و روستاهای از کجا آب می آورند؟

علی: در قدیم آنها در زیر زمین راههایی برای آب درست می کردند.

محمد: به این راه‌ها چه می گویند؟

علی: اسم این راه‌ها ی آب "قنات" است. با آب قنات، کشاورزی هم می کنند.

محمد: فکر می کنم زندگی نزدیک کویر سخت است.

علی: بله. درست است. هوای گرم و خشک و آب کم و توفان شن.

محمد: اما هنر معماری کویر خیلی جالب است. من چند فیلم در مورد هنر معماری در کویر دیده ام.

علی: بله. خانه‌های آنجا گنبدی شکل و خیلی قشنگ است.

٦٧

سنترف علی الأقليات الدينية في إيران من خلال حوار بين صديقنا محمد وسائق تاكسي. وقبل الحوار نتعلم أولاً المفردات:

المفردات: الجزء الأول

در اینجا = في هذا المكان

زندگی = العيش

کلیسا = كنيسة

زندگی می کنند = يعيشون

یکشنبه = الأحد

بیشتر مردم = معظم الناس

یکشنبه ها = أيام الأحد

يهوديها = اليهود

امروز = هذا اليوم

زرتشتی ها = الزرادشته

می آیند = يأتون

کدام = أي

مسیحی ها = المسيحيون

شهر = مدينة

فکر می کردم = گنث اتصور

شهرها = مدن

مسلمان = مسلم

چطور؟ کیف؟

مسلمانها = المسلمين

هم = أيضاً

الجزء الاول من الحوار.

محمد: اینجا کلیسا است؟

محمد: هذا المكان كنيسة؟

رانده تاکسی: بله. اینجا کلیساست و امروز یکشنبه است. مسیحی های تهران یکشنبه ها به اینجا می آیند.

سانق التاکسی: نعم. هذا المكان كنيسة وهذا اليوم هو الأحد. المسيحيون في طهران يأتون إلى هذا المكان أيام الأحد.

محمد: فکر می کردم در تهران فقط مسلمانها زندگی می کنند.

محمد: گنث اتصور بأن المسلمين فقط يعيشون في طهران.

رانده تاکسی: نه، علاوه بر مسلمانها، در تهران مسیحی ها، یهودیها و زرتشتی ها هم زندگی می کنند، اما بیشتر مردم تهران مسلمانند.

سانق التاکسی: لا. علاوة على المسلمين، يعيش في طهران المسيحيون، اليهود والزرادشتية أيضاً، ولكن معظم سكان طهران هم مسلمون.

محمد: زرتشتی ها در کدام شهرهای ایران زندگی می کنند؟

محمد: في أي من المدن الإيرانية يعيش الزرادشة؟

رانده تاکسی: در یزد، کرمان، اصفهان و تهران.

سانق التاکسی: في يزد، كرمان، اصفهان و طهران.

محمد: مسیحی ها چه طور؟ آنها در کدام شهرها زندگی می کنند؟

محمد: المسيحيون كيف؟ في أي من المدن يعيش هؤلاء؟

رانده تاکسی: مسیحی ها در تهران، اصفهان و ارومیه زندگی می کنند.

سانق التاکسی: المسيحيون يعيشون في طهران، اصفهان و ارومیة.

المفردات: الجزء الثاني

هستند = يتواجدون

البته = طبعاً

تعداد ک = م عدد قليل

شيعيان، شيعه ها = الشيعة

بيشر آنها= أغلبهم

سنی ها = السنة

دوست = صديق

آنها دوست هستند = هم أصدقاء

نماینده = نائب

دارند = لهم

همه = كل

باهم = مع بعض

تنمية الحوار و عودة الى محمد و هو يتسائل:

محمد: يهوديها هم در تهران هستند، درست است؟

محمد: اليهود أيضاً يتواجدون في طهران، صحيح؟

راننده تاكسي: بله. در تهران و شيراز. البته تعداد آنها کم است.

سائق التكسي: نعم. في طهران و شيراز. طبعاً عددهم قليل.

محمد: همه مسلمانهاي ايران شيعه هستند؟

محمد: المسلمين الایرانيون كلهم شيعة؟

راننده تاكسي: نه. بيشر آنها شيعه هستند. اما سنی ها هم در شهرهای مختلف ایران زندگی می کنند.

سائق التكسي: لا. أغلبهم شيعة. أما السنة أيضاً يعيشون في مختلف المدن الایرانية.

محمد: مسيحي ها، زرتشتيها و يهوديها با مسلمانها دوست هستند؟

محمد: المسيحيون، الزرادشته واليهود أصدقاء مع المسلمين؟

راننده تاكسي: بله. همه ما ايراني و با هم دوست هم هستيم.

سائق التكسي: نعم. كلنا ايرانيون وأصدقاء مع بعضنا.

محمد: آيا آنها در مجلس نماینده هم دارند؟

محمد: هل لهولاء نواب في المجلس أيضاً؟

راننده تاكسي: بله. همه اقليةهای دینی ایران در مجلس نماینده دارند.

سائق التکسی: نعم. لکل الأقلیات الدينية الایرانیة نواب فی المجلس.

الآن نعيد عليكم الحوار بالکامل وبالفارسية فقط.

محمد: اینجا کلیسا است؟

راننده تاکسی: بله. اینجا کلیسا است و امروز یکشنبه است. مسیحی های تهران یکشنبه ها به اینجا می آیند.

محمد: فکر می کردم در تهران فقط مسلمانها زندگی می کنند.

راننده تاکسی: نه، علاوه بر مسلمانها، در تهران مسیحی ها، یهودیها و زرتشتی ها هم زندگی می کنند، اما بیشتر مردم تهران مسلمانند.

محمد: زرتشتی ها در کدام شهرهای ایران زندگی می کنند؟

راننده تاکسی: در یزد، کرمان، اصفهان و تهران.

محمد: مسیحی ها چه طور؟ آنها در کدام شهرها زندگی می کنند؟

راننده تاکسی: مسیحی ها در تهران، اصفهان و ارومیه زندگی می کنند.

محمد: یهودیها هم در تهران هستند، درست است؟

راننده تاکسی: بله. در تهران و شیراز. البته تعداد آنها کم است.

محمد: همه مسلمانهای ایران شیعه هستند؟

راننده تاکسی: نه. بیشتر آنها شیعه هستند. اما سني ها هم در شهرهای مختلف ایران زندگی می کنند.

محمد: مسیحی ها، زرتشتیها و یهودیها با مسلمانها دوست هستند؟

راننده تاکسی: بله. همه ما ایرانی و با هم دوست هم هستیم.

محمد: آیا آنها در مجلس نماینده هم دارند؟

راننده تاکسی: بله. همه اقلیتهاي ديني ايران در مجلس نماینده دارند.

٦٨

هذه المفردات والعبارات تتعلق بالانتخابات البرلمانية في الجمهورية الإسلامية الإيرانية تتعلمها من خلال حوار بين الزميلين سعيد ومحمد.

المفردات: الجزء الأول

چرا؟ لماذا؟

کاندیداها = مرشحون

روزنامه = جريدة

چه کسانی؟ من هم؟

خَرِيدَه اَي = اشتريت

كِي، چَه وقت = متى

مُجْلِس = برلمان

برگزار می شود = تجري

ماه = شهر

اسفند ماه = شهر اسفند

انتخاب کردن = انتخاب

انتخاب می کنند = ينتخبون

مردم = الناس

می دانم = أعرفُ

برای خودشان = لهم

می خواهم بدانم = أريدُ أن أعرف

هر شهر = كلَّ مدینه

کاندیدا = مرشح

٢٥ هزار = مائتان وخمسون ألف

سي = ثلاثةون

الجزء الاول من الحوار.

محمد: چرا روزنامه خریده ای؟ خبر جدیدی هست؟

محمد: لماذا اشتريت جريدة؟ هناك خبر جديد؟

سعید: انتخابات مجلس نزدیک است. می خواهم بدانم کاندیداها چه کسانی هستند.

سعید: الانتخابات البرلمانية قريبة. أريد أن أعرف من هم المرشحون.

محمد: انتخابات مجلس کی برگزار می شود.

محمد: انتخابات الابرلمان متى تجري؟

سعید: در اسفند ماه. مردم همه ي شهرها برای خود نماینده انتخاب می کنند.

سعید: في شهر اسفند. أهالي جميع المدن ينتخبون لهم نوابا.

محمد: هر شهر يک نماینده دارد؟

محمد: لکلَّ مدینه نائب؟

سعید: نه. هر ۲۵۰ هزار نفر یک نماینده دارند. مثلاً تهران ۳۰ نماینده دارد.

سعید: لا. لکل مانتین و خمسین ألف شخص نائب، مثلاً تهران ثلثون نائباً.

المفردات: الجزء الثاني

می شناسند = یعرفون

تبلیغات انتخاباتی = حملة انتخابية

معمولاً = عادة

شروع می شود = یبدأ

شهرشان = مدینتهم

همه رای می دهند = الكل يصوتون

هفتہ ی بعد = الأسبوع القادم

می توانند رأی بدهند = يمكنهم أن يصوتو

خانم = سيدة

سیدات = خانمها

آقا = سيد

آقا یان = سادة

۱۸ سالگی = السنة الثامنة عشرة

حزبها = أحزاب

معرفی می کنند = یعرفون

چند = عدة

الجزء الثاني من الحوار حيث يسأل محمد:

محمد: مردم شهرها کاندیداها را می شناسند؟

محمد: أهالي المدن يعرفون المرشحين؟

سعید: بله. معمولًا مردم کاندیداهاي شهرشان را می شناسند.

سعید: نعم. الناس يعرفون عادة مرشحي مدینتهم.

محمد: چرا کاندیداها تبلیغات نمی کنند؟

محمد: لماذا لا يقوم المرشحون بحملة انتخابية؟

سعید: هفته بعد تبلیغات انتخاباتی شروع می شود.

سعید: تبدأ الحملات الانتخابية الأسبوع القادم.

محمد: همه می توانند رأی بدهند؟ خانمها و آقایان؟

محمد: يستطيع الجميع أن يدلوا بأصواتهم؟ السيدات والسادة؟

سعید: بله. خانمها و آقایان از ۱۸ سالگی می توانند رأی بدهند.

سعید: نعم يستطيع السادة والسيدات ان يدلوا بأصواتهم من سن الثامنة عشرة.

محمد: حزبهاي مختلف هم کاندیدا دارند؟

محمد: للاحزاب المختلفة أيضاً مرشحون؟

سعید: بله. حزبهاي مختلف کاندیداهايشان را به مردم معرفی می کنند و مردم می توانند به آنها رأی بدهند.

سعید: نعم: الأحزاب المختلفة يُعرفون مرشحיהם للناس ويستطيع الناس ان يصوتوا لصالحهم.

نعود ونكرر الحوار بالكامل وباللغة الفارسية.

محمد: چرا روزنامه خریده ای؟ خبر جدیدی هست؟

سعید: انتخابات مجلس نزدیک است. می خواهم بدانم کاندیداها چه کسانی هستند.

محمد: انتخابات مجلس کی برگزار می شود.

سعید: در اسفند ماه. مردم همه ی شهرها برای خود نماینده انتخاب می کنند.

محمد: هر شهر یک نماینده دارد؟

سعید: نه. هر ۲۵۰ هزار نفر یک نماینده دارند. مثلًا تهران ۳۰ نماینده دارد.

محمد: مردم شهرها کاندیداها را می شناسند؟

سعید: بله. معمولاً مردم کاندیداهاي شهرشان را می شناسند.

محمد: چرا کاندیداها تبلیغات نمی کنند؟

سعید: هفته بعد تبلیغات انتخاباتی شروع می شود.

محمد: همه می توانند رأی بدهند؟ خانمها و آقایان؟

سعید: بله. خانمها و آقایان از ۱۸ سالگی می توانند رأی بدهند.

محمد: حزبهاي مختلف هم کاندیدا دارند؟

سعید: بله. حزبهاي مختلف کاندیداهايشان را به مردم معرفی می کنند و مردم می توانند به آنها رأی بدهند.

٦٩

حوار بين الصديقين حميد ومحمد حول أحد التقاليد الإيرانية وهو السمر في ليالي الجمعة، والذي يدعوه اليه حميد عدداً آخر من اصدقائه.

المفردات: الجزء الاول

بفرمانيد = تفضل

صحبت مي كنم = أتحدث

مي خواهم صحبت كنم = أريد أن أتحدث

اتاق = غرفة

٤ ١٧ = ربعمائة وسبعة عشر

پشت خط باشيد = إبق على الخط

حالت چطور است؟كيف حالك؟

تو چطوري؟كيف حالك؟

خوبم = بخير

بد نیستم = لا بأس

چه خبر؟مالخبر؟

امشب = الليلة

ما مي رويم = نحن نذهب

مي خواهيم برويم = نريد أن نذهب

شب نشيني = السمر

خانه = منزل

تو مي آيي؟أنت تأتي؟

مهماشي = ضيافة

ساده = بسيط

بعد از شام = بعد العشاء

دوستان = أصدقاء

مي آيند = يأتون

خوش مي گزرد = يكون ممتعاً

إذن نستمع الآن الي الجزء الاول من الحوار.

منشي: الو، بفرمانيد.

السكرتيرة: الو.. تفضل.

حميد: الو.. سلام. مي خواهم با آقاي محمد صحبت كنم، اتاق ٤ ١٧.

حميد: الو.. مرحباً. أريد أن أتحدث مع السيد محمد. الغرفة اربعمائة وسبع عشرة.

منشي: سلام. چند لحظه پشت خط باشيد.

السكرتيرة: مرحباً. لحظات ابق على الخط.

محمد: الو، بفرمانيد.

محمد: الو.. تفضل.

حميد: سلام محمد. حالت چطور است؟

حميد: مرحباً محمد. كيف حالك؟

محمد: سلام حميد. خوبم. تو چطور ي؟

محمد: مرحباً حميد. أنا بخير وكيف حالك؟

حميد: بد نیستم.

حميد: لا بأس

محمد: چه خبر؟

محمد: ما الخبر؟

حميد: امشب مي خواهيم براي شب نشيني به خانه ي سعيد برويم. تو هم مي آيي؟

حميد: الليلة نريد أن نذهب الى منزل سعيد للسمير. أنت تأتي أيضاً؟

محمد: شب نشيني ديگر چيست؟

محمد: وما هو السمّر يا تري؟

حميد: شب نشيني يعني يك مهماني ساده بعد از شام. دوستان ديگر هم مي آيند خوش مي گذرد.

حميد: السمّر يعني ضيافة بسيطة بعد العشاء. الاصدقاء الا خرون يأتون أيضاً يكون وقتاً ممتعاً.

المفردات: الجزء الثاني

لازم نیست = لا حاجة

من تلفن کردم = أنا اتصلتُ هاتفياً

ما مي آيیم = نحن نأتي

من گفتم = أنا قلتُ

چند = عدد

چه ساعتي؟ = أية ساعة

مي رويد = تذهبون

نـه (٩) = التاسعة

فردا = غداً

با هم باشيم = نكون معاً

هفتة = أسبوع

پيش = الماضي

برگشته است = قد عاد

ماه = شهر

چون = لأن

نديده ايم = لم نر

كار = واجب، عمل

پيراهن = قميص

اتو مي کنم = أكوي

باید اتو کنم = يجب أن أكوي

آماده مي شوم = أتهيا

منتظرت هستم = أنتظرك

سر خيابان = بداية الشارع

الآن بقية الحوار...

محمد: من که دعوت ندارم!

محمد: أنا لست مدعواً!

حميد: براي شب نشيني دعوت لازم نیست. من به سعيد تلفن کردم وکفتم با چند نفر از دوستان به خانه ی شما می آییم.

حميد: لا حاجة للدعوة للسمير. أنا إتصلت هاتفيأ بسعيد وقلت له: نأتي الى منزلكم مع عدد من الاصدقاء.

محمد: چه ساعتي مي رويد؟

محمد: في أية ساعة تذهبون؟

حميد: حدود ساعت ۹ فردا هم تعطيل است. می توانيم چند ساعت با هم باشيم.

حميد: حوالي الساعة التاسعة. وغداً عطلة. يمكننا أن نكون معاً لبعض ساعات.

محمد: سعيد هفتة ی پيش در شيراز بود، از شيراز برگشته است؟

محمد: كان سعيد في شيراز الأسبوع الماضي، هل عاد من شيراز؟

حميد: بله. چون از يك ماہ قبل سعيد را نديده ام، به خانه ی آنها می رویم. می آیی؟

حميد: نعم. ولا تَيَ لِمْ أَرْ سَعِيداً مِنْذَ الشَّهْرِ الْمَاضِي، فَنَذَهَبَ إِلَى مَنْزِلِهِمْ. أَتَأْتَيْ؟

محمد: کار مهمی ندارم. باید پیراهن را اتو کنم. تا ساعت ۹ آماده می شوم.

محمد: ليس لي واجب مهم. يجب أن أكون قد أعددت من الساعة التاسعة.

حميد: خوب. پس من وعلى ساعت ۹ سر خیابان منتظرت هستیم.

حميد: حسناً. اذْنُ نَتَظَرُكَ أَنَا وَعَلَيَّ فِي السَّاعَةِ التَّاسِعَةِ فِي بَدْءِ الشَّارِعِ.

محمد: حتماً. خدا حافظ.

محمد: حتماً. في امان الله.

حميد: خدا حافظ.

حميد: في امان الله.

الحواريين حميد محمد لكن باللغة الفارسية فقط.

منشي: الو، بفرمانيد.

حميد: الو.. سلام. می خواهم با آقای محمد صحبت کنم، اتاق ۱۷. ۴.

منشي: سلام. چند لحظه پشت خط باشید.

محمد: الو، بفرمانيد.

حميد: سلام محمد. حالت چطور است؟

محمد: سلام حميد. خوبم. تو چطوری؟

حميد: بد نیستم.

محمد: چه خبر؟

حميد: امشب می خواهیم برای شب نشینی به خانه ی سعید برویم. تو هم می آیی؟

محمد: شب نشینی دیگر چیست؟

حميد: شب نشینی یعنی یک مهمانی ساده بعد از شام. دوستان دیگر هم می آیند خوش می گذرد.

محمد: من که دعوت ندارم!

حميد: برای شب نشینی دعوت لازم نیست. من به سعید تلفن کردم و گفتم با چند نفر از دوستان به خانه ی شما می آییم.

محمد: چه ساعتی می روید؟

حميد: حدود ساعت ۹ فردا هم تعطیل است. می توانیم چند ساعت با هم باشیم.

محمد: سعید هفته ی پیش در شیراز بود، از شیراز برگشته است؟

حميد: بله. چون از يك ماه قبل سعيد را نديده ام، به خانه ي آنها مي رويم. مي آيی؟

محمد: کار مهمي ندارم. باید پیراهنم را اتو کنم. تا ساعت ۹ آماده مي شوم.

حميد: خوب. پس من و علی ساعت ۹ سر خیابان منتظرت هستیم.

محمد: حتماً خدا حافظ.

حميد: خدا حافظ.

٧.

في الحوار السابق دعا حميد صديقه، محمد، مع عدد آخر من أصدقائه إلى أمسية في منزل سعيد. فقبل محمد الدعوة وحضروا هناك جميعاً. في هذا الحوار بين حميد وأم سعيد اثناء عودته وأصدقائه في ساعة متاخرة من الليل. وهذا الحوار هو تعبير عن المجاملات لدى استقبال الإيرانيين لضيوفهم وتوديعهم.

المفردات: الجزء الأول

بيخشید = عفواً

خوش آمدید = اهلاً وسهلاً

خانم = سيدة

خداحافظ = في امان الله

رحمت دائم = اتعناكم (اثقنا عليكم)

تعارف = مجاملة

خواهش می کنم = عفواً

تعارف کردي = تجاملت

خوشحال شدم = سررتُ

تعارف می کنند = یجاملون

خيلي خوشحال شدم = سررتُ كثيراً

مهربان = حنون

دست شما درد نکند = سلامتِ یداک

مهمان = ضيف

به سلامت = مع السلامة

مهمان نواز = مضياف

شيرینی = حلويات

مادر = أم

کشور = بلاد

دوست داشت = حبّ

كمک می کنم = أساعد

بخوریم = نتناول

یاد بگیری = تتعطّل

میوه = فاكهة

خیلی منون = شکراً جزیلاً

الآن الى الحوار.

حميد: ببخشید خانم. خیلی زحمت دادیم.

حميد: عذرًا سیدتی، راحمناک (اثقلنا عليك) کثیراً.

مادر سعید: خواهش می کنم خیلی خوشحال شدم.

أم سعيد: عفواً، سررت كثيراً.

محمد: دست شما درد نکند خانم.

محمد: سلمت يدك سیدتی.

مادر سعید: خواهش می کنم. به سلامت. خوش آمدید.

أم سعيد: عفواً. مع السلامة. اهلاً وسهلاً.

حميد: خداحافظ.

حميد: في امان الله.

الحوار مرة أخرى... لكن باللغة الفارسية فقط.

حميد: ببخشید خانم. خیلی زحمت دادیم.

مادر سعید: خواهش می کنم خیلی خوشحال شدم.

محمد: دست شما درد نکند خانم.

مادر سعید: خواهش می کنم. به سلامت. خوش آمدید.

حميد: خداحافظ.

استغرقت عملية التوديع بعض دقائق، وهذا ما أثار استغراب محمد. لأن الضيوف كانوا يكرثون في المجاملة. والمجاملات والمودة والاحترام الفائق، الذي لقيه محمد وزملاؤه من سعيد وأمه، نال إعجابه كثيراً. واثناء عودته بالسيارة مع حميد، أخذ يسأل حميداً عما جرى وحاوره في الموضوع.

محمد: شما براي خداحافظي خیلی تعارف كردید.

محمد: أنتم أكثرتم في المجاملات اثناء التوديع.

حميد: بله. ایرانیها خیلی تعارف می کنند، چون مهمان نواز هستند.

حميد: نعم. الایرانیون يکثرون فی المجاملة، لاتهم يكرمون الضيف.

محمد: مادر سعید خیلی مهربان بود. او دوست داشت ما زیاد میوه و شیرینی بخوریم.

محمد: آم سعید کانت حنونه جداً، وكانت تحب أن تأكل المزيد من الفاكهة والحلويات.

حميد: بله. ایرانیها مهمان را دوست دارند.

حميد: نعم. الایرانیون يحبون الضيف.

محمد: در کشور ما هم مردم تعارف می کنند، اما نه مثل ایرانیها.

محمد: الناس في بلدنا أيضاً يجاملون بعضهم البعض، لكن ليس مثل الایرانیین.

حميد: می خواهی تعارفهای ایرانی را یاد بگیری؟

حميد: ترید أن تتعلم المجاملات الایرانیة؟

محمد: بله.

محمد: نعم.

حميد: من به تو کمک می کنم تا آنها را یاد بگیری.

حميد: أنا أساعدك حتى تتعلّمها!

محمد: خیلی منون.

محمد: شکرًا جزيلاً.

حميد: خواهش می کنم.

حميد: عفوًا.

الحوار ثانية لكن باللغة الفارسية.

محمد: شما برای خداحافظی خیلی تعارف کردید.

حميد: بله. ایرانیها خیلی تعارف می کنند، چون مهمان نواز هستند.

محمد: مادر سعید خیلی مهربان بود. او دوست داشت ما زیاد میوه و شیرینی بخوریم.

حميد: بله. ایرانیها مهمان را دوست دارند.

محمد: در کشور ما هم مردم تعارف می کنند، اما نه مثل ایرانیها.

حميد: می خواهی تعارفهای ایرانی را یاد بگیری؟

محمد: بله.

حميد: من به تو کمک می کنم تا آنها را یاد بگیری.

محمد: خیلی ممنون.

حمد: خواہش می کنم۔

نعود الى محمد وعلى في مطعم الجامعة وقت الظهيرة. المطعم مزدحم لأن طبخة اليوم هي خضروات برز مع السمك وهذه الطبخة من آذن الطبقات والأطباق الإيرانية. يتحاور الزميلان حول نوع السمك هذا والذي يتتوفر في بحر قزوين ، الى المفردات وتعلّمها أولاً:

المفردات: الجزء الاول

سیزی = خضروات

نخوده ام = لم آکل

ج = د

دانی علم

ماہی = سمک

آری = نعم

پسیار خوشمزه = لذیذ جداً

درست است = صحیح

دریا

استان = محافظة

دریای خزر = بحر قزوین

استانها = محافظات

الآن، احتى حال تا

كناres دریا = ساحل البحیر

خوردہ ای = اکلت

محمد: سیزده بلو سیاهه؟ ابن غذای ابن انه بسیار خوشمزه است

محمد: خضر وات بز مع السمك؟! هذا الطعام الایراني، لذذ جداً.

علم: این ماه، در بای خذ است آیا تا حالا از آن خود بدید؟

علٰى: هذا سمك بحر قزوين هل أكلت منه حتى الآن؟

محمد: نه از این ماهی خورده ام.

محمد: لا، من هذا السمك لم آكل حتى الآن.

علي: این از ماهی های خوشمزه ی دریای خزر است آیا می دانی دریای خزر کجاست؟

علي: هذا من الأسماك اللذيدة لبحر قزوين. هل تعلم أين بحر قزوين؟

محمد: آری. در شمال ایران.

محمد: نعم، فی شمال ایران.

علي: درست است. استانهای گیلان و مازندران و گلستان در ساحل دریای خزر هستند.

علي: صحيح. محافظات گیلان و مازندران و گلستان تقع على ساحل بحر قزوين.

المفردات: الجزء الثاني

آن طرف = الجانب الآخر

زندگی می کنند = يعيشون

چند نوع = کم نوعاً

خاويار = كافيار

وجود دارد = يوجد

می دانم = أعلم

وجود ندارد = لا يوجد

بهترین = أفضل

در حدود = نحو

گرانترین = أغلى

٨، هشتاد = ثمانون

إذن الآن الجزء الثاني من الحوار.

محمد: روسيه هم کنار دریای خزر است. آن طرف دریا.

محمد: روسیا أيضاً تقع على ساحل بحر قزوین. على الجانب الآخر للبحر.

علي: بله. روسيه، آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان نیز کنار دریای قزوین هستند.

علي: نعم. روسیا و آذربایجان و ترکمنستان و کازاخستان أيضاً تقع على ساحل بحر قزوین.

محمد: واقعاً این ماهی خوشمزه است. چند نوع ماهی در دریای خزر وجود دارد؟

محمد: هذا السمك الذيذ حقاً. كم نوعاً من الأسماك يوجد في بحر قزوين؟

علي: حدود ٨٠ نوع ماهي در دریای خزر زندگی می کنند. خاويار این دریا معروف است.

علي: تعيش في بحر قزوين نحو ثمانين نوعاً من الأسماك. كافيار هذا البحر معروف.

محمد: بله. این را می دانم خاويار ایران بهترین و گرانترین خاويار دنیا است.

محمد: نعم. أعرف هذا... الكافيار الايراني أفضل وأغلى كافيار في العالم.

نعيد الحوار لكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: سبزی پلو با ماهی؟! این غذای ایرانی بسیار خوشمزه است.

علي: این ماهی دریای خزر است. آیا تا حالا از آن خورده ای؟

محمد: نه از این ماهی نخورده ام.

علي: این از ماهی های خوشمزه ی دریای خزر است آیا می دانی دریای خزر کجاست؟

محمد: آری. در شمال ایران.

علي: درست است. استانهای گیلان و مازندران و گلستان در ساحل دریای خزر هستند.

محمد: روسيه هم کنار دریای خزر است. آن طرف دریا.

علي: بله. روسيه، آذربایجان، تركمنستان و قزاقستان نیز کنار دریای قزوین هستند.

محمد: واقعاً این ماهی خوشمزه است. چند نوع ماهی در دریای خزر وجود دارد؟

علي: حدود ٨٠ نوع ماهی در دریای خزر زندگی می کنند. خاويار این دریا معروف است.

محمد: بله. این را می دانم خاويار ایران بهترین و گرانترین خاويار دنیا است.

٧٤

حوار بين علي و محمد حول بحر خزر والمناطق والغابات الخلابة القريبة منها وكذلك حول مزارع الرز ونحوها

المفردات: الجزء الاول

تا حالا=حتى الآن

هوا=الجو

رفته اي=ذهبَت

شرجي=رَطْب

دریا=بحر

کشاورزی=زراعة

نرفته ام=لم أذهب

کشاورز=زارع

همه جا=كل مكان

کشاورزان=زارعون

فرق دارد=يختلف

چگونه=كيف؟

جنگل=غابة

برنج=رز

پنبه=قطن

جنگلها=غابات

مي کارند=يزرعون

انبوه=كثيف

فکر مي کنم=أظنُ

زیبا=خلاب

سر سبز=مكسو بالخضرة

ماهي گيري=صيد الأسماك

مردم=الناس

الجزء الاول من الحوار بين علي و محمد:

علي: آيا تا حالا به ساحل دریای خزر رفته اي؟

علي: هل ذهبَ الي شاطيء بحر خزر حتى الآن؟

محمد: نه. تا حالا به آنجا نرفته ام.

محمد: لا. لم أذهب الي هناك حتى الآن.

علي: آنجا با همه جاي ايران فرق دارد، جنگلهاي انبوه و طبيعت زيبا دارد.

علي: ذلك المكان يختلف عن كل المناطق الأخرى في ايران، حيث الغابات الكثيفة والطبيعة الخلابة.

محمد: چه جالب! جنگلهاي انبوه؟

محمد: ما أروعه! غابات كثيفة؟

علي: بله. اما هواي آنجا شرجي است.

علي: نعم. لكن الجو هناك رطب.

محمد: کشاورزی در شمال ایران چگونه است؟

محمد: کیف الزراعة في شمال ایران؟

علی: در آنجا کشاورزان، برنج، چای و پنبه می کارند.

علی: المزارعون هناك يزرعون الرز والشاي والقطن.

محمد: پس آنجا کاملاً سربز است. مردم آنجا چه شغلهای دیگری دارند؟

محمد: إذن ذلك المكان مكسو بالخضرة تماماً وما هي المهن الأخرى للناس هناك؟

علی: ما هي المهن الأخرى. دریای خزر جای خوبی برای ما همیگیری است.

علی: صيد الأسماك. بحر خزر مكان جيد لصيد الأسماك.

المفردات: الجزء الثاني

به علت=بسبب

خوش=منعش

مسافرت می کنند=يسافرون

شهر=مدينة

شنا=سباحة

شهر های ساحلی=المدن الساحلية

تفریح=تنزه

بندر=ميناء

بندرها=موانئ

کدام=أي

بندر انزلي=ميناء انزلي

بندر نوشهر=ميناء نوشهر

الجزء الثاني من الحوار.

علی: به علت وجود جنگلهای زیبا و هوای خوش، مردم ایران، زیاد به شمال سفر می کنند.

علی: الناس في ایران يسافرون كثيراً الى الشمال بسبب وجود الغابات الخلابة والجو المنعش هناك.

محمد: آیا در ساحل دریای خزر جایی هم برای شنا هست؟

محمد: هل يوجد مكان للسباحة أيضاً في بحر قزوين؟

علی: بله. همه ي شهرهای ساحلی جایی برای شنا و تفریح کنار ساحل دارند.

علی: نعم. لکل المدن الساحلية مکان للسباحة والتتنزه قرب الساحل.

محمد: بندرهای مهم دریای خزر کدامند؟

محمد: ما هي أَهْمَ المَوَانِيَّةِ عَلَى بَحْرِ قُزوينِ؟

علی: بندر انزلی وبندر نوشهر، مهمترین بندرهای ایران در ساحل دریای خزر هستند.

علی: میناء انزلی وميناء نوشهر، اهم مينائيين ايرانيين علي ساحل بحر خزر.

نید علیکم الحوار اعزائی المستمعین باللغة الفارسیة.

علی: آیا تا حالا به ساحل دریای خزر رفته ای؟

محمد: نه. تا حالا به آنجا نرفته ام.

علی: آنجا با همه جای ایران فرق دارد، جنگلهای زیبا و طبیعت زیبا دارد.

محمد: چه جالب! جنگلهای زیبا؟

علی: بله. اما هوای آنجا شرجی است.

محمد: کشاورزی در شمال ایران چگونه است؟

علی: در آنجا کشاورزان، برنج، چای و پنبه می کارند.

محمد: پس آنجا کاملاً سرسیز است. مردم آنجا چه شغلهای دیگری دارند؟

علی: ماهیگیری. دریای خزر جای خوبی برای ماهیگیری است.

علی: به علت وجود جنگلهای زیبا و هوای خوش، مردم ایران، زیاد به شمال سفر می کنند.

محمد: آیا در ساحل دریای خزر جایی هم برای شنا هست؟

علی: بله. همه ی شهرهای ساحلی جایی برای شنا و تفریح کنار ساحل دارند.

محمد: بندرهای مهم دریای خزر کدامند؟

علی: بندر انزلی وبندر نوشهر، مهمترین بندرهای ایران در ساحل دریای خزر هستند.

٧٣

حوار بين محمد ورجل ايطالي حول كتاب عنوانه "تعليم اللغة الفارسية بدون معلم"، يشاهد محمد عند الرجل الإيطالي بالصدفة في عيادة طبيب ايراني. ما هذا الكتاب وما هي فائدته؟ الإجابة سنحصل عليها في الحوار بين الرجلين، لكن بعد تعلم المفردات.

المفردات: الجزء الاول

ببخشید=عذرًا

تو خارجي هستي؟=أنت أجنبي؟

من ایتالیایی هستم=أنا ایطالی

آموزش=تعليم

زبان فارسی=اللغة الفارسية

درست است=صحيح

خود آموز زبان فارسی=تعليم اللغة الفارسية بدون معلم

می بینم=Aشاهد

می توانم ببینم؟=يمكنني أن أرى؟

بفرمانید=Tفضل

خارجیان=الأجانب

ساده=Bسيط

چند کتاب=عدة كتب

دیگر=آخر

یاد می گیرم=أتعلم

الجزء الاول من الحوار:

محمد: سلام، ببخشید، تو خارجی هستی؟

محمد: مرحباً، عفواً، أنت أجنبي؟

مرد ایتالیایی: سلام. بله. من ایتالیایی هستم.

الرجل الایطالي: مرحباً، نعم أنا ایطالی.

محمد: این کتاب آموزش زبان فارسی است. درست است؟

محمد: هذا كتاب تعليم اللغة الفارسية. صحيح؟

مرد ایتالیایی: بله. این کتاب، خود آموز فارسی است.

الرجل الایطالي: نعم. هذا الكتاب "تعليم الفارسية بدون معلم".

محمد: می توانم آن را ببینم؟

محمد: يمكنني أن أشاهده؟

مرد ایتالیایی: بله. بفرمانید؟

الرجل الایطالي: نعم. تفضل.

محمد: این کتاب برای خارجیان مفید است. یاد گرفتن آن ساده است.

محمد: هذا الكتاب مفيد للجانب. تعلمه بسيط.

مرد ايتاليائي: بله. من با اين كتاب وچند كتاب دیگر، فارسي ياد مي گيرم.

الرجل الايطالي: نعم. أنا أتعلم الفارسية بهذا الكتاب وعدة كتب اخري.

المفردات: الجزء الثاني

خودت=بنفسك

آموزشگاه= معهد

مي خوانی= تدرس

مي روی= تذهب

مي روم= أذهب

مي آيم= آتي

دانشگاه= جامعة

بين المللی= دولي

ياد مي گيري= تتعلّم

قانون زبان ايران= معهد ایران للغات

آجا=هناك

بزرگ=كبير

ياد مي گيرند=يتعلمون

نستمع الان الي الجزء الثاني من الحوار.

محمد: خودت فارسي مي خوانی يا به آموزشگاه مي روی؟

محمد: أنت بنفسك تدرس الفارسية ام تذهب للمعهد؟

مرد ايتاليائي: من به آموزشگاه زبان فارسي مي روم والآن از کلاس مي آيم.

الرجل الايطالي: أنا أذهب إلى معهد تعليم الفارسية وعدت للتو من الصف.

محمد: در دانشگاه بين المللی امام خميني فارسي ياد مي گيري؟

محمد: تتعلم الفارسية في جامعة الامام الخميني الدولية؟

مرد ايتاليائي: نه. من در کانون زبان ايران، فارسي مي خوانم

الرجل الايطالي: لا. أنا أدرس الفارسية في معهد ایران للغات.

محمد: دانشجوها در آنجا فقط فارسي ياد مي گيرند؟

محمد: الطاب هناك يتعلمون الفارسية فقط؟

مرد ايتاليايي: نه. دانشجوها مي توانند آنجا زبانهای انگلیسي، آلماني، عربي و فرانسه ياد بگيرند.

الرجل الايطالي: لا. يمكن للطلاب ان يتعلّموا هناك اللغات الانجليزية والالمانية والعربية والفرنسية.

الحوار كاما باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام، ببخشيد، تو خارجي هستي؟

مرد ايتاليايي: سلام. بله. من ايتاليايي هستم.

محمد: اين كتاب آموزش زبان فارسي است. درست است؟

مرد ايتاليايي: بله. اين كتاب، خود آموز فارسي است.

محمد: مي توانم آن را ببینم؟

مرد ايتاليايي: بله. بفرمانيد؟

محمد: اين كتاب برای خارجيان مفيد است. ياد گرفتن آن ساده است.

مرد ايتاليايي: بله. من با اين كتاب و چند كتاب ديگر، فارسي ياد مي گيرم.

محمد: خودت فارسي مي خوانی يا به آموزشگاه مي روی؟

مرد ايتاليايي: من به آموزشگاه زبان فارسي مي روم والآن از کلاس مي آيم.

محمد: در دانشگاه بين المللی امام خميني فارسي ياد مي گيري؟

مرد ايتاليايي: نه. من در کانون زبان ايران، فارسي مي خوانم

محمد: دانشجوها در آنجا فقط فارسي ياد مي گيرند؟

مرد ايتاليايي: نه. دانشجوها مي توانند آنجا زبانهای انگلیسي، آلماني، عربي و فرانسه ياد بگيرند.

٧٤

كما ذكر أن محمدا تعرف على مؤسسة ایران للغات وعلى كتاب "تعلم الفارسية بدون معلم"، والذي هو من اصدارات المؤسسة. ولهذا فقد رحب محمد في مشاهدة المؤسسة عن كثب. وهو الآن في المؤسسة ويسأل احدى موظفيها عن محاضراتها واصداراتها. قبل أن تستمع الى الحوار بينه وبين الموظفة تستمع الى المفردات وتنتعلّمها ليسهل علينا ما يدور من حديث بينهما.

المفردات: الجزء الاول

خوش آمدید=أهلاً وسهلاً

كمك مي كنم=أساعد

دانشجو=طالب جامعي

آشنا شوم=أتعرف على

می آیی=تأتي

دوست داری=تحب

آموزش=تعليم

چگونه=كيف؟

کلاس=صف

ویژه=خاص

داریم=عندنا

یاد می گیری=تتعلم

یاد می گیرم=أتعلم

دستور زبان=قواعد اللغة

کفتگو=محادثة

خواندن=قراءة

نوشتن=كتابة

الحوار الجزء الاول:

محمد: سلام.

محمد: مرحباً.

خانم نوراني: سلام. خوش آمدید. می توانم به شما کمک کنم؟

السيدة نوراني: مرحباً. اهلاً وسهلاً. يمكنني أن أساعدك؟

محمد: من دانشجوی ادبیات فارسی هستم، می خواهم با بخش فارسی کانون آشنا شوم.

محمد: أنا طالب الأدب الفارسي. أريد أن أتعرف على القسم الفارسي في المؤسسة.

خانم نوراني: آیا دوست داری به کلاس آموزش فارسی بیایی؟

السيدة نوراني: هل تحب أن تأتي إلى صف تعليم الفارسية؟

محمد: کلاس فارسی چگونه است؟

محمد: كيف هو صف الفارسية؟

خانم نوراني: ما براي هر دانشجو يك کلاس ویژه داریم. تو چه چیزی می خواهی ياد بگیری؟

السيدة نوراني: نحن عندنا صفات خاص لكل طالب جامعي. أنت ماذًا تريد أن تتعلم؟

محمد: مي خواهم دستور زبان فارسي، گفتگو، خواندن ونوشتن ياد بگيرم.

محمد: أريد أن أتعلم قواعد الفارسية، المحادثة والقراءة والكتابة.

المفردات: الجزء الثاني

همه چيز=كل شيء

تأليف کرده=أَلَّفَ

خوب=جيد

بيشتر از=أكثر من

چهل=أربعون

فرهنگ لغت=قاموس

بسیار=جداً

مي خرم=أشترى

مي توانی بخري=يمكنك أن تشتري

الجزء الثاني من الحوار.

خاتم نوراني: شما مي توانی در کلاسهاي فارسي همه چيز ياد بگيري. ما كتابها وکلاسهاي مختلفي داريم.

السيدة نوراني: يمكنكم أن تتعلم كل شيء في صفات الفارسية. نحن عندنا كتب وصفوف مختلفة.

محمد: اين كتابها چگونه است؟

محمد: كيف هي هذه الكتب؟

خاتم نوراني: ما برای خواندن، دستور زبان وگفتگو كتابهاي مختلفي داريم. اين كتابها را کانون تأليف کرده است.

السيدة نوراني: نحن عندنا كتب مختلفة للقراءة ولقواعد اللغة وللهادفة. هذه الكتب قد أَلَّفَتها المؤسسة.

محمد: خوب است. پس كتابهاي شما متتنوع است.

محمد: جيد. إذن كتبكم منوعة.

خاتم نوراني: بله. کانون زبان ايران بيشهتر از ٤٠ كتاب دارد. اين هم يك فرهنگ لغت است.

السيدة نوراني: نعم. لمؤسسة ایران للغات اكثرا من أربعين كتاباً. وهذا أيضاً قاموس.

محمد: اين فرهنگ لغت بسيار مناسب است. مي توانم آن را بخرم؟

محمد: هذا القاموس مناسب جداً. يمكنني أن أشتريه؟

خاتم نوراني: بله. كتابها وCD ها وفرهنگ لغت را مي توانی بخري.

السيدة نوراني: نعم. يمكنك أن تنشر الكتب والأقراص المدمجة والقاموس.

نعيد الحوار كاملاً لكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام.

خانم نوراني: سلام. خوش آمدید. می توانم به شما کمک کنم؟

محمد: من دانشجوی ادبیات فارسی هستم، می خواهم با بخش فارسی کانون آشنا شوم.

خانم نوراني: آیا دوست داری به کلاس آموزش فارسی بیایی؟

محمد: کلاس فارسی چگونه است؟

خانم نوراني: ما برای هر دانشجو یک کلاس ویژه داریم. تو چه چیزی می خواهی یاد بگیری؟

محمد: می خواهم دستور زبان فارسی، گفتگو، خواندن و نوشتن یاد بگیرم.

خانم نوراني: شما می توانی در کلاسهای فارسی همه چیز یاد بگیری. ما کتابها و کلاسهای مختلفی داریم.

محمد: این کتابها چگونه است؟

خانم نوراني: ما برای خواندن، دستور زبان و گفتگو کتابهای مختلفی داریم. این کتابها را کانون تأثیف کرده است.

محمد: خوب است. پس کتابهای شما متنوع است.

خانم نوراني: بله. کانون زبان ایران بیشتر از ۴۰ کتاب دارد. این هم یک فرهنگ لغت است.

محمد: این فرهنگ لغت بسیار مناسب است. می توانم آن را بخرم؟

خانم نوراني: بله. کتابها و CD ها و فرهنگ لغت را می توانی بخری.

٧٥

تعرف صديقتاً محمد على احدى مؤسسات تعليم الفارسية للجانب وهي المؤسسة الإيرانية للغات. وفي هذه الحلقة يُعرف محمد على مؤسسة أخرى وهي مؤسسة دهخدا، والتي يتعلم فيها الراغبون الاجانب اللغة الفارسية على مختلف المستويات. ولكن نتعرف أيضاً على هذه المؤسسة، تتبع حواراً بين محمد وطالبة أجنبية تدرس في المؤسسة، لكن بعد تعلم مفردات الحوار أولاً.

المفردات: الجزء الأول

بخشید = عذرًا

چه چیزی؟ ماذ؟

یاد می گیری = تتعلم

بودی = كنت

دستور زبان = قواعد اللغة

بودم = كنت

شعر نو = الشعر الحديث

آري = نعم

چند نفر = كم شخص

امروز = اليوم

فکر می کنم = أظنّ

کلاس = درس

۱۲ نفر = اثنا عشر شخصاً

تمام شد = انتهي

کجا؟ أين؟

الجزء الاول من الحوار.

محمد: ببخشيد، شما الان کلاس فارسي بودي؟

محمد: عذرًا، كنت الآن في صفتعلم الفارسية؟

دانشجو: آري من امروز دو کلاس فارسي دارم کلاس اول تمام شد.

الطالب: نعم. لي اليوم درسان في الفارسية. وانتهي الدرس الاول.

محمد: در اين کلاس چه چيز ياد مي گيريد.

محمد: ماذا تتعلمون في هذا الدرس.

دانشجو: اين کلاس دستور زبان فارسي بود. ساعت ۳ کلاس شعر نو دارم.

الطالب: كان هذا درس قواعد اللغة الفارسية. في الساعة الثالثة يبدأ درس الشعر الحديث.

محمد: در اين کلاس چند نفر هستيد؟

محمد: كم شخصاً أنتم في هذا الدرس؟

دانشجو: فکر می کنم ۱۲ نفر هستيم.

الطالب: أظنّ أنتَ اثنا عشر شخصاً.

محمد: دانشجوهای زبان فارسي اهل کجا هستند.

محمد: من أين هم طلاب اللغة الفارسية؟

دانشجو: آنها آلماني، ترك، چيني، اسپانيائي، فرانسوی، وانگليسي هستند.

الطالب: هم المانيون واتراك وصينيون واسبان وفرنسيون وبريطانيون.

المفردات: الجزء الثاني

آشنا مي شوند = يتعرفون

علاقمند = محب

اگر = لو

انتخاب می کنید = تختارون

می توانید = تستطيعون / يمكنكم

بعضی ها = البعض

خوب می دانند = يعرفون جيداً، يجيدون

می روند = يذهبون

کسانی که = اولئك الذين

چطور؟ كيف؟

گفتگو = محادثة

خواندن = قراءة

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: در اين کلاسها آيا دانشجوها با ادبیات فارسی هم آشنا می شوند؟

محمد: في هذه الدروس، هل يتعرف الطالب على الأدب الفارسي أيضاً؟

دانشجو: بله. البتة اگر به ادبیات فارسی علاقمند باشند.

الطالب: نعم، طبعاً إذا كانوا محبين للأدب الفارسي.

محمد: پس شما می توانید درسهایتان را انتخاب کنید؟

محمد: اذن انتم تستطيعون ان تختاروا دروسکم؟

دانشجو: بله. بعضی ها فارسی خوب می دانند. آنها می توانند به کلاسهاي ادبیات بروند و با سعدی، حافظ، خیام و مولوی آشنا شوند.

الطالب: نعم. البعض يجيدون الفارسية. فهم يستطيعون أن يذهبوا إلى دروس الأدب ويتعرفوا على سعدى وحافظ وخیام ومولوی (جلال الدين الرومي).

محمد: برأ کسانی که فارسی نمی دانند چطور؟

محمد: وكيف لاولئك الذين لا يجيدون الفارسية؟

دانشجو: آنها می توانند به کلاسهاي گفتگو، دستور زبان فارسی و خواندن بروند.

الطالب: اولئك يستطيعون أن يذهبوا إلى درس المحادثة وقواعد اللغة الفارسية والقراءة.

الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: ببخشید، شما الان کلاس فارسی بودی؟

دانشجو: آری من امروز دو کلاس فارسی دارم کلاس اول تمام شد.

محمد: در این کلاس چه چیزی یاد می گیرید.

دانشجو: این کلاس دستور زبان فارسی بود. ساعت ۳ کلاس شعر نو دارم.

محمد: در این کلاس چند نفر هستید؟

دانشجو: فکر می کنم ۱۲ نفر هستیم.

محمد: دانشجوهای زبان فارسی اهل کجا هستند.

دانشجو: آنها آلمانی، ترک، چینی، اسپانیایی، فرانسوی، و انگلیسی هستند.

محمد: در این کلاسها آیا دانشجوها با ادبیات فارسی هم آشنا می شوند؟

دانشجو: بله. البته اگر به ادبیات فارسی علاقمند باشند.

محمد: پس شما می توانید درسهایتان را انتخاب کنید؟

دانشجو: بله. بعضی ها فارسی خوب می دانند. آنها می توانند به کلاسهاي ادبیات بروند و با سعدی، حافظ، خیام و مولوی آشنا شوند.

محمد: برای کسانی که فارسی نمی دانند چطور؟

دانشجو: آنها می توانند به کلاسهاي گفتگو، دستور زبان فارسی و خواندن بروند.

٧٦

حوار بین صدیقنا محمد وبائع البسة مصنوعة من الجلد المدبوغ تشهر ایران بصناعتها. لأن محمدا ینوی ارسال هدية الى والدته يفضل أن تشتمل على معطف ومحفظة وقفازات ذات نوعية وجودة عالية.

المفردات: الجزء الاول

ببخشید = عذرًا

فروشگاه = متجر

چه قدر؟ کم؟

محصول = منتوج

پالتو = معطف

کجا: این

کیف = محفظة

البته = طبعاً

دستکش = قفازات

تولید می کنند= ینتجون

کفشه = حذاء

چند = عده

چرم = جلد مدبوغ

۲۰ هزار تومان = مائتا ألف تومان

گران = غالی

شهر = مدينة

الحوار الجزء الأول.

محمد: ببخشید! قیمت این پالتلو چرم چه قدر است؟ ۲۰۰ هزار تومان؟

محمد: عذرًا! کم هو سعر هذا المعطف الجلدي؟ مائتا ألف تومان؟

فروشنده: بله. قیمت آن ۲۰۰ هزار تومان است.

البائع: نعم. سعره مائتا ألف تومان.

محمد: گران است. آیا این پالتلو از چرم طبیعی است؟

محمد: غالی. هل هذا المعطف من الجلد الطبيعي؟

فروشنده: بله. تمام پالتلوها وكيف وکفشهای این فروشگاه از چرم طبیعی هستند حتی دستکشها.

البائع: نعم. كل المعاطف والمحفظات والاحذية في هذا المتجر، من الجلد الطبيعي وحتى القفازات.

محمد: این چرمها محصول کجا هستند؟

محمد: هذه الجلود المدبوغة منتوج في اين؟

فروشنده: شهر مشهد. البته چند شهر دیگر ایران نیز چرم تولید می کنند. چرم ایران خیلی خوب است.

البائع: مدينة مشهد. طبعاً ينتج الجلد المدبوغ في عدة مدن ايرانية أخرى. الجلد الايراني المدبوغ جيد جداً.

المفردات: الجزء الثاني

خوب = جيد

۵ هزار = خمسون ألف

بسیار = جداً

قشنگ = جميل

برای من = لي

بفرمانید = تفضل

سمت چپ = جهة اليسار

می خواهم = أريد

می خواهی = تريد

رنگ = لون

مشکی = أسود

قهوه ای =بني

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: ببخشید، قیمت این کیف چقدر است؟

محمد: عذرًا، كم سعر هذه المحفظة؟

فروشنده: ٥٠ هزار تومان.

البائع: خمسون الف تومان.

محمد: بسیار قشنگ است. اما برای من گران است.

محمد: جميلة جدا. لكنه غالٍ بالنسبة لي.

فروشنده: كيف وكفشهای دیگری هم داریم. بفرمانید این طرف، سمت چپ.

البائع: لدينا أيضاً محفظات وأحذية أخرى. تفضل هذه الجهة، جهة اليسار.

محمد: این کیف ودستکش بسیار زیبا هستند. اینها را می خواهم.

محمد: هذه المحفظة والقفازات جميلة جدا. هذه اريدها.

فروشنده: بله. حتماً. رنگ مشکی می خواهی یا قهوه ای؟

البائع: نعم. حتماً. ترید اللون الاسود أم البنبي؟

محمد: رنگ قهوه ای خوب است. متشرکم.

محمد: اللون البنبي جيد. شكرًا.

اذن نستمع الان الى الحوار كاملاً باللغة الفارسية.

محمد: ببخشید! قیمت این پالتلو چرم چه قدر است؟ ٢٠٠ هزار تومان؟

فروشنده: بله. قیمت آن ٢٠٠ هزار تومان است.

محمد: گران است. آیا این پالتلو از چرم طبیعی است؟

فروشنده: بله. تمام پالتوها وكفشهای این فروشگاه از چرم طبیعی هستند حتی دستکشها.

محمد: این چرمها محصول کجا هستند؟

فروشنده: شهر مشهد. البته چند شهر دیگر ایران نیز چرم تولید می کنند. چرم ایران خیلی خوب است.

محمد: ببخشید، قیمت این کیف چقدر است؟

فروشنده: ۵ هزار تومان.

محمد: بسیار قشنگ است. اما برای من گران است.

فروشنده: کیف و کفشهای دیگری هم داریم. بفرمانید این طرف، سمت چپ.

محمد: این کیف و دستکش بسیار زیبا هستند. اینها را می خواهم.

فروشنده: بله. حتماً. رنگ مشکی می خواهی یا قهوه ای؟

محمد: رنگ قهوه ای خوب است. متشرکم.

٧٧

حوار بین محمد وزمیله سعید. الزمیلان يتمشیان فی أحد آزقة طهران القديمة، وقد أسدل الظلام للتو، وصوت المؤذن يعلو من ماذنة مسجد في الزقاق. يدخل الزمیلان مزار حفید أحد الانمة عليهم السلام لاداء الصلاة. قبة المزار وجدرانه الداخلية تلفت انتباه محمد واعجابه، فيمعن النظر فيها. فماذا يقول سعيد والحال هذه؟ وماذا يريد أن يعرف محمد؟ وكيف يبدأ الحوار بينهما؟ اذن دعانا نتعلّم المفردات أولاً.

المفردات: الجزء الاول

نگاه می کنی = تنظر

آبیه کاری = تزیین بالمرایا

به چه؟ الی ماذ؟

کوچک = صغير

دیوار = جدار

می گوییم = نسمی

نمای = صلاة

چسباند = لصق

شروع می شود = یبدأ

به هم = بعض

نگاه می کنم = أنظر

سخت = صعب

آبیه = مرآة

هنرمند = فنان

زیبا = رائع

الحوار الجزء الاول.

سعید: به چه نگاه می کنی؟ الان نماز شروع می شود.

سعید: الى ماذا تنظر؟ الان تبدأ الصلاة.

محمد: به این دیوار نگاه می کنم. چه آینه های زیبایی!

محمد: انتظر الى هذا الجدار. کم هي رائعة المرايا!

سعید: اینها آینه های بسیار کوچک هستند. به این هنر، آینه کاری می گوئیم.

سعید: هذه مرايا صغيرة جداً، وهذا الفن نسميه التزيين بالمرايا.

محمد: چگونه این آینه های کوچک را به هم چسبانده اند؟ خیلی کار سختی است.

محمد: كيف لاصقوا هذه المرايا الصغيرة ببعضها؟ انه عمل صعب جداً.

سعید: آری. این کار هنرمندان ایرانی است. آنها با دقیقیت این آینه های کوچک را به هم می چسبانند.

سعید: نعم. هذا عمل الفنانين الايرانيين. فهم يلصقون هذه المرايا الصغيرة ببعضها بدقة.

المفردات: الجزء الثاني

مسجدها = مساجد

می پوشانند = يقطون

زيارتگاه = مزار

می بینیم = نشاهد

تزیین می کنند = یزینون

روشن = وضاء

همین طوراست = بالضبط

عجله کن = أسرع

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: آیا این یک هنر قدیمی است؟

محمد: هل هذا فن قديم؟

سعید: بله. این هنر قدیمی ایرانی ها است. آنها مسجدها و زیارتگاه ها را با آینه کاری تزیین می کنند.

سعید: نعم. هذا فن قديم للإيرانيين. هم يزينون المساجد والمزارات بالمرايا.

محمد: تمام دیوارها را با آینه های خیلی کوچک می پوشانند؟

محمد: یغطون کل الجدران بالمرايا الصغيرة جداً؟

سعید: آری. در خیلی از محلهای زیارتی، آینه کاری می بینیم.

سعید: نعم. فی الكثير من المزارع، نشاهد التزيين بالمرايا.

محمد: آینه کاری، فضا را خیلی روشن می کند.

محمد: التزيين بالمرايا يجعل الفضاء وضاء جداً.

سعید: همین طور است. عجله کن. نماز شروع می شود.

سعید: بالضبط. اسرع! ستبدا الصلاة.

الحوار لكن باللغة الفارسية فقط.

سعید: به چه نگاه می کنی؟ الان نماز شروع می شود.

محمد: به این دیوار نگاه می کنم. چه آینه های زیبایی!

سعید: اینها آینه های بسیار کوچک هستند. به این هنر، آینه کاری می گویند.

محمد: چگونه این آینه های کوچک را به هم چسبانده اند؟ خیلی کار سختی است.

سعید: آری. این کار هنرمندان ایرانی است. آنها با دقت این آینه های کوچک را به هم می چسبانند.

محمد: آیا این یک هنر قدیمی است؟

سعید: بله. این هنر قدیمی ایرانی ها است. آنها مسجدها و زیارتگاه ها را با آینه کاری تزیین می کنند.

محمد: تمام دیوارها را با آینه های خیلی کوچک می پوشانند؟

سعید: آری. در خیلی از محلهای زیارتی، آینه کاری می بینیم.

محمد: آینه کاری، فضا را خیلی روشن می کند.

سعید: همین طور است. عجله کن. نماز شروع می شود.

_____ ٧٨

نرافق محمد و علی و هما یتحاوران حول انطباعاتهما عن مدينة طهران ومعالمها الحضارية وأزقتها القديمة والحديثة وشوارعها وحدائقها ومبانيها وابراجها.

محمد و علي جالسان الان في احدى الحدائق الجميلة، شمالي طهران، حيث يشاهدان كل هذه المناظر، نظرا لارتفاع الجزء الشمالي من المدينة، قياماً بجزئها الاخر الوسطي والجنوبية.

المفردات: الجزء الاول

بالا = علو

می بینیم = نشاهد

می توانیم = نستطيع

قشنگ = جميل

بزرگ = كبير

جالب = رائع

منظره = منظر

چيزهایي = اشياء

ساختمان = مبني

ساختمانها = مباني

برجها = ابراج

زمانی = حين

آدم = جنت

فکر نمی کردم = ما كنت أتصور

مدرن = حديث

فکر می کردم = كنت أتصور

بینیم = أشاهد

فکر می کردی = كنت تتصور

خانه = بيت

یک طبقه = طابق واحد

وقتی = عندما

بچه = طفل

بودم = كنت

زندگی می کردیم = كنا نعيش

تعلمنا المفردات اذن الى الجزء الاول من الحوار:

علي: از این بالا می توانیم تهران را بینیم، خیلی قشنگ است.

علي: من هذا العلو نستطيع أن نري طهران، جميلة جداً.

محمد: آره. تهران خیلی بزرگ و زیبا است.

محمد: نعم. طهران كبيرة جداً وجميلة.

علي: به نظر تو چه چیزهایی در تهران جالب هستند؟

علي: برایک ای الاشیاء فی طهران رانعة؟

محمد: ساختمانها و برجهای بلند تهران برای من خیلی جالب است. زمانی که به ایران آدم، فکر نمی کردم در تهران ساختمانهای مدرن هم ببینیم.

محمد: مبانی و ابراج طهران العالیة رانعة جداً بالنسبة لي. حين جنت الى ايران، ما كنت أتصور أن أشاهد في طهران مبانی حدیثة أيضاً.

علي: يعني فکر می کردی که ساختمانهای تهران قدیمی هستند؟

علي: يعني كنت تتصور ان مبانی طهران قدیمة؟

محمد: آره. فکر می کردم که بیشتر خانه ها یک طبقه است و تهران شهر کوچکی است.

محمد: نعم، كنت أتصور أن أغلب البيوت ذات طابق واحد وأن طهران مدينة صغيرة.

علي: وقتی من بچه بودم در یک خانه ی بزرگ یک طبقه زندگی می کردیم.

علي: عندما كنت أنا طفلًا، كأنا نعيش في بيت كبير ذي طابق واحد.

المفردات: الجزء الثاني

زندگی نمی کنید = لا تعيشون

فروخت = باع

پدرم = والدي

آپارتمان = شقة

زندگی می کنیم = نعيش

کدام؟ ای؟

بیشتر = أكثر

دوست داری = تحبّ

دوست داشتم = كنت أحبّ

حياط = باحة

برادرها = اخوان

بازی می کردیم = كأنا نلعب

می بینی = تشاهد

می توانی ببینی = تستطيع ان تشاهد

کوچه = زقاق

کوچه ها = ازقة

الآن الى الجزء الثاني من الحوار.

محمد: الآن در آنجا زندگی نمی کنید؟

محمد: ألا تعيشون الآن هناك؟

علي: نه پدرم آن خانه ي زیبا و قدیمی را فروخت والآن در یک آپارتمان زندگی می کنیم.

علي: لا. باع والدی ذلک البيت الجميل والقديم، والآن نعيش في شقة صغيرة.

محمد: کدام را بیشتر دوست داری؟ خانه ي قدیمی یا آپارتمان را؟

محمد: أيهما تحبُّ أكثر؟ البيت القديم أم الشقة؟

علي: من آن خانه را بسیار دوست داشتم. در حیاط آن با برادرهايم بازی می کردم.

علي: أنا أحبُّ ذلك البيت كثيراً. كنت ألعب في باحاته مع اخوانی.

محمد: برجهای تهران خیلی مدرن و زیبا هستند.

محمد: أبراج طهران حدیثة جداً وجميلة.

علي: درست است. اما هنوز هم خانه های قدیمی را در کوچه ها می توانی ببینی.

علي: صحيح. لكن يمكنک أن تشاهد حتى الان البيوت القديمة في الأزقة.

الآن الى الحوار کاملا باللغة الفارسية.

علي: از این بالا می توائیم تهران را ببینیم، خیلی قشنگ است.

محمد: آره. تهران خیلی بزرگ و زیبا است.

علي: به نظر تو چه چیزهایی در تهران جالب هستند؟

محمد: ساختمانها و برجهای بلند تهران برای من خیلی جالب است. زمانی که به ایران آمدم، فکر نمی کردم در تهران ساختمانهای مدرن هم ببینیم.

علي: یعنی فکر می کردی که ساختمانهای تهران قدیمی هستند؟

محمد: آره. فکر می کردم که بیشتر خانه ها یک طبقه است و تهران شهر کوچکی است.

علي: وقتی من بجهه بودم در یک خانه ي بزرگ یک طبقه زندگی می کردیم.

محمد: الآن در آنجا زندگی نمی کنید؟

علي: نه پدرم آن خانه ي زیبا و قدیمی را فروخت والآن در یک آپارتمان زندگی می کنیم.

محمد: کدام را بیشتر دوست داری؟ خانه ي قدیمی یا آپارتمان را؟

علي: من آن خانه را بسیار دوست داشتم. در حیاط آن با برادرهايم بازی می کردم.

محمد: برجهای تهران خیلی مدرن و زیبا هستند.

علی: درست است. اما هنوز هم خانه‌های قدیمی را در کوچه‌ها می‌توانی ببینی.

٧٩

سبقی مع محمد و علی و هما یواصلان الحديث عن المناظر الخلابة والمشاهد الرائعة في طهران والتي تثير إعجاب محمد بما في ذلك المباني والأبراج والجسور الضخمة والطرق السريعة ونحوها. لكن نبدأ أولاً بتعلم المفردات كمدخل لفهم وتعلم الحوار بين الزميلين.
المفردات: الجزء الاول

خوب! = حسناً!

گفتی = قلت

برجها = أبراج

بلند = عالي

برایت = بالنسبة إليك

بزرگراه = الطريق السريع

بزرگراه ها = الطرق السريعة

مدرن = حديث

پارک = حديقة

پارکها = حدائق

شاید = ربما

منظورت این است که = تقصد أنَّ

دوست دارم = أحبَّ

آجا = ذلك المكان

درخت = شجرة

درختها = اشجار

گل = وردة

گلها = ورود

معمولًا = عادةً

پراز = مليء بـ

پل = جسر

پلها = جسور

مهندسان = مهندسون

درست کرده اند = قد أنشأوا

تعلمنا المفردات والآن الى الجزء الأول من الحوار.

علي: خوب! گفتی برجهای بلند تهران برایت جالب است. دیگر چه چیزی برایت جالب است؟

علي: حسناً! قلت أبراج طهران العالية رائعة بالنسبة اليك. ما هي الأشياء الأخرى الرائعة بالنسبة لك؟

محمد: بزرگراه های تهران وپارکهاش هم زیبا ومدرن هستند.

محمد: طرق طهران السريعة وحدائقها أيضاً جميلة وحديثة.

علي: شاید منظور شما بزرگراه مدرس است، اطراف بزرگراه مدرس بسیار زیباست.

علي: ربما تقصد طريق "مدرس" السريع، أطراف طريق "مدرس" السريع جميلة جداً.

محمد: بله. من آنجا را خيلي دوست دارم. درختها وگلهای فشنگی دارد.

محمد: نعم.أنا أحب ذلك المكان كثيراً. فيه أشجار وورود جميلة.

علي: معمولاً دو طرف بزرگراه های تهران پر از درخت وگل است.

علي: عادة جانباً طرق طهران السريعة مليئة بالأشجار والورود.

محمد: این بزرگراه ها، پلهای بزرگی هم دارند.

محمد: لهذه الطرق السريعة جسور ضخمة أيضاً.

علي: بله. مهندسان ایرانی در این ۲۰ سال بزرگراهما وپلهای بسیاری درست کرده اند.

علي: نعم، المهندسون الايرانيون أنشأوا طرقاً سريعة وجسوراً كثيرة خلال الاعوام العشرين الأخيرة.

المفردات: الجزء الثاني

كمک = مساعدة

خارجي ها = الأجانب

بيشتر = أغلب

چيزها = أشياء

تولید می کنند = ينتجون

می سازند = يصنعون

وجود دارد = يوجد

پیشرفته = متتطور

زياد = كثير

هشت = ثمانية

زندگی می کنند = يعيشون

هنوز = مازال

ساخت = صنع

در دست ساخت = قيد الإنشاء

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: يعني اينها را مهندسان ايراني درست کرده اند؟ بدون کمک خارجیها؟

محمد: يعني انشأها المهندسون الايرانيون؟ بدون مساعدة الأجانب؟

علي: بله، ايرانیها بیشتر چیزها را خودشان تولید می کنند و می سازند.

علي: نعم، الايرانيون ینتجون ويصنعون أغلب الأشياء بأنفسهم.

محمد: آیا در شهرهای دیگر ایران هم بزرگراه ها و پلهای بزرگ وجود دارد؟

محمد: هل توجد في المدن الإيرانية الأخرى طرق سريعة وجسور ضخمة؟

علي: البته، شهرهای بزرگ ایران مثل تهران پیشرفته هستند.

علي: طبعاً المدن الإيرانية الكبيرة منظورة مثل طهران.

محمد: چه خوب، شهرهای بزرگی مثل تهران و اصفهان باید پلها و بزرگراه های زیادی داشته باشند.

محمد: هذا جيد، ولا بد أن تكون للمدن الكبرى مثل طهران و اصفهان جسور و طرق سريعة كثيرة.

علي: بله، هشت ميليون نفر در تهران زندگی می کنند، هنوز بزرگراه های زیادی در دست ساخت است.

علي: نعم، يعيش في طهران ثمانية ملايين نسمة، وما زالت هناك طرق سريعة كثيرة قيد الإنشاء.

مرة أخرى الحوار باللغة الفارسية.

علي: خوب! گفتی برجهای بلند تهران برایت جالب است، دیگر چه چیزی برایت جالب است؟

محمد: بزرگراه های تهران و پارکهایش هم زیبا ومدرن هستند.

علي: شاید منظور شما بزرگراه مدرس است، اطراف بزرگراه مدرس بسیار زیباست.

محمد: بله، من آجا را خيلي دوست دارم، درختها و گلهای قشنگی دارد.

علي: معمولاً دو طرف بزرگراه های تهران پر از درخت و گل است.

محمد: این بزرگراه ها، پلهای بزرگی هم دارند.

علي: بله، مهندسان ايراني در اين ۲۰ سال بزرگراهاها و پلهای بسياري درست کرده اند.

محمد: يعني اينها را مهندسان ايراني درست کرده اند؟ بدون کمک خارجیها؟

علي: بله. ايرانيها بيشتر چيزها را خودشان تولید می کنند و می سازند.

محمد: آيا در شهرهای ایران هم بزرگراه ها و پلهاي بزرگ وجود دارد؟

علي: البته. شهرهای بزرگ ایران مثل تهران پیشرفته هستند.

محمد: چه خوب. شهرهای بزرگی مثل تهران و اصفهان باید پلها و بزرگراه های زیادي داشته باشند.

علي: بله. هشت ميليون نفر در تهران زندگی می کنند. هنوز بزرگراه های زیادي در دست ساخت است.

٨.

حوار بين محمد واثنين من زملائه وهم علي وسعيد حيث يعرّفوننا علي مسجد مهم وكبير قرب مدينة قم، وهو مسجد جمکران، الذي يذهب إليه الزوار عادة عصر الثلاثاء من كل أسبوع وحتى فجر الأربعاء.

المفردات: الجزء الاول

مي خواهم بروم = أريد أن أذهب

خوش به حالت = هنيئاً لك

التماس دعا = أسألك الدعاء

محاجيم به دعا = نحن بحاجة إلى الدعاء

چه مي گويند؟ مادا يقولون؟

مي گوييم = نقول

پس = إذن

إذن إلى الحوار أولاً بين محمد وعلي.

محمد: فردا مي خواهم با سعيد به مسجد جمکران بروم.

محمد: غداً ... أريد أن أذهب مع سعيد الى مسجد جمکران.

علي: خوش به حالت. التماس دعا.

علي: هنيئاً لك. أسألك الدعاء.

محمد: ايرانيها در جواب التماس دعا چه مي گويند؟

محمد: مادا يقول الإيرانيون في جواب أسألك الدعاء؟

علي: مي گوييم محاجيم به دعا.

علي: نقول نحن بحاجة إلى الدعاء.

محمد: پس ... متحاجيم به دعا.

محمد: إذن ... نحن بحاجة إلى الدعاء.

والآن إلى الحوار بين محمد وعلي مرة أخرى لكن بالفارسية فقط.

محمد: فردا می خواهم با سعید به مسجد جمکران بروم.

علي: خوش به حالت. التماس دعا.

محمد: ایرانیها در جواب التماس دعا چه می گویند؟

علي: می گوییم محتاجیم به دعا.

محمد: پس ... محتاجیم به دعا.

المفردات: الجزء الثاني

گنبد = قبة

آبی = أزرق

شلوغ = مزدحم

سه شنبه = الثلاثاء

مردم = الناس

شهر = مدينة

می آیند = يأتون

اینجا = هنا

ماشین = سيارة

ماشین را پارک می کنی = تركن السيارة

سمت = جهة

راست = يمين

خیابان = شارع

ماشین را پارک می کنم = أركن السيارة

کی؟ متی؟

مشروع می شود = يبدأ

نماز خواندن = إقامة الصلاة

وقت داریم = لدينا وقت

نیم ساعت = نصف ساعة

دیگر = آخر

نعود إلى الحوار وهذه المرة بين محمد وسعيد.

محمد: آیا آن گنبد مسجد جمکران است؟

محمد: هل تلك القبة قبة مسجد جمکران؟

سعيد: بله. آن گنبد آبی وزیباً مسجد جمکران است.

سعيد: نعم. تلك القبة الزرقاء والجميلة هي قبة مسجد جمکران.

محمد: چه مسجد بزرگی است! خيلي هم شلوغ است.

محمد: ما أكبر هذا المسجد! مزدحم جداً أيضاً.

سعيد: بله. سه شنبه ها، مردم زیادی از شهرهای قم و تهران به اینجا می آیند.

سعيد: نعم. أيام الثلاثاء، يأتي إلى هنا كثير من الناس من مدينة قم وطهران.

محمد: خيلي شلوغ است. ماشین را کجا پارک می کني.

محمد: مزدحم جداً. أين تركت السيارة؟

سعيد: در سمت راست، در آن خیابان ماشین را پارک می کنم؟

سعيد: في الجهة اليمنى، في ذلك الشارع أركن السيارة.

محمد: مراسم دعا کي شروع مي شود؟

محمد: متى تبدأ مراسم الدعاء؟

سعيد: نیم ساعت بعد. برای نماز خواندن وقت داریم.

سعيد: بعد نصف ساعة. لدنيا وقت لإقامة الصلوة.

نستمع مرة أخرى إلى الحوار بالفارسية فقط.

محمد: آیا آن گنبد مسجد جمکران است؟

سعيد: بله. آن گنبد آبی وزیباً مسجد جمکران است.

محمد: چه مسجد بزرگی است! خيلي هم شلوغ است.

سعيد: بله. سه شنبه ها، مردم زیادی از شهرهای قم و تهران به اینجا می آیند.

محمد: خيلي شلوغ است. ماشین را کجا پارک می کني.

سعيد: در سمت راست، در آن خیابان ماشین را پارک می کنم؟

محمد: مراسم دعا کي شروع مي شود؟

سعيد: نیم ساعت بعد. برای نماز خواندن وقت داریم.

سنكون برفقة محمد وسعيد و هما يستقلان سيارة يقودها سعيد متوجهين إلى محافظة أردبيل و عاصمتها، التي تحمل نفس الإسم. أشجار ومزارع خضراء تكسوan جانبـي الطريق إلى هناك. ومناظر خلابة تلفت انتباه الزمـلين و تثير أحاسيسـها واستغرابـها محمد بالذات، فيعتبرـ محمد عن مشاعره وأحاسيسـه لزميلـه سعيد.

المفردات: الجزء الأول

دو طرف = جانبـان

جادـه = طريقـ

جنـگل = الغـابة

جنـگلهـا = غـابـات

اینـجا = هنا

دـوست دـارـم = أحـبـ

کـی؟ مـتـی؟

مـی رسـیـم = نـصـل

سـاعـت پـنـج = السـاعـة الخامـسـة

خـستـه شـدـی = تـعـبـ

خـستـه نـمـی شـوم = لا أـتـعـبـ

سرـبـز = أـرـضـ خـضـرـاء

هـواـی خـنـک = جـوـ لـطـيفـ

خـنـکـتر = أـبـرـدـ قـلـيلـاـ، أـلـطـفـ

بـهـ هـم = بـبعـضـ

نـزـديـک = قـرـيبـ

نـزـديـکـتـر = أـقـرـبـ

شـہـر = مدـنـة

شـہـرـهـا = مـدنـ

الجزء الأول من الحوار.

محمد: چـه جـالـبـ! در دـو طـرفـ جـادـه يا مـزـرـعـهـ استـ يا جـنـگـلـ.

محمد: ما أـرـوعـهـ! عـلـى جـانـبـيـ الطـرـيقـ إـمـا مـزـرـعـةـ أوـ غـابـةـ.

سعيد: آـرـهـ. من جـنـگـلـهـاـيـ اـینـجاـ رـاـ خـیـلـیـ دـوـسـتـ دـارـمـ.

سعيد: نـعـمـ. أـنـا أـحـبـ الغـابـاتـ هـنـاـ كـثـيرـاـ.

محمد: کی به اردبیل می رسیم؟

محمد: متی نصل اردبیل؟

سعید: ساعت پنج. آیا خسته شدی؟

سعید: الساعة الخامسة. هل تعبت؟

محمد: نه. اینجا زمین بسیار زیبا و سرسیز است. خسته نمی شوم.

محمد: لا. هذه الأرض جميل جداً و خضراء. لا أتعب.

سعید: بله. اینجا سرسیز تر از تهران است و هوا هم خنکتر و لطیف تر است.

سعید: نعم. هذا المكان أكثر خضاراً من طهران والجو أيضاً أبرد قليلاً وألطف.

محمد: اینجا شهرها به هم نزدیکترند.

محمد: المدن في هذا المكان أقرب من بعضها.

المفردات: الجزء الثاني

به خاطر = بسبب

هوای خوب = جو لطیف

روستا = قرية

روستاها = قرى

زياد = كثير

بین = أنظر

گاو = بقرة

گاوها = البقر

گوسفند = خروف

گوسفندها = خرفان

می بینم = أرى

دامداری = تربية المواشي

کار = مهنة

فکر می کنم = أظن

همین طور = كذلك

سنگی = تقليدي

مدرس = حدیث

داریم = لنا

الجزء الثاني من الحوار.

سعید: به خاطر هوای خوب، شهرها و روستا های زیادی در اینجا هست.

سعید: بسبب الجو اللطیف، توجد هنا مدن و قری کثیرة.

محمد: آنجا را ببین! گاوها و گوسفندهای زیادی نزدیک جاده هستند.

محمد: أنظر هناك! توجد بقرات و خرفان كثيرة قرب الطريق.

سعید: دامداری یک کار مهم برای اهالی روستاهاست.

سعید: تربية المواشي مهمة لأهالی القری.

محمد: آیا این گاوها و گوسفندها مال اهالی همین منطقه هستند؟

محمد: هل هذه البقرات والخرفان هي لأهالی نفس هذه المنطقة؟

سعید: بله. فکر می کنم همین طور است.

سعید: نعم. أظن كذلك.

محمد: آیا دامداری در ایران سنتی است؟

محمد: هل تربية المواشي تقليدية في ایران؟

سعید: مردم روستا ها، گاو و گوسفند دارند. ولی مزارع دامداری مدرس هم داریم.

سعید: لأنباء القرى، بقرات و خرفان. لكن لنا مزارع حديثة أيضاً لتربية المواشي.

الحوار ثانية باللغة الفارسية.

سعید: به خاطر هوای خوب، شهرها و روستا های زیادی در اینجا هست.

محمد: آنجا را ببین! گاوها و گوسفندهای زیادی نزدیک جاده هستند.

سعید: دامداری یک کار مهم برای اهالی روستاهاست.

محمد: آیا این گاوها و گوسفندها مال اهالی همین منطقه هستند؟

سعید: بله. فکر می کنم همین طور است.

محمد: آیا دامداری در ایران سنتی است؟

سعید: مردم روستا ها، گاو و گوسفند دارند. ولی مزارع دامداری مدرس هم داریم.

سُنْرَافِقْ مُحَمَّد وَسَعِيد فِي سُفْرَتِهِمَا إِلَى مَدِينَةِ أَرْدَبِيل. هَمَا الآن فِي إِحْدَى الْمَقَاهِي عَلَى قَارِعَةِ الْطَّرِيقِ إِلَى الْمَدِينَةِ
لِأَخْذِ قَسْطٍ مِنِ الرَّاحَةِ. فَضَلَّ مُحَمَّدُ الْجَلوْسُ عَلَى كَرْسِيٍّ خَارِجِ الْمَقَاهِي لِيَتَفَرَّجَ عَلَى الْمَنَاظِرِ الطَّبِيعِيَّةِ الْخَلَابَةِ. وَعَلَى
مَقْرَبَةِ مِنْهُ يَجْلِسُ قَرْوَى وَيَحْتَسِيُ الشَّايِ. وَهَذَا مَا يَتِيمُ لِمُحَمَّدِ الْفَرَصَةِ لِمَحَادِثَتِهِ وَلِالْإِسْفَارِ عَمَّا يَشَاهِدُ مِنْ مَبَانِ
وَنَحْوَهَا. وَلَكِنْ نَعْرُفُ عَمَّا يَدُورُ حَوْلَهُ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَذَلِكَ الْقَرْوَى عَلَيْنَا أَنْ نَتَعَلَّمَ بِادِئَةِ ذِي بَدَءِ الْمَفَرَدَاتِ
الْفَارَسِيَّةِ.

المفردات: الجزء الأول

سَاخْتَمَان = بَنَاء

سَاخْتَمَانْهَايِ بَزْرَگ = بُنَيَّاتٌ كَبِيرَةٌ

كَارْخَانَه = مَعْمَل

نَمِي دَانِم = لَا أَعْرِفُ

دَامَدَارِي = تَرْبِيَّةِ الْمَوَاشِي

رُوسْتَانَا = قَرْيَة

رُوسْتَانِي = قَرْوَى

پِيشْرَفْتَه = مَتَطَوْرٌ

بِيشْتَرَ اَز = أَكْثَرُ مِنْ

دُويِسْتَ = مَائِنَانٌ

رُوبِرُو = أَمَامٌ

آبِي رَنْگ = أَرْزَقُ الْلَّوْنِ

كَارْخَانَه يَ شِير = مَعْمَلُ لِلْأَلْبَانِ

الْحَوَارُ الْجَزْءُ الْأَوَّلُ.

محمد: آن سَاخْتَمَانْ چِيْسْت؟ آنجَا! آن رُوبِرُو!

محمد: ما هي تلک الْبَنَاءَ؟ هَنَاكِ! إِلَيِ الْأَمَامِ!

مرد رُوسْتَانِي: آن سَاخْتَمَانْ آبِي رَنْگ، كَارْخَانَه يَ شِير است.

الْقَرْوَى: تلک الْبَنَاءَ الزَّرْقَاءُ الْلَّوْنِ، مَعْمَلُ لِلْأَلْبَانِ.

محمد: پس شِير گَاوَهَايِ اين دَامَدَارِي را به آنجَا مِي بِرَنْد. درسَتَ اسْتَ؟

محمد: إذن يَأْخُذُونَ حَلِيبَ مَزْرَعَةِ تَرْبِيَّةِ الْمَوَاشِيِ هَذِهِ إِلَيِ هَنَاكِ. صَحِيحٌ؟

مرد رُوسْتَانِي: بَلَه. هُمْ شِير اين دَامَدَارِي وَهُمْ شِير گَاوَهَا وَگُوسْفَنْدَهَايِ رُوسْتَانِيَّاتِي نَزَدِيكِ رَا به آنجَا مِي بِرَنْد.

الْقَرْوَى: نَعَمْ. يَأْخُذُونَ إِلَيِ هَنَاكِ حَلِيبَ مَزْرَعَةِ تَرْبِيَّةِ الْمَوَاشِيِ هَذِهِ وَأَيْضًا حَلِيبَ الْبَقَرَاتِ وَالْأَغْنَامِ مِنِ الْقَرَى
الْقَرَبِيَّةِ.

المفردات: الجزء الثاني

شیر = حليب

ماست = لبن رائب

پنیر = جبنة

خامه = قشطة

کره = زبدة

بستنی = بوضة

تولید می کنند = ينتجون

تولید می شود = ينتج

همه = كلَّ

شهر = مدينة

شهرها = مدن

استفاده می کنند = يستفيدون

الجزء الثاني من الحوار

محمد: آیا آن کارخانه فقط شیر تولید می کند؟

محمد: هل ذلك المعمل ينتاج الحليب فقط؟

مرد روستایی: نه. در آن کارخانه، پنیر، ماست، خامه، کره و بستنی هم تولید می شود.

القروي: لا. في ذلك المعمل تنتج الجبنة واللبن الرائب والقشطة والزبدة والبوضة أيضاً.

محمد: آیا این پنیر وماست را به همه ی شهرهای ایران می برنند؟

محمد: هل يأخذون هذه الجبنة واللبن الرائب إلى كل المدن الإيرانية؟

مرد روستایی: نه. فقط مردم شهرهای نزدیک از آنها استفاده می کنند.

القروي: لا. يستفيد منها أبناء المدن القريبة فقط.

محمد: کارخانه های زیادی مثل این کارخانه در ایران هست.

محمد: توجد في ايران معامل كثيرة مثل هذا المعمل.

الحوار كاماً وباللغة الفارسية.

محمد: آن ساختمان چیست؟ آنجا! آن روپرتو!

مرد روستایی: آن ساختمان آبی رنگ، کارخانه ی شیر است.

محمد: پس شیر گاوهای این دامداری را به آنجا می برنند. درست است؟

مرد روستایی: بله. هم شیر این دامداری و هم شیر گاوها و گوسفندهای روستاهای نزدیک را به آنجا می برنند.

محمد: آیا آن کارخانه فقط شیر تولید می کند؟

مرد روستایی: نه. در آن کارخانه، پنیر، ماست، خامه، کره و بستنی هم تولید می شود.

محمد: آیا این پنیر و ماست را به همه ی شهرهای ایران می برنند؟

مرد روستایی: نه. فقط مردم شهرهای نزدیک از آنها استفاده می کنند.

محمد: کارخانه های زیادی مثل این کارخانه در ایران هست.

٨٣

حوار آخر بین محمد و سعید حول مشاهداتهما فی مدینة أردبیل و انطباعاتهما عن المدینة التي وصلوا لها بعد ثمانی ساعات من إنطلاقهما من طهران وقد أطلعوا في الحلقة السابقة على مشاهداتهما في الطريق إلى هناك.

المفردات: الجزء الأول

اینجا = هنا

فکر می کردم = کنث اظنَّ

شهر = مدینة

کوچک = صغير

بزرگ = كبير

مركز استان = مركز المحافظة

به کجا؟ إلى أين؟

هتل = فندق

امروز = اليوم

می مانیم = نبقي

فردا = غداً

خانه = بيت

پدر بزرگ = جد

روستا = قرية

الجزء الأول من الحوار:

سعید: به اردبیل رسیدیم. اینجا شهر اردبیل است.

سعید: وصلنا الى أردبیل. هنا مدینة أردبیل.

محمد: فکر می کردم اردبیل شهر کوچکی است. اما آن شهر بزرگ و زیبایی است.

محمد: کنث اظنَّ آن اردبیل مدینة صغيرة. لكنَّها مدینة كبيرة وجميلة.

سعید: بله. شهر اربیل مرکز استان اربیل است.

سعید: نعم. مدینه اربیل هي مرکز محافظة اربیل.

محمد: الان به کجا می رویم؟ به هتل؟

محمد: إلى أين نذهب الآن؟ إلى الفندق؟

سعید: آره. امروز در اربیل می مائیم و فردا صبح به لاھرود می رویم.

سعید: نعم. الیوم نقی في اربیل و غداً صباحاً نذهب إلى لاھرود.

محمد: آیا خانه ی علی در لاھرود است؟

محمد: هل بيت علی في لاھرود؟

سعید: نه. خانه پدر بزرگ علی در لاھرود است. لاھرود روستای بزرگی است.

سعید: لا. بيت جد علی في لاھرود. لاھرود قرية كبيرة.

المفردات: الجزء الثاني

می بینیم = نشاهد

می توانیم بینیم = نستطيع أن نشاهد

قله = قمة

کوه = جبل

کوھنورد = متسلق الجبال

کوھنوردها = متسلقو الجبال

سرد = بارد

سردتر = أبرد

داریم = لدينا

تقربیا خنک = بارد نسبياً

می توانند صحبت کنند = يستطيعون أن يتكلموا

می توانیم صحبت کنیم = نستطيع أن نتكلم

نتابع الان الحوار بين محمد وسعید.

محمد: آیا می توانیم از لاھرود قله کوه سبلان را ببینیم؟

محمد: هل نستطيع أن نشاهد من لاھرود قمة جبل سبلان؟

سعید: البته. کوهنوردها هم از لاهرود به قله سبلان می روند.

سعید: طبعاً. متساقو الجبال أيضاً یذهبون من لاهرود إلى قمة سبلان.

محمد: پس فکر می کنم لاهرود از اردبیل سردتر است.

محمد: إذن أظن أن لاهرود أبْرَد من أردبیل.

سعید: بله. ولی ما که لباس مناسب داریم. در آنجا هوای خنک ومزروعه های قشنگ وجود دارد.

سعید: نعم. ولكن لدينا ملابس مناسبة. هناك الجو بارد نسبياً وتوجد مزارع جميلة.

محمد: آیا مردم آنجا می توانند فارسی صحبت کنند؟

محمد: هل يستطيع الناس هناك أن يتكلموا الفارسية؟

سعید: بله. مردم آنجا به فارسی وترکی صحبت می کنند. ما می توانیم با آنها فارسی صحبت کنیم.

سعید: نعم. الناس هناك يتكلمون الفارسية والتركية. نحن نستطيع أن نتكلم معهم بالفارسية.

الحوار الكامل باللغة الفارسية.

سعید: به اردبیل رسیدیم. اینجا شهر اردبیل است.

محمد: فکر می کردم اردبیل شهر کوچکی است. اما آن شهر بزرگ وزیبایی است.

سعید: بله. شهر اردبیل مرکز استان اردبیل است.

محمد: الان به کجا می رویم؟ به هتل؟

سعید: آره. امروز در اردبیل می مانیم وفردا صبح به لاهرود می رویم.

محمد: آیا خانه ی علی در لاهرود است؟

سعید: نه. خانه پدربزرگ علی در لاهرود است. لاهرود روستای بزرگی است.

محمد: آیا می توانیم از لاهرود قله کوه سبلان را ببینیم؟

سعید: البته. کوهنوردها هم از لاهرود به قله سبلان می روند.

محمد: پس فکر می کنم لاهرود از اردبیل سردتر است.

سعید: بله. ولی ما که لباس مناسب داریم. در آنجا هوای خنک ومزروعه های قشنگ وجود دارد.

محمد: آیا مردم آنجا می توانند فارسی صحبت کنند؟

سعید: بله. مردم آنجا به فارسی وترکی صحبت می کنند. ما می توانیم با آنها فارسی صحبت کنیم.

٨٤

نتابع سفرة محمد وسعید إلى أردبیل. فهما وكما مرّ يعتzman التوجه إلى قرية لاهرود حيث يقطن زميلهما على مع جده. قرية لاهرود قرية جميلة واقعة على سفح جبل سبلان، وهو جبل برکاتي خامد وشاهر، وتقع على سفوحه وقمةه بحيرات صغيرة ناجمة عن ذوبان الثلوج. وللوصول إلى قرية لاهرود القربيّة من مدينة أردبیل، لابد من المرور عبر وديان وطرق متلويّة ووعرة. وقد استطاع محمد وسعید من العبور عبر هذه الوديان والطرق حتى

وصلا القرية فاستقبلهما زميلهما على وجده. وبعد استراحة قصيرة بدأوا بالحوار والحديث عن سبلان ومعالمه ومعالم الطبيعة هناك. وقد انתר محمد الفرصة للتحدث مع جد علي... فماذا في الحديث؟

المفردات: الجزء الاول

خوش به حالت = هنیئاً لک

اینجا = هذا المكان

تابستان = صيف

زمستان = شتاء

سرد = بارد

قله = قمة

صعود کرده اي = سبق أن صعدت

چقدر؟ما؟

وقتي = عندما

جوان = شاب

دوستان = أصدقاء

دوستانم = أصدقائي

يك بار = مرة واحدة

دریاچه = بحيرة

الحوار: الجزء الاول

محمد: خوش به حالتان! روستاي شما بسيار زيباست.

محمد: هنیئاً لكم! قريتكم جميلة جداً.

پدر بزرگ: اینجا در تابستان خيلي قشنگ است، ولی در زمستان خيلي سرد است.

الجد: هذا المكان جميل جداً في الصيف، لكنه بارد جداً في الشتاء.

محمد: آیا به قله سبلان صعود کرده اي؟ این قله چقدر زيباست!

محمد: هل سبق أن صعدت إلى قمة سبلان؟ ما أجمل هذه القمة!

پدر بزرگ: وقتی جوان بودم، با دوستانم یک بار به دریاچه رفتم.

الجد: عندما كنت شاباً، ذهبت مع أصدقائي مرة واحدة إلى البحيرة.

محمد: دریاچه کجاست؟

محمد: أين البحيرة؟

پدر بزرگ: کوه سبلان یک کوه آتشفسانی است و در قله آن یک دریاچه هست.

الجَدَ: جبل سبلان جبل برکاني وتوجد على قمته بحيرة.

محمد: خيلي عالي است. پس تو ورزشكار بودي؟

محمد: رائع جداً. إذن أنت كنت رياضياً؟

پدر بزرگ: بله. من الان هم ورزش می کنم و به چشمeh آب گرم شابیل می روم.

الجَدَ: نعم. أنا أمارس الرياضة الآن أيضاً وأذهب إلى ينبع الماء الحار في شابيل.

المفردات: الجزء الثاني

كجا؟ أين؟

چند؟ کم؟

توریست = سائح

اینها = هولاء

تغريج = تنزه

کوہنوردي = تسلق الجبال

شنیدم = سمعت

دور = بعيد

مي آيند = يأتون

با هم = معاً

برويد = إذهبوا

مي رويم = نذهب

نستمع الآن إلى الحوار، الجزء الثاني.

محمد: شنیدم چند چشمeh آب گرم در شهر سرعین هست.

محمد: سمعت أنه توجد في مدينة سرعين عدة ينابيع للماء الحار.

پدر بزرگ: بله. در سرعین وهم در این روستا چند چشمeh آب گرم هست.

چشمeh هاي آب گرم شابيل خيلي دور نیست.

الجَدَ: نعم. توجد في سرعين وفي هذه القرية أيضاً عدة ينابيع للماء الحار.

ينابيع الماء الحار في شابيل ليست بعيده جداً.

محمد: در اينجا مسافر وتوریست زياد هست. آيا اينها براي تغريج وکوہنوردي مي آيند؟

محمد: هنا مسافرون وسياح كثيرون. هل هولاء يأتون للتنزه وتسلق الجبال؟

پدر بزرگ: بله. سبلان وچشمهاي آب گرم اينجا خيلي معروف است. با هم به چشمهاي آب گرم هم برويد.

الجَّ: نعم. سبلان وينابيع الماء الحار هنا معروفة جداً. إذهبا معاً إلى ينابيع الماء الحار أيضاً.

محمد: حتماً من وسعيد وعلى به چشمهاي آب گرم مي رويم.

محمد: حتماً أنا وسعيد وعلى نذهب إلى ينابيع الماء الحار.

والآن نستمع إلى كامل الحوار بالفارسية فقط.

محمد: خوش به حالتان! روستاي شما بسيار زيباست.

پدر بزرگ: اينجا در تابستان خيلي قشنگ است، ولی در زمستان خيلي سرد است.

محمد: آيا به قله سبلان صعود کرده اي؟ اين قله چقدر زيباست!

پدر بزرگ: وقتی جوان بودم، با دوستانم يك بار به درياچه رفتم.

محمد: درياچه کجاست؟

پدر بزرگ: کوه سبلان يك کوه آتشفساني است ودر قله آن يك درياچه هست.

محمد: خيلي عالي است. پس تو ورزشکار بودي؟

پدر بزرگ: بله. من الان هم ورزش مي کنم و به چشمهاي آب گرم شabil مي روم.

محمد: شنیدم چند چشمهاي آب گرم در شهر سرعين هست.

پدر بزرگ: بله. در سرعين وهم در اين روستا چند چشمهاي آب گرم هست.

چشمهاي آب گرم شabil خيلي دور نیست.

محمد: در اينجا مسافر وتوریست زياد هست. آيا اينها برای تفريح وکو هنوردي مي آيند؟

پدر بزرگ: بله. سبلان وچشمهاي آب گرم اينجا خيلي معروف است. با هم به چشمهاي آب گرم هم برويد.

محمد: حتماً من وسعيد وعلى به چشمهاي آب گرم مي رويم.

٨٥

سنطلع على تقاليد الإيرانيين أثناء موسم الحج... ماذا يفعل الإيراني المسلم قبل التوجه إلى مكة المكرمة لأداء فريضة الحج وبعد عودته. وماذا يفعل أيضاً أهله وذووه وأصدقاؤه... كل ذلك نتعلمه من خلال حوار دار بين محمد وزميله حميد.

المفردات: الجزء الاول

ديشب = ليلة أمس

تلفن كردم = اتصلت هاتفياً

رفتي = ذهبت

فروندگاه = مطار

می روند = یذهبون

می خواستند بروند = أرادوا أن يذهبوا

حاجی = حاج

چرا؟ لماذا

چند روز = عدة أيام

آمدند = جاءوا

خداحافظی = توديع

خدا حافظی کردن = ودعوا

رفتیم = ذهبنا

فامیل = أقارب

خانواده = أسرة

معمول = عادة

كان هذا الجزء الأول من المفردات، والآن نستمع إلى الجزء الأول من الحوار.

محمد: دیشب کجا بودی؟ تلفن کردم در خانه نبودی.

محمد: این کنت ليلة أمس؟ إتصلت هاتفياً ما كنت في البيت.

حمید: دیشب به فروندگاه رفت. پدر و مادر سعید می خواستند به مکه بروند.

حمید: ليلة أمس ذهبت إلى المطار. والد سعيد والدته أرادا الذهاب إلى مكة.

محمد: خوب! تو چرا به فروندگاه رفتی؟

محمد: حسناً! أنت لماذا ذهبت إلى المطار؟

حمید: آنها چند روز قبل به خانه ما آمدند و خدا حافظی کردند و دیشب ما با آنها به فروندگاه رفتیم.

حمید: هم جاءوا إلى بيتنا قبل عدة أيام و ودعونا وليلة أمس نحن ذهبنا معهم إلى المطار.

محمد: آیا همه برای خدا حافظی با حاجی به فروندگاه می روند؟

محمد: هل يذهب الجميع إلى المطار للتوديع الحاج؟

حمید: معمولاً دوستان و فامیل برای خدا حافظی به خانه حاجی یا فروندگاه می روند.

حمید: عادة يذهب الأصدقاء والأقارب إلى بيت الحاج أو المطار للتوديع.

المفردات: الجزء الثاني

قبل از = قبل

آداب = تقاليد

يکي = أحد

بدرقه = توديع

بعد از = بعد

سه روز = ثلاثة أيام

آش = شوربة

آش می پزند = يطبخون الشوربة

توزيع می کنند = يوزعون

ديگران = آخرون

برگردد = يعود

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: پس ايرانيها، قبل از سفر حج، آداب خاصي دارند.

محمد: إذن لليرانيين تقاليد خاصة قبل سفر الحج.

حميد: بله. يکي از اين آداب، خدا حافظي است.

حميد: نعم. أحد هذه التقاليد هو التوديع.

محمد: آيا برای خدا حافظي آداب خاصي دارند؟

محمد: هل لهم تقاليد خاصة للتوديع؟

حميد: بله. آنها با اشعار عرفاني وصلوات، حاجي را بدرقه می کنند.

حميد: نعم. هم يوَّدعون الحاج بأشعار عرفانية والصلة على النبي وآلها.

محمد: جالب است.

محمد: رائع.

حميد: سه روز بعد از سفر حاجي نيز خانواده اش آش می پزند و بين مردم توزيع می کنند تا به سلامت بر گردد.

حميد: بعد ثلاثة أيام من سفر الحاج أيضاً تطبع أسرته الشوربة وتوزعها على الناس ليعود بسلام.

محمد: پس احتمالاً بعد از سفر حج هم آداب جالي داريد.

محمد: إذن لكم احتمالاً تقاليد رائعة بعد سفر الحج أيضاً.

حميد: بله، همين طور است.

حميد: نعم، كذلك.

إعادة لـكامل الحوار بالفارسية فقط.

محمد: دیشب کجا بودی؟ تلفن کردم در خانه نبودی.

حميد: دیشب به فروندگاه رفتم. پدر و مادر سعید می خواستند به مکه بروند.

محمد: خوب! تو چرا به فروندگاه رفتی؟

حميد: آنها چند روز قبل به خانه ما آمدند و خداحافظی کردند و دیشب ما با آنها به فروندگاه رفتیم.

محمد: آیا همه برای خداحافظی با حاجی به فروندگاه می روند؟

حميد: معمولاً دوستان و فامیل برای خداحافظی به خانه حاجی یا فروندگاه می روند.

محمد: پس ایرانیها، قبل از سفر حج، آداب خاصی دارند.

حميد: بله. یکی از این آداب، خداحافظی است.

محمد: آیا برای خداحافظی آداب خاصی دارند؟

حميد: بله. آنها با آشعار عرفاتی و صلووات، حاجی را بدرقه می کنند.

محمد: جالب است.

حميد: سه روز بعد از سفر حاجی نیز خانواده اش آش می پزند و بین مردم توزیع می کنند تا به سلامت بر گردد.

محمد: پس احتمالاً بعد از سفر حج هم آداب جالبی دارید.

حميد: بله، همین طور است.

٨٦

حوار بين محمد و زميله حميد حول المراسم التي يقيمها الايرانيون لدى عودة الحجاج من أداء فريضة الحج،
بعدما أطلعوا من خلال حوار سابق بينهما حول مراسم توديع الحجاج.

المفردات: الجزء الاول

مي داني = تعليم

مي دانم = أعلم

ايرانيها = الايرانيون

دوست دارند = يحبون

وقتي = حينما

بر مي گردد = يعود

فاميل = أقارب

می روند = یذهبون

رفتن = ذهاب

برگشتن = عودة

خانواده = أسرة

می کشنده = يذبحون

قربانی = قربان

إذن نستمع الآن إلى الجزء الأول من الحوار.

حمید: می دانی که سفر حج برای ایرانیها خیلی مهم است.

حمید: تعلم أن السفر للحج مهم جداً للإيرانيين.

محمد: بل. می دانم که ایرانیها سفر حج را دوست دارند.

محمد: نعم أعلم أنَّ الإيرانيين يحبون السفر للحج

حمید: وقتی حاجی از مکه بر می گردد، فامیل و دوستانش به فرودگاه می روند.

حمید: حينما يعود الحاج من مكة، يذهب أقاربه وأصدقاؤه إلى المطار.

محمد: پس هم برای رفتن حاجی و هم برای برگشتن او به فرودگاه می روند. درست است؟

محمد: إذن يذهبون إلى المطار عند ذهاب الحاج و عند عودته أيضاً. صحيح؟

حمید: بله. وقتی حاجی به خانه اش می رسد، برایش گوسفند می کشنده.

حمدی: نعم. حينما يصل الحاج إلى بيته، يذبحون له خروفًا.

محمد: چه کسانی این کار را می کنند؟

محمد: من الذين يفعلون ذلك؟

حمید: افراد خانواده و فامیل برای حاجی گوسفند می خرند و آن را قربانی می کنند.

حمید: أفراد الأسرة والأقرباء يشترون للحج خروفاً و يذبحونه قرباناً.

المفردات: الجزء الثاني

گذشت = مرَّ

معلوم می شود = يتَّضح

بعد از = بعد

شلوغ = مزدح

یکی دو هفته = أسبوع أو أسبوعان

مهمان=ضيف

مهماني=وليمة. ضيافة

شام=عشاء

ناهار=غداء

دعوت مي کنند=يدعون

والآن الجزء الثاني من الحوار.

محمد: آنچه گذشت معلوم می شود که همه به دیدن حاجی می روند. درست است؟

محمد: يتَّضح: مما مرَّ أنَّ الكلَّ يذهبون لزيارة الحاج. صحيح؟

حمید: بله. همه دوستان و فامیل به دیدن حاجی می روند.

حمید: نعم. كلَّ الأصدقاء والأقرباء يذهبون لزيارة الحاج.

محمد: پس بعد از سفر حج، خانه حاجی خیلی شلوغ می شود.

محمد: إذن بعد السفر للحج، يصبح بيت الحاج مزدحماً جداً.

حمید: بله. او یکی دو هفته مهمان دارد.

حمید: نعم. له ضيوف لاسبوع أو أسبوعين.

محمد: آیا مهمانی رسمي هم دارد؟

محمد: هل له ضيافة رسمية أيضاً؟

حمید: بله. چند روز پس از بازگشت، حاجی همه را برای مهمانی شام یا ناهار دعوت می کند.

حمید: نعم. بعد عدة أيام من العودة، يدعون الحاج الجميع لوليمة عشاء أو غداء.

الحوار كاماً لكن باللغة الفارسية فقط.

حمید: می دانی که سفر حج برای ایرانیها خیلی مهم است.

محمد: بله. می دانم که ایرانیها سفر حج را دوست دارند.

حمید: وقتی حاجی از مکه بر می گردد، فامیل و دوستانش به فرودگاه می روند.

محمد: پس هم برای رفتن حاجی و هم برای برگشتن او به فرودگاه می روند. درست است؟

حمید: بله. وقتی حاجی به خانه اش می رسد، برایش گوسفند می کشند.

محمد: چه کسانی این کار را می کنند؟

حمید: افراد خانواده و فامیل برای حاجی گوسفند می خرند و آن را قربانی می کنند.

محمد: آنچه گذشت معلوم می شود که همه به دیدن حاجی می روند. درست است؟

حیدر: بله. همه دوستان و فامیل به دیدن حاجی می روند.

محمد: پس بعد از سفر حج، خانه حاجی خیلی شلوغ می شود.

حیدر: بله. او یکی دو هفته مهمان دارد.

محمد: آیا مهمانی رسمی هم دارد؟

حیدر: بله. چند روز پس از بازگشت، حاجی همه را برای مهمانی شام یا ناهار دعوت می کند.

٨٧

حوار بین محمد و حیدر. يدور هذه المرة أيضاً حول المراسيم التي تقام للحج بعد عودته من أداء فريضة الحج. تشتمل هذه المراسيم مثلاً على إقامة وليمة يدعى إليها ذو الحاج وأصدقاؤه. وقد علمنا في الحلقتين السابقتين أنَّ والدي سعيد زميل محمد وحید ذهبا إلى مكة المكرمة لأداء فريضة الحج، وبعد عودتهما قرروا أن يقيموا لهما مأدبة عشاء يحضرها الأهل والأقارب والجيران وبالمناسبة أرسل سعيد بطاقة دعوة لمحمد قام بتسليمها زميله حیدر.

المفردات: الجزء الأول

این چیست؟ = ما هذا؟

کارت = بطاقة

مهمانی = مأدبة

دعوت کرده است = قد دعا

دعوت کرده اند = قد دعوا

باز گشته اند = قد عادوا

تالار = قاعة

دور = بعيد

هدیه بدھیم = نقدم هدية

هدیه می برند = يحملون هدية

معمولًا = عادة

مهمان = ضيف

الحوار: الجزء الأول.

محمد: این چیست؟ کارت دعوت است؟

محمد: ما هدھ؟ بطاقۃ دعوۃ؟

حیدر: بله. این کارت دعوت است. سعيد تو را به مهمانی دعوت کرده است.

حیدر: نعم. هذه بطاقۃ دعوۃ. لقد دعاک سعيد إلى مأدبة.

محمد: مهمانی حاجی؟

محمد: لمأدبة الحاج؟

حمید: بله. پدر و مادر سعید از مکه بازگشته اند و همه را به مهمانی دعوت کرده اند.

حمید: نعم. والد اسید قد عادا من مکه و دعوا الجميع إلى مأدبة.

محمد: مهمانی کجاست؟

محمد: أين المأدبة؟

حمید: مهمانی در یک تالار در خیابان بهار است.

حمید: المأدبة في قاعة في شارع بهار.

محمد: آیا دور نیست، باید هدیه هم بدھیم؟

محمد: أليس ب بعيدة، يجب أن نقدم هدية أيضاً؟

حمید: بله. معمولاً مهمانها هدیه ای برای حاجی می برند.

حمید: نعم. عادة يحمل الضيوف هدية للحاج.

المفردات: الجزء الثاني

خریدی = اشتريت

چيزی = شيئاً

می دام = أعلم

امروز =اليوم

خرید = إشتري

بازار =سوق

می رود = يذهب

فردا = غداً

می خرم =أشترى

می رویم =نذهب

لطفاً =من فضلك

رفتن =ذهب

به من تلفن بزن =اتصل بي

الحوار: الجزء الثاني

محمد: آیا تو چیزی خریده ای؟

محمد: هل أنت قد اشتريت شيئاً؟

حميد: نه. اما می دانم مادرم امروز برای خرید به بازار می رود.

حميد: لا. لكن أعلم أن والدتي تذهب إلى السوق اليوم لشراء هدية.

محمد: خوب. من هم فرداً صبح چیزی می خرم.

محمد: حسناً. أنا أيضاً أشتري شيئاً صباح غد.

حميد: آیا می خواهی با هم به مهمانی برویم؟

حميد: هل ترید آن نذهب معاً إلى المأدبة؟

محمد: آره، لطفاً قبل از رفتن به من تلفن بزن.

محمد: نعم. من فضلک ~~إنه~~ صل بي قبل الذهاب.

نستمع الآن إلى الحوار كاملاً وبالفارسية فقط

محمد: این چیست؟ کارت دعوت است؟

حميد: بله. این کارت دعوت است. سعید تو را به مهمانی دعوت کرده است.

محمد: مهمانی حاجی؟

حميد: بله. پدر و مادر سعید از مکه بازگشته اند و همه را به مهمانی دعوت کرده اند.

محمد: مهمانی کجاست؟

حميد: مهمانی در یک تالار در خیابان بهار است.

محمد: آیا دور نیست، باید هدیه هم بدھیم؟

حميد: بله. معمولاً مهمانها هدیه ای برای حاجی می برند.

محمد: آیا تو چیزی خریده ای؟

حميد: نه. اما می دانم مادرم امروز برای خرید به بازار می رود.

محمد: خوب. من هم فرداً صبح چیزی می خرم.

حميد: آیا می خواهی با هم به مهمانی برویم؟

محمد: آره، لطفاً قبل از رفتن به من تلفن بزن.

٨٨

سنرافق محمد وعلى في سفرهما إلى مدينة نيسابور لتعرف على هذه المدينة وأماكنها الأثرية. مدينة نيسابور تقع في شمال شرق ایران، وكانت قد تعرضت لغزو المغول، فدمّرت وأحرقت مكتبتها التي كانت تحتوي على نحو مليون كتاب. محمد وعلى في طريقهما إلى نيسابور ويتحاوران حول مشاهداتهما في الطريق إليها.

المفردات: الجزء الأول

من خوشحال = أنا مسرور

سفر می کنم = أسافر

جا = مكان

جاها = أماكن

می بینیم = نشاهد

می توانیم ببینیم = نستطيع أن نشاهد

کمی کویری = صحراوي قليلاً

مسجدها = مساجد

روستورانها = مطاعم

چون = لأنَّ

ماشین = سيارة

ماشین ها = سيارات

تردد می کنند = يتزدرون

می رسیم = نصل

حدود=حوالى

الحوار: الجزء الأول.

محمد: من خوشحال که با اتوبوس سفر می کنم. می توانیم روستاها و جاهای زیبا را ببینیم.

محمد: أنا مسرور لأنني أسافر بالباص ونستطيع أن نشاهد القرى والأماكن الجميلة.

علي: بله. جاده ي تهران- نیشابور قشنگ است. ولی کمی کویری است.

علي: نعم. طريق طهران- نیشابور جميلة. لكنها صحراوية قليلاً.

محمد: مسجدها وروستورانهاي زيادي در اين جاده می بینم.

محمد: أشاهد مساجد ومطاعم كثيرة في هذا الطريق.

علي: درست است. مساجد وروستورانهاي زيادي در مسیر هست. چون ماشینهاي زيادي در اين جاده تردد می کنند.

علي: صحيح. توجد مساجد ومطاعم كثيرة في الطريق. لأنَّ سيارات كثيرة تتعدد ، في هذا الطريق.

محمد: آیا بعد از ظهر به نیشابور می رسیم؟

محمد: هل نصل نیشابور بعد الظهر؟

علي: بله. حدود ساعت ٣.

علي: نعم. حوالي الساعة الثالثة.

المفردات: الجزء الثاني

مي توانيم برويم = نستطيع أن نذهب

هتل=فندق

استراحت مي كنيم = نستريح

كمي = قليلاً

گرداش مي كنيم = نتجول

بهترین = أفضل

سوغات = هدية

چيست؟=ما هو؟

سنگ = حجر

فیروزه = فیروز

گران=غالي

نسبتاً = نسبياً

ارزان=رخيص

دوست دارم = أحب

انگشت = خاتم

مي خرم=أشتري

دوست دارم بخرم=أحب أن أشتري

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آيا مي توانيم امشب به بازار ومسجد جامع نيشابور برويم.

محمد: هل نستطيع أن نذهب هذه الليلة إلى سوق نيشابور والمسجد الجامع؟

علي: حتماً. أول در هتل استراحت مي كنيم. بعد براي نماز به مسجد جامع مي رويم وكمي هم در بازار گرداش مي كنيم.

علي: حتماً. نستريح أولاً في الفندق. ثم نذهب إلى المسجد الجامع لأداء الصلاة ونتجول قليلاً أيضاً في السوق.

محمد: بهترین سوغات نيشابور چيست؟

محمد: ما هي أفضل هدية تؤخذ من نيسابور؟

علي: سنگ فیروزه. فیروزه نیشابور بهترین فیروزه دنیاست.

علي: حجر الفیروز. فیروز نیشابور افضل فیروز في العالم

محمد: فیروزه خیلی گران است؟

محمد: الفیروز.. غال جداً؟

علي: نه، این سنگ آبی زیبا، نسبتاً ارزان است.

علي: لا. هذا الحجر الأزرق الجميل، رخيص نسبياً.

محمد: خیلی دوست دارم یک انگشتی فیروزه بخرم.

محمد: أحبّ كثيراً أن أشتري خاتم فیروز.

نستمع الآن إلى كامل الحوار باللغة الفارسية.

محمد: من خوشحالم که با اتوبوس سفر می کنم. می توانیم روستاهای زیبا را ببینیم.

علي: بله. جاده ی تهران- نیشابور قشنگ است. ولی کمی کویری است.

محمد: مسجدها و رستورانهای زیادی در این جاده می بینم.

علي: درست است. مساجد و رستورانهای زیادی در مسیر هست. چون ماشینهای زیادی در این جاده تردد می کنند.

محمد: آیا بعد از ظهر به نیشابور می رسیم؟

علي: بله. حدود ساعت ۳.

محمد: آیا می توانیم امشب به بازار و مسجد جامع نیشابور بروم.

علي: حتماً. أول در هتل استراحت می کنیم. بعد برای نماز به مسجد جامع می رویم و کمی هم در بازار گردش می کنیم.

محمد: بهترین سوغات نیشابور چیست؟

علي: سنگ فیروزه. فیروزه نیشابور بهترین فیروزه دنیاست.

محمد: فیروزه خیلی گران است؟

علي: نه، این سنگ آبی زیبا، نسبتاً ارزان است.

محمد: خیلی دوست دارم یک انگشتی فیروزه بخرم.

٨٩

النيشابوري، والشاعر وعالم الرياضيات الشهير عمر الخيام. نزل محمد وعلى أحد الفنادق، وقضيا الليل هناك
وهما الآن في مطعم الفندق يتناولان الفطور ويتحاوران حول الأجواء في المدينة ومعالمها وشعراها.
المفردات: الجزء الأول

هوا = الجو

خنك = بارد نسبياً

دلپذير = منعش

مي مانند = يبقون

مي مانند = يرغبون البقاء

چرا؟ = لماذا؟

چون = لأنَّ

لذت مي برند = يستذلون

مي خواهند لذت ببرند = يريدون أن يستذلوا

مي رويم = نذهب

آرامگاه = مرقد

اماوزاده = حفيد أحد الأئمة

دوست دارم = أحب

الحوار: الجزء الأول.

محمد: امروز صبح هوا سرد بود.

محمد: كان الجو بارداً صباح هذا اليوم.

علي: آره. صبح نيسابور خنك ودلپذير است. بعضی از مسافران دوست دارند شب در نيسابور بمانند.

علي: نعم. صباح نيسابور بارد نسبياً ومنعش. يحب بعض المسافرين أن يبقوا الليل في نيسابور.

محمد: چرا؟

محمد: لماذا؟

علي: چون مي خواهند از هواي صبح نيسابور لذت ببرند.

علي: لأنهم يريدون أن يستذلوا بجو صباح نيسابور.

محمد: امروز به کجا مي رويم؟

محمد: إلى أين نذهب اليوم؟

علي: براي ديدار از آرامگاه عطار وخيام مي رويم.

علي: نذهب لزيارة مرقدي عطار والخيام.

محمد: خيلي خوب است. من اين دو شاعر ايراني را بسيار دوست دارم.

محمد: جميل جداً. أنا أحب هذين الشاعرين الايرانيين كثيراً.

علي: آرامگاه کمال الملک و یک امامزاده هم در آنجاست.

علي: هناك أيضاً مرقد کمال الملک وأحد أحفاد الأئمة.

المفردات: الجزء الثاني

آجا = هناك

مي رويم =ذهب

دوست داري برويم =تحب أن تذهب

مسجد چوبي =مسجد خشبي

جا =مكان

جاها =أماكن

بسياري =كثير

دوربين =عدسة

دوربينت =عدستك

خريدي =اشترت

مي خرم =أشترى

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: بعد از ظهر چکار می کنیم؟

محمد: ماذا نفعل بعد الظهر؟

علي: آیا دوست داري به مسجد چوبي برويم؟

علي: هل تحب أن تذهب إلى المسجد الخشبي؟

محمد: خوب است. اين شهر، جاهای دیدني بسياري دارد.

محمد: جيد. لهذه المدينة أماكن ملفتة كثيرة.

علي: چون خيلي قدیمی است. آیا برای دوربینت فیلم خریدی؟

علي: لأنها قديمة جداً. هل اشتريت فيلماً لعدستك؟

محمد: نه. امروز می خرم.

محمد: لا. أشتري اليوم.

الحوار كاملاً وباللغة الفارسية فقط.

محمد: امروز صبح هوا سرد بود.

علي: آره. صبح نیشابور خنک ودلپذیر است. بعضی از مسافران دوست دارند شب در نیشابور بمانند.

محمد: چرا؟

علي: چون می خواهند از هوای صبح نیشابور لذت ببرند.

محمد: امروز به کجا می رویم؟

علي: برای دیدار از آرامگاه عطار و خیام می رویم.

محمد: خیلی خوب است. من این دو شاعر ایرانی را بسیار دوست دارم.

علي: آرامگاه کمال الملک و یک امامزاده هم در آنجاست.

محمد: بعد از ظهر چکار می کنیم؟

علي: آیا دوست داری به مسجد چوبی برویم؟

محمد: خوب است. این شهر، جاهای دیدنی بسیاری دارد.

علي: چون خیلی قدیمی است. آیا برای دوربینت فیلم خریدی؟

محمد: نه. امروز می خرم.

٩.

حوار بين محمد وعلي، حول الرسام الايراني الشهير، كمال الملك، الذي يقع مرقده في مدينة نیشابور. وفيها أيضاً مرقد الشاعرين الشهيرين عطار والخیام. وقد تابعا في الحلقتين السابقتين زيارة محمد وعلي إلى المدينة ومشاهداتهما هناك.

المفردات: الجزء الاول

بستان = باع

مرقد = آرامگاه

تعلم = می دانی

أظنَّ = فکر می کنم

رسام = نقاش

رسامون = نقاشان

أفضل = بهترین

حوالی = حدود

ثمانون = ٨٠ هشتاد

قبل = پیش

توفی = در گذشت

حدثه = نوجوانی

ثُمَّ = سپس

من هناك = از آنج

الحوار: الجزء الأول.

محمد: این باغ بسیار زیباست. آرامگاه کمال الملک هم دیدنی است.

محمد: هذا البستان جميل جداً. مرقد کمال الملک أيضاً ملفت.

علی: آیا می دانی کمال الملک که بود؟

علی: هل تعلم من کان کمال الملک؟

محمد: فکر می کنم نقاش بوده. درست است؟

محمد: أظنَّ أنه کان رساماً. صحيح؟

علی: بله. او از بهترین نقاشان ایران بوده وحدود ۸۰ سال پیش در گذشته است.

علی: نعم. انه کان من أفضل رسامي ایران وقد توفي قبل حوالي ثمانين عاماً.

محمد: آیا او اهل شهر نیشابور بوده؟

محمد: هل کان هو من أهالي مدينة نیشابور؟

علی: نه. کمال الملک کاشانی بوده ودر سن نوجوانی به تهران، وبعد از آنجا به اروپا رفته است.

علی: لا. کان کمال الملک کاشانیاً وذهب إلى طهران في سن الحادثة وثم ذهب من هناك إلى أوروبا.

المفردات: الجزء الثاني

طعم = آموختن

فُتی = هنری

أصبح = شد

شيخوخة = پیری

آخر العمر = پایان عمر

هنا = اینجا

عاش = زندگی کرد

لوحة = تابلو

لوحات = تابلوها

متحف = موزه

متاحف = موزه ها

البلدان الأخرى = کشورهای دیگر

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا کمال الملک برای آموختن نقاشی به اروپا رفت؟

محمد: هل ذهب کمال الملک إلى اوروبا للتعلم الرسم؟

علی: بله، سپس به ایران بازگشت و مدیر یک مدرسه هنری شد.

علی: نعم، ثم عاد إلى ایران وأصبح مديرًا لمدرسة فنية

محمد: پس چرا آرامگاهش در نیشابور است؟

محمد: فلماذا مرقدہ في نیشابور؟

علی: چون در سن پیری، به نیشابور آمد و تا پایان عمرش در اینجا زندگی کرد.

علی: لائے جاء إلى نیشابور في سن الشيخوخة وعاش هنا حتى آخر عمره.

محمد: آیا تابلوهایش هم در نیشابور است؟

محمد: هل لوحاته أيضاً في نیشابور؟

علی: نه. تابلوهایش در موزه های مختلف ایران و کشورهای دیگر است.

علی: لا. لوحاته في مختلف متاحف ایران والبلدان الأخرى.

نستمع الان إلى الحوار كاملاً باللغة الفارسية فقط.

محمد: این باغ بسیار زیباست. آرامگاه کمال الملک هم دیدنی است.

علی: آیا می دانی کمال الملک که بود؟

محمد: فکر می کنم نقاش بوده. درست است؟

علی: بله. او از بهترین نقاشان ایران بوده و حدود ۸۰ سال پیش در گذشته است.

محمد: آیا او اهل شهر نیشابور بوده؟

علی: نه. کمال الملک کاشانی بوده و در سن نوجوانی به تهران، و بعد از آنجا به اروپا رفته است.

محمد: آیا کمال الملک برای آموختن نقاشی به اروپا رفت؟

علی: بله، سپس به ایران بازگشت و مدیر یک مدرسه هنری شد.

محمد: پس چرا آرامگاهش در نیشابور است؟

علی: چون در سن پیری، به نیشابور آمد و تا پایان عمرش در اینجا زندگی کرد.

محمد: آیا تابلوهایش هم در نیشابور است؟

علی: نه. تابلوهایش در موزه های مختلف ایران وکشورهای دیگر است.

٩١

حوار بین محمد و طبیبة أخصائية. لأنَّ محمداً يعاني من الصداع ولديه غثيان.

المفردات: الجزء الاول

جلس = بنشين

أمس الأول = پریروز

أشعر بالصداع = سرم درد می کند

دوار = سر گیجه

فم = دهان

فمک = دهانت

إفتح = بازکن

أري = ببینم

حيناً = گاهی

لسان = زبان

لسائق = زبانت

ألم في البطن = دل درد

إسمح = إجازه بده

ضغط الدم = فشار خون

أقيس = اندازه بگیرم

رجاءً = لطفاً

كم = آستین

إرفع = بالا بزن

الحوار: الجزء الاول.

محمد: سلام.

محمد: مرحباً.

خانم دکتر: سلام. بفرما بنشین. چه شده است؟

طبیبه: مرحباً. تفضل إجلس. ماذا حدث؟

محمد: از پریروز سرم درد می کند. حالت تهوع هم دارم.

محمد: من أمس الأولأشعر بالصداع. لدی غثیان أيضاً.

خانم دکتر: آیا احساس سرگیجه هم می کنی؟

طبیبه: هل تشعر بالدوار أيضاً؟

محمد: بله. گاهی احساس سرگیجه می کنم.

محمد: نعم، أشعر بالدوار حيناً.

خانم دکتر: دهانت را باز کن تا زیانت را ببینم. آیا احساس دل درد هم می کنی؟

طبیبه: افتح فمک لاري لسانك. هل تشعر بألم في البطن أيضاً؟

محمد: نه احساس دل درد نمی کنم.

محمد: لا ، لا أشعر بألم في البطن.

خانم دکتر: اجازه بده فشار خونت را اندازه بگیرم. لطفاً آستینت را بالا بزن.

طبیبه: إسمح لي أن أقيس ضغط دمك. رجاء ارفع كمك.

محمد: چشم. بفرما.

محمد: سمعاً. تفضلي.

المفردات: الجزء الثاني

رزمه=پک بسته

حبة دواء=قرص

شراب دواء=شربت

ابرة=آمپول

أكتب=مي نويسن

تحليل الدم=آزمایش خون

دهن الدم=چربی خون

فطور=صبحانه

إذهب=برو

مختر = آزمایشگاه

تحلیل = آزمایش

اول = اولین

الحوار: الجزء الثاني.

خانم دکتر: فشار خونت عادی است. برایت یک بسته قرص، یک شربت و دو آمپول می نویسم. بهتر است آزمایش خون بدھی. شاید چربی خون داشته باشی.

طبیبه: ضغط دمک اعتعابی. اکتب لک وصفة بزرمه حبات وشراب وابرتین. الأفضل أن تجري تحلیلاً للدم. ربما هناك ارتفاع في الدهن بدمك.

محمد: کی می توانم آزمایش بدهم؟

محمد: متی أستطيع أن أجري التحليل؟

خانم دکتر: فردا صبح قبل از صبحانه به آزمایشگاه برو.

طبیبه: إذهب إلى المختبر صباح الغد قبل تناول الفطور.

محمد: خیلی منون. جواب آزمایش را در اولین فرصت خدمتان می آورم.

محمد: شکراً جزیلاً. ساتي إليکم بنتیجة التحلیل في أول فرصة.

الحوار بالكامل باللغة الفارسية.

محمد: سلام.

خانم دکتر: سلام. بفرما بنشین. چه شده است؟

محمد: از پریروز سرم درد می کند. حالت تهوع هم دارم.

خانم دکتر: آیا احساس سرگیجه هم می کنی؟

محمد: بل، گاهی احساس سرگیجه می کنم.

خانم دکتر: دهانت را باز کن تا زبانت را ببینم. آیا احساس دل درد هم می کنی؟

محمد: نه احساس دل درد نمی کنم.

خانم دکتر: اجازه بده فشار خونت را اندازه بگیرم. لطفاً آستینت را بالا بزن.

محمد: چشم. بفرما.

خانم دکتر: فشار خونت عادی است. برایت یک بسته قرص، یک شربت و دو آمپول می نویسم. بهتر است آزمایش خون بدھی. شاید چربی خون داشته باشی.

محمد: کی می توانم آزمایش بدهم؟

خانم دکتر: فردا صبح قبل از صبحانه به آزمایشگاه برو.

محمد: خيلي منون. جواب آزمایش را در اولین فرصت خدمتتان می آورم.

٩٢

حوار آخر بین محمد والطبیبه، التي راجعها في عيادتها بسبب معاناته الصداع، وهو يقدم لها نتيجة تحليل الدم، الذي أوصته به، ليتأكد ما إذا كان الألم هو بسبب ارتفاع نسبة الدهن في دمه أم لا.
المفردات: الجزء الاول

أهلاً وسهلاً = خوش آمدی

بسبب = به خاطر

صداع = سردد

جنتكم = خدمت شما رسیدم

تحليل الدم = آزمایش خون

جئت به = آوردم

أتدکر = یادم هست

تحسن حالی = بهتر شدم

أتناول = می خورم

هات = بدہ

دهن الدم = چربی خون

الحوار: الجزء الاول.

محمد: سلام.

محمد: مرحباً.

خانم دکتر: سلام. خوش آمدی. بفرما. حالت چطور است؟

الطبیبه: مرحباً: أهلاً وسهلاً. تفضل. کیف حالک؟

محمد: پریروز به خاطر سردد خدمت شما رسیدم و الان جواب آزمایش خون را آوردم.

محمد: جنتکم أمس الأول بسبب الصداع و الان جئت نتیجه تحلیل الدم.

خانم دکتر: بله. یادم هست آیا سر دردت آرام شده؟

الطبیبه: نعم. أتدکر. هل سکن صداعک؟

محمد: بله. بهتر شده ام. ولی قرص وشربت را هنوز می خورم.

محمد: نعم، تحسن حالی. لکئی ما زلت أتناول الأقراص والشراب.

خانم دکتر: لطفاً جواب آزمایشت را بدہ ببینم.

الطبیبه: رجائً هات نتیجه التحلیل لأراها.

محمد: بفرماید.

محمد: تفضلوا.

خاتم دکتر: متشرکم... مشکلی نیست. چربی خونت عادی است.

الطبیبیة: شکرًا... لیست هنک مشکله. نسبة الدهن لديك عادیة.

المفردات: الجزء الثاني

حمدًا لله = خدا را شکر

بعض الشيء = کمی

قلق = نگران

کنت = بودم

شاب = جوان

نشط = سرحد

تناول = خوردن

دواء = دارو

أدوية = داروها

أوصال = ادامه می دهم

تناول = بخور

بعد غد = پس فردا

توقف عن = قطع کن

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: خدا را شکر که چربی خون ندارم. کمی نگران بودم.

محمد: الحمد لله لعدم وجود دهن زائد في دمي. كنت قلقاً بعض الشيء.

خاتم دکتر: چرا نگران شدی؟ توجوان و سرحدی.

الطبیبیة: لماذا قلت؟ أنت شاب ونشط.

محمد: آیا خوردن داروها را ادامه بدھم؟

محمد: هل أوصال تناول الأدوية؟

خاتم دکتر: بله. تا پس فردا داروها را بخور. اگر سردرد نداشتی داروها را قطع کن.

الطبیبیة: نعم. تناول الأدوية حتى بعد غد. إذا زال صداعك توقف عن تناول الأدوية.

محمد: متشرکم.

محمد: شکرا.

کامل الحوار بالفارسية.

محمد: سلام.

خانم دکتر: سلام. خوش آمدی. بفرما. حالت چطور است؟

محمد: پریروز به خاطر سردرد خدمت شما رسیدم و الان جواب آزمایش خون را آوردم.

خانم دکتر: بله. یادم هست آیا سر دردت آرام شده؟

محمد: بله. بهتر شده ام. ولی قرص و شربت را هنوز می خورم.

خانم دکتر: لطفاً جواب آزمایش را بده ببینم.

محمد: بفرمانید.

خانم دکتر: متشرکم... مشکلی نیست. چربی خونت عادی است.

محمد: خدا را شکر که چربی خون ندارم. کمی نگران بودم.

خانم دکتر: چرا نگران شدی؟ توجوان و سرحالی.

محمد: آیا خوردن داروها را ادامه بدهم؟

خانم دکتر: بله. تا پس فردا داروها را بخور. اگر سردرد نداشتی داروها را قطع کن.

محمد: متشرکم.

_____ ٩٣

سنترعف على مهرجان فجر الدولي للأفلام السينمائية، والذي يقام في طهران كلّ عام بمناسبة ذكري انتصار الثورة الإسلامية. وذلك من خلال حوار بين الزميلين محمد و علي.
المفردات: الجزء الاول

هذه الأيام = این روزها

مزدحم = شلوغ

رصيف = پیاده رو

أنظر = نگاه کن

كم هو مزدحم = چه قدر شلوغ است!

خاصة = مخصوصاً

قرب = نزدیک

مهرجان دولي = جشنواره بین المللی

يقام = برگزار می شود

كلَّ عام = هر سال

شهر بهمن = بهمن ماه

الحوار: الجزء الاول.

محمد: این روزها میدان ولی عصر خيلي شلوغ است.

محمد: هذه الأيام ... میدان ولی عصر مزدحم جداً.

علي: آره. پیاده رو را نگاه کن چه قدر شلوغ است! مخصوصاً نزدیک سینما.

علي: نعم. أنظر إلى الرصيف كم هو مزدحم! خصوصاً قرب السينما.

محمد: درست است. نزدیک سینما قدس خيلي شلوغ است.

محمد: صحيح! قرب سینما القدس مزدحم جداً.

علي: این روزها در تهران جشنواره فیلم فجر برگزار می شود.

علي: هذه الأيام يقام في طهران مهرجان فجر للأفلام.

محمد: جشنواره فیلم فجر !!

محمد: مهرجان فجر للأفلام !!

علي: بله. این جشنواره بین المللی است و هر سال در بهمن ماه برگزار می شود.

علي: نعم. هذا مهرجان دولي ويقام في شهر بهمن من كلَّ عام.

المفردات: الجزء الثاني

يريدون أن يشاهدو = می خواهند ببینند

يشاركون = شرکت می کنند

كثير = بسياري

شاهد = ببینيم

لا أعرف = نمي دانم

نشرتي = می خريم

أحبَّ أن أشاهد = دوست دارم ببینم

فلم أسرى = فيلم خانوادگي

صديقي = دوستم

ليشتري = بخرد

مسرح = تئاتر

بطاقة = بليط

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا آنها می خواهند فیلمهای جشنواره را ببینند؟

محمد: هل يريد هولاء أن يشاهدوا أفلام المهرجان؟

علي: بله. فیلمهای ایرانی و خارجی بسیاری در این جشنواره شرکت می کنند.

علي: نعم. أفلام ایرانیة وخارجیة كثيرة تشارک في هذا المهرجان.

محمد: آیا ما هم می توانیم به سینما برویم و یک فیلم جشنواره را ببینیم؟

محمد: هل نستطيع نحن أيضاً أن نذهب إلى السينما ونشاهد أحد أفلام المهرجان؟

علي: نمی دانم آیا می توانیم بليط بخریم یا نه. چون این روزها سینماها خیلی شلوغ است.

علي: لا أعرف هل نستطيع أن نشتري بطاقة أم لا. لأن دور السينما مزدحمة جداً هذه الأيام.

محمد: من دوست دارم یک فیلم خانوادگی و یا تاریخی ببینم.

محمد: أنا أحب أن أشاهد فلماً أسريراً أو تاريخياً.

علي: دوستم مجید دانشجوی تئاتر است. به او تلفن می کنم و از او می خواهم دو عدد بليط برای ما بخرد.

علي: صدیقی مجید طالب فی فرع المسرح. اتصل به هاتفیاً وأطلب منه أن يشتري لنا بطاقتين.

الحوار الكامل بالفارسية.

محمد: این روزها میدان ولی عصر خیلی شلوغ است.

علي: آره. پیاده رو را نگاه کن چه قدر شلوغ است! مخصوصاً نزدیک سینما.

محمد: درست است. نزدیک سینما قدس خیلی شلوغ است.

علي: این روزها در تهران جشنواره فیلم فجر برگزار می شود.

محمد: جشنواره فیلم فجر !!

علي: بله. این جشنواره بین المللی است و هرسال در بهمن ماه برگزار می شود.

محمد: آیا آنها می خواهند فیلمهای جشنواره را ببینند؟

علي: بله. فیلمهای ایرانی و خارجی بسیاری در این جشنواره شرکت می کنند.

محمد: آیا ما هم می توانیم به سینما برویم و یک فیلم جشنواره را ببینیم؟

علي: نمی دانم آیا می توانیم بليط بخریم یا نه. چون این روزها سینماها خیلی شلوغ است.

محمد: من دوست دارم یک فیلم خانوادگی و یا تاریخی ببینم.

علي: دوستم مجید دانشجوی تئاتر است. به او تلفن می کنم و از او می خواهم دو عدد بلیط برای ما بخرد.

٩٤

الحوار بين محمد و علي حول مهرجان فجر الدولي للأفلام السينمائية في طهران. فكما تعلمون إن محمدًا كان يرغب في مشاهدة أحد الأفلام المتنافسة في المهرجان، لكن نظرًاً لصعوبة الحصول على بطاقة قرر علي الإتصال بصديق مجید، والذي يدرس الفنون المسرحية في الجامعة، كي يوفر بطاقتين لمحمد وعلي. فماذا فعل مجید؟ وهل استطاع الحصول على بطاقتين؟

المفردات: الجزء الاول

بطاقة = بلیط

ماذا فعلت؟ چه کار کردی؟

صديقك = دوست

اتصلت هاتفيًا = تلفن کردی

تقول = می گویی

اتصلت هاتفيًا = تلفن کردم

مرتين = دوبار

قال = گفت

الأربعاء = چهارشنبه

اشترى = خرید

عاطل = بیکار

أنا مسror = من خوشحال

تزامناً = همزمان

أول مرّة = اولین بار

اقامة = برگزاری

الحوار: الجزء الاول.

محمد: برای تهیه بلیط چکار کردی؟ آیا به دوستت تلفن کردی؟

محمد: ماذا فعلت لتهیئة البطاقة؟ هل إتصلت بصديقك هاتفيًا؟

علي: مجید را می گویی؟ بله. به او دوبار تلفن کردم.

علي: تقصد مجیداً؟ نعم. إتصلت به هاتفيًا مرتين.

محمد: مجید چه گفت؟

محمد: ماذا قال مجید؟

علي: گفت برای چهارشنبه بعد از ظهر بلیط خریده است.

علي: قال أنه قد اشتري بطاقة لبعد ظهر الأربعاء.

محمد: خيلي خوب است. من خوشحالم که می توانم همزمان با جشنواره بین المللی فجر به سینما بروم.

محمد: جيد جداً. أنا مسرور لأنني أستطيع أن أذهب إلى السينما تزامناً مع مهرجان فجر الدولي.

علي: من هم براي أولین بار است که در زمان برگزاری جشنواره فیلم به سینما می روم.

علي: أنا أيضاً ... لأول مرة أذهب إلى السينما في وقت اقامة مهرجان الأفلام.

المفردات: الجزء الثاني

ناجح = موفق

السيد مجید مجیدی = آقای مجید مجیدی

أعرف = می شناسم

مخرج = کارگردان

أطفال السماء = بچه های آسمان

شاهدت = دیده ام

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: فيلمهای سینمایی ایرانی بسیار جالبند.

محمد: الأفلام السينمائية الإيرانية رائعة جداً.

علي: بله. فيلمهای ایرانی در جشنواره های خارجی هم موفق هستند.

علي: نعم. الأفلام الإيرانية ناجحة في المهرجانات الأجنبية أيضاً.

محمد: من آقای مجید مجیدی را می شناسم. او یک کارگردان موفق ایرانی است.

محمد: أنا أعرف السيد مجید مجیدی. هو مخرج ایرانی ناجح.

علي: درست است. او از جشنواره فیلم برلین در آلمان هم جایزه گرفته است.

علي: صحيح. فهو قد فاز أيضاً بجائزة في مهرجان برلين للأفلام بألمانيا.

محمد: من فيلم بچه های آسمان را دیده ام. کارگردان این فیلم زیبا، آقای مجیدی است.

محمد: أنا قد شاهدت فلم أطفال السماء. مخرج هذا الفلم الجميل هو السيد مجیدی.

الحوار الكامل باللغة الفارسية.

محمد: براي تهيه بلطيچ کار کردي؟ آيا به دوست تلفن کردي؟

علي: مجید را می گویی؟ بله. به او دوبار تلفن کردم.

محمد: مجید چه کفت؟

علی: کفت برای چهارشنبه بعد از ظهر بليط خريده است.

محمد: خيلي خوب است. من خوشحالم که مي توانم همزمان با جشنواره بين المللی فجر به سينما بروم.

علی: من هم برای اولین بار است که در زمان برگزاری جشنواره فيلم به سينما می روم.

محمد: فيلمهای سینمایی ایرانی بسیار جالبند.

علی: بله. فيلمهای ایرانی در جشنواره های خارجی هم موفق هستند.

محمد: من آقای مجید مجیدی را می شناسم. او يک کارگردان موفق ایرانی است.

علی: درست است. او از جشنواره فيلم برلین در آلمان هم جایزه گرفته است.

محمد: من فيلم بچه های آسمان را دیده ام. کارگردان اين فيلم زيبا، آقای مجیدی است.

٩٥

حوار بين محمد وكمال، وهو مذيع ومتترجم في الإذاعة العربية بمؤسسة إذاعة وتلفزيون الجمهورية الإسلامية في ايران. وقد تعرف عليه مؤخرًا. كمال مواطن لبناني يجيد اللغة الفارسية. والحوار بينهما يدور حول مهنة كمال وقسم البرامج الموجهة بالمؤسسة والذي يبث برامج بأكثر من ثلاثين لغة.

المفردات: الجزء الاول

أي عمل؟ چه کاري؟

جنت = آمدي

تنزه = تفريح

سياحة = گردش

أعيش = زندگي مي کنم

لم آت = نیامده ام

تعمل = کار مي کني

موظف = کارمند

مؤسسة الإذاعة والتلفزيون = سازمان صدا وسیما

أعمل = کار مي کنم

مذيع = گوينده

أكثر من = بيش از

لغة = زبان

برنامجه إذاعي = برنامه راديوسي

بېڭ = پخش مي شود

قسم = بخش

البرامج الموجهة = برنامه هاي برون مرزي

الحوار: الجزء الاول.

محمد: براي چە كاري به ايران آمده اي؟ براي گرداش وتفریح؟

محمد: لأي عمل جنت إلى ايران؟ للسياحة والتترّه؟

كمال: نه. من در ايران زندگي مي کنم، براي تفریح به ايران نیامده ام.

كمال: لا أنا أعيش في ايران، لم آت إلى ايران للتترّه.

محمد: كجا كار مي کني؟ در سفارت لبنان؟

محمد: أين تعمل؟ في السفارة اللبنانية؟

كمال: نه. من کارمند سفارت نیستم. من در سازمان صدا وسیما کار مي کنم. من مترجم وگوینده راديو هستم.

كمال: لا. أنا لست موظف سفارة. أنا أعمل في موسسة الإذاعة والتلفزيون. أنا مترجم ومذيع إذاعي.

محمد: پس تو گوینده راديو عربي هستي!

محمد: إذن أنت مذيع الإذاعة العربية!

كمال: بله. در ايران راديوهایی به زبانهای مختلف وجود دارد. بیش از ۳۰ زبان.

كمال: نعم. توجد في ايران إذاعات بلغات مختلفة. أكثر من ثلاثين لغة.

محمد: يعني به همه این زبانها، برنامه راديویی پخش مي شود؟!

محمد: يعني تېڭ برامج إذاعية بكل هذه اللغات؟!

كمال: بله. در سازمان صدا وسیما يك بخش مهم به اسم برون مرزي وجود دارد.

كمال: نعم. في موسسة الإذاعة والتلفزيون قسم مهم باسم البرامج الموجهة.

الجزء الثاني

المفردات:

مستمع = شنوندە

مستمعون = شنوندگان

ينتجون = توليد مي کند

مشاهد = بیننده

مشاهدون = بینندگان

ییثون = پخش می کنند

رساله = نامه

پستلمون = دریافت می کنند

رسالة الكترونية = ایمیل

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا این رادیوها برای شنوندگان خارج از ایران برنامه پخش می کنند؟

محمد: هل تبّت هذه الإذاعات برامج المستمعين خارج ایران؟

کمال: بله. در برون مرزی برای شنوندگان و بینندگان نقاط مختلف دنیا برنامه های جالبی پخش می کنند.

کمال: نعم. في قسم البرامج الموجهة^{بیثَ} ون برامج رائعة للمستمعين والمشاهدين في أنحاء مختلفة من العالم.

محمد: آیا برنامه های برون مرزی مورد علاقه شنوندگان و بینندگان هست؟

محمد: هل تناول البرامج الموجهة إقبالاً من المستمعين والمشاهدين؟

کمال: بله. رادیوها وتلویزیونهای برون مرزی، نامه ها و ایمیل های زیادی را از شنوندگان و بینندگان دریافت می کنند.

کمال: نعم. تتسلّم إذاعات وتلفزيونات قسم البرامج الموجهة، رسائل كثيرة عادية والكترونية من المستمعين والمشاهدين.

الحوار الكامل باللغة الفارسية.

محمد: برای چه کاری به ایران آمده ای؟ برای گردش و تفریح؟

کمال: نه. من در ایران زندگی می کنم، برای تفریح به ایران نیامده ام.

محمد: کجا کار می کنی؟ در سفارت لبنان؟

کمال: نه. من کارمند سفارت نیستم. من در سازمان صدا و سیما کار می کنم. من مترجم و گوینده رادیو هستم.

محمد: پس تو گوینده رادیو عربی هستی!

کمال: بله. در ایران رادیوهایی به زبانهای مختلف وجود دارد. بیش از ۳۰ زبان.

محمد: یعنی به همه این زبانها، برنامه رادیویی پخش می شود؟!

کمال: بله. در سازمان صدا و سیما یک بخش مهم به اسم برون مرزی وجود دارد.

محمد: آیا این رادیوها برای شنوندگان خارج از ایران برنامه پخش می کنند؟

کمال: بله. در برون مرزی برای شنوندگان و بینندگان نقاط مختلف دنیا برنامه های جالبی پخش می کنند.

محمد: آیا برنامه های برونو مرزی مورد علاقه شنوندگان و بینندگان هست؟

کمال: بله. رادیوها و تلویزیونها برونو مرزی، نامه ها و ایمیل های زیادی را از شنوندگان و بینندگان دریافت می کنند.

٩٦

حوار آخر بین محمد و کمال حول وظيفة هذا الأخير في قسم الإذاعات الموجهة في مؤسسة إذاعة وتلفزيون الجمهورية الإسلامية في إيران.

المفردات: الجزء الأول

أی عمل؟ چه کاری؟

تنجز = انجام می دهی

تقریر = گزارش

مستمع = شنونده

مستمعون = شنوندگان

أتترجم = ترجمه می کنم

مذيع = گوینده

براماج = برنامه ها

ينتجون = تولید می کنند

يبيثون = پخش می کنند

صوت = صدا

نظرة = نگاه

تعرف = آشنایی

العالم = جهان

التعرف على ايران = ایران شناسی

الحوار: الجزء الأول.

محمد: در رادیو عربی چه کاری انجام می دهی؟

محمد: ما هو العمل الذي تتجزه في الإذاعة العربية؟

کمال: من اخبار و گزارشها را ترجمه می کنم. علاوه بر این گوینده خبر هم هستم.

کمال: أنا أترجم الأخبار والتقارير. علاوة على ذلك أنا مذيع أخبار أيضاً.

محمد: رادیوهایی برونو مرزی چه برنامه هایی برای شنوندگان تولید و پخش می کنند؟

محمد: ما هي البرامج التي تنتجه وتبثها إذاعات قسم البرامج الموجهة للمستمعين؟

كمال: صدای جمهوری اسلامی برنامه های مختلفی تولید می کند، مثل خبر، نگاهی به مطبوعات، آشنایی با اسلام، مسائل روز جهان، ایران شناسی وغیره ونلک.

كمال: ينتج صوت الجمهورية الإسلامية برامج مختلفة، مثل الأخبار، نظرة على الصحف، التعرف على الإسلام، قضايا العالم المعاصرة، التعرف على ايران و....

محمد: پس برنامه های متنوعی دارد.

محمد: إذن عندكم برامج منوعة.

كمال: بله. راديو شنوندگان زيادي دارد، پس باید برنامه های متنوعی داشته باشد.

كمال: نعم. للإذاعة مستمعون كثيرون، إذن يجب أن تكون لديها برامج منوعة.

المفردات: الجزء الثاني

حول = در مورد

تنتج = تولید می کنیم

أرجاء العالم = سراسر جهان

رسالة = نامه

علي اتصال = در تماس

رأي = نظر

تعرفون = می دانید

عاليق: رغبات = عاليق

نېټ = پخش می کنیم

حتي اليوم = تا امروز

لم أستمع = گوش نکرده ام

تردد = فرکاتس

أعطي = می دهم

طېب = راستي

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: راديوهای برون مرزی چه تعداد شنوندگان دارند؟

محمد: کم هو عدد مستمعي الإذاعات بقسم البرامج الموجهة؟

كمال: اين راديوها در سراسر جهان شنونده دارند. شنوندگان از طريق نامه، تلفن وایمیل با برنامه ها در تماس هستند.

كمال: لهذه الإذاعات مستمعون في ارجاء العالم، المستمعون على اتصال بالبرامج عن طريق الرسائل والهاتف والإيميل.

محمد: پس شما نظر شنوندگان را در مورد برنامه ها می دانید!

محمد: إذن أنت تعرفون آراء المستمعين حول البرامج!

كمال: بله. ما با توجه به علیق شنوندگان برنامه هایی را برای آنها پخش می کنیم.

كمال: نعم. نحن نبئ برامج للمستمعين بناء على رغباتهم.

محمد: من تا امروز هیچ یک از رادیوهای برون مرزی را گوش نکرده ام.

محمد: أنا لم استمع حتى اليوم إلى أيٍ من اذاعات قسم البرامج الموجهة.

كمال: من به شما فرکانس رادیو عربی می دهم.

كمال: أنا أعطيكم تردد الإذاعة العربية.

النص الكامل للحوار بين محمد وكمال باللغة الفارسية.

محمد: در رادیو عربی چه کاری انجام می دهی؟

كمال: من اخبار وگزارشها را ترجمه می کنم. علاوه بر این گوینده خبر هم هستم.

محمد: رادیوهای برون مرزی چه برنامه هایی برای شنوندگان تولید وپخش می کنند؟

كمال: صدای جمهوری اسلامی برنامه های مختلفی تولید می کند، مثل خبر، نگاهی به مطبوعات، آشنایی با اسلام، مسائل روز جهان، ایران شناسی وغیره ونلک.

محمد: پس برنامه های متنوعی دارید.

كمال: بله. رادیو شنوندگان زیادی دارد، پس باید برنامه های متنوعی داشته باشد.

محمد: رادیوهای برون مرزی چه تعداد شنونده دارند؟

كمال: اين راديوها در سراسر جهان شنونده دارند. شنوندگان از طريق نامه، تلفن وایمیل با برنامه ها در تماس هستند.

محمد: پس شما نظر شنوندگان را در مورد برنامه ها می دانید!

كمال: بله. ما با توجه به علیق شنوندگان برنامه هایی را برای آنها پخش می کنیم.

محمد: من تا امروز هیچ یک از رادیوهای برون مرزی را گوش نکرده ام.

كمال: من به شما فرکانس رادیو عربی می دهم.

_____ ٩٧

حوار بين محمد وعلي حول الامتحانات المدرسية والمراحل الدراسية في ايران.

المفردات: الجزء الاول

حول = در مورد

تلاميذ = دانش آموزان

قرأت = خواندم

قريب = نزديك

شهر = ماه

مرحلة = دوره

مراحل دراسية = دوره هاي آموزشي

لک = برایت

أوضح = توضیح می دهم

يجب أن أوضح = باید توضیح بدھم

من أین؟ از کجا؟

أبداً = شروع کنم

مدرسة إبتدائية = دبستان

مدرسة متوسطة = راهنمایی

أقول (اتحدت) = می گویم

قل = بگو

ابن السنة الخامسة = پنج ساله

ما قبل الإبتدائية = پیش دبستان

الحوار: الجزء الاول.

محمد: امروز مقاله اي در مورد امتحانات مدارس خواندم.

محمد: قرأت اليوم مقالاً حول امتحانات المدارس.

علي: فصل امتحانات نزديك است. ماه خرداد، ماه امتحانات است.

علي: موسم الامتحانات قریب. شهر خرداد، هو شهر الامتحانات.

محمد: دوره هاي آموزشي در ایران چگونه است؟

محمد: كيف هي مراحل الدراسة في ایران؟

علي: باید برایت توضیح بدھم. از کجا شروع کنم؟ از دبستان می گویم.

علي: يجب أن أوضح لك. من أين أبدأ؟ اتحدث عن الابتدائية.

محمد: بگو.

محمد: قل.

علي: بچه های پنج ساله، ابتداء به کلاس پیش دبستانی می روند.

علي: الأطفال في الخامسة من أعمارهم، يذهبون بداية إلى صفوف ما قبل الابتدائية.

المفردات: الجزء الثاني

يذهبون = می روند

رسم = نقاشی

أشياء = چیزها

كم سنة؟ چند سال؟

يستغرق = طول می کشد

قراءة = خواندن

يدرسون = درس می خوانند

كتابة = نوشتن

رياضيات = رياضي

إذن = به این ترتیب

إبن السنة السادسة = شش ساله

إبن الحادية عشرة = یازده ساله

بعد = پس از

يبدأ = شروع می شود

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: دوره پیش دبستانی اینجا چگونه است؟

محمد: كيف هي مرحلة ما قبل الابتدائية هنا؟

علي: در دوره پیش دبستانی، بچه ها اعداد، نقاشی و چیزهای مختلف یاد می گیرند.

علي: في مرحلة ما قبل الابتدائية، يتعلم الأطفال الأعداد والرسم وأشياء مختلفة.

محمد: دوره های پیش دبستانی ودبستان در ایران چند سال طول می کشد؟

محمد: کم سنه تستغرق مرحله ما قبل الابتدائيه في ايران؟

علي: پيش دبستانی يك سال ودبستان ۵ سال طول مي كشد. خواندن ونوشتن، رياضي، علوم، اجتماعي وقرآن درسهاي دوره دبستان هستند.

علي: تستغرق مرحله ما قبل الابتدائيه سنه واحده والإبتدائيه خمس سنهات. القراءه والكتابه، الرياضيات، العلوم، الاجتماع والقرآن هي دروس المرحله الإبتدائيه.

محمد: به اين ترتيب، در ايران بچه هاي ۶ تا ۱۱ ساله به دبستان مي روند.

محمد: إذن، الأطفال أبناء السادسة وحتى الحادية عشرة يذهبون إلى الإبتدائية في ايران.

علي: بله. ويس از دبستان، دوره راهنمایی شروع مي شود. دانش آموزان ۳ سال نيز در دوره راهنمایی درس مي خوانند.

علي: نعم. وبعد الإبتدائية، تبدأ مرحلة المتوسطة. التلاميذ يدرسون ثلاث سنوات أيضاً في مرحلة المتوسطة.

الآن نستمع إلى الحوار الكامل باللغة الفارسية.

محمد: امروز مقاله اي در مورد امتحانات مدارس خواندم.

علي: فصل امتحانات نزديك است. ماه خرداد، ماه امتحانات است.

محمد: دوره هاي آموزشي در ايران چگونه است؟

علي: باید برایت توضیح بدhem. از کجا شروع کنم؟ از دبستان می گوییم.

محمد: بگو.

علي: بچه هاي پنج ساله، ابتدا به کلاس پيش دبستانی مي روند.

محمد: دوره پيش دبستانی اینجا چگونه است؟

علي: در دوره پيش دبستانی، بچه ها اعداد، نقاشي وچيزهای مختلف یاد می کيرند.

محمد: دوره هاي پيش دبستانی ودبستان در ايران چند سال طول مي كشد؟

علي: پيش دبستانی يك سال ودبستان ۵ سال طول مي كشد. خواندن ونوشتن، رياضي، علوم، اجتماعي وقرآن درسهاي دوره دبستان هستند.

محمد: به اين ترتيب، در اiran بچه هاي ۶ تا ۱۱ ساله به دبستان مي روند.

علي: بله. ويس از دبستان، دوره راهنمایی شروع مي شود. دانش آموزان ۳ سال نيز در دوره راهنمایی درس مي خوانند.

٩٨

حوار آخر بين محمد وعلي حول مراحل الدراسة في ايران، وهذه المرة حول مرحلة الإعدادية.

المفردات: الجزء الاول

ابتدائية = دبستان

متوسطة = راهنمایی

أطفال = بچه ها

تلميذ = دانش آموز

تلاميذ = دانش آموزان

يغدوون = طی می کنند

ثانوية = دبیرستان

ثلاث سنوات = سه سال

يستغرق = طول می کشد

شهادة = مدرک

يتألون شهادة دراسية = مدرک تحصیلی می گیرند

نيل الدبلوم = گرفتن دیپلم

يستطيعون أن يذهبوا = می توانند بروند

أحد = کسی

يجب = باید

يريد أن يذهب = می خواهد برود

جامعة = دانشگاه

يجب أن يدرس = باید بخواند

سنة أخرى = یک سال دیگر

ما قبل الجامعة = پیش دانشگاهی

يسمى = نامیده می شود

الحوار: الجزء الاول.

محمد: در ایران، پس از دوره های دبستان و راهنمایی، دانش آموزان چه مرحله ای را طی می کنند؟

محمد: في ايران، بعد مرحلتي الابتدائية والمتوسطة، أية مرحلة يغدوون التلاميذ؟

علي: أنها پس از دوره راهنمایی به دبیرستان می روند.

علي: هم يذهبون للثانوية بعد مرحلة المتوسطة.

محمد: دبیرستان چند سال طول می کشد؟

محمد: كم سنة تستغرقها الثانوية؟

علي: دوره دبیرستان سه سال طول می کشد، و پس از آن دانش آموزان مدرک دیپلم می گیرند.

علي: مرحلة الثانوية تستغرق ثلاث سنوات، وبعدها ينال التلاميذ شهادة الدبلوم.

محمد: پس از گرفتن مدرک دیپلم آیا می توانند وارد دانشگاه شوند؟

محمد: بعد نيل شهادة الدبلوم هل يستطيعون دخول الجامعة؟

علي: نه. اگر کسی بخواهد وارد دانشگاه شود، باید پس از دیپلم یک سال دیگر درس بخواند، این دوره پیش دانشگاهی نامیده می شود.

علي: لا. إذا أراد أحد دخول الجامعة، يجب أن يدرس سنة أخرى بعد الدبلوم. هذه المرحلة تسمى مرحلة ما قبل الجامعة.

المفردات: الجزء الثاني

متشابه = يكسان

يتعلّمون = ياد مي گيرند

فرع = رشته

فروع = رشته ها

يستطيعون أن يدرسو = می توانند درس بخوانند

أيَ فروع؟ چه رشته هایی؟

رياضيات = رياضي

العلوم التجريبية = علوم تجربى

أدبي = علوم انساني

مجموعة من = گروهی از

مدرسة الفنون = هنرستان

محاسبة = حسابداري

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا همه دانش آموزان در دوره دبیرستان دروس يكسان ياد مي گيرند؟

محمد: هل يتعلّم جميع التلاميذ دروساً متشابهة في مرحلة الثانوية؟

علي: نه. دانش آموزان می توانند در رشته های مختلف درس بخوانند.

علي: لا. يستطيع التلاميذ أن يدرسو في فروع مختلفة.

محمد: مثلًا چه رشته هایی؟

محمد: أي فروع مثلًا؟

علي: رشته های رياضي، علوم تجربى و علوم انساني، و گروهی از دانش آموزان هم به هنرستان می روند.

علي: فروع الرياضيات والعلوم التجريبية والفرع الأدبي، ويذهب مجموعة من التلاميذ أيضاً إلى مدرسة الفنون.

محمد: آیا در هنرستان هم رشته های مختلفی وجود دارد؟

محمد: هل توجد في مدرسة الفنون فروع مختلفة أيضاً؟

علي: بله، رشته هایی مثل مکانیک، کامپیوتر، حسابداری، گرافیک، وغير آنها.

علي: نعم. فروع مثل المکانیک، الکومپیوٹر، المحاسبة، الغرافیک، وغيرها.

الحوار الكامل باللغة الفارسية.

محمد: در ایران، پس از دوره های دبستان وراهنمایی، دانش آموزان چه مرحله ای را طی می کنند؟

علي: آنها پس از دوره راهنمایی به دبیرستان می روند.

محمد: دبیرستان چند سال طول می کشد؟

علي: دوره دبیرستان سه سال طول می کشد، وپس از آن دانش آموزان مدرک دیپلم می گیرند.

محمد: پس از گرفتن مدرک دیپلم آیا می توانند وارد دانشگاه شوند؟

علي: نه. اگر کسی بخواهد وارد دانشگاه شود، باید پس از دیپلم یک سال دیگر درس بخواند، این دوره پیش دانشگاهی نامیده می شود.

محمد: آیا همه دانش آموزان در دوره دبیرستان دروس یکسان یاد می گیرند؟

علي: نه. دانش آموزان می توانند در رشته های مختلف درس بخوانند.

محمد: مثلًا چه رشته هایی؟

علي: رشته های ریاضی، علوم تجربی وعلوم انسانی، وگروهی از دانش آموزان هم به هنرستان می روند.

محمد: آیا در هنرستان هم رشته های مختلفی وجود دارد؟

علي: بله، رشته هایی مثل مکانیک، کامپیوتر، حسابداری، گرافیک، وغير آنها.

٩٩

الحوار يتعلق بمراحل الدراسة في ايران والإمتحانات العامة لدخول الجامعات.

المفردات: الجزء الاول

كم؟ چقدر؟

امتحانات = دخول الجامعات گذشت

أسرة = خانواده

لأنَّ = برأي اینکه

مستقبل = آینده

له تأثير = تأثیر دارد

امتحان الدخول = آزمون ورودی

مهم جداً = بسیار مهم

صعب = دشوار

الأشخاص الذين = کسانی که

يشاركون = شرکت می کنند

يستطيعون أن يشاركوا = می توانند شرکت کنند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: آیا کنکور برای خانواده ها مهم است؟

محمد: هل هي مهمة امتحانات دخول الجامعات للأسر؟

علي: بله مهم است، برای اینکه در آینده دانش آموزان تاثیر دارد.

علي: نعم هي مهمة لأن لها تأثيراً علي مستقبل التلاميذ.

محمد: فکر می کنم آزمون ورودی دانشگاهها در ایران، مشکل است.

علي: أظن أن امتحانات دخول الجامعات في ایران صعبة.

علي: درست است. کنکور امتحان بسیار مهم ودشواری است.

علي: صحيح. امتحانات دخول الجامعات مهمة جداً وصعبة.

محمد: آیا کسانی که دبیلم دبیرستان دارند، می توانند در کنکور شرکت کنند؟

محمد: هل الأشخاص الذين لديهم شهادة الثانوية يستطيعون أن يشاركوا في امتحانات دخول الجامعات؟

علي: بله، کسانی که دبیلم دارند ویک سال در مدارس پیش دانشگاهی درس خوانده اند.

علي: نعم. الأشخاص الذين لديهم شهادة الثانوية ودرسوها سنة في مدارس ما قبل الجامعة.

المفردات: الجزء الثاني

مواضيعات = مسائل

إعدادية = دبیرستان

ينتخب = انتخاب می شود

فرع = رشته

كل مكان = همه جا

متزامن = هم زمان

كل عام = هر سال

یجري = برگزار مي شود

مدينه = شهر

مدن مختلفه = شهرهای مختلف

يدرسون = درس مي خوانند

يجب أن يدرسوا = باید درس بخوانند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: سوالهای کنکور از چه مسائلی است؟

محمد: أسئلة امتحانات دخول الجامعات من أي موضوعات؟

علي: سوالهای کنکور از کتابهای دوره دبیرستان و کتابهای پیش دانشگاهی انتخاب می شود.

علي: تنتخب أسئلة امتحانات دخول الجامعات من كتب مرحلة الثانوية وكتب ما قبل الجامعة.

محمد: پس برای هر رشته، سوالهای مخصوصی هست.

محمد: إذن هناك أسئلة خاصة لكل فرع.

علي: بله. مثلاً سوالهای رشته ریاضی فیزیک از سوالهای رشته علوم تجربی متفاوت است.

علي: نعم. مثلاً أسئلة فرع الرياضيات والفيزياء تختلف عن أسئلة فرع العلوم التجريبية.

محمد: آیا این آزمون در همه جای ایران بطور هم زمان برگزار می شود؟

محمد: هل هذه الإمتحان يجري بشكل متزامن في أنحاء ايران؟

علي: بله. این آزمون هر سال در یک زمان واحد در شهرهای مختلف ایران برگزار می شود.

علي: نعم. هذا الإمتحان يجري كل سنة وفي زمن واحد في مختلف المدن الإيرانية.

الحوار كاماً باللغة الفارسية.

محمد: آیا کنکور برای خانواده ها مهم است؟

علي: بله مهم است، برای اینکه در آینده دانش آموزان تاثیر دارد.

محمد: فکر می کنم آزمون ورودی دانشگاهها در ایران، مشکل است.

علي: درست است. کنکور امتحان بسیار مهم و دشواری است.

محمد: آیا کسانی که دیپلم دبیرستان دارند، می توانند در کنکور شرکت کنند؟

علي: بله، کسانی که دیپلم دارند و یک سال در مدارس پیش دانشگاهی درس خوانده اند.

محمد: سوالهای کنکور از چه مسائلی است؟

علی: سوالهای کنکور از کتابهای دوره دبیرستان و کتابهای پیش دانشگاهی انتخاب می شود.

محمد: پس برای هر رشته، سوالهای مخصوصی هست.

علی: بله. مثلاً سوالهای رشته ریاضی فیزیک از سوالهای رشته علوم تجربی متفاوت است.

محمد: آیا این آزمون در همه جای ایران بطور هم زمان برگزار می شود؟

علی: بله. این آزمون هر سال در یک زمان واحد در شهرهای مختلف ایران برگزار می شود.

١٠

الحوار حول الجامعات الإيرانية و سنستمع إليه بعد تعلم المفردات.

المفردات: الجزء الأول

تعلم = می دانی

اخترت = انتخاب کردم

تحب = علاقه داری

ربما = شاید

بالطبع = البته

جامعات = دانشگاه ها

من الناحية العلمية = از نظر علمی

مستوي = سطح

صحيح ما تقول = درست می گویی

دارس = تحصیل کرده

دارسون = تحصیل کرده ها

حالياً = اکنون

يعملون = کار می کنند

طبيب = پزشک

أطباء = پزشکان

عمل = کار

أري = می بینم

بلدان = کشورها

الحوار: الجزء الأول.

محمد: آیا می دانی چرا من ایران را برای تحصیل انتخاب کردم؟

محمد: أتعلم لماذا اخترّت إيران للدراسة؟

علي: شايد به زبان وادبيات فارسي علاقه داري.

علي: ربما تحبّ اللغة والأدب الفارسي.

محمد: بل، البته، اما اين دليل ديگري هم دارد. وآن اينکه دانشگاههای ایران از نظر علمي در سطح خوبی هستند.

محمد: نعم، بالطبع، لكن لذلک دليل آخر أيضاً وهو أن الجامعات الإيرانية على مستوىً جيد من الناحية العلمية.

علي: درست می گویی. تحصیل کرده های ایران اکنون در مراکز مهم علمی وتحقیقاتی دنیا کار می کنند.

علي: صحيح ما تقول. الدارسون في ایران یعملون حالياً بالمراکز العلمية والبحثية المهمة في العالم.

محمد: کار پزشکان ایرانی هم بسیار خوب است. من می بینم که از کشورهای همسایه برای مداوا به ایران می آیند.

محمد: عمل الأطباء الإيرانيين أيضاً جيد جداً. أنا أرى من يأتون من دول الجوار إلى إيران بهدف العلاج.

علي: این پزشکان دردانشگاه های بزرگ ایران تحصیل کرده اند.

علي: هولاء الأطباء قد درسوا في كبريات الجامعات الإيرانية.

المفردات: الجزء الثاني

كل = همه

حكومي = دولتي

غير حكومي = غير دولتي

الجامعة الإسلامية الحرّة = دانشگاه آزاد اسلامي

جامعة "رسالة النور" = دانشگاه پیام نور

أكبر = بزرگترین

الشرق الأوسط = خاورمیانه

بالمراسلة = مکاتبه اي

طالب = جامعة دانشجو

الخميس = پنجشنبه

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا همه دانشگاه های ایران دولتي هستند؟

محمد: هل كل الجامعات الإيرانية حكومية؟

علي: نه. مثلاً دانشگاه آزاد اسلامي غير دولتي است، وآن بزرگترین دانشگاه خاورمیانه است.

علي: لا. مثلاً الجامعة الإسلامية الحرة غير حكومية، وهي أكبر جامعة في الشرق الأوسط.

محمد: آیا دانشگاه مکاتبه اي هم در ایران وجود دارد؟

محمد: هل توجد في ایران جامعة بالمراسلة أيضاً؟

علي: بله. البته. دانشگاه پیام نور یک دانشگاه مکاتبه اي است ودانشجویان می توانند روزهای پنجشنبه وجمعه در کلاسهاي اين دانشگاه شرکت کنند.

علي: نعم. بالطبع. جامعة "رسالة النور" هي جامعة بالمراسلة ويستطيع الطلاب أن يشاركونا في محاضراتها أيام الخميس والجمعة.

ندعوكم الآن أعزائي لاستماع الحوار الكامل بالفارسية.

محمد: آیا می دانی چرا من ایران را برای تحصیل انتخاب کردم؟

علي: شاید به زبان وادبیات فارسی علاقه داری.

محمد: بله. البته، اما این دلیل دیگری هم دارد. وآن اینکه دانشگاههای ایران از نظر علمی در سطح خوبی هستند.

علي: درست می گویی. تحصیل کرده های ایران اکنون در مراکز مهم علمی وتحقیقاتی دنیا کار می کنند.

محمد: کار پژوهان ایرانی هم بسیار خوب است. من می بینم که از کشورهای همسایه برای مداوا به ایران می آیند.

علي: این پژوهان دردانشگاه های بزرگ ایران تحصیل کرده اند.

محمد: آیا همه دانشگاه های ایران دولتی هستند؟

علي: نه. مثلاً دانشگاه آزاد اسلامی غير دولتی است، وآن بزرگترین دانشگاه خاورمیانه است.

محمد: آیا دانشگاه مکاتبه اي هم در ایران وجود دارد؟

علي: بله. البته. دانشگاه پیام نور یک دانشگاه مکاتبه اي است ودانشجویان می توانند روزهای پنجشنبه وجمعه در کلاسهاي اين دانشگاه شرکت کنند.

١٠١

حوارا حول محافظة خوزستان ومركزها أهواز، التي كانت في العهود الغابرية عاصمة شتوية للأخميين والأشكانيين والساسانيين، وهي تقع في جنوب غرب ایران، إلى جوار العراق والخليج الفارسي.
المفردات: الجزء الأول

سمعت = شنیدم

يذهبون = می روند

بعد غد = پس فردا

صيف = تابستان

حار = گرم

دلیل = راهنمای

قال = گفت

درجة الحرارة = دما

يصل = می رسد

ميناء = بندر

تنتفق دون = بازدید می کنید

أوَّد = دوست دارم

مجموعة سياحية = تور

الحوار: الجزء الاول.

حمید: از علی شنیدم که به استان خوزستان می روید.

حمید: سمعت من علی، إنكم ستدھبون إلى محافظة خوزستان.

محمد: بله. من وعلی وسعید پس فردا به اهواز می رویم.

محمد: نعم،انا وعلی وسعید سندھب الى اهواز بعد غد.

حمید: زمان مناسبی را انتخاب کردید. زمستان برای سفر به خوزستان مناسب است، چون در تابستان آنجا هوا بسیار گرم است.

حمید: اخترتم وقتاً مناسباً. الشتاء مناسب للسفر إلى خوزستان لأن الجو في الصيف حار جداً هناك.

محمد: راهنمای تور گفت دمای هوای اهواز مرکز خوزستان، در تابستان به ۵۰ درجه می رسد.

محمد: قال دليل المجموعة السياحية إن درجة الحرارة في أهواز مرکز خوزستان تصل إلى خمسين درجة في الصيف.

حمید: لابد از خلیج فارس وبندرهای آن هم بازدید می کنید.

حمید: وقد تنتفق دون موانئ الخليج الفارسي أيضاً.

محمد: بله. خيلي دوست دارم خلیج فارس را ببینم.

محمد: نعم. أوَّد كثيراً أن أشاهد الخليج الفارسي.

المفردات: الجزء الثاني

أثناء = هنگام

برأيي به نظر من

أجمل زبياترين

بحر = دریا

من المقرر = قرار است

ذهبت من قبل = قبلًا رفته ای

قديم جداً = خيلي قديمي

دائماً = هميشه

جزء = بخش

جزء من = بخشی از

الحوار: الجزء الثاني.

حميد: به نظر من خليج فارس زيباترين دريای ايران است.

حميد: برآيی الخليج الفارسي أجمل بحر في ايران.

محمد: قرار است به دو بندر آبادان وخرمشهر هم برويم.

محمد: من المقرر أن نذهب أيضاً إلى مينائي آبادان وخرمشهر.

حميد: خوب است چون دو بندر امام خميني وماهشهر هم در ساحل خليج فارس هستند.

حميد: جيد لأن ميناني الإمام الخميني وماهشهر أيضاً يقعان علي ساحل الخليج الفارسي.

محمد: فكر مي کنم تو قبلًا به استان خوزستان رفته ای. درست است؟

محمد: أظن أنك قد ذهبت من قبل إلى محافظة خوزستان. صحيح؟

حميد: بله. من منظره ساحل خليج فارس را هنگام غروب، خيلي دوست دارم.

حميد: نعم. أنا أحب منظر الغروب على ساحل الخليج الفارسي كثيراً.

محمد: آيا شهرهای خوزستان خيلي قديمي هستند؟

محمد: هل مدن خوزستان قديمة جداً؟

حميد: بله. شهرهای خوزستان تاریخی هستند و همیشه بخشی از ایران بوده اند.

حميد: نعم. مدن خوزستان تاریخیة وكانت دائماً جزءاً من ایران.

الحوار كاملاً باللغة الفارسية.

حميد: از علي شنیدم که به استان خوزستان می روید.

محمد: بله. من وعلي وسعید پس فردا به اهواز می رویم.

حميد: زمان مناسبی را انتخاب کردید. زمستان برای سفر به خوزستان مناسب است، چون در تابستان آنجا هوا بسیار گرم است.

محمد: راهنمای تور گفت دمای هوای اهواز مرکز خوزستان، در تابستان به ۵ درجه می رسد.

حميد: لابد از خليج فارس وبندرهای آن هم بازديد مي کنيد.

محمد: بله. خيلي دوست دارم خليج فارس را ببینم.

حميد: به نظر من خليج فارس زيباترين درياي ايران است.

محمد: قرار است به دو بندر آبادان وخرمشهر هم برويم.

حميد: خوب است چون دو بندر امام خميني وماشهر هم در ساحل خليج فارس هستند.

محمد: فکر مي کنم تو قبلًا به استان خوزستان رفته اي. درست است؟

حميد: بله. من منظره ساحل خليج فارس را هنگام غروب، خيلي دوست دارم.

محمد: آيا شهرهای خوزستان خيلي قدیمی هستند؟

حميد: بله. شهرهای خوزستان تاریخي هستند و همیشه بخشی از ایران بوده اند.

١٠٢

حوار بين محمد ودليل مجموعة سياحية، ينضم إليها محمد وزملاؤه في رحلة إلى محافظة خوزستان والخليج الفارسي.

المفردات: الجزء الاول

محافظة = استان

يقع = قرار دارد

سكن = جمعيت

قد سمعت = شنیده ام

نحو = حدود

أربعة ملايين = ميليون

لغة = زبان

يتكلّمون = صحبت مي کنند

مجموعة = گروه

مجموعات = گروه هاي

بدو = چادر نشين

يسكنون = ساکن هستند

الحوار: الجزء الاول.

راهنما: استان خوزستان در جنوب غربي ايران قرار دارد.

الدليل: تقع محافظة خوزستان في جنوب غربي ايران.

محمد: شنیده ام هواي آنجا خيلي گرم است.

محمد: سمعت أنَّ الجو هناك حارَ جداً.

راهنما: بله.

الدليل: نعم.

محمد: آیا این استان جمعیت زیادی دارد؟

محمد: هل لهذه المحافظة سکان کثیرون؟

راهنما: حدود ۴ میلیون نفر در این استان زندگی می کنند.

الدليل: يعيش في هذه المحافظة نحو أربعة ملايين نسمة.

محمد: آیا مردم این استان فقط به زبان فارسی صحبت می کنند؟

محمد: هل أهالي هذه المحافظة يتکلمون باللغة الفارسية فقط؟

راهنما: نه، مردم آنجا به فارسی و عربی صحبت می کنند.

محمد: لا، الناس هناك يتکلمون بالفارسية والعربية.

محمد: پس گروه های مختلفی در این استان زندگی می کنند.

محمد: إذن تعيش مجموعات مختلفة في هذه المحافظة.

راهنما: بله، فارسها، عربها وگروهی از چادرنشین ها در این استان ساکن هستند.

الدليل: نعم، يسكن في هذه المحافظة، الفرس والعرب ومجموعة من البدو.

المفردات: الجزء الثاني

قرية = روستا

لا نذهب = نمي رويم

أهم = مهمترین

محاصيل زراعية = محصولات کشاورزی

تمر = خرما

قصب السكر = نيشكر

قمح = گندم

خضروات = سبزیجات

صيد الأسماك = ما هي گيري

أكثر من = بيش از

مانـتا نوع = ۲۰۰ نوع

سمك = ماهي

صياد الأسماك = ماهيگير

صيادو الأسماك = ماهيگيران

زورق = قايق

زوارق = قایقهای

تقليدي = سنتی

صناعي = صنعتی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا ما به روستا ها نیز می رویم؟

محمد: هل نحن نذهب إلى القرى أيضاً؟

راهنما: نه. ما به روستاها نمی رویم.

الدليل: لا. نحن لانذهب إلى القرى.

محمد: مهمترین محصولات کشاورزی این استان چیست؟

محمد: ما هي أهم المحاصيل الزراعية في هذه المحافظة؟

راهنما: خرما، نیشکر، گندم وأنواع سبزیجات.

الدليل: التمر، قصب السكر، القمح وأنواع الخضروات.

محمد: آیا می توانیم برای ماهيگيري به ساحل خلیج فارس بروم؟

محمد: هل يمكننا أن نذهب إلى ساحل الخليج العربي لصيد الأسماك؟

راهنما: بله. می توانید. بیش از ۲۰۰ نوع ماهی در آبهاي خلیج فارس زندگی می کنند.

الدليل: نعم. يمكنكم. تعيش أكثر من مائة نوع من الأسماك في مياه الخليج العربي.

محمد: آیا آنچه ماهيگيرan قایقهای سنتی دارند؟

محمد: هل لصيادي الأسماك هناك زوارق تقليدية؟

راهنما: ماهيگيران هم قایقهای سنتی دارند، هم قایقهای صنعتی.

الدليل: لصيادي الأسماك زوارق تقليدية وزوارق صناعية أيضاً.

الحوار باللغة الفارسية.

راهنما: استان خوزستان در جنوب غربی ایران قرار دارد.

محمد: شنیده ام هوای آنچه خیلی گرم است.

راهنما: بله.

محمد: آیا این استان جمعیت زیادی دارد؟

راهنما: حدود ۴ میلیون نفر در این استان زندگی می کنند.

محمد: آیا مردم این استان فقط به زبان فارسی صحبت می کنند؟

راهنما: نه، مردم آنجا به فارسی و عربی صحبت می کنند.

محمد: پس گروه های مختلفی در این استان زندگی می کنند.

راهنما: بله، فارسها، عربها و گروهی از چادرنشین ها در این استان ساکن هستند.

محمد: آیا ما به روستا ها نیز می رویم؟

راهنما: نه، ما به روستاهای نمی رویم.

محمد: مهمترین محصولات کشاورزی این استان چیست؟

راهنما: خرما، نیشکر، گندم و انواع سبزیجات.

محمد: آیا می توانیم برای ماهیگیری به ساحل خلیج فارس برویم؟

راهنما: بله، می توانید. بیش از ۲۰۰ نوع ماهی در آبهای خلیج فارس زندگی می کنند.

محمد: آیا آنجا ماهیگیران قایقهای سنتی دارند؟

راهنما: ماهیگیران هم قایقهای سنتی دارند، هم قایقهای صنعتی.

١٣

الحوار يدور حول محافظة خوزستان الإيرانية ومدينة أهواز محافظة خوزستان غنية بآبار النفط والغاز الطبيعي، حيث ينقل النفط منها عبر أنابيب إلى الموانئ الإيرانية على ساحل الخليج الفارسي، ويصدر بواسطة الساحنات إلى الدول الأخرى. ويمارس نهر كارون الكبير من وسط مدينة أهواز، وتبدو سماوتها حمراء اللون ليلاً بسبب أعمدة الغاز المشتعلة في مناطق بأطراف المدينة.

المفردات: الجزء الأول

لماذا؟ چرا؟

السماء = آسمان

أحمر = قرمز

ليل = شب

ليالي = شبها

حين = گاهی

بسیب = به خاطر

بنر = چاه

آبار = چاه ها

أقدم = قدیمی ترین

يصدر = صادر می کند

عائدات = درآمد

بيع = فروش

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چرا اینجا آسمان قرمز است؟

محمد: لماذا السماء حمراء هنا؟

سعید: آسمان شبهاي اهواز گاهی قرمز است. این رنگ قرمز به خاطر اشتعال گاز خارج شده از چاه های نفت است.

سعید: سماء أهواز حمراء حيناً في الليل. هذا اللون الأحمر هو بسبب الغاز المشتعل الصادر من آبار النفط.

محمد: بله. راهنمای تور هم گفت استان خوزستان چاه های نفت بسیاری دارد.

محمد: نعم. قال دليل الرحلة أيضاً إن في محافظة خوزستان آبار نفط كثيرة.

سعید: قدیمی ترین چاه های نفت ایران در خوزستان است.

سعید: أقدم آبار النفط الإيرانية في محافظة خوزستان.

محمد: پس ایران نفت بسیاری از این استان صادر می کند.

محمد: إذن تصدر ایران نفطاً كثيراً من هذه المحافظة.

سعید: بله. در بیشتر مناطق این استان، چاه های نفت وجود دارد.

سعید: نعم. توجد آبار للنفط في أغلب مناطق هذه المحافظة.

المفردات: الجزء الثاني

سلعة = کالا

سلع = کالاها

نهر = رود

أكبر = بزرگترین

يمَّ = می گزرد

باخرة = کشتی

بواخر = کشتی ها

تنقل = رفت و آمد

جسر = پل

أنمشي = قدم می زنم

عليه = روی آن

مشیاً = پیاده

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: در آمد اصلی ایران از فروش نفت است. درست است؟

محمد: العائدات الأصلية لا ایران هي من النفط. صحيح؟

سعید: بله. اما ایران کالاهای دیگری هم صادر می کند.

سعید: نعم. لکن تصدر ایران سلعاً اخري أيضاً.

محمد: این چه رود بزرگی است. آیا این رود همان کارون است؟

محمد: ما أكبر هذا النهر! هل هذا هو نهر کارون ذاته؟

سعید: بله. این همان رود کارون است، که از وسط شهر اهواز می گذرد.

سعید: نعم. هذا هو نهر کارون، الذي يمر من وسط مدينة أهواز.

محمد: فکر نمی کردم رود کارون این قدر بزرگ باشد.

محمد: ما ظننتُ أن يكون نهر کارون كبيراً إلى هذا الحد.

سعید: رود کارون بزرگترین رود ایران است. بعضی از کشتی ها می توانند در این رود رفت و آمد کنند.

سعید: نهر کارون أكبر أنهار ایران. تستطيع بعض البواحر التنقل عبر هذا النهر.

محمد: این چه پل زیبایی است! دوست دارم روی آن قدم بزنم.

محمد: ما أجمل هذا الجسر! أود أن اتمشي عليه.

الآن نستمع إلى الحوار بالفارسية فقط.

محمد: چرا اینجا آسمان قرمز است؟

سعید: آسمان شبهاي اهواز گاهی قرمز است. این رنگ قرمز به خاطر اشتعال گاز خارج شده از چاه های نفت است.

محمد: بله. راهنمای تور هم گفت استان خوزستان چاه های نفت بسیاری دارد.

سعید: قدیمی ترین چاه های نفت ایران در خوزستان است.

محمد: پس ایران نفت بسیاری از این استان صادر می کند.

سعید: بله. در بیشتر مناطق این استان، چاه های نفت وجود دارد.

محمد: در آمد اصلی ایران از فروش نفت است. درست است؟

سعید: بله. اما ایران کالاهای دیگری هم صادر می کند.

محمد: این چه رود بزرگی است. آیا این رود همان کارون است؟

سعید: بله. این همان رود کارون است، که از وسط شهر اهواز می‌گذرد.

محمد: فکر نمی‌کردم رود کارون این قدر بزرگ باشد.

سعید: رود کارون بزرگترین رود ایران است. بعضی از کشتی‌ها می‌توانند در این رود رفت و آمد کنند.

محمد: این چه پل زیبایی است! دوست دارم روی آن قدم بزنم.

١٠٤

الحوار حول مدن محافظة خوزستان وأماكنها الأثرية لنتعلم من خلاله مفردات وعبارات جديدة بالفارسية.

المفردات: الجزء الأول

اليوم = امروز

مدينة = شهر

مدن = شهرها

آخر = دیگر

جدير بالمشاهدة = دیدنی

آثار تاريجية = آثار باستانی

نتفقد = بازدید می‌کنیم

ستة آلاف = شش هزار

قبل = پیش

يعيشون = زندگی می‌کنند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: برنامه امروز چیست؟

محمد: ما هو برنامج اليوم؟

سعید: امروز به شهرهای دیگر خوزستان می‌رویم. به شوش، شوشتر و دزفول.

سعید: اليوم نذهب إلى مدن خوزستان الأخرى. إلى شوش، شوشتر و دزفول.

محمد: این شهرها هم مثل شهر اهواز دیدنی هستند؟

محمد: هذه المدن أيضاً جديرة بالمشاهدة مثل مدينة أهواز؟

سعید: بله. ما از آثار باستانی این شهرها بازدید می‌کنیم.

سعید: نعم. نحن نتفقد الآثار التاريخية لهذه المدن.

محمد: پس این شهرها هم قدیمی هستند؟

محمد: إذن هذه المدن أيضاً قديمة؟

سعید: بله. مردم از شش هزار سال پیش در شوش زندگی می کنند. مقبره دانیال نبی در این شهر است.

سعید: نعم. يعيش الناس في شوش منذ ستة آلاف سنة. مقبرة النبي دانيال في هذه المدينة.

المفردات: الجزء الثاني

انا مسرور= من خوشحال

الف= هزار

ذات عدة طوابق= چند طبقه

تراث عالمي= میراث جهانی

قد وضع =قرار داده است

يعود إلى ما قبل ألف عام =هزار ساله

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: من خوشحالم که به این شهرهای دیدنی می رویم.

محمد: أنا مسرور لأننا نذهب إلى هذه المدن الجديرة بالمشاهدة.

سعید: در شهر شوشت نیز به مسجد قدیمی شهر می رویم. مسجد این شهر تقریباً هزار ساله است.

سعید: في مدينة شوشتري أيضاً نذهب إلى مسجد المدينة القديم. يعود مسجد هذه المدينة إلى ما قبل ألف عام تقريرياً.

محمد: اغلب شهرهای ایران مسجدهایی با معماری زیبا دارند.

محمد: أغلب المدن الإيرانية لديها مساجد ذات فن معماري جميل.

سعید: بله. همین طور است. در ضمن به معبد چغازنبیل هم می رویم.

سعید: نعم. هکذا هي! علاوة على ذلك نذهب إلى معبد چغازنبیل أيضاً.

محمد: چغازنبیل کجاست؟

محمد: أين چغازنبیل؟

سعید: چغازنبیل یک معبد قدیمی و زدیک شهر شوش است. یونسکو این معبد چند طبقه را در فهرست میراث جهانی قرار داده است.

سعید: چغازنبیل معبد قدیم قرب مدينة شوش. وقد وضعت اليونسكو هذا المعبد العديد الطوابق ضمن فهرست التراث العالمي.

الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: برنامه امروز چیست؟

سعید: امروز به شهرهای دیگر خوزستان می‌رویم. به شوش شوستر و دزفول.

محمد: این شهرها هم مثل شهر اهواز دیدنی هستند؟

سعید: بله. ما از آثار باستانی این شهرها بازدید می‌کنیم.

محمد: پس این شهرها هم قدیمی هستند؟

سعید: بله. مردم از شش هزار سال پیش در شوش زندگی می‌کنند. مقبره دانیال نبی در این شهر است.

محمد: من خوشحالم که به این شهرهای دیدنی می‌رویم.

سعید: در شهر شوشتر نیز به مسجد قدیمی شهر می‌رویم. مسجد این شهر تقریباً هزار ساله است.

محمد: اغلب شهرهای ایران مسجدهایی با معماری زیبا دارند.

سعید: بله. همین طور است. در ضمن به معبد چغازنبیل هم می‌رویم.

محمد: چغازنبیل کجاست؟

سعید: چغازنبیل یک معبد قدیمی و نزدیک شهر شوش است. یونسکو این معبد چند طبقه را در فهرست میراث جهانی قرار داده است.

١٠٥

حوار حول فن تذهیب الكتب، وخاصة تذهیب القرآن الكريم في ايران منذ عهود غابرية والإحتفاظ به في بعض المساجد القديمة، لا سيما في مسجد سوق طهران الأثري.

المفردات:

هكذا = همینطور

رسم = نقاشی

رانع = جالب

فن = هنر

نقول = می گوییم

صفحات = صفحه ها

يُجري = انجام می شود

قد بدأ = آغاز شده است

لا أحد = هیچ کس

يعلم = می داند

لا يعلم = نمی داند

عهد السلالة الساسانية = دوره ساسانیان

ملون = رنگارنگ

متاحف = متاحف

موزه = موزه ها

الحوار: الجزء الاول.

محمد: این قرآن چه زیباست!

محمد: ما اجمل هذا القرآن!

علی: بله. همینطور است.

علی: نعم. هکذا هو.

محمد: این نقشهای جالب در حاشیه قرآن چیست؟

محمد: ما هذه النقوش الرائعة على هامش القرآن؟

علی: به این هنر، تذهیب می گوییم. تذهیب، هنر تزیین صفحه های کتاب است.

علی: هذا الفن، نسميه التذهيب. التذهيب هو فن تزيين صفحات الكتاب.

محمد: آیا هنر تذهیب فقط مخصوص قرآن است؟

محمد: هل فن التذهيب مختص بالقرآن فقط؟

علی: نه. تذهیب روی کتابهای علمی وتاریخی مهم نیز انجام می شود.

علی: لا. يجري التذهيب على الكتب العلمية والتاريخية المهمة أيضاً.

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: این هنر از چه زمانی آغاز شده است؟

محمد: منذ متى بدأ هذا الفن؟

علی: هیچ کس نمی داند. اما دوره ی ساسانیان یعنی کمی قبل از اسلام، هنر تذهیب در کتابها وجود داشته است.

علی: لا أحد يعلم. لكنَّ فن تذهيب كان سائداً في عهد السلالة الساسانية أي قبل الإسلام بقليل.

محمد: نقشهای صفحه های قرآن، زیبا ورنگارنگ است.

محمد: نقوش صفحات القرآن جميلة وملونة.

علی: کتابهای زیادی از ایران با هنر تذهیب در موزه های جهان وجود دارد.

علی: توجد كتب مذهبة في متاحف العالم.

محمد: آیا هنر تذهیب در کشورهای دیگر هم هست؟

محمد: هل يوجد فن التذهيب في البلدان الأخرى أيضاً؟

علی: بله. ولی تذهیب ایرانی بهترین تذهیب در جهان است.

علی: نعم. لکن التذهیب الایرانی افضل تذهیب فی العالم.

الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: این قرآن چه زیباست!

علی: بله. همینطور است.

محمد: این نقشهای جالب در حاشیه قرآن چیست؟

علی: به این هنر، تذهیب می گوییم. تذهیب، هر تزیین صفحه های کتاب است.

محمد: آیا هنر تذهیب فقط مخصوص قرآن است؟

علی: نه. تذهیب روی کتابهای علمی و تاریخی مهم نیز انجام می شود.

محمد: این هنر از چه زمانی آغاز شده است؟

علی: هیچ کس نمی داند. اما دوره ی ساسانیان یعنی کمی قبل از اسلام، هنر تذهیب در کتابها وجود داشته است.

محمد: نقشهای صفحه های قرآن، زیبا و زنگارانگ است.

علی: کتابهای زیادی از ایران با هنر تذهیب در موزه های جهان وجود دارد.

محمد: آیا هنر تذهیب در کشورهای دیگر هم هست؟

علی: بله. ولی تذهیب ایرانی بهترین تذهیب در جهان است.

١٠٦

حوار حول عملية التزيين والزخرفة والتطعيم خاصة على المنابر.

المفردات: الجزء الاول

أجمل = زیباتر

رائع = جالب

يسّرون = می گویند

تخریم = منبت کاری

خشب = چوب

الحفر على الخشب = کنده کاری

مطعّم بالخشب = معرق

أداة = وسیله

أدوات = وسائل

خشبی = چوبی

متعلق ب = مربوط به

الحوار: الجزء الاول.

محمد: منبرهای مساجد ایران زیباتر از منبرهای کشورهای دیگر است. این منبر بشكل جالبی تزیین شده است! به این هنر چه می گویند؟

محمد: منابر المساجد الايرانية أجمل من منابر البلدان الأخرى. هذا المنبر مزيّن بشكل رائع! ماذا يسمون هذا الفن؟

علي: به این هنر منبت کاری می گویند. یعنی روی چوب کنده کاری می کنند.

علي: يسمون هذا الفن التخريم. يعني أنهم يعملون الحفر على الخشب.

محمد: آیا منبت کاری هم یک هنر قدیمی ایران است؟

محمد: هل التخريم أيضاً فن ایرانی قديم؟

علي: بله. در شهر فسا در استان فارس، منبت کاری پنج هزار ساله وجود دارد.

علي: نعم. توجد في مدينة فسا بمحافظة فارس، عملية تخريم تعود إلى ما قبل خمسة آلاف عام.

محمد: آیا در این مسجد هم منبت کاری شده است؟

محمد: هل باب هذا المسجد أيضاً أجريث عليه عملية تخريم؟

علي: نه. به این هنر معوق می گوییم. معوق هم هنری مربوط به وسائل چوبی است.

علي: لا. نسمی هذا الفن بالتطعيم. التطعيم أيضاً فن متعلق بالأدوات الخشبية.

المفردات: الجزء الثاني

اختلافات = تفاوتها

ملتصقون = چسبیده اند

کان = انگار

کبير = بزرگ

صغری = کوچک

ملصقون = چسبانده اند

يلصقون = می چسبانند

يقطعون = می برند

قطعة = تکه

ملون = رنگی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: منبت و معرق چه تفاوتی دارند؟

محمد: ما الفرق بين التخريم والتطعيم؟

علي: منبت، کنده کاري روی يك قطعه چوب بزرگ است.

علي: التخريم هو الحفر علي قطعة خشب كبيرة.

محمد:ولي انگار در معرق اين چوبهای کوچک را به هم چسبانده اند.

محمد: لكن في التطعيم لأن هذه الأخشاب الصغيرة قد أصقوها ببعضها!

علي: بله. تكه چوبهای رنگی کوچک را می برند و روی چوب اصلی می چسبانند.

علي: نعم. إنهم يقطعون القطع الخشبية الملونة الصغيرة ويلصقونها على الخشب الأصلي.

محمد: رنگ اين چوبها هم متنوع و زیبا است!

محمد: الوان هذه الأخشاب أيضاً منوعة وجميلة!

ندعوكم الان أعزائي الكرام إلى أن تستمعوا معنا إلى الحوار كاماً باللغة الفارسية.

محمد: منبرهای مساجد ایران زیباتر از منبرهای کشورهای دیگر است. این منبر بشکل جالبی تزیین شده است!
به این هنر چه می گویند؟

علي: به این هنر منبت کاري می گویند. يعني روی چوب کنده کاري می کنند.

محمد: آیا منبت کاري هم يك هنر قدیمی ایران است؟

علي: بله. در شهر فسا در استان فارس، منبت کاري پنج هزار ساله وجود دارد.

محمد: آیا در این مسجد هم منبت کاري شده است؟

علي: نه. به این هنر معرق می گوییم. معرق هم هنری مربوط به وسائل چوبی است.

محمد: منبت و معرق چه تفاوتی دارند؟

علي: منبت، کنده کاري روی يك قطعه چوب بزرگ است.

محمد:ولي انگار در معرق اين چوبهای کوچک را به هم چسبانده اند.

علي: بله. تكه چوبهای رنگی کوچک را می برند و روی چوب اصلی می چسبانند.

محمد: رنگ اين چوبها هم متنوع و زیبا است!

١٠٧

الحوار حول الصناعات اليدوية الخشبية الظرفية والفاخرة في ايران.

المفردات: الجزء الأول

تعزفناعلي = آشنا شدیم

صناعات يدوية = صنایع دستی

لدينا=داریم

(التطعيم)تعريف= خاتم کاری

قنان = هنرمند

أخشاب= چوبها

متعدد الأضلاع= چند ضلعی

يلصق = می چسباند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: دیروز در مسجد بازار با هنرهای منبت و معرق آشنا شدم.

محمد: تعرفت يوم أمس في مسجد السوق على فن التخريم والتطعيم.

علي: منبت و معرق از صنایع دستی چوبی ایران هستند.

علي: التخريم والتطعيم هما من الصناعات اليدوية الخشبية الإيرانية.

محمد: آنها بسيار ظريف و زبيبا هستند.

محمد: إنهم لطيفان و جميلان جداً.

علي: درست است. ولي از منبت و معرق، هنر ظريفتری هم داریم.

علي: صحيح، لكن لدينا فن آخر أطف من التخريم والتطعيم.

محمد: اسم این هنر چیست؟

محمد: ما اسم هذا الفن؟

علي: هنر خاتم کاري. در این هنر، هنرمند تکه چوبهای بسیار کوچک و چند ضلعی را به هم می چسباند.

علي: فن الترقیع. في هذا الفن يلصق الفنان القطع الخشبية الصغيرة جداً والمتحدة الأضلاع ببعضها.

المفردات: الجزء الثاني

إلى جانب البعض= کنار هم

يغطون = می پوشانند

يستقرؤن = قرار می گیرند

أي أماكن؟ چه جاهایی؟

باستخدام به = کار می رود

صندوق صغیر = صندوقچه

محفظة أقلام = قلمدان

معطي = پوشیده

أليس كذلك؟ آیا این طور نیست؟

لابد أن يكون = باید باشد

جدار = دیوار

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا خاتم کاري همان کنده کاري است؟

محمد: هل الترقيع هو الحفر ذاته؟

علي: نه. در خاتم کاري، مثلثهای بسیار کوچک چوبی کنار هم قرار می گیرند و همه سطح شکل مورد نظر را می پوشانند.

علي: لا. في عمل الترقيع، توضع المثلثات الخشبية الصغيرة جداً إلى جانب بعضها وتغطي سطح الشكل المطلوب تماماً.

محمد: این هنر ظریف در چه جاهایی به کار می رود؟

محمد: في أية أماكن يستخدم هذا الفن اللطيف؟

علي: در ساختن صندوقچه ها، قلمدانها و چیزهای دیگر ساختمان مجلس ملي ایران پوشیده از خاتم کاري است.

علي: في صناعة الصناديق الصغيرة ومحفظات الأقلام وأشياء أخرى. مبني المجلس الوطني الإيراني معطي بفن الترقيع.

محمد: این ساختمان باید بزرگ باشد این طور نیست؟

محمد: لابد وأن هذا المبني كبير. أليس كذلك؟

علي: بله. ضمناً در سالن این بنا، خاتم کاري دیوارها، سقف ها وسایر وسائل زیبایست.

علي: نعم. علاوة على ذلك فإن عمل ترقيع جدران وسقوف قاعة هذا المبني والأدوات الأخرى الموجودة فيها جميلة أيضاً.

الحوار باللغة الفارسية.

محمد: دیروز در مسجد بازار با هنرهای منبت و معرق آشنا شدم.

علي: منبت و معرق از صنایع دستی چوبی ایران هستند.

محمد: آنها بسیار ظریف و زیبا هستند.

علی: درست است. ولی از منبت و معرق، هنر ظریفتری هم داریم.

محمد: اسم این هنر چیست؟

علی: هنر خاتم کاری. در این هنر، هنرمند تکه چوبهای بسیار کوچک و چند صلیعی را به هم می‌چسباند.

محمد: آیا خاتم کاری همان کنده کاری است؟

علی: نه. در خاتم کاری، مثلاًهای بسیار کوچک چوبی کنار هم قرار می‌گیرند و همه سطح شکل مورد نظر را می‌پوشانند.

محمد: این هنر ظریف در چه جاهایی به کار می‌رود؟

علی: در ساختن صندوقچه‌ها، قلمدانها و چیزهای دیگر ساختمان مجلس ملی ایران پوشیده از خاتم کاری است.

محمد: این ساختمان باید بزرگ باشد این طور نیست؟

علی: بله. ضمناً در سالن این بنا، خاتم کاری دیوارها، سقف‌ها و سایر وسائل زیباست.

١٠٨

حوار حول الحرب التي فرضها النظام العراقي السابق على الجمهورية الإسلامية في إيران.

المفردات: الجزء الأول

وثائقی = مستند

حول = درباره

في أي سنة؟ در چه سالی؟

بدأ = آغاز شد

الحرب المفروضة = جنگ تحمیلی

ألف و تسعمائة وثمانون = هزار و نهصد و هشتاد

نظام = رژیم

هاجم = حمله کرد

هاجموا = حمله کردند

القضاء على = نابود کردن

الثورة الإسلامية = انقلاب اسلامی

القوى العظمي = قدرتهای بزرگ

قوة = نیرو

قوات = نیروها

أي؟ کدام؟

الحوار: الجزء الاول

علي: فيلمهای مستند زیادی درباره جنگ ایران و عراق ساخته شده است.

علي: تم انتاج افلام وثائقية كثيرة حول الحرب الايرانية العراقية.

محمد: جنگ تحمیلی در چه سالی آغاز شد؟

محمد: في أية سنة بدأت الحرب المفروضة؟

علي: در سپتامبر سال ۱۹۸۰ رژیم صدام به ایران حمله کرد.

علي: في ایولوں عام ألف وتسعمائة وثمانین هاجم نظام صدام ایران.

محمد: چرا رژیم صدام به ایران حمله کرد؟

محمد: لماذا هاجم نظام صدام ایران؟

علي: صدام برای نابود کردن انقلاب اسلامی، به تحریک قدرتهای بزرگ به ایران حمله کرد.

علي: هاجم صدام ایران بدفع من القوى العظمى للقضاء على الثورة الإسلامية.

محمد: نیروهای عراقي به کدام شهرهای ایران حمله کردند؟

محمد: اي مدن ايرانية هاجمتها القوات العراقية؟

علي: نیروهای عراقي ابتدا به استان خوزستان در جنوب ایران حمله کردند.

علي: في البداية هاجمت القوات العراقية محافظة خوزستان في جنوب ایران.

المفردات: الجزء الثاني

القوة البرية = نیروی زمینی

طائرة = هوایپما

طائرات = هوایپماها

تصف = بمباران کرد

رد فعل = واکنش

في ذلك الزمان = در آن زمان

ماذا كان؟ چه بود؟

عدد كبير = عده زیاد

دافعوا = دفاع کردند

الحوار: الجزء الثاني

محمد: جنگ فقط در استان خوزستان بود؟

محمد: الحرب كانت في محافظة خوزستان فقط؟

علي: نه. نیروهای زمینی عراق به استانهای غربی و جنوبی ایران حمله کردند. هواپیماهای عراقي نیز شهرهای زیادی را بمباران کردند.

علي: لا. القوات البرية العراقية هاجمت المحافظات الغربية والجنوبية لایران. والطائرات العراقية أيضاً قصفت مدنًا كثيرة.

محمد: آیا تهران را هم بمباران کردند؟

محمد: هل قصفوا طهران أيضًا؟

علي: بله. تهران وبسياری از شهرهای دیگر.

علي: نعم. طهران والكثير من المدن الأخرى.

محمد: واکنش مردم ایران در آن زمان چه بود؟

محمد: ماذا كان رد فعل الشعب الايراني في ذلك الزمان؟

علي: عده زیادی از مردم به جبهه ها رفتند واز وطن خود ایران، دفاع کردند.

علي: توجه عدد كبير من الناس الى الجبهات ودافعوا عن وطنهم ایران.

نعود ونستمع مرة اخرى للحوار باللغة الفارسية فقط.

علي: فیلمهای مستند زیادی درباره جنگ ایران و عراق ساخته شده است.

محمد: جنگ تحمیلی در چه سالی آغاز شد؟

علي: در سبتمبر سال ۱۹۸۰ رژیم صدام به ایران حمله کرد.

محمد: چرا رژیم صدام به ایران حمله کرد؟

علي: صدام برای نابود کردن انقلاب اسلامی، به تحریک قدرتهای بزرگ به ایران حمله کرد.

محمد: نیروهای عراقي به کدام شهرهای ایران حمله کردند؟

علي: نیروهای عراقي ابتدا به استان خوزستان در جنوب ایران حمله کردند.

محمد: جنگ فقط در استان خوزستان بود؟

علي: نه. نیروهای زمینی عراق به استانهای غربی و جنوبی ایران حمله کردند. هواپیماهای عراقي نیز شهرهای زیادی را بمباران کردند.

محمد: آیا تهران را هم بمباران کردند؟

علي: بله. تهران وبسياری از شهرهای دیگر.

محمد: واکنش مردم ایران در آن زمان چه بود؟

علي: عده زیادی از مردم به جبهه ها رفتند واز وطن خود ایران، دفاع کردند.

الحوار حول الحرب التي فرضها النظام العراقي السابق على الجمهورية الإسلامية في إيران ولا سيما استخدامه الأسلحة الكيميائية بحق العسكريين والمدنيين الإيرانيين.
المفردات: الجزء الأول

سيئ = بد

أسوأ = بدتر

أيام = روزها

أية أيام = چه روزهایی

برأيي = به نظر من

مر = تلخ

أكثر مرارة = تلخ ترین

حلو = شیرین

حادث = رویداد

قبلة = بمب

استخدم = استفاده کرد

جبهات الحرب = جبهه های جنگ

هزيمة = شکست

هزم = شکست خورد

مازال = هنوز

مستشفى = بیمارستان

على سبيل المثال = برای نمونه

تشاهد = می بینی

الحوار: الجزء الأول.

محمد: بدترین روزهای جنگ چه روزهایی بود؟

محمد: أية أيام كانتأسوأ أيام الحرب؟

علي: به نظر من جنگ، روزهای تلخ وشیرینی داشت، ولی از همه بدتر...

علي: برأيي كانت للحرب أيام حلوة ومرة، ولكن الأسوأ منها كلّها...

محمد: خوب. از همه بدتر چه بود؟

محمد: حسناً. ماذا كان الأسوأ منهاكَّها؟

علي: تلخ ترين رویداد جنگ، استفاده رژیم صدام از سلاحهای شیمیایی بود.

علي: أكثر أحداث الحرب مرارة، كان استخدام نظام صدام للأسلحة الكيميائية.

محمد: چرا رژیم صدام از بمبهای شیمیایی استفاده کرد؟

محمد: لماذا استخدم نظام صدام القابل الكيميائية؟

علي: چون در جبهه های جنگ، از نیروهای ایران شکست خورد.

علي: لأنَّه مني بالهزيمة في جبهات الحرب من القوات الإيرانية.

محمد: حتماً آثار حملات شیمیایی هنوز باقی است.

محمد: آثار الهجمات الكيميائية مازالت باقية حتماً!

علي: بله. اگر به بیمارستان بروی، برای نمونه عمومی سعید را می بینی.

علي: نعم. لو ذهبت إلى المستشفى، شاهدت على سبيل المثال عَم سعید.

المفردات: الجزء الثاني

رجل = مرد

رجال = مردان

جرح = مجروح شد

أليم = دردناک

حالياً = هم اکنون

عشرون سنة = ۲۰ سال

قد انتهي = تمام شده است

مريض = بیمار

مرض = بیماری

أية مشكلة = چه مشکلی

يتنفس = نفس می کشد

لا يتنفس = نفس نمی کشد

جلدي = پوستی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا عموی سعید مجروح شیمیایی است؟

محمد: هل عَم سعید مجروح بالکیمیاوی؟

علی: بله. او مثل بسیاری از مردان ایرانی به جبهه رفت و مجروح شیمیایی شد.

علی: نعم. فهو ذهب إلى الجبهة مثل الكثير من الرجال الإيرانيين وجرح بالكيمياوي.

محمد: واقعاً دردنگ است. آیا او اکنون در بیمارستان است؟

محمد: ألم حقاً. هل هو في المستشفى حالياً؟

علی: بله. حدود ۲۰ سال است که جنگ تمام شده، ولی او هنوز بیمار است.

علی: نعم. قد انتهت الحرب منذ نحو عشرين سنة، لكنه مازال مريضاً.

محمد: مشکل او چیست؟

محمد: ما هي مشكلته؟

علی: عموی سعید نمی تواند به راحتی نفس بکشد واز بیماری پوستی شدید رنج می برد.

علی: عَم سعید لا يستطيع أن يتنفس بسهولة ويعاني من مرض جلدي شديد.

نستمع الآن إلى الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: بدترین روزهای جنگ چه روزهایی بود؟

علی: به نظر من جنگ، روزهای تلخ وشیرینی داشت، ولی از همه بدتر...

محمد: خوب. از همه بدتر چه بود؟

علی: تلخ ترین رویداد جنگ، استفاده رژیم صدام از سلاحهای شیمیایی بود.

محمد: چرا رژیم صدام از بمبهای شیمیایی استفاده کرد؟

علی: چون در جبهه های جنگ، از نیروهای ایران شکست خورد.

محمد: حتماً آثار حملات شیمیایی هنوز باقی است.

علی: بله. اگر به بیمارستان بروی، برای نمونه عموی سعید را می بینی.

محمد: آیا عموی سعید مجروح شیمیایی است؟

علی: بله. او مثل بسیاری از مردان ایرانی به جبهه رفت و مجروح شیمیایی شد.

محمد: واقعاً دردنگ است. آیا او اکنون در بیمارستان است؟

علی: بله. حدود ۲۰ سال است که جنگ تمام شده، ولی او هنوز بیمار است.

محمد: مشکل او چیست؟

علی: عموی سعید نمی تواند به راحتی نفس بکشد واز بیماری پوستی شدید رنج می برد.

الحوار حول الحرب التي فرضها النظام العراقي البائد على الجمهورية الإسلامية في إيران وذلك من خلال أفلام وثائقية عما جرى خلال سني الحرب على يد القوات العراقية في المدن الإيرانية التي غزتها تلك القوات ومنها مدينة خرمشهر نموذجاً.
المفردات: الجزء الأول

ليلة أمس = ديشب

كيف؟ چطور؟

ما كنت أظن = فكر نمي كردم

هكذا = اين طور

يكون = باشد

كان مدمرًا = خراب شده بود

العراقيون = عراقيها

بيوت = خانه ها

منشآت = تاسیسات

دمروا = نابود کردند

الإيرانيون = ایرانی ها

احتلال = اشغال

محتل = اشغالگر

أن يسترجعوا = پس بگیرند

مساعدة ودعم = کمک

جيش = ارتش

قوات حرس الثورة الإسلامية = سپاه پاسداران انقلاب اسلامي

قتال عنيف = نبرد سخت

هیوا = شتافتند

بسالة = دلیرانه

أمام = در برابر

معتدلي = متتجاوز

حرروا = آزاد کردند

الحوار: الجزء الأول.

محمد: دیشب فیلمی از جنگ صدام علیه ایران دیدم.

محمد: شاهدت لیلة أمس فیلماً عن حرب صدام علي ایران.

علی: چطور بود؟

علی: کیف کان؟

محمد: فکر نمی کردم اینطور باشد. خرمشهر کاملاً خراب شده بود.

محمد: ما کانت أظنّ هكذا یکون. خرمشهر کانت مدمّره تماماً.

علی: بله. نیروهای صدام خرمشهر را اشغال کردند و خانه های مردم و تاسیسات شهر را نابود کردند.

علی: نعم قوات صدام احتلت خرمشهر و دمّرت بيوت الناس و منشآت المدينة.

محمد: ایرانیها چگونه توانستند خرمشهر را از نیروهای اشغالگر پس بگیرند؟

محمد: کیف استطاع الایرانیون أن یسترجعوا خرمشهر من القوات المحتلة؟

علی: مردم به کمک ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شتافتند و پس از یک نبرد سخت خرمشهر را از دست مت加وزان آزاد کردند.

علی: هبّ الناس لمساعدة الجيش و قوات حرس الثورة الإسلامية وبعد قتال عنيف حرروا خرمشهر من أيدي المعذبين.

المفردات: الجزء الثاني

کم سنه = چند سال؟

استغرق = طول کشید

ثمانی سنوات = هشت سال

تجاوزوا = پشت سر گذاشتند

مساعدات = کمک ها

تسليحي = تسليحاتی

وحيد = تنها

أدى إلى = باعث شد

سبب = عامل

لا يبأسوا = نا اميد نشوند

الله = خدا

قيادة = رهبری

تنسي = فراموش می کنیم

یجب ألا ننسى = نباید فراموش کنیم

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: جنگ چند سال طول کشید؟

محمد: کم سنة استغرقت الحرب؟

علي: دفاع مقدس مردم ایران، هشت سال طول کشید.

علي: الدفاع المقدس للشعب الايراني استغرق ثمانی سنوات.

محمد: حتماً ایرانیها روزهای سختی را پشت سر گذاشتند!

محمد: لابد وتجاوز الايرانيون أيام صعبة!

علي: بله. کشورهای اروپایی وآمریکا به رژیم صدام کمکهای تسليحاتی ومالی زیادی کردند، اما ایران تنها بود.

علي: نعم. الدول الأوروبية وآمریکا قدمت لنظام صدام مساعدات مالية وتسليحية كثيرة لكن ایران كانت وحيدة.

محمد: چه عاملی باعث شد ایرانیها نا امید نشوند؟

محمد: اي سبب أدى الي أن لا يتأسس الايرانيون؟

علي: ایمان به خدا ورهبری امام خمینی دو عامل خیلی مهم بود.

علي: الایمان بالله وقيادة الإمام الخميني كانا عاملین مهمین جداً.

محمد: به نظر من عشق به ایران را نباید فراموش کنیم. ایرانیها عاشق کشورشان هستند.

محمد: برایی بجب أن لانتسي حب ایران. الايرانيون يعشقون بلادهم.

نستمع الآن إلى الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: دیشب فیلمی از جنگ صدام عليه ایران دیدم.

علي: چطور بود؟

محمد: فکر نمی کردم اینطور باشد. خرمشهر کاملاً خراب شده بود.

علي: بله. نیروهای صدام خرمشهر را اشغال کردند وخانه های مردم و تاسیسات شهر را نابود کردند.

محمد: ایرانیها چگونه توانستند خرمشهر را از نیروهای اشغالگر پس بگیرند؟

علي: مردم به کمک ارش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شتافتند و پس از یک نبرد سخت خرمشهر را از دست مت加وزان آزاد کردند.

محمد: جنگ چند سال طول کشید؟

علي: دفاع مقدس مردم ایران، هشت سال طول کشید.

محمد: حتماً ایرانیها روزهای سختی را پشت سر گذاشتند!

علی: بله. کشورهای اروپایی و آمریکا به رژیم صدام کمکهای تسلیحاتی و مالی زیادی کردند، اما ایران تنها بود.

محمد: چه عاملی باعث شد ایرانیها نا امید نشوند؟

علی: ایمان به خدا و رهبری امام خمینی دو عامل خیلی مهم بود.

محمد: به نظر من عشق به ایران را نباید فراموش کنیم. ایرانیها عاشق کشورشان هستند.

١١١

سنتعلم مفردات جدیدة بالفارسية عن رياضة تسلق الجبال.

المفردات: الجزء الاول

زمیل بالدراسة = همکلاسی

سيدة = خانم

بطل = قهرمان

متسلق جبال = کوهنورد

متسلقو الجبال = کوهنوردان

تسلاق الجبال = کوهنوردي

تعرف = آشنایي

فرصة سعيدة = لي خوشوقتم

سنوات كثيرة = سالهای زياد

أمارس تسلاق الجبال = کوهنوردي می کنم

ثانوية = دبیرستان

رياضة = ورزش

كنت أمارس = می پرداختم

الحوار: الجزء الاول.

همکلاسی محمد: معرفی می کنم، خانم نسرین نعمتی، کوهنورد قهرمان ایرانی.

زمیل محمد في الدراسة: أقدم، السيدة نسرین نعمتی، بطلة ایران في تسلاق الجبال.

محمد: از آشنایی با شما خوشوقتم.

محمد: فرصة سعيدة لي، التعرّف عليك.

خانم نعمتی: من هم از آشنایی با شما خوشوقتم.

السيدة نعمتی: فرصة سعيدة لي أيضاً، التعرّف عليك.

محمد: آیا سالهای زیادی است کوهنوردی می‌کنی؟

محمد: هل تمارسین تسلّق الجبال منذ سنوات كثيرة؟

خانم نعمتی: بله. من سالهاست که کوهنوردی می‌کنم. از وقتی که در دبیرستان درس می‌خواندم، به این ورزش می‌پرداختم.

السيدة نعمتی: نعم. أنا أمارس تسلّق الجبال منذ سنوات. منذ كنتُ أدرس في الثانوية، كنتُ أمارس هذه الرياضة.

المفردات: الجزء الثاني

أی؟ کدام؟

قمة = قله

قم = قله ها

جبل = کوه

عالی = بلند

ألفان وثلاثة = دو هزار و سه

ألفان وأربعة = دو هزار و چهار

أيضاً = نيز

سيد = آقا

عدد = چند

ربيع = بهار

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: به کدام قله های ایران صعود کرده ای؟

محمد: أي القمم الإيرانية صعدت إليها؟

خانم نعمتی: به تعدادی از قله های ایران صعود کرده ام، مثل قله تفتان، الوند و دماوند.

السيدة نعمتی: صعدت إلى عدد من القمم الإيرانية، مثل قمة تفتان، الوند و دماوند.

محمد: آیا در خارج از ایران هم کوهنوردی کرده ای؟

محمد: هل مارستِ تسلّق الجبال خارج ایران أيضاً؟

خانم نعمتی: بله در سال دو هزار و سه با گروهی از کوهنوردان ایرانی به قله "آرارات" صعود کردیم.

السيدة نعمتی: نعم، في عام ألفين وثلاثة صعدت إلى قمة "آرارات" مع مجموعة من المتسلقين الإيرانيين.

محمد: کوه "آرارات" کجاست؟

محمد: أین جبل "آرارات"؟

خاتم نعمتی: "آرارات" یکی از کوه های ترکیه است. من و جند خاتم و آفای ایرانی به قله "اورست" هم صعود کردیم.

السيدة نعمتی: "آرارات" هو أحد جبال تركيا. أنا وعد من السيدات والساسة الايرانيين صعدنا إلى قمة "إفرست" أيضاً.

نستمع الآن أعزائي إلى الحوار باللغة الفارسية.

همکلاسی محمد: معرفی می کنم، خاتم نسرین نعمتی، کوهنورد قهرمان ایرانی.

محمد: از آشنایی با شما خوشوقتم.

خاتم نعمتی: من هم از آشنایی با شما خوشوقتم.

محمد: آیا سالهای زیادی است کوهنوردي می کنی؟

خاتم نعمتی: بله. من سالهاست که کوهنوردي می کنم. از وقتی که در دبیرستان درس می خواندم، به این ورزش می پرداختم.

محمد: به کدام قله های ایران صعود کرده ای؟

خاتم نعمتی: به تعدادی از قله های ایران صعود کرده ام، مثل قله تفتان، آلوند و دماوند.

محمد: آیا در خارج از ایران هم کوهنوردي کرده ای؟

خاتم نعمتی: بله در سال دو هزار و سه با گروهی از کوهنوردان ایرانی به قله "آرارات" صعود کردیم.

محمد: کوه "آرارات" کجاست؟

خاتم نعمتی: "آرارات" یکی از کوه های ترکیه است. من و جند خاتم و آفای ایرانی به قله "اورست" هم صعود کردیم.

١١٢

حوار حول البطولة والبهلوانية في الألعاب الرياضية.

المفردات: الجزء الاول

بطل = قهرمان

أبطال = قهرمانان

أهم = مهم تر

الشخص الذي = کسی که

رياضة = ورزش

أفضل = بهترین

يحصل = بدست می آورد

ماذا يعني؟ يعني چه؟

يتحلّي = آراسته باشد

أسمی = فراتر

مفضل = شایسته

فتی = جوانمرد

يساعد = کمک می کند

الحوار: الجزء الاول.

سعید: قهرمان بودن مهم است. ولی پهلوان بودن مهم تر است.

سعید: مهم آن یکوں انسان بطلاء. لکن الاهم ہو آن یکوں بھلواناً.

سعیده: این دو چه تفاوتی با ہم دارند؟

سعیدة: ما آلفرق بین هذین الیثنین؟

سعید: قهرمان کسی است که در مسابقه ورزشی، بهترین رتبه را به دست می آورد

سعید: البطل هو الشخص الذي يحصل على أفضل مرتبة في المسابقة الرياضية.

سعیده: پھلوان یعنی چه؟

سعیدة: مادا یعنی البھلوان؟

سعید: پھلوان به کسی می گویند که به صفات خوب اخلاقی آراسته باشد

سعید: يطلق البھلوان علی من يتحلّي بصفات أخلاقية جيدة.

سعیده: پس پھلوان فراتر از یک ورزشکار است؟!

سعیدة: إذن البھلوان أسمی من الرياضي؟!

سعید: بله. پھلوان یک انسان شایسته و جوانمرد است که به مردم کمک می کند.

سعید: نعم. البھلوان هو الإنسان المفضل والفتی الذي يساعد الناس.

المفردات: الجزء الثاني

من ہم؟ چہ کسانی؟

حی = زندہ

توفی = از دنیا رفته است

الكل = همه

حسنات، فضائل = خوبی ها

یتحدثون = صحبت می کنند

کان یمارس الرياضة = ورزش می کرد

ای نوع؟ ای فرع؟ چه رشته ای؟

مصارعة = کشتی

مصارع = کشتی گیر

الحوار: الجزء الثاني.

سعیده: پهلوانان چه کسانی هستند؟

سعیده: من هم البهلوانون؟

سعید: پوریای ولی و تختی از پهلوانان بودند.

سعید: بوریا ولی و تختی کانا من البهلوانین.

سعیده: آیا پوریای ولی زنده است؟

سعیده: هل بوریا ولی حی؟

سعید: نه. او دهها سال است که از دنیا رفته است. اما مردم در همه جا از خوبی های او صحبت می کنند.

سعید: لا. هو توقي قبل عشرات السنين، لكن الناس في كل مكان يتحدثون عن فضائله.

سعیده: پوریای ولی در چه رشته ای ورزش می کرد؟

سعیده: ای نوع من الرياضة کان یمارسها بوریا ولی؟

سعید: او کشتی گیر بود. کشتی ورزش اصیل ایرانی است و خیلی از پهلوانان ایرانی کشتی گیر هستند.

سعید: ائه کان مصارعاً. المصارعة رياضة ايرانية أصلية وكثير من البهلوانين الايرانيين هم مصارعون.

نستمع الان إلى الحوار باللغة الفارسية فقط.

سعید: قهرمان بودن مهم است. ولی پهلوان بودن مهم تر است.

سعیده: این دو چه تفاوتی با هم دارند؟

سعید: قهرمان کسی است که در مسابقه ورزشی، بهترین رتبه را به دست می آورد

سعیده: پهلوان یعنی چه؟

سعید: پهلوان به کسی می گویند که به صفات خوب اخلاقی آراسته باشد

سعیده: پس پهلوان فراتر از یک ورزشکار است؟!

سعید: بله. پهلوان یک انسان شایسته و جوانمرد است که به مردم کمک می کند.

سعیده: پهلوانان چه کسانی هستند؟

سعید: پوریای ولی و تختی از پهلوانان بودند.

سعیده: آیا پوریای ولی زنده است؟

سعید: نه، او دهها سال است که از دنیا رفته است. اما مردم در همه جا از خوبی های او صحبت می کنند.

سعیده: پوریای ولی در چه رشته ای ورزش می کرد؟

سعید: او کشتی گیر بود. کشتی ورزش اصیل ایرانی است و خیلی از پهلوانان ایرانی کشتی گیر هستند.

١١٣

حوار آخر حول البطل والبهلوان في الألعاب الرياضية، وحسين رضا زاده بطل العالم في رفع الأثقال نموذجاً.
المفردات: الجزء الأول

مظہر = نماد

اعرف = می شناسم

يعرفون = می شناسند

رافع أثقال = وزنه بردار

رفع الأثقال = وزنه برداری

غُرف = شناخته شد

عديد = چندین

أطباء = پزشکان

ثقيل = سنگین

تقديرأً لـ... = به پاس

خصوصية = ویژگی

خصوصیات = ویژگیها

الحوار: الجزء الاول.

آقا: حسین رضا زاده نماد ورزش ایران است.

السيد: حسین رضا زاده مظہر الرياضة الإيرانية.

خانم: من او را می شناسم. او وزنه بردار است.

السيدة: أنا أعرفه. هو رافع أثقال.

آقا: بله. همه او را می شناسند. او برای چندین سال به عنوان قویترین مرد جهان شناخته شد.

السيد: نعم. الكل يعرفونه. فهو عرف بصفة أقوى رجل في العالم لسنوات عديدة.

خانم: آیا رضا زاده در المپیک پکن هم شرکت کرد؟

السیدة: هل شارک رضا زاده فی اولومبیاد بکین أيضاً؟

آقا: نه. پژوهشگان گفته اند که او برای حفظ سلامتی اش، در مسابقات وزنه سنگین نباید شرکت کند.

السید: لا. الأطباء قالوا أنه لا يجوز أن يشارك في المسابقات الوزن الثقيل حفاظاً على سلامته.

خانم: اگر او به پکن می رفت، حتماً مدال طلا می گرفت.

السیدة: لو کان ذهب إلى بكين، لenal الميدالية الذهبية حتماً.

آقا: بله. او یک پهلوان واقعی است. به پاس ویژگیهای اخلاقی اش مدال شجاعت نیز دریافت کرده است.

السیدة: نعم. هو بھلوان حقيقی. وقد حصل أيضاً على ميدالية الشجاعة تقديراً لخصوصياته الأخلاقية.

المفردات: الجزء الثاني

يقول = می گوید

القدرة البدنية = قدرت بدني

شيمه بھلواني = منش پهلواني

يكتمل معناه = معني می یابد

قد سمعت = شنیده ام

مساعدة = کمک

جزء من = بخشی از

متواضع = فروتن

الحوار: الجزء الثاني.

خانم: شنیده ام که کمک به مردم، بخشی از زندگی رضا زاده است.

السیدة: سمعت أن مساعدة الناس، جزء من حياة رضا زادة.

آقا: بله. او عاشق مردم وخدمت به آنهاست.

السید: نعم. هو يُعشق الناس والخدمة لهم.

خانم: پس رضا زاده فقط یک قهرمان نیست.

السیدة: إذن رضا زادة ليس بطلاً فقط.

آقا: بله. او پهلواني فروتن است.

السید: نعم. هو بھلوان متواضع.

نستمع الآن إلى الحوار باللغة الفارسية فقط.

آقا: حسين رضا زاده نماد ورزش ایران است.

خانم: من او را می شناسم. او وزنه بردar است.

آقا: بل، همه او را می شناسند. او برای چندین سال به عنوان قویترین مرد جهان شناخته شد.

خانم: آیا رضا زاده در المپیک پکن هم شرکت کرد؟

آقا: نه. پژوهشگان گفته اند که او برای حفظ سلامتی اش، در مسابقات وزنه سنگین نباید شرکت کند.

خانم: اگر او به پکن می رفت، حتماً مدال طلا می گرفت.

آقا: بل، او یک پهلوان واقعی است. به پاس ویژگیهای اخلاقی اش مدال شجاعت نیز دریافت کرده است.

خانم: شنیده ام که کمک به مردم، بخشی از زندگی رضا زاده است.

آقا: بل، او عاشق مردم و خدمت به آنهاست.

خانم: پس رضا زاده فقط یک قهرمان نیست.

آقا: بل، او پهلوانی فروتن است.

١١٤

أهلاً بكم أعزائي الكرام إلى حلقة أخرى من سلسلة حلقات برنامجكم "تعلم الفارسية". في هذه الحلقة أيضاً سنتعلم مفردات وعبارات جديدة بالفارسية من خلال حوار حول بطل عالمي وبهلوان إيراني آخر، وهو غلام رضا تختي.

المفردات: الجزء الأول

من كان؟ كه بود؟

سنوات = سالها

ألف وتسعمائة وإثنان وخمسون = هزار ونهصد وپنجاه ودو

ألف وتسعمائة وستة وخمسون = هزار ونهصد وپنجاه وشش

ألف وتسعمائة وستون = هزار ونهصد وشصت

مسابقات = مسابقه ها

لماذا؟ چرا؟

تقول = می گویی

ساعد = کمک کرد

كان يساعد = کمک می کرد

بطل العالم = جهان پهلوان

الحوار: الجزء الاول.

خانم: آیا تختی هم مثل پوریایی ولی، پهلوان بود؟

السيدة: هل کان تختی بهلواناً أيضاً مثل بوریا ولی؟

آقا: غلام رضا تختی یک کشتی گیر بود. او در سه المپیک شرکت کرد.

السيد: کان غلام رضا تختی مصارعاً. هو شارک فی ثلاث أولومبيات.

خانم: او در چه سالهایی در المپیک شرکت کرد؟

السيدة: فی أیة سنوات شارک فی الاولومبيات؟

آقا: در سالهای ۱۹۵۶، ۱۹۵۲، ۱۹۶۰.

السيد: فی سنة ألف وتسعمائة واثنتين وخمسين وألف وتسعمائة وست وخمسين وألف وتسعمائة وستين.

خانم: پس او از قهرمانان بود.

السيدة: إذن هو کان من الأبطال.

آقا: بله. او در مسابقه های مختلف مدال گرفت.

السيد: نعم. هو حصل علی ميداليات فی مسابقات مختلفة.

خانم: چرا به تختی پهلوان می گویید؟

السيدة: لماذا تسمون تختی بهلواناً؟

آقا: تختی هم مثل پوریایی ولی، پهلوان بود و به همه کمک می کرد. مردم ایران به او جهان پهلوان می گفتد.

السيد: کان تختی أيضاً بهلواناً مثل بوریا ولی و کان يساعد الجميع. الشعب الايراني کان يسمیه بطلاً العالم.

المفردات: الجزء الثاني

عندما = وقتی

بالقرب = در نزدیکی

من الناحية العقائدية = از نظر اعتقادی

ظالم = ستمکار

کان يعارض = مخالفت می کرد

قصة رائعة = داستان جالب

أوَّلَ أَنْ أَعْرِفُ = دوست دارم بدایم

أكثر = بیشتر

الحوار: الجزء الثاني.

خانم: پهلوانها مردم را دوست دارند و مردم نیز پهلوانان را.

السيدة: البهلوانون يحبون الناس والناس أيضاً يحبونهم.

آقا: بله. وقتی در بویین زهرا- در نزدیکی قزوین- زلزله آمد، تختی به آنجا رفت و به مردم کمک کرد.

السيد: نعم. عندما وقع زلزال في بویین زهرا- بالقرب من قزوین- ذهب تختی إلى هناك وساعد الناس.

خانم: تختی از نظر اعتقادی چگونه بود؟

السيدة: كيف كان تختی من الناحية العقائدية؟

آقا: او فردی مومن بود و با حکومت ستمکار پهلوی مخالفت می کرد.

السيد: هو كان انساناً مؤمناً وكان يعارض حکومة بهلوی الظالمة.

خانم: داستان پهلوانان ایرانی بسیار جالب است، دوست دارم درباره آنها بیشتر بدانم.

السيدة: قصّة البهلوانين الايرانيين رائعة جداً. أود أن أعرف عنهم أكثر.

ندعوكم الان الكرام للإستماع إلى الحوار باللغة الفارسية.

خانم: آیا تختی هم مثل پوریایی ولی، پهلوان بود؟

آقا: غلام رضا تختی یک کشتی گیر بود. او در سه المپیک شرکت کرد.

خانم: او در چه سالهایی در المپیک شرکت کرد؟

آقا: در سالهای ۱۹۵۶، ۱۹۵۲، ۱۹۶۰.

خانم: پس او از قهرمانان بود.

آقا: بله. او در مسابقه های مختلف مدال گرفت.

خانم: چرا به تختی پهلوان می گویید؟

آقا: تختی هم مثل پوریایی ولی، پهلوان بود و به همه کمک می کرد. مردم ایران به او جهان پهلوان می گفتد.

خانم: پهلوانها مردم را دوست دارند و مردم نیز پهلوانان را.

آقا: بله. وقتی در بویین زهرا- در نزدیکی قزوین- زلزله آمد، تختی به آنجا رفت و به مردم کمک کرد.

خانم: تختی از نظر اعتقادی چگونه بود؟

آقا: او فردی مومن بود و با حکومت ستمکار پهلوی مخالفت می کرد.

خانم: داستان پهلوانان ایرانی بسیار جالب است، دوست دارم درباره آنها بیشتر بدانم.

_____ ١١٥

الحوار عن بطل رياضي آخر وهو "هادي ساعي".

المفردات: الجزء الاول

فرع التکواندو = رشته تکواندو

أثنان = آتن

ڈھب = طلا

قد حصل على ميدالية = مدار گرفته است

کانت له مشارکة = شرکت داشت

سنه ألفين وأربع = سال دو هزار وچهار

صار بطلاً = قهرمان شد

الحوار: الجزء الاول.

خانم: هادی ساعی کیست؟

السيدة: من هو هادي ساعي؟

آقا: او در رشته تکواندو قهرمان است. در المپیک پن هم مدال طلا گرفته است.

السيد: هو بطل في فرع التكوندو. وقد حصل على الميدالية الذهبية في أولمبياد بيجين أيضاً.

خاتم: آیا او در المیکهای قبل هم شرکت کرده است؟

السيدة: هل قد شارك في الأولومبيات السابقة أيضاً؟

آقا: بله. او در المیک آتن در سال ۲۰۰۴ قهرمان ایران، آسیا و جهان است.

السيد: نعم. هو صار بطلاً في اولومبية أثينا عام ألفين وأربعين. هو بطلاً ايران وآسيا والعالم.

خانم: پس او قهرمان بزرگی است!

السيدة: اذن هو بطل عظيم.

آقا: پلے. او در سه المیک شرکت کرد ده است.

1

السيد: نعم، هو قد شارك

卷之三

مساء الْجَمَادَة = نشانِ الْجَمَادَة

كفاءة - شاهد

أرشيف

۱۴- فرمخت

$\Delta W_{\text{ext}} = \Delta E$

١٦٣

خلوق = خوش اخلاق

رؤوف = مهربان

الحوار: الجزء الثاني.

خانم: آیا هادی ساعی در المپیک سیدنی هم شرکت داشت؟

السيدة: هل كانت لهادی ساعی مشارکة في اولومبیة سیدنی أيضاً؟

آقا: بله، هادی ساعی در آن مسابقه، مدال برنز گرفت.

السيد: نعم، في تلك المسابقة حصل هادی ساعی على ميدالية برونزية.

خانم: آیا او هم نشان پهلوانی دارد؟

السيدة: هل له هو أيضاً وسام البهلوانية؟

آقا: او شایستگی اش را در زلزله شهر بم نشان داد. هادی مدالهایش را فروخت و به مردم آسیب دیده کمک کرد.

السيد: هو أثبت كفاءته أثناء الزلزال في مدينة بم، حيث باع هادی ميدالياته وساعد الناس المتضررين.

خانم: چه جالب!

السيدة: ما أروعه!

آقا: هادی ساعی ورزشکاری جوان و خوش اخلاق و مهربان است.

السيد: هادی ساعی ریاضی شاب و خلوق و رؤوف.

ندعوكم أعزائي إلى استماع الحوار باللغة الفارسية.

خانم: هادی ساعی کیست؟

آقا: او در رشته تکواندو قهرمان است. در المپیک پکن هم مدال طلا گرفته است.

خانم: آیا او در المپیکهای قبل هم شرکت کرده است؟

آقا: بله، او در المپیک آتن در سال ٢٠٠٤ قهرمان شد. او قهرمان ایران، آسیا و جهان است.

خانم: پس او قهرمان بزرگی است!

آقا: بله، او در سه المپیک شرکت کرده است.

خانم: آیا هادی ساعی در المپیک سیدنی هم شرکت داشت؟

آقا: بله، هادی ساعی در آن مسابقه، مدال برنز گرفت.

خانم: آیا او هم نشان پهلوانی دارد؟

آقا: او شایستگی اش را در زلزله شهر بم نشان داد. هادی مدالهایش را فروخت و به مردم آسیب دیده کمک کرد.

خاتم: چه جالب!

آقا: هادی ساعی ورزشکاری جوان و خوش اخلاق و مهرban است.

۱۱۶

حوار حول محافظة اصفهان التي تشتهر بمناظرها الخلابة وبأماكنها ومبانيها الأثرية.
المفردات: الجزء الأول

حقيقة سفر = چمدان

لایَ عرض؟ براي چیست؟

من المقرر = قرار است

هنيأً لک = خوش به حالت

جداب = دیدنی

مناخ = آب و هوایا

ربيع = بهار

لبالي = شبها

منعش = دلپذیر

رحلة سياحية = تور

نهر = رود

اسم نهر كبير في مدينة اصفهان = زاینده رود

الحوار: الجزء الأول.

خاتم: چه خبر شده است؟ این چمدان براي چیست؟

السيدة: ماما حدث؟: لایَ عرض هذه الحقيقة؟

محمد: قرار است من وسعید با تور به استان اصفهان برویم.

محمد: من المقرر أن نذهب أنا وسعید في رحلة سياحية إلى محافظة اصفهان.

خاتم: خوش به حالت. استان اصفهان یکی از دیدنی ترین استانهای ایران است وشهرهای زیبایی دارد. به کدام مناطق می روید؟

السيدة: هنيأً لک. محافظة اصفهان هي واحدة من المحافظات الإيرانية الأكثر جذباً للسياح وفيها مدن جميلة. إلى أية مناطق فيها تذهبون؟

محمد: ما به شهرهای اصفهان، کاشان و چادگان می رویم.

محمد: نحن نذهب إلى مدن اصفهان وكاشان وتشادکان.

خاتم: عالی است. آب و هوای اصفهان خیلی خوب است. بهار اصفهان بسیار دلپذیر است.

السيدة: رائع. مناخ اصفهان جيد جداً. الربيع في اصفهان منعش كثيراً.

محمد: آيا اصفهان هم از نظر آب و هو مثـل تهران است؟

محمد: هل اصفهان أيضاً مثل طهران من حيث المناخ؟

خانم: بلـه. آب و هوـاي استان اصفهان شـبيه تهران است. شـبها هـوـاي اطراف زـاينـده روـد دـلـپـذـير است.

السيدة: نـعـم. مناخ محافظة اصفهـان مشـابـه لـمناخ طـهـران. الجو في اللـيل عـلـي صـفـقـتـي زـاينـده روـد منـعشـ.

المفردات: الجزء الثاني

يـمـرـ = عـبـورـ مـيـ كـنـدـ

سـفـحـ = دـامـنـه

يـنـبـعـ = سـ وـ شـمـهـ مـيـ گـيرـدـ

جـبـليـ = كـوـهـسـتـانـيـ

بـحـرـ = درـيـاـ

لـأـنـ = چـونـ

وـسـطـ = مرـكـزـ

لـاـ يـوـجـدـ = وجودـ نـدارـدـ

أـنـاـ وـاـنـقـ = منـ مـطـمـنـنـ

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: زـاـينـدـهـ روـدـ كـجـاستـ؟

محمد: أـينـ زـاـينـدـهـ روـدـ؟

خـانـمـ: زـاـينـدـهـ روـدـ اـزـ وـسـطـ شـهـرـ اـصـفـهـانـ عـبـورـ مـيـ كـنـدـ. اـينـ روـدـ اـزـ دـامـنـهـ هـاـيـ زـرـدـ كـوهـ بـخـتـيـارـيـ سـ وـ شـمـهـ مـيـ گـيرـدـ.

الـسـيـدـةـ: زـاـينـدـهـ روـدـ يـمـرـ مـنـ وـسـطـ مـدـيـنـةـ اـصـفـهـانـ. هـذـاـ النـهـرـ يـنـبـعـ مـنـ سـفـوحـ جـبـلـ زـرـدـ كـوهـ بـخـتـيـارـيـ.

محمد: آـياـ اـسـتـانـ اـصـفـهـانـ مـنـطـقـهـ كـوـهـسـتـانـيـ هـمـ دـارـدـ؟

محمد: هلـ فـيـ مـحـافـظـةـ اـصـفـهـانـ مـنـطـقـةـ جـبـلـيـةـ أـيـضـاـ؟

خـانـمـ: بلـهـ. غـربـ اـسـتـانـ اـصـفـهـانـ مـنـطـقـهـ ايـ كـوـهـسـتـانـيـ استـ.

الـسـيـدـةـ: نـعـمـ. غـربـ مـحـافـظـةـ اـصـفـهـانـ مـنـطـقـةـ جـبـلـيـةـ.

محمد: اما بنظرم این استان دریا ندارد، چون در مرکز ایران دریابی وجود ندارد.

محمد: لکنی اعتقادم این است که لا یوگد بحر فی هذه المحافظة، لأنه ليست في وسط ایران بحر.

نستمع الان أعزائي إلى الحوار باللغة الفارسية.

خانم: چه خبر شده است؟ این چمدان برای چیست؟

محمد: قرار است من وسعید با تور به استان اصفهان برویم.

خانم: خوش به حالت. استان اصفهان یکی از دیدنی ترین استانهای ایران است و شهرهای زیبایی دارد. به کدام مناطق می روید؟

محمد: ما به شهرهای اصفهان، کاشان و چادگان می رویم.

خانم: عالی است. آب و هوای اصفهان خیلی خوب است. بهار اصفهان بسیار دلپذیر است.

محمد: آیا اصفهان هم از نظر آب و هوای مثل تهران است؟

خانم: بله. آب و هوای استان اصفهان شبیه تهران است. شبها هوای اطراف زاینده رود دلپذیر است.

محمد: زاینده رود کجاست؟

خانم: زاینده رود از وسط شهر اصفهان عبور می کند. این رود از دامنه های زرد کوه بختیاری سه شمه می گیرد.

محمد: آیا استان اصفهان منطقه کوهستانی هم دارد؟

خانم: بله. غرب استان اصفهان منطقه ای کوهستانی است.

محمد: اما بنظرم این استان دریا ندارد، چون در مرکز ایران دریابی وجود ندارد.

١١٧

حوار حول محافظة اصفهان وأماكنها الخلابة والأثرية حيث وصل إليها محمد وسعید.

المفردات: الجزء الاول

أكبر = بزرگترین

أظنّ = فكر مي كنم

كنت أظنّ = فكر مي كردم

كم = چقدر

جسر = پل

عظيم = با شکوه

جسر خاجو = پل خواجه

جسر شهرستان = پل شهرستان

قديم جداً = خيلي قديمي

أربعونه عام تقريباً = حدود ٤٠٠ سال

قيل = پيش

مشيد = ساخته شده

الحوار: الجزء الاول

محمد: واقعاً اين شهر زيبا وبزرگ است. فکر مي كردم اصفهان شهر کوچکی است.

محمد: حقاً هذه المدينة جميلة وكبيرة. كنت أظن أن اصفهان مدينة صغيرة.

سعید: نه. اصفهان يکي از بزرگترین شهرهای ایران است.

سعید: لا. اصفهان هي إحدى كبريات المدن الإيرانية.

محمد: آیا این زاینده رود است؟ چقدر زیبا است!

محمد: هل هذا زاینده رود؟ کم هو جميل!

سعید: بله. این زاینده رود است. اسم آن پل زیبا هم سی و سه پل است.

سعید: نعم. هذا زاینده رود، واسم ذلك الجسر الجميل سی و سه پل.

محمد: بسيار با شکوه است. فکر مي کنم اين پل خلي قديمي است.

محمد: عظيم جداً. أظن أن هذا الجسر قديم جداً.

سعید: بله. این پل حدود ٤٠٠ سال پيش ساخته شده است.

سعید: نعم. لقد شيد هذا الجسر قبل أربعونه عام تقريباً.

المفردات: الجزء الثاني

أقدم = قديمي ترين

ال نقط صور = عکس مي گيرم

أوَّلَ أنَّ ال نقط صور = دوست دارم عکس بگيرم

كلَّ يوم = هر روز

سياح = جهانگردان

يفعلون ذلك = اين کار را مي کنند

حديقة = پارك

عدسة = دوربین

آتیث ب..= آورده ام

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا روی زاینده رود فقط همین پل وجود دارد؟

محمد: هل علی نهر زاینده رود هذا الجسر فقط؟

سعید: نه. پل شهرستان، قدیمی ترین پل زاینده رود است.

سعید: لا. جسر شهرستان، أقدم جسر علی زاینده رود.

محمد: پل شهرستان خراب شده یا هنوز سالم است؟

محمد: جسر شهرستان مدمّر أم ما زال سالماً؟

سعید: پل شهرستان سالم است. پل خواجه نیز پل دیگر زاینده رود است.

سعید: جسر شهرستان سالم. جسر خواجه هو جسر آخر أيضاً علی زاینده رود.

محمد: دوست دارم از زاینده رود و پلهایش عکس بگیرم.

محمد: أود أن ألتقط صوراً لزاینده رود وجسوره.

سعید: هر روز جهانگردان زیادی این کار را می کنند.

سعید: سیاح کثیرون یفطونون ذلک کلّ يوم.

محمد: پارک کنار رودخانه هم بسیار زیبا است. خوشحالم که دوربینم را آورده ام.

محمد: الحديقة علی ضفة النهر أيضاً جميلة جداً. أنا مستور لأنّي آتیث بعdstی.

ندعوكم الآن أعزائي إلى استماع الحوار بالفارسية.

محمد: واقعاً این شهر زیبا و بزرگ است. فکر می کردم اصفهان شهر کوچکی است.

سعید: نه. اصفهان یکی از بزرگترین شهرهای ایران است.

محمد: آیا این زاینده رود است؟ چقدر زیبا است!

سعید: بله. این زاینده رود است. اسم آن پل زیبا هم سی و سه پل است.

محمد: بسیار با شکوه است. فکر می کنم این پل خیلی قدیمی است.

سعید: بله. این پل حدود ۴۰۰ سال پیش ساخته شده است.

محمد: آیا روی زاینده رود فقط همین پل وجود دارد؟

سعید: نه. پل شهرستان، قدیمی ترین پل زاینده رود است.

محمد: پل شهرستان خراب شده یا هنوز سالم است؟

سعید: پل شهرستان سالم است. پل خواجو نیز پل دیگر زاینده رود است.

محمد: دوست دارم از زاینده رود پلهایش عکس بگیرم.

سعید: هر روز جهانگردان زیادی این کار را می کنند.

محمد: پارک کنار رودخانه هم بسیار زیبا است. خوشالم که دوربینم را آورده ام.

١١٨

حوار آخر حول الأماكن والآثار الخلابة في مدينة اصفهان مع دليل الرحلة السياحية التي انطلقت إلى تلك المدينة.

المفردات: الجزء الاول

شارع = خیابان

كلّ مكان = همه جا

أمر = دستور

شيدوا = ساختند

قد شيدوا = ساخته اند

نهر صغير = جوی

بستان = باع

بساتین = باعها

يسمون = می گویند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چه خیابان قشنگی! همه جای اصفهان بسیار زیباست.

محمد: ما أجمل هذا الشارع! كلّ مكان في اصفهان جميل جداً.

راهنما: این خیابان بسیار قدیمی است، و به دستور شاه عباس صفوی ۴۰۰ سال پیش ساخته شده است.

الدليل: هذا الشارع قديم جداً، وقد شيد بأمر من الشاه عباس الصفوی قبل أربعين سنة عام.

محمد: آیا در آن زمان هم این خیابان به همین شکل بوده است؟

محمد: هل كان هذا الشارع بهذا الشكل في ذلك الزمان أيضاً؟

راهنما: بله. یک جوی آب نیز در وسط خیابان بوده که آب آن به زاینده رود می ریخته است.

الدليل: نعم. كان في وسط الشارع أيضاً نهر صغير يصب ماءه في نهر زاینده رود.

محمد: چرا به این خیابان، چارباغ می گویند؟ چارباغ یعنی چه؟

محمد: لماذا يسمون هذا الشارع چارباغ؟ مَاذَا يَعْنِي چارباغ؟

راهنما: چون در آن زمان، چهار باغ بزرگ در اینجا وجود داشته و کلمه چار مخفف چهار است.

الدليل: لأنّه في ذلك الزمان كانت في هذا المكان أربعة بساتين كبيرة، و الكلمة چار مخفف الكلمة چهار، وتعني أربعة.

المفردات: الجزء الثاني

لا = نخير

قصر = كاخ

مبني = ساختمان

عرفة = اتاق

غرف = اتاقها

خاص = ويره

شجرة = درخت

أشجار = درختان

يدلّ على = نشان مي دهد

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا آن باغها هنوز هست؟

محمد: هل تلك البساتين ما زالت موجودة؟

راهنما: نخير، فقط باغ هشت بهشت باقی است.

الدليل: لا، بقى بستان هشت بهشت فقط.

محمد: در واقع، اینجا یک کاخ بزرگ است.

محمد: في الواقع، هذا المكان قصر كبير.

راهنما: بله. ساختمان این باغ، دو طبقه دارد و اتاقهای آن خیلی مجلل هستند.

الدليل: نعم. المبني في هذا البستان، يتكون من طابقين و غرف فاخرة جداً.

محمد: آیا این اتاقها تزیینات ویره اي دارد؟

محمد: هل لهذه الغرف زينة خاصة؟

راهنما: بله. این کاخ و اغلب ساختمانهای شهر اصفهان تزیینات زیبایی دارند.

الدليل: نعم. هذا القصر وأغلب مباني مدينة اصفهان مزيّنه بشكل جميل.

محمد: این حوض و درختان باغ، نشان می دهد که اینجا قدیمی است.

محمد: هذا الحوض وأشجار البستان تدل على أنّ هذا المكان قديم.

ندعوكم الآن أن تستمعوا للحوار باللغة الفارسية.

محمد: چه خیابان قشنگی! همه جای اصفهان بسیار زیباست.

راهنما: این خیابان بسیار قدیمی است، و به دستور شاه عباس صفوی ۴۰۰ سال پیش ساخته شده است.

محمد: آیا در آن زمان هم این خیابان به همین شکل بوده است؟

راهنما: بله. یک چوی آب نیز در وسط خیابان بوده که آب آن به زاینده رود می ریخته است.

محمد: چرا به این خیابان، چارباغ می گویند؟ چارباغ یعنی چه؟

راهنما: چون در آن زمان، چهار باغ بزرگ در اینجا وجود داشته و کلمه چار مخفف چهار است.

محمد: آیا آن باغها هنوز هست؟

راهنما: نخیر، فقط باغ هشت بهشت باقی است.

محمد: در واقع، اینجا یک کاخ بزرگ است.

راهنما: بله. ساختمان این باغ، دو طبقه دارد و اتفاقهای آن خیلی مجلل هستند.

محمد: آیا این اتفاقها تزیینات ویژه ای دارد؟

راهنما: بله. این کاخ و اغلب ساختهای شهر اصفهان تزیینات زیبایی دارند.

محمد: این حوض و درختان باغ، نشان می دهد که اینجا قدیمی است.

一一٩

مفردات و عبارات جديدة بالفارسية سنتعلمها بحوار آخر في مدينة اصفهان وأماكنها الأثرية الجذابة.
المفردات: الجزء الاول

متحف = موزه

يركبون = سوار می شوند

عربة خيل = درشكه

تراث = میراث

وطني = ملي

قد سجلت = ثبت شده است

سائح گرداشگر

سیاح = گردشگران

یتردّدون = تردد می کنند

یوجد = وجود دارد

الحوار: الجزء الاول.

محمد: آیا این میدان است یا موزه آثار تاریخی؟

محمد: هل هذا ميدان أو متحف آثار تاريخية؟

راهنما: اسم این میدان بزرگ، میدان امام یا نقش جهان است.

الدليل: اسم هذا الميدان الكبير، ميدان الإمام أو نقش جهان.

محمد: جالب است که مردم در این میدان، سوار درشکه می شوند.

محمد: الرائع هو أنَّ الناس في هذا الميدان، يركبون عربات خيل.

راهنما: بله. این میدان به عنوان میراث ملی ایران وجهان ثبت شده است. گردشگران با درشکه در این میدان تردد می کنند.

الدليل: نعم. لقد سجل هذا الميدان في التراث الوطني الإيراني والعالمي. السياح يترددون في هذا الميدان بعربات خيل.

محمد: آیا در این میدان مسجد هم وجود دارد؟

محمد: هل في هذا الميدان مسجد، أيضاً؟

راهنما: بله. مسجد امام با گنبد آبی در جهت جنوبی میدان قرار گرفته است.

الدليل: نعم. مسجد الإمام ذو القبة الزرقاء يقع في الجهة الجنوبية من الميدان.

المفردات: الجزء الثاني

منارة = گلستانه

منارات = گلستانه ها

ییدو = به نظر می رسد

یُسمی = نام دارد

شیدوا = ساختند

قد شیدوا = ساخته اند

أشاهد = ببيان

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: گنبد و گلسته های مسجد امام بسیار زیباست. به نظر می رسد این میدان قدمی است.

محمد: قبة مسجد الامام و مناراته جميلة جداً. يبدو هذا الميدان قديماً.

راهنما: بله. این میدان را در زمان صفویه ساخته اند.

الدليل: نعم. لقد شيدوا هذا الميدان في زمن الصفویین.

محمد: آن مسجد دیگر چه نام دارد؟

محمد: ما آسم ذلك المسجد الآخر؟

راهنما: آن مسجد "شیخ لطف الله" نام دارد. گنبد آن از زیباترین گنبدهای جهان است.

الدليل: إسمه مسجد "الشيخ لطف الله". وقبته من أجمل القباب في العالم.

محمد: دوست دارم همه جای این مساجد را ببینم.

محمد: أود أن أشاهد كل مكان في هذين المسجدين.

إذن نستمع الآن إلى الحوار باللغة الفارسية.

محمد: آیا این میدان است یا موزه آثار تاریخی؟

راهنما: اسم این میدان بزرگ، میدان امام یا نقش جهان است.

محمد: جالب است که مردم در این میدان، سور درشکه می شوند.

راهنما: بله. این میدان به عنوان میراث ملی ایران و جهان ثبت شده است. گردشگران با درشکه در این میدان تردد می کنند.

محمد: آیا در این میدان مسجد هم وجود دارد؟

راهنما: بله. مسجد امام با گنبد آبی در جهت جنوبی میدان قرار گرفته است.

محمد: گنبد و گلسته های مسجد امام بسیار زیباست. به نظر می رسد این میدان قدمی است.

راهنما: بله. این میدان را در زمان صفویه ساخته اند.

محمد: آن مسجد دیگر چه نام دارد؟

راهنما: آن مسجد "شیخ لطف الله" نام دارد. گنبد آن از زیباترین گنبدهای جهان است.

محمد: دوست دارم همه جای این مساجد را ببینم.

حوار آخر حول الأماكن الخلابة والأثرية في مدينة اصفهان، يمكننا من تعلم مفردات و عبارات جديدة باللغة الفارسية.

المفردات: الجزء الاول

حديقة ناجوان = پارک نازوان

حصان = اسب

ملعب للرياضة = زمين ورزش

مسبح = استخر

مخيم للتنزه = اردوگاه تفریحی

ملعب للأطفال = زمين بازي کودکان

ركوب الخيل = اسب سوراري

ركوب زوارق = قایقرانی

ركوب دراجات هوائية = دوچرخه سوراري

يمكنك أن تتمتع = مي تواني لذت ببری

منتزه = تفریحگاه

حديقة الطيور = باع پرندگان

يمكنك أن تشاهد = مي تواني ببینی

خمسة آلاف = پنج هزار

طير = پرند

طيور = پرندگان - پرند ها

محلي = يومي

ذلك = همينطور

يحفظون = نگهداري مي شوند

الحوار: الجزء الاول.

راهنما: اسم اين مكان زيبا، پارک نازوان است.

الدليل: اسم هذا المكان الجميل هو حديقة ناجوان.

محمد: پارک بسيار بزرگي است. اسب و درشكه هم در آن دیده مي شود.

محمد: إنها حديقة كبيرة جداً. تشاهد فيها حصان و عربات خيل أيضاً.

راهنما: بله. این پارک دارای زمین ورزش، استخر، اردوگاه تفریحی و زمین بازی کودکان است. می توانی از اسب سواری، قایق رانی و دوچرخه سواری هم لذت ببری.

الدليل: نعم. فی هذه الحديقة ملعب للرياضة و مسبح و مخيّم للتنزه و ملعب للأطفال. يمكنك أن تتمتع فيها أيضاً بركوب الخيل و ركوب الزوارق والدراجات الهوائية.

محمد: پس اینجا یک تفریحگاه عالی است.

محمد: إذن هذا المكان هو منتزه رائع.

راهنما: می توانی بیش از پنج هزار پرنده را در این پارک ببینی.

الدليل: يمكنك أن تشاهد في هذه الحديقة أكثر من خمسة آلاف طير.

محمد: آیا باع پرنده‌گان هم در اینجا است؟

محمد: هل حديقة الطيور هي هنا أيضاً؟

راهنما: بله. آن طرف پارک، باع پرنده‌گان است. انواع پرنده‌های بومی و همینطور پرنده‌های غیر ایرانی در این پارک نگهداری می شوند.

الدليل: نعم. الجانب الآخر من الحديقة هو للطيور. يحتفظ في هذه الحديقة بأنواع الطيور المحلية وكذلك الطيور غير الإيرانية.

المفردات: الجزء الثاني

طريق = آزاد

صغر = شاهین

بوم = جد

يصطادون = شکار می کنند

تنزه = تفریح

يأتون = می آیند

سياح = جهانگردان

يحبون = دوست دارند

يضاعف = دو چندان می کند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا این پرنده‌گان آزاد هستند؟

محمد: هل هذه الطيور طليقة؟

راهنما: بله. أكثر این پرندگان آزاد هستند. فقط عقابها، شاهین‌ها، و جغدها در قفس نگهداری می‌شوند. چون آنها پرندگان دیگر را شکار می‌کنند.

الدليل: نعم. أغب هذه الطيور طلقة. ويحتفظ فقط بالنسور والصقر والبوم في داخل أقفاص. لأنها تصطاد الطيور الأخرى.

محمد: آیا خانواده‌های زیادی برای تفریح به اینجا می‌آیند؟

محمد: هل تأتي أسر كثيرة إلى هذا المكان؟

راهنما: بله. هم ایرانی‌ها و هم جهانگردان خارجی این پارک را دوست دارند.

الدليل: نعم. الايرانيون والسياح الأجانب أيضاً يحبون هذه الحديقة.

محمد: آیا این رودخانه که از وسط پارک می‌گذرد، زاینده رود است؟

محمد: هل هذا النهر الذي يمر من وسط الحديقة هو نهر زاینده رود؟

راهنما: بله. زاینده رود از وسط پارک نازوان می‌گذرد و زیبایی آن را دو چندان می‌کند.

الدليل: نعم. نهر زاینده رود يمر من وسط حديقة ناجوان و يضاعف جمالها.

ندعوكم الان أعزائي إلى الاستماع للحوار باللغة الفارسية.

راهنما: اسم این مکان زیبا، پارک نازوان است.

محمد: پارک بسیار بزرگی است. اسب و درشكه هم در آن دیده می‌شود.

راهنما: بله. این پارک دارای زمین ورزش، استخر، اردوگاه تفریحی و زمین بازی کودکان است. می‌توانی از اسب سواری، قایق رانی و دوچرخه سواری هم لذت ببری.

محمد: پس اینجا یک تفریحگاه عالی است.

راهنما: می‌توانی بیش از پنج هزار پرندگان را در این پارک ببینی.

محمد: آیا باع پرندگان هم در اینجا است؟

راهنما: بله. آن طرف پارک، باع پرندگان است. انواع پرندگانی های بومی و همینطور پرندگانی های غیر ایرانی در این پارک نگهداری می‌شوند.

محمد: آیا این پرندگان آزاد هستند؟

راهنما: بله. أكثر این پرندگان آزاد هستند. فقط عقابها، شاهین‌ها، و جغدها در قفس نگهداری می‌شوند. چون آنها پرندگان دیگر را شکار می‌کنند.

محمد: آیا خانواده‌های زیادی برای تفریح به اینجا می‌آیند؟

راهنما: بله. هم ایرانی‌ها و هم جهانگردان خارجی این پارک را دوست دارند.

محمد: آیا این رودخانه که از وسط پارک می‌گذرد، زاینده رود است؟

راهنما: بله. زاینده رود از وسط پارک نازوان می‌گذرد و زیبایی آن را دو چندان می‌کند.

نستمع الى حوار آخر في الأماكن الأثرية والثقافية في مدينة اصفهان.
المفردات: الجزء الاول

أنا مسروor = من خوشحال

جئنا = آمدیم

مشاهدّة = دیدن

كتاب مخطوط = کتاب خطی

لوحة = تابلو

تحبّ = خوشت می آید

أية أشياء = چه چیز هایی

محظّ = تاکسیدر می شده

يمكنك أن تشاهد = می توانی ببینی

الحوار: الجزء الاول.

محمد: من خوشحالم که به این موزه بسیار زیبا آمدیم.

محمد: أنا مسروور، لأننا جئنا إلى هذه المتحفة الجميلة جداً.

راهنما: حتماً از دیدن کتابهای خطی موزه لذت می بربی.

الدليل: تتمتع حتماً بمشاهدة الكتب المخطوطة في المتحف.

محمد: بله. هم كتابهای خطی بسیار جالبند وهم تابلوها بسیار زیبا هستند.

محمد: نعم، الكتب المخطوطة رائعة جداً ولللوحات أيضاً جميلة جداً.

راهنما: بعد از این موزه، به موزه تاریخ طبیعی می رویم. من مطمئنم که از آنجا نیز خوشت خواهد آمد.

الدليل: بعد هذه المتحفة نذهب إلى متحفة التاريخ الطبيعي. أنا واثق بأنك ستحب ذلك المكان أيضاً.

محمد: در آنجا چه چیز هایی نگهداری می شود؟

محمد: أية أشياء يحتفظ بها في ذلك المكان؟

راهنما: در آن موزه می توانی انواع حیوانات تاکسیدر می شده را ببینی.

الدليل: يمكنك أن تشاهد في تلك المتحفه أنواع الحيوانات المحظّة.

المفردات: الجزء الثاني

فن = هنر

صناعة = صنعت

محلي = بومي

نتعرف على = آشنا می شویم

آثار فنية = آثار هنري

تشاهد = مشاهده می کنی

يمكنك أن تشاهد = می توانی مشاهده کنی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: اصفهان شهر عجیبی است. شهر هنر، تاریخ و صنعت. موزه تاریخ طبیعی هم دارد.

محمد: اصفهان مدينة عجيبة. مدينة الفن والتاريخ والصناعة. وفيها متحفة للتاريخ الطبيعي أيضاً.

راهنما: بله، در این موزه با انواع حیوانات بومی ایران و حیوانات مناطق دیگر جهان آشنا می شویم.

الدليل: أجل. في هذه المتحفة نتعرف أنواع الحيوانات المحلية الإيرانية وحيوانات مناطق أخرى من العالم.

محمد: در کدام موزه می توانیم آثار شهر اصفهان را ببینیم؟

محمد: في أي متحفة يمكننا أن نشاهد آثاراً لمدينة إصفهان؟

راهنما: در موزه هنرهای تزیینی، اشیاء دوره اسلامی را می توانی مشاهده کنی.

الدليل: في متحف فنون التزيين، يمكنك أن تشاهد أشياء من العصر الإسلامي.

محمد: آثار ما قبل تاريخ در کدام موزه است؟

محمد: آثار ما قبل التاريخ في أي متحف؟

راهنما: شهر کاشان موزه ای دارد که آثار ما قبل تاریخ در آن نگهداری می شود.

الدليل: بمدينة کاشان متحفة يحتفظ فيها بآثار ما قبل التاريخ.

ندعوك الان أعزاعنا الكرام إلى الاستماع للحوار باللغة الفارسية.

محمد: من خوشحالم که به این موزه بسیار زیبا آمدیم.

راهنما: حتماً از دیدن کتابهای خطی موزه لذت می برمی.

محمد: بله. هم کتابهای خطی بسیار جالبند وهم تابلوها بسیار زیبا هستند.

راهنما: بعد از این موزه، به موزه تاریخ طبیعی می رویم. من مطمئنم که از آنجا نیز خوشت خواهد آمد.

محمد: در آنجا چه چیزهایی نگهداری می شود؟

راهنما: در آن موزه می توانی انواع حیوانات تاکسیدرمی شده را ببینی.

محمد: اصفهان شهر عجیبی است. شهر هنر، تاریخ و صنعت. موزه تاریخ طبیعی هم دارد.

راهنما: بله، در این موزه با انواع حیوانات بومی ایران و حیوانات مناطق دیگر جهان آشنا می شویم.

محمد: در کدام موزه می توانیم آثار شهر اصفهان را ببینیم؟

راهنما: در موزه هنرهای تزیینی، اشیاء دوره اسلامی را می توانی مشاهده کنی.

محمد: آثار ما قبل تاریخ در کدام موزه است؟

راهنما: شهر کاشان موزه ای دارد که آثار ما قبل تاریخ در آن نگهداری می شود.

١٢

الحوار حول الصناعة وأنواع المصانع في محافظة اصفهان.

المفردات: الجزء الاول

نعرف=آشنا می کنیم

مع ذلک=با این حال

قطب صناعی=قطب صنعتی

مجتمع صناعی=مجتمع صنعتی

شهر الحديد=ذوب آهن

علاوه على =علاوه بر

حديد=آهن

يُنتج=تولید می شود

الحوار: الجزء الاول.

راهنما: امروز شما را با صنعت استان اصفهان آشنا می کنیم.

الدليل: نعرفكم اليوم صناعة محافظة اصفهان.

محمد: فکر می کردم اصفهان فقط یک استان هنری و تاریخی است.

محمد: کنّت أتصور أنَّ اصفهان هي فقط محافظة فنية وتاريخية.

راهنما: این درست است. با این حال این استان یک قطب صنعتی ایران نیز هست.

الدليل: هذا صحيح. ومع ذلك فإنَّ هذه المحافظة هي أيضاً أحد الأقطاب الصناعية الإيرانية.

محمد: پس امروز به یکی از کارخانه های بزرگ صنعتی می رویم!

محمد: إذن نذهب اليوم إلى أحد المصانع الكبيرة!

راهنما: بله. اکنون با هم به کارخانه ذوب آهن اصفهان می رویم.

الدليل: نعم. الان نذهب معاً إلى مصنع اصفهان لصهر الحديد.

محمد: محصولات این کارخانه چیست؟

محمد: ما هي منتجات هذا المصنع؟

راهنما: در این کارخانه، علاوه بر آهن، فولاد و چند محصول دیگر نیز تولید می شود.

الدليل: في هذا المصنع، علاوة على الحديد، ينتج الفولاذ وعدة منتجات أخرى أيضاً.

المفردات: الجزء الثاني

خمسة ملايين = پنج مليون

طن = تن

أكبر = بزرگترین

منتجات = توليدات

معدن = فلز

معدني = فلزي

ينتج = توليد مي كند

سنوياً = هر سال

الحوار: الجزء الثاني

محمد: آیا این مجتمع بزرگترین مجتمع صنعتی ایران است؟

محمد: هل هذا المجتمع هو أكبر مجتمع صناعي في ايران؟

راهنما: خير. مجتمع فولاد مبارکه، بزرگترین مجتمع صنعتی ایران است.

الدليل: لا. مجتمع مباركة للفولاذ، هو أكبر مجتمع صناعي في ایران.

محمد: آیا مجتمع فولاد مبارکه هم در استان اصفهان است؟

محمد: هل مجتمع مباركة للفولاذ يقع في محافظة اصفهان؟

راهنما: بله. مجتمع فولاد مبارکه در جنوب غربی شهر اصفهان واقع است.

الدليل: نعم. يقع مجتمع مباركة للفولاذ في جنوب غربي مدينة اصفهان.

محمد: حجم توليدات کارخانه فولاد مبارکه چه قدر است؟

محمد: کم هو حجم منتجات مصنع مباركة للفولاذ؟

راهنما: کارخانه فولاد مبارکه، هر سال بیش از ۵ میلیون تن انواع محصولات فولادی و فلزی دیگر را تولید می کند.

الدليل: ينتاج مصنع مباركة للفولاذ أكثر من خمسة ملايين طن من أنواع المنتجات الفولاذية والمعدنية الأخرى سنوياً.

ندعوكم الآن الكرام إلى الاستماع للحوار باللغة الفارسية.

راهنما: امروز شما را با صنعت استان اصفهان آشنا می کنیم.

محمد: فکر می کردم اصفهان فقط یک استان هنری و تاریخی است.

راهنما: این درست است. با این حال این استان یک قطب صنعتی ایران نیز هست.

محمد: پس امروز به یکی از کارخانه های بزرگ صنعتی می رویم!

راهنما: بله. اکنون با هم به کارخانه ذوب آهن اصفهان می رویم.

محمد: محصولات این کارخانه چیست؟

راهنما: در این کارخانه، علاوه بر آهن، فولاد و چند محصول دیگر نیز تولید می شود.

محمد: آیا این مجتمع بزرگترین مجتمع صنعتی ایران است؟

راهنما: خیر. مجتمع فولاد مبارکه، بزرگترین مجتمع صنعتی ایران است.

محمد: آیا مجتمع فولاد مبارکه هم در استان اصفهان است؟

راهنما: بله. مجتمع فولاد مبارکه در جنوب غربی شهر اصفهان واقع است.

محمد: حجم تولیدات کارخانه فولاد مبارکه چه قدر است؟

راهنما: کارخانه فولاد مبارکه، هر سال بیش از ۵ میلیون تن انواع محصولات فولادی و فلزی دیگر را تولید می کند.

١٢٣

وحوار آخر في شأن محافظة إصفهان وإحدى المدن التابعة لها وهي مدينة نظرز.
المفردات: الجزء الأول

مكان جميل = جای زیبا

يقع = قرار دارد

مخضر = سر سبز

بسیب = به حاطر

منعش = مطبوع

محاصيل زراعية = محصولات کشاورزی

شهرير = شهرت دارد

تخصيب = غنى سازی

يورانيوم = اورانيوم

الحوار: الجزء الاول.

محمد: نظر جای زیبایی است. در دامنه کوه قرار دارد.

محمد: نظر مکان جمیل. إنه يقع على سفح الجبل.

راهنما: بله. ما الان در شمال شهر اصفهان هستیم. نظر بین کاشان و اصفهان قرار دارد.

الدليل: أجل . نحن الآن في شمال مدينة اصفهان. تقع نظر بین کاشان واصفهان.

محمد: اینجا چقدر سرسیز است. آیا نظر هم یک شهر قدیمی است؟

محمد: کم هو مخضر هذا المكان. هل نظر أيضاً مدينة قديمة؟

راهنما: بله. قدّمت این شهر به دوره قبل از اسلام می رسد.

الدليل: نعم قدم هذه المدينة يعود إلى ما قبل الإسلام.

محمد: شهرت این شهر به خاطر چیست؟

محمد: ماذا تسبّب في اشتهرار هذه المدينة؟

راهنما: این شهر به خاطر آب و هوای مطبوع و محصولات کشاورزی شهرت پیدا کرده است.

الدليل: إشتهرت هذه المدينة بسبب جوها المنعش ومحاصيلها الزراعية.

محمد: آیا نظر هم مثل اصفهان یک شهر صنعتی است؟

محمد: هل نظر أيضاً مدينة صناعية مثل اصفهان؟

راهنما: نه. اما در خارج این شهر، کارخانه غنی سازی اورانیوم وجود دارد.

الدليل: لا. لكن يقع خارج هذه المدينة مصنع لتخصيب اليورانيوم.

المفردات: الجزء الثاني

فاكهه = میوه

ینتج = تولید می شود

بصورة عامة = به طور کلی

تفاح = سیب

خوخ = هلو

عنبر = انگور

فستق = پسته

لوز = بادام

جوز = گردو

كمثرى = گلابی

قمح = گندم

شعير = جو

بطاطا = سیب زمینی

بصل = پیاز

حبوب زیستیة = دانه های روغنی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: در باغهای این شهر چه میوه هایی تولید می شود؟

محمد: ما هي الفواكه التي تنتج في بساتين هذه المدينة؟

راهنما: در نظرز و به طور کلی استان اصفهان، سیب، هلو، انگور، پسته، بادام و گردو تولید می شود. اما میوه معروف نظرز گلابی است.

الدليل: ينتج في نظرز وفي محافظة إصفهان بصورة عامة، التفاح والخوخ والعنبر والفستق واللوز والجوز. لكن فاكهة نظرز المعروفة هي الكمثرى.

محمد: پس این شهر میوه های متنوعی دارد!

محمد: إذن لهذه المدينة فواكه متنوعة.

راهنما: بله. علاوه بر میوه ها، گندم، جو، سیب زمینی، پیاز و انواع دانه های روغنی نیز در این شهر تولید می شود.

الدليل: أجل. علاوة على الفواكه، ينتج في هذه المدينة القمح والشعير والبطاطا والبصل وأنواع الحبوب الزيستية.

ندعوكم الآن أعزائي إلى الاستماع للحوار باللغة الفارسية.

محمد: نظرز جای زیبایی است. در دامنه کوه قرار دارد.

راهنما: بله. ما الآن در شمال شهر اصفهان هستیم. نظرز بین کاشان و اصفهان قرار دارد.

محمد: اینجا چقدر سرسیز است. آیا نظرز هم یک شهر قدیمی است؟

راهنما: بله. قدمت این شهر به دوره قبل از اسلام می رسد.

محمد: شهرت این شهر به خاطر چیست؟

راهنما: این شهر به خاطر آب و هوای مطبوع و محصولات کشاورزی شهرت پیدا کرده است.

محمد: آیا نظرز هم مثل اصفهان یک شهر صنعتی است؟

راهنما: نه. اما در خارج این شهر، کارخانه غنی سازی اورانیوم وجود دارد.

محمد: در باغهای این شهر چه میوه هایی تولید می شود؟

راهنما: در نظرز و به طور کلی استان اصفهان، سیب، هلو، انگور، پسته، بادام و گردو تولید می شود. اما میوه معروف نظرز گلابی است.

محمد: پس این شهر میوه های متنوعی دارد!

راهنما: بله. علاوه بر میوه ها، گندم، جو، سبب زمینی، پیاز و انواع دانه های روغنی نیز در این شهر تولید می شود.

١٢٤

لنتعلم مفردات و عبارات فارسیه جدیده من خلال حوار حول قریه "أبيانه" الأثریة التابعة لمدینة نظر بمحافظة اصفهان.

المفردات: الجزء الاول

قریه = روستا

اسم = نام

بیت = خانه

العماره = هنر معماري

باب = در

نافذة = پنجره

جدار = دیوار

خشبي = چوبی

طین أحمر = گل سرخ

مغطی پوشیده = شده است

عدة طوابق = چند طبقه

سطح = پشت بام

علوي = بالايي

الحوار: الجزء الاول.

محمد: اين روستا بسيار زيبا است. نام اين رودخانه چيست؟

محمد: هذه القرية جميلة جداً. ما اسم هذا النهر؟

راهنما: نام اين رودخانه "برز رود" است. تمام خانه هاي أبيانه، در شمال اين رودخانه قرار دارد.

الدليل: اسم هذا النهر "برز رود". كل بيوت أبيانه تقع في شمال هذا النهر.

محمد: خانه هاي اين روستا، هنر معماري جاليبي دارند.

محمد: لبيوت هذه القرية فن عمارة رائع.

راهنما: بله. درها وپنجره هاي چوبی اين روستا معروف است. تمام دیوارها با گل سرخ پوشیده شده است.

الدليل: نعم. الأبواب والنوافذ الخشبية لهذه القرية معروفة. كل الجدران مغطاة بالطين الأحمر.

محمد: درها وپنجره ها بسیار زیبا هستند. اما مثل اینکه خانه ها چند طبقه اند.

محمد: الأبواب والنوافذ جميلة جداً. لكن البيوت تبدو وكأنها ذات عدة طوابق.

راهنما: بله. چون أبيانه در دامنه کوه واقع شده است، پشت بام هر خانه، حیاط خانه بالایی است.

الدليل: نعم. لأن أبيانه واقعة على سفح الجبل. سطح كل بيت هو باحة للبيت العلوي.

المفردات: الجزء الثاني

تقليدي = سنتي

يبدو = به نظر می رسد

جبلی = کوهستانی

بعيد = دور

آداب وتقالييد = آداب وسنن ها

محفوظ = حفظ شده است

يتكلمون = صحبت می کنند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: به نظر می رسد مردم این روستا، سنتی تر از نظرنا واصفهان هستند.

محمد: أبناء هذه القرية يبدون تقليديين أكثر من نظرنا واصفهان.

راهنما: بله. چون اینجا کوهستانی است واز شهر دور است، آداب وسناتها ای روزتا حفظ شده است.

الدليل: نعم. بما أن هذا المكان جبلي وبعيد عن المدينة، فقد حفظت عادات وتقالييد هذه القرية.

محمد: آیا مردم این روستا به زبان فارسي صحبت می کنند؟

محمد: هل يتكلم أبناء هذه القرية باللغة الفارسية؟

راهنما: بله. زبان مردم این روستا فارسي است، اما لهجه اي قدیمي دارند.

الدليل: نعم. الفارسية هي لغة أبناء هذه القرية، لكن لهم لهجة قديمة.

ندعوكم الآن الكرام إلى الاستماع للحوار بالفارسية.

محمد: این روستا بسیار زیبا است. نام این روذخانه چیست؟

راهنما: نام این روذخانه "برز رود" است. تمام خانه های أبيانه، در شمال این روذخانه قرار دارد.

محمد: خانه های این روستا، هنر معماري جالبي دارند.

راهنما: بله. درها و پنجره‌های چوبی این روستا معروف است. تمام دیوارها با گل سرخ پوشیده شده است.

محمد: درها و پنجره‌ها بسیار زیبا هستند. اما مثل اینکه خانه‌ها چند طبقه‌اند.

راهنما: بله. چون آبیانه در دامنه کوه واقع شده است، پشت بام هر خانه، حیاط خانه بالایی است.

محمد: به نظر می‌رسد مردم این روستا، سنتی‌تر از نظر نظر و اصفهان هستند.

راهنما: بله. چون اینجا کوہستانی است واز شهر دور است، آداب و سنت‌های این روستا حفظ شده است.

محمد: آیا مردم این روستا به زبان فارسی صحبت می‌کنند؟

راهنما: بله. زبان مردم این روستا فارسی است، اما لهجه‌ای قدیمی دارند.

١٢٥

لتتعلم مفردات و عبارات فارسية جديدة بحوارنا في محافظة فارس التي تحتل المرتبة السادسة بين المحافظات الإيرانية من حيث الكثافة السكانية وهي ذات أماكن أثرية وخلابة تستقطب السياح من شتى أرجاء المعمورة.

المفردات: الجزء الأول

قد سمعت = شنیده ام

ستذهبان أو ستذهبون = خواهید رفت

هذه المرة = این بار

أشياء كثيرة = چیز‌های زیادی

تعلمت = یاد گرفتم

تعلم = می دانی

الحوار: الجزء الاول.

ناصر: شنیده ام تو و سعید به سفر خواهید رفت. این بار به کجا می‌روید؟

ناصر: قد سمعت، أنت و سعید ستذهبان في سفرة. إلى أين ستذهبان هذه المرة؟

محمد: من از سفر به استان اصفهان، چیز‌های زیادی در مورد ایران یاد گرفتم. این بار به استان فارس می‌رویم.

محمد: أنا تعلمتُ أشياء كثيرة عن ایران عند سفرتی إلى محافظة إصفهان. وهذه المرة نذهب إلى محافظة فارس.

ناصر: شیراز مرکز استان فارس یکی از زیباترین شهرهای ایران است. آیا می‌دانی شیراز به چه چیزی شهرت دارد؟

ناصر: شیراز عاصمة محافظة فارس، هي إحدى أجمل المدن الإيرانية. هل تعلم بماذا تشتهر شیراز؟

محمد: نه. فقط می‌دانم آثار باستانی زیادی دارد.

محمد: لا. أعلم فقط بأن فيها آثاراً تاريخية كثيرة.

المفردات: الجزء الثاني

ورد = گل

لوح طيني = لوح گلي

أربعة آلاف = چهار هزار

قد جاء = آمده است

أقدم = قدیمی تر

كيف؟ چگونه؟

آخر = گرم تر

أخميني = هخامنشي

الحوار: الجزء الثاني.

ناصر: شيراز به شهر شعر و گل و بلیل معروف است. اسم این شهر در یک لوح گلی مربوط به چهار هزار سال پیش آمده است.

ناصر: شيراز معروفة بمدينة الشعر والورد والعنديب. وقد جاء اسمها على لوح طيني يعود إلى ما قبل أربعة آلاف عام.

محمد: آيا شيراز قدیمی تر از سلسله هخامنشی است؟

محمد: هل شيراز أقدم من السلالة الأخمينية؟

ناصر: بله. اما شيراز در زمان هخامنشيان شهر مهمی بود.

ناصر: لكن شيراز كانت مدينة مهمة في عهد الأخمينيين.

محمد: استان فارس در کجا واقع شده است؟

محمد: أين تقع محافظة فارس؟

ناصر: استان فارس در جنوب ایران وشيراز در جنوب اصفهان قرار دارد.

ناصر: تقع محافظة فارس جنوب ایران وتقع شيراز جنوب اصفهان.

محمد: آب و هوای این استان چگونه است؟

محمد: كيف هو جو هذه المحافظة؟

ناصر: آب و هوای شيراز از تهران و اصفهان گرم تر است. در بهار شيراز بهترین و زیباترین روزهای سال را دارد.

ناصر: جو شيراز آخر من طهران و اصفهان. أيام الربيع هي أفضل وأجمل أيام السنة في شيراز.

نستمع الان للحوار باللغة الفارسية.

ناصر: شنیده ام تو و سعید به سفر خواهید رفت. این بار به کجا می روید؟

محمد: من از سفر به استان اصفهان، چیزهای زیادی در مورد ایران یاد گرفتم. این بار به استان فارس می رویم.

ناصر: شیراز مرکز استان فارس یکی از زیباترین شهرهای ایران است. آیا می دانی شیراز به چه چیزی شهرت دارد؟

محمد: نه. فقط می دانم آثار باستانی زیادی دارد.

ناصر: شیراز به شهر شعر و گل و بلبل معروف است. اسم این شهر در یک لوح گلی مربوط به چهار هزار سال پیش آمده است.

محمد: آیا شیراز قدیمی تر از سلسله هخامنشی است؟

ناصر: بله. اما شیراز در زمان هخامنشیان شهر مهمی بود.

محمد: استان فارس در کجا واقع شده است؟

ناصر: استان فارس در جنوب ایران و شیراز در جنوب اصفهان قرار دارد.

محمد: آب و هوای این استان چگونه است؟

ناصر: آب و هوای شیراز از تهران و اصفهان گرم تر است. در بهار شیراز بهترین و زیباترین روزهای سال را دارد.

١٢٦

حوار آخر حول المناطق والأماكن الأثرية في محافظة فارس ومنها الأطلال الباقية من مدينة تخت جمشيد الواقعة على مقربة من مدينة شیراز عاصمة محافظة فارس، التي كانت تسمى في العهود الغابرة مدينة پارسه وپرسپولیس، التي تعنى باليونانية "مدينة الفرس"، وقد سميت تخت جمشيد أي عرش جمشيد نسبة إلى الملك الإیرانی الأسطوری "جمشید".
المفردات: الجزء الأول

كنت قد شاهدت = دیده بودم

صورة = عکس

صور = عکس‌هایی

مجلـل = با شکوه

أكثر إجلالاً = با شکوه تر

ألفان وخمس مائة . ٢٥٠ = دو هزار وپانصد

قد شید = ساخته شده است

سلام = پله ها

عمود=ستون

مانده باقی = مانده است

مفردة یونانیه = واژه یونانی

الحوار: الجزء الاول.

راهنما: اینجا تخت جمشید است. نام دیگر آن پارسه است. پارسه از شهرهای باستانی ایران است.

الدليل: هنا تخت جمشید. اسمها الآخر پارسه. پارسه هي من المدن الإيرانية التاريخية القديمة.

محمد: اینجا بسیار بزرگ و قدیمی است. من قبلًا عکسها یی از تخت جمشید را دیده بودم. اما اینجا بسیار با شکوه تر از آن عکسها است.

محمد: هذا المكان واسع و قديم جداً. أنا كنت قد شاهدت سابقاً صوراً لتخت جمشيد. لكن هذا المكان أجمل كثيراً من تلك الصور.

راهنما: بله. این بنای با شکوه، دو هزار و پانصد سال پیش ساخته شده است.

الدليل: أجل. هذا المبني المجلل قد شيد قبل ألفين و خمس مائة عام.

محمد: آیا اینجا یک کاخ بزرگ بوده که فقط پله ها و ستونهایش باقی مانده است؟

محمد: هل كان هنا قصر كبير، وبقيت منه فقط سلالمه وأعمدته؟

راهنما: بله. در زمان پادشاهان هخامنشی، این منطقه پایتخت ایران و این بنا قصر آنها بوده است.

الدليل: نعم. في عهد الملوك الإلخانيين، كانت هذه المنطقة عاصمة ايران وكان هذا المبني قصرهم.

محمد: پرسپولیس کجاست؟ آیا آنجا هم در همین نزدیکی است؟

محمد: أين پرسپولیس؟ هل هي أيضاً على مقربة من هذا المكان؟

راهنما: پرسپولیس نام دیگر پارسه یا تخت جمشید است. پرسپولیس یک واژه یونانی است.

الدليل: پرسپولیس اسم آخر لـ "پارسه" أو تخت جمشید. پرسپولیس مفردة یونانیه.

المفردات: الجزء الثاني

مانهه وعشرون عاماً = صد و بیست سال

قد استغرق = طول کشیده است

خزانه ملکیه = خزانه شاهی

قطعة حراسة = دز حفاظتی

ثلاث مائة وثلاثون = سیصد و سی

أحرق = به آتش کشید

یُصان = محافظت می شود

تراث عالمی = میراث جهانی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: این مجموعه بزرگ چگونه ساخته شده است؟

محمد: کیف بنیت هذه المجموعة الضخمة؟

راهنما: ساخت این مجموعه صد و بیست سال طول کشیده و دارای چند کاخ بوده است. یک کاخ برای مراسم رسمی و چند کاخ برای زندگی خصوصی. البته خزانه شاهی و دژ حفاظتی هم داشته است.

الدليل: يستغرق بناء هذه المجموعة مائة وعشرين عاماً، وكانت فيها عدة قصور. قصر للمراسم الرسمية وعدة قصور للحياة الخاصة. وبالطبع كانت لها أيضاً خزانة ملوكية وقلعة حراسة.

محمد: این مجموعه چگونه تخریب شد؟

محمد: کیف خربت هذه المجموعة؟

راهنما: در سال سیصد و سی قبل از میلاد، اسکندر مقدونی به ایران حمله کرد و تخت جمشید را به آتش کشید.

الدليل: في عام ثلاثة وثلاثين، هاجم اسكندر المقدوني ايران وأحرق تخت جمشيد.

محمد: اما فکر می کنم الان از این مجموعه محافظت می شود!

محمد: لكن أظن أنَّ هذه المجموعة ت-chan الان!

راهنما: بله. یونسکو، تخت جمشید را به عنوان میراث جهانی به ثبت رسانده است و ما سعی می کنیم از آن محافظت کنیم.

الدليل: بلي. لقد سجلت اليونسكو تخت جمشيد تراثاً عالمياً ونحن نسعى أن نحفظه.

ندعوكم الان إلى الاستماع للحوار بالفارسية.

راهنما: اینجا تخت جمشید است. نام دیگر آن پارسه است. پارسه از شهرهای باستانی ایران است.

محمد: اینجا بسیار بزرگ و قدیمی است. من قبلًا عکسها یی از تخت جمشید را دیده بودم. اما اینجا بسیار با شکوه تر از آن عکسها است.

راهنما: بله. این بنای با شکوه، دو هزار و پانصد سال پیش ساخته شده است.

محمد: آیا اینجا یک کاخ بزرگ بوده که فقط پله ها و ستونهایش باقی مانده است؟

راهنما: بله. در زمان پادشاهان هخامنشی، این منطقه پایتخت ایران واین بنا قصر آنها بوده است.

محمد: پرسپولیس کجاست؟ آیا آنجا هم در همین نزدیکی است؟

راهنما: پرسپولیس نام دیگر پارسه یا تخت جمشید است. پرسپولیس یک واژه یونانی است.

محمد: این مجموعه بزرگ چگونه ساخته شده است؟

راهنما: ساخت این مجموعه صد و بیست سال طول کشیده و دارای چند کاخ بوده است. یک کاخ برای مراسم رسمی و چند کاخ برای زندگی خصوصی. البته خزانه شاهی و دژ حفاظتی هم داشته است.

محمد: این مجموعه چگونه تخریب شد؟

راهنما: در سال سیصد و سی قبل از میلاد، اسکندر مقدونی به ایران حمله کرد و تخت جمشید را به آتش کشید.

محمد: اما فکر می کنم الان از این مجموعه محافظت می شود!

راهنما: بله. یونسکو، تخت جمشید را به عنوان میراث جهانی به ثبت رسانده است و ما سعی می کنیم از آن محافظت کنیم.

۱۲۷

مرقد الشاعر الإیرانی حافظ الشیرازی
حوار آخر بخصوص الأماكن الأثرية في شیراز، ومنها هذه المرة "مجمع حافظية".
المفردات:الجزء الاول

مجموع =مجموعه

قد حفظت = از پر کرده ام

القرن الثامن = قرن هشتم

صحيح ما تقول = درست می گویی

حوالی = حدود

سبع ماهه = هفتا

كان يعيش = زندگی می کرد

عشرون ألفا = بیست هزار

مقبرة = آرامگاه

أسرى = خانوادگی

قبة = گنبد

قبالة = در مقابل

ماء رکنی = آب رکنی

الحوار:الجزء الاول.

راهنما: نام این مجموعه، حافظیه است، اینجا مقبره حافظ شاعر بزرگ ایران است.

الدليل: اسم هذا المجمع "حافظیه". هذا المكان هو مقبرة الشاعر الإیرانی الكبير "حافظ".

محمد: من چند شعر حافظ را از پر کرده ام. او شاعر قرن هشتم هجری است.

محمد: أنا قد حفظت بعض أشعار حافظ. هو شاعر القرن الثامن الهجري.

راهنما: درست می گویی. حافظ حدود هفتا سال پیش در شهر شیراز زندگی می کرد.

الدليل: صحيح ما تقول. كان حافظ يعيش في مدينة شیراز قبل حوالي سبع ماهه عام.

محمد: این باغ بسیار بزرگ است. مساحت این مجموعه زیبا چه قدر است؟

محمد: هذه الحديقة كبيرة جداً. كم هي مساحة هذا المجمع الجميل؟

راهنما: اینجا بیست هزار متر مربع مساحت دارد. در آن چند آرامگاه خانوادگی هم هست.

الدليل: مساحة هذا المكان عشرون ألف متر مربع. وفيه أيضاً مقابر لعدة أسر.

محمد: آیا این بنا یک بنای تاریخی است؟

محمد: هل هذا المبني هو مبني تاريخي؟

راهنما: بله. در قدیم، گنبدی روی آرامگاه حافظ بوده و حوضی در مقابل آن قرار داشته است. این حوض پر از آب رکنی بوده است.

الدليل: نعم. في القديم كانت فوق مقبرة حافظ قبة وقبلتها حوض. وهذا الحوض كان مليئاً بماء ركني.

المفردات: الجزء الثاني

أشعار رائعة = شعرهای زیبا.

هو قد أنسد = او سروده است

حالیاً = اکنون

متی؟ کی؟

ثمانون = هشتاد

طريقة العمارة = سبک معماري

مواد البناء = مصالح ساختماني

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آب رکنی چیست؟

محمد: ما هو ماء رکنی؟

راهنما: رکنی از رکن آباد گرفته شده ونام نهری است که حافظ در مورد آن شعرهای زیبایی سروده است.

الدليل: رکنی مأخوذه من رکن آباد، وهو اسم نهر أنشد حافظ أشعاراً رائعة بشأنه.

محمد: اما اکنون این بنا، حوض و گنبد ندارد.

محمد: لكن حالیاً ليس لهذا المبني حوض وقبة.

راهنما: بله. آن بنای قدیمی خراب شده است.

الدليل: أجل. ذاك المبني القديم قد خرب.

محمد: پس بنای فعلی را کی ساخته اند؟

محمد: إذن متى بنوا المبني الحالی؟

راهنما: این بنا حدود ۸۰ سال پیش ساخته شده است که سبک معماري و مصالح ساختماني آن قدیمي است.

الدليل: لقد شيد هذا المبني قبل حوالي ثمانين عاماً، وطريقة عمارته ومواد بنائه قديمة.

ندعوكم الان إلى الاستماع للحوار بالفارسية.

راهنما: نام این مجموعه، حافظية است، اینجا مقبره حافظ شاعر بزرگ ایران است.

محمد: من چند شعر حافظ را از بَر کرده ام. او شاعر قرن هشتم هجری است.

راهنما: درست می گویی. حافظ حدود هفتاد سال پیش در شهر شیراز زندگی می کرد.

محمد: این باغ بسیار بزرگ است. مساحت این مجموعه زیبا چه قدر است؟

راهنما: اینجا بیست هزار متر مربع مساحت دارد. در آن چند آرامگاه خانوادگی هم هست.

محمد: آیا این بنا یک بنای تاریخی است؟

راهنما: بله. در قدیم، گنبدی روی آرامگاه حافظ بوده و حوضی در مقابل آن قرار داشته است. این حوض پر از آب رکنی بوده است.

محمد: آب رکنی چیست؟

راهنما: رکنی از رکن آباد گرفته شده و نام نهری است که حافظ در مورد آن شعرهای زیبایی سروده است.

محمد: اما اکنون این بنا، حوض و گنبد ندارد.

راهنما: بله. آن بنای قدیمی خراب شده است.

محمد: پس بنای فعلی را کی ساخته اند؟

راهنما: این بنا حدود ۸۰ سال پیش ساخته شده است که سبک معماري و مصالح ساختماني آن قدیمي است.

١٢٨

مرقد الشاعر الإيراني الكبير سعدی الشيرازي

حوار آخر في آثار مدينة شيراز ومنها مرقد الشاعر الإيراني الكبير سعدی الشيرازي، لنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

مرقد = آرامگاه

جنب = کنار

یسمی = نام دارد

سنوات = سالها

كان يعيش = زندگی می کرده است

آخر = پایانی

السنوات الأخيرة = سالهای پایانی

هذه الحديقة = همین باغ

قضی = گذراند

قلیلاً = کمی

قد كتب = نوشته است

الحوار: الجزء الاول.

راهنما: اینجا آرامگاه سعدی است و این باع کنار آرامگاه، باع دلگشا نام دارد.

الدليل: هنا مرقد سعدی وهذه الحديقة جنب المرقد تسمى "حديقة دلگشا".

محمد: بسیار زیبا است. آیا سعدی پیش از حافظ بوده است؟

محمد: جميلة جداً. هل كان سعدی قبل حافظ؟

راهنما: بله. سعدی سالها پیش از حافظ در شیراز زندگی می کرده است. او سالهای پایانی عمرش را در همین باع گذراند.

الدليل: نعم. كان سعدی يعيش سنوات في Shiraz قبل حافظ. وهو قضي السنوات الأخيرة من عمره في هذه الحديقة.

محمد: پس سعدی اینجا زندگی می کرده است.

محمد: إذن هنا كان يعيش سعدی.

راهنما: این شاعر معروف ایرانی دو کتاب گلستان وبوستان دارد که در همه جای دنیا معروف است.

الدليل: لهذا الشاعر الايراني الشهير كتابان، گلستان وبوستان وهما معروfan في كل أنحاء العالم.

محمد: من کمی از گلستان سعدی را خوانده ام. این کتاب حکایتهاي جالبي دارد.

محمد: أنا قد قرأت قليلاً من گلستان سعدی. هذا الكتاب ذو حكايات جذابة.

راهنما: بله. سعدی ابتدأ کتاب بوستان را نوشته است. بوستان مجموعه اي از شعرهای زیبای سعدی است.

الدليل: أجل. لقد كتب سعدی كتاب البوستان أولاً. البوستان مجموعة من أشعار سعدی الجميلة.

المفردات: الجزء الثاني

سافر = سفر کرد

حدائق = باعها

منعش = با صفا

ربما = شاید

لهذا السبب = به همین خاطر

لهذا الحد = این قدر

حدائق الزهور = گلستان ها

قد تحدثوا = سخن کفته اند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا درست است که سعدی همیشه در حال سفر بوده است؟

محمد: هل صحيح أنَّ سعدی كان مسافراً دوماً؟

راهنما: بله. سعدی برای تحصیل به بغداد رفت و پس از آن به چند کشور دیگر سفر کرد.

الدليل: نعم. ذهب سعدی إلى بغداد لتحصيل العلم. ثمَّ مسافر إلى عدة بلدان أخرى.

محمد: آیا سعدی فقط همین دو کتاب گلستان و بوستان را نوشته است؟

محمد: هل كتب سعدی كتابي گلستان وبوستان فقط؟

راهنما: خیر. دیوان شعر سعدی هم موجود است. این دیوان اشعار جالبی دارد.

الدليل: لا. دیوان أشعار سعدی موجود أيضاً. يحتوي هذا الديوان على أشعار جذابة.

محمد: شیراز چه باغهای با صفاتی دارد. شاید به همین خاطر، اشعار حافظ و سعدی این قدر زیباست.

محمد: کم هي منعشة حدائق شیراز! ربما لهذا السبب أشعار حافظ وسعدى إلى هذا الحد جميلة.

راهنما: شاید. حافظ و سعدی در شعرهای خود از آب و هوای شیراز و باع و گلستانهای آن سخن کفته اند.

الدليل: ربما. لقد تحدثت حافظ وسعدى في أشعارهما جوَ شیراز وبستانها وحدائق زهورها.

نستمع الآن إلى الحوار بالفارسية.

راهنما: اینجا آرامگاه سعدی است و این باع کنار آرامگاه، باع دلگشا نام دارد.

محمد: بسیار زیبا است. آیا سعدی پیش از حافظ بوده است؟

راهنما: بله. سعدی سالها پیش از حافظ در شیراز زندگی می کرده است. او سالهای پایانی عمرش را در همین باع گذراند.

محمد: پس سعدی اینجا زندگی می کرده است.

راهنما: این شاعر معروف ایرانی دو کتاب گلستان وبوستان دارد که در همه جای دنیا معروف است.

محمد: من کمی از گلستان سعدی را خوانده ام. این کتاب حکایتهاي جالبی دارد.

راهنما: بله. سعدی ابتدا کتاب بوستان را نوشته است. بوستان مجموعه اي از شعرهای زیبای سعدی است.

محمد: آیا درست است که سعدی همیشه در حال سفر بوده است؟

راهنما: بله. سعدی برای تحصیل به بغداد رفت و پس از آن به چند کشور دیگر سفر کرد.

محمد: آیا سعدی فقط همین دو کتاب گلستان و بوستان را نوشته است؟

راهنما: خیر. دیوان شعر سعدی هم موجود است. این دیوان اشعار جالبی دارد.

محمد: شیراز چه باعهای با صفاتی دارد. شاید به همین خاطر، اشعار حافظ و سعدی این قدر زیباست.

راهنما: شاید. حافظ و سعدی در شعرهای خود از آب و هوای شیراز و باع و گلستانهای آن سخن گفته اند.

۱۲۹

ضريح و حرم السيد احمد بن موسى الكاظم(عليه السلام)
حوار آخر حول معالم وأثار مدينة شيراز ومنها ضريح و حرم السيد احمد بن موسى الكاظم أخي الإمام علي الرضا
(عليه السلام) بن الإمام موسى الكاظم (عليه السلام).
المفردات:الجزء الاول

أظن فكر = مي كنم

سبع مانه = عام هفتصد سال

قيشاني = کاشي

قبة = گنبد

منارة = گلسته

ذو لون زاهي = خورنگ

بلون الفيروز = فيروزه اي

تليسي بالقيشاني = کاشي کاري

باحة = حياد

اخ = برادر

الحوار:الجزء الاول.

محمد: فکر مي کنم اينجا خيلي قدими است.

محمد: أظن أن هذا المكان قديم جداً.

راهنما: بله. حدود هفتصد سال پيش اين بنا را برای آرامگاه میر سید احمد معروف به شاهچراغ ساخته اند.

الدليل: أجل. لقد شيدوا هذا المبني ضريحاً للسيد احمد بن موسى الكاظم المعروف "بشاه چراغ" قبل حوالي سبع
مانه عام.

محمد: کاشيهای گنبد و گلسته ها بسیار خورنگ هستند.

محمد: قيشاني القبة والمنارات لها الوان زاهية جداً.

راهنما: کاشی کاری گند و گلسته، فیروزه ای است، و همین طور کاشی کاری دیوارهای داخل حرم هم خیلی زیباست.

الدلیل: قیشانی القبة والمنارة بلون الفیروز، وقیشانی جدران الحرم الداخلية جميل جداً أيضاً.

محمد: فکر می کنم در آن طرف حیاط هم یک آرامگاه هست.

محمد: أظن أن هناك أيضاً مقبرة في الطرف الآخر من الباحة.

راهنما: بله. آن ساختمان در شمال شرقی این بنا قرار دارد و آرامگاه برادر شاهچراغ است.

الدلیل: أجل. ذلك المبني يقع إلى الشمال الشرقي من هذا المبني وهو ضريح أخي شاهچراغ.

المفردات: الجزء الثاني

عمود = ستون

مرتفع = بلند

قبالة = جلو

خشبی = چوبی

بالاصل = در اصل

خشب = چوب

مغطاة = پوشانده شده است

حلویات = شیرینی

یغلعون = انجام می دهد

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا آن طرف بنا هم یک در وجود دارد؟

محمد: هل يوجد باب أيضاً في ذلك الطرف من المبني؟

راهنما: بله. این بنا دو در اصلی و دو در فرعی دارد.

الدلیل: نعم. لهذا المبني بباب رئیسان وآخران فرعیان.

محمد: آیا این ستونهای بلند که جلوی حرم قرار دارد، چوبی است؟

محمد: هل هذه الأعمدة المرتفعة قبالة الحرم خشبية؟

راهنما: نه. در اصل این ستونها آهنی است. ولی با چوب بسیار مرغوب پوشانده شده است.

الدلیل: لا. هذه الأعمدة حديدية بالأصل، لكنها مغطاة بخشب مرغوب فيه جداً.

محمد: چرا آن خاتم به مردم شیرینی و شکلات می دهد.

محمد: لماذا تقدم تلك السيدة حلويات وشكولاتة للناس؟

راهنما: این یک رسم ایرانی است. عده ای از مردم در مکانهای زیارتی آن را انجام می دهد.

الدليل: هذه عادة ايرانية، يمارسها جماعة من الناس في المزارات.

نستمع الآن إلى الحوار بالفارسية.

محمد: فکر می کنم اینجا خیلی قدیمی است.

راهنما: بله. حدود هفتاد سال پیش این بنا را برای آرامگاه میر سید احمد معروف به شاهچراغ ساخته اند.

محمد: کاشیهای گنبد و گلستانه ها بسیار خوشرنگ هستند.

راهنما: کاشی کاری گنبد و گلستانه، فیروزه ای است، و همین طور کاشی کاری دیوارهای داخل حرم هم خیلی زیباست.

محمد: فکر می کنم در آن طرف حیاط هم یک آرامگاه هست.

راهنما: بله. آن ساختمان در شمال شرقی این بنا قرار دارد و آرامگاه برادر شاهچراغ است.

محمد: آیا آن طرف بنا هم یک در وجود دارد؟

راهنما: بله. این بنا دو در اصلی و دو در فرعی دارد.

محمد: آیا این ستونهای بلند که جلوی حرم قرار دارد، چوبی است؟

راهنما: نه. در اصل این ستونها آهنی است. ولی با چوب بسیار مرغوب پوشانده شده است.

محمد: چرا آن خانم به مردم شیرینی و شکلات می دهد.

راهنما: این یک رسم ایرانی است. عده ای از مردم در مکانهای زیارتی آن را انجام می دهد.

١٣.

لنتعلم معاً مفردات و عبارات فارسية جديدة تأتي ضمن حوار حول مدينة Shiraz.

المفردات: الجزء الأول

أسرع = زودتر

أخيراً = بالآخره

وَدَدْتُ أَنْ آتَيْ = دوست داشتم ببایم

منشغل = سرگرم

معلوم = معلوم است

مرَّة ثانية = دوباره

هذه المرَّة = این دفعه

تبقي = می ماني

عليک اُن تبقي = باید بمانی

زيارة أسرتك = دیدن خانواده ات

هنيأ لک = خوش به حالت

الحوار: الجزء الاول.

علي: محمد عزيز خوش آمدی. بالاخره به شيراز آمدي.

علي: عزيزي محمد أهلاً وسهلاً. أخيراً جنت إلى شيراز.

محمد: بله. خيلي دوست داشتم زودتر به شيراز ببایم، ولی خودت می داني که خيلي سرگرم درس و مطالعه بودم.

محمد: أجل. وددت كثیراً أن آتی إلى شيراز أسرع من الآن، لكنك تعلم أئي كنت منشعاً جداً بالدرس والمطالعة.

سعید: بله. معلوم است خوب درس خوانده اي، چون خوب فارسي صحبت می کني.

سعید: أجل. معلوم أنك قد درست جيداً، لأنك تتكلم الفارسية بطلاقة.

علي: سعيد عزيز خوشحالم که دوباره تو را در شيراز می بینم. اين دفعه باید بيشتر در شيراز بمانی.

علي: عزيزي سعيد أنا سعيد برؤیتک في شيراز ثانية. هذه المرة عليك أن تبقي في شيراز مدة أطول.

سعید: من هم از دیدن تو و خانواده ات خيلي خوشحالم.

سعید: أنا أيضاً سعيد جداً برؤیتک أنت وأسرتك.

محمد: خوش به حالت علي. چه شهر زیبایی دارید. ما از تخت جمشید آرامگاه های حافظ و سعدی و شاهزاده بازدید کردیم.

محمد: هنيأ لک يا علي! ما أجمل مدینتکم. نحن زرنا تخت جمشید و مرقدی حافظ و سعدی و ضريح شاهزاده.

علي: پس کمی با شيراز آشنا شده اي.

علي: إذن تعرّفت شيراز قليلاً.

المفردات: الجزء الثاني

إن أردت أن تري = اگر بخواهی ببینی

تفقنا = بازدید کردیم

جذاب = دیدنی

اماكن جذابة = جاهای دیدنی

من حيث = از نظر

متقدّم = پیشرفته

علوم الطب = علوم پزشکی

ستون = ٦٠، شصت

یدرس = تدریس می شود

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: فکر می کردم خیلی از جاهای شیراز را دیده ام!

محمد: ظننت آئی شاهدث الكثیر من أماكن شیراز!

علی: نه. اگر بخواهی همه جاهای دیدنی شیراز را ببینی، باید مدتی در این شهر بمانی.

علی: لا، وان أردت أن تشاهد كل الأماكن الجذابة في شیراز، وجب عليك أن تبقى مدة في هذه المدينة.

سعید: يعني شیراز اینقدر بزرگ و دیدنی است؟!

سعید: يعني آن شیراز کبيرة وجذابة إلى هذا الحد؟!

علی: واقعاً همین طور است. استان فارس از نظر اقتصادی، علمی، تاریخی و هنر و فرهنگ در ایران بسیار مهم است.

علی: حقاً. هكذا هي. محافظة فارس مهمة جداً في ایران من الناحية الاقتصادية والعلمية والتاريخية والفنية والثقافية.

محمد: استان اصفهان از نظر علمی وصنعتی بسیار پیشرفته است، آیا استان فارس هم همین گونه است؟

محمد: محافظة اصفهان متقدمة جداً من الناحية العلمية والصناعية، فهل محافظة فارس هي كذلك أيضاً؟

علی: بله. دانشگاه علوم پزشکی شیراز ٦٠ سال قدمت دارد ورشته های بسیاری در این دانشگاه تدریس می شود.

علی: نعم. فجامعة علوم الطب في شیراز تعود إلى ما قبل ستين عاماً وتدرس الكثير من الفروع في هذه الجامعة.

نستمع الآن إلى الحوار بالفارسية.

علی: محمد عزيز خوش آمدی. بالآخره به شیراز آمدی.

محمد: بله. خیلی دوست داشتم زودتر به شیراز ببایم، ولی خودت می دانی که خیلی سرگرم درس و مطالعه بودم.

سعید: بله. معلوم است خوب درس خوانده ای، چون خوب فارسي صحبت می کنی.

علی: سعید عزيز خوشحالم که دوباره تو را در شیراز می بینم. این دفعه باید بیشتر در شیراز بمانی.

سعید: من هم از دیدن تو و خانواده ات خیلی خوشحالم.

محمد: خوش به حالت علی. چه شهر زیبایی دارید. ما از تخت جمشید آرامگاه های حافظ و سعدی و شاهزاده بازدید کردیم.

علی: پس کمی با شیراز آشنا شده ای.

محمد: فکر می کردم خیلی از جاهای شیراز را دیده ام!

علی: نه. اگر بخواهی همه جاهای دیدنی شیراز را ببینی، باید مدتی در این شهر بمانی.

سعید: یعنی شیراز اینقدر بزرگ و دیدنی است؟!

علی: واقعاً همین طور است. استان فارس از نظر اقتصادی، علمی، تاریخی و هنر و فرهنگ در ایران بسیار مهم است.

محمد: استان اصفهان از نظر علمی و صنعتی بسیار پیشرفته است، آیا استان فارس هم همین گونه است؟

علی: بله. دانشگاه علوم پزشکی شیراز ۶۰ سال قدمت دارد و رشته های بسیاری در این دانشگاه تدریس می شود.

١٣ حديقة إرم الخلابة في مدينة شيراز

لنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة تأتي ضمن حوار حول حديقة إرم الخلابة في مدينة شیراز.

المفردات: الجزء الأول

حديقة إرم = باع ارم

إلى حد = آن قدر

فردوس = بهشت

يذكّر = به ياد می اندازد

نصوص = متون

قول = سخن

قد قيل = گفته شده است

بالضبط = دقیقاً

ليس معروفاً = مشخص نیست

ثمان مائة = هشتصد

علم النبات = گیاه شناسی

يُعتبر = محسوب می شود

نباتات = گیاهان

يتراوی = به چشم می خورد

الحوار: الجزء الاول.

محمد: شنیده ام که باع ارم آن قدر زیباست که انسان را به ياد بهشت می اندازد.

محمد: لقد سمعت أن حديقة "إرم" جميلة إلى حدٍ يذكر الإنسان بالفردوس.

علي: بله. در شعرها ومتونهاي زيادي درباره اين باع سخن گفته شده است.

علي: نعم. لقد قيل من هذه الحديقة أشعار ونصوص كثيرة.

سعید: این باغ قدیمی کی ساخته شده است؟

سعید: متی انشنت هذه الحديقة القديمة؟

علی: دقیقاً مشخص نیست. اما از حدود ۸۰۰ سال پیش، باغ ارم در شیراز وجود داشته است.

علی: لیس معروفاً بالضبط. لکن حديقة ارم موجودة في شیراز منذ حوالي ثمان مائة عام.

محمد: پس خیلی قدیمی است!

محمد: إذن قديمة جداً!

سعید: اکنون از این باغ و عمارت زیبا چه استفاده ای می شود؟

سعید: ماذا يستفاد الآن من هذه الحديقة والعمارة الجميلة؟

علی: اینجا الآن متعلق به دانشگاه شیراز است ویک باغ گیاه شناسی محسوب می شود.

علی: هذا المكان عائد الآن لجامعة شیراز ويعتبر حديقة لعلم النبات.

سعید: بله. گیاهان بسیار متنوعی در اینجا به چشم می خورد.

سعید: أجل. تترانی في هذا المكان نباتات منوعة جداً.

المفردات: الجزء الثاني

علامة = نشانه

ثلاثة طوابق = سه طبقه

حكایة الشہنامہ = داستان شاهنامه

معرکة = نبرد

ملوک = شاهان

بعض ساعات = چند ساعت

لدينا من الوقت = وقت داريم

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: چه عمارت زیبایی و چه حوض بزرگ و جالبی! وجود حوض در جلوی عمارت، از نشانه های ساختمانهای ایرانی است.

محمد: ما أجمل هذه العمارة، وما أروع هذا الحوض الكبير! وجود الحوض قبلة العمارة، من علام المباني الإيرانية.

علی: این ساختمان سه طبقه دارد. آیا آن نقاشیهای بزرگ بالای عمارت را می بینی؟

علی: هذا المبني ذو ثلاثة طوابق. هل تشاهد تلك الرسوم الكبيرة أعلى العمارة؟

محمد: بله. خیلی جالب و زیباست. آن تصاویر چیست؟

محمد: نعم. رانعة وجميلة جداً. ما تلك الصور؟

علي: آن تصاویر بر اساس داستانهای شاهنامه ونبرد شاهان قاجار، بر روی کاشی نقاشی شده است.

علي: تلك الصور مرسومة على القيشاني على أساس حكايات الشهنامة ومعارك ملوك الفجر.

محمد: خوب است که چند ساعت وقت داریم. دوست دارم همه جای این باع را با دقت ببینم.

محمد: جید. لدينا من الوقت بعض ساعات. أود أن أشاهد كلَّ مكان في هذه الحديقة بدقة.

الآن نستمع أعزاني إلى الحوار بالفارسية.

محمد: شنیده ام که باع ارم آن قدر زیباست که انسان را به یاد بھشت می اندازد.

علي: بله. در شعرها ومتونهای زیادی درباره این باع سخن گفته شده است.

سعید: این باع قدیمی کی ساخته شده است؟

علي: دقیقاً مشخص نیست. اما از حدود ۸۰۰ سال پیش، باع ارم در شیراز وجود داشته است.

محمد: پس خیلی قدیمی است!

سعید: اکنون از این باع و عمارت زیبا چه استفاده ای می شود؟

علي: اینجا الان متعلق به دانشگاه شیراز است ویک باع گیاه شناسی محسوب می شود.

سعید: بله. گیاهان بسیار متنوعی در اینجا به چشم می خورد.

محمد: چه عمارت زیبایی و چه حوض بزرگ و جالبی! وجود حوض در جلوی عمارت، از نشانه های ساختمانهای ایرانی است.

علي: این ساختمان سه طبقه دارد. آیا آن نقاشیهای بزرگ بالای عمارت را می بینی؟

محمد: بله. خیلی جالب و زیباست. آن تصاویر چیست؟

علي: آن تصاویر بر اساس داستانهای شاهنامه ونبرد شاهان قاجار، بر روی کاشی نقاشی شده است.

محمد: خوب است که چند ساعت وقت داریم. دوست دارم همه جای این باع را با دقت ببینم.

١٣

الأماكن الأثرية والجذابة في مدينة شیراز

حوار آخر حول الأماكن الأثرية والجذابة في مدينة شیراز، ولنطلع مفردات وعبارات فارسية جديدة والحوال في سوق "وکیل" التي أنشئت في عهد "السلالة الزندية" التي أسسها "کریم خان زند" عام ألف وسبعين مائة وخمسين واتخذ شیراز عاصمة لإیران آنذاك.
المفردات: الجزء الاول

عبرنا ومررنا = عبور كردیم

سوق = بازار

تقليدي = سُنتی

قبو = طاق

مكتظ = شلوغ

مثل هذا اليوم = مثل امروز

كان مزدهراً = رونق داشت

شؤون تجارية = امور بازرگانی

كان ومازال ينجذب = انجام می شده است

الحوار: الجزء الاول.

محمد: ما قبلًا چند بار از این میدان عبور کردیم.

محمد: نحن مررنا من هذا الميدان عدة مرات.

علي: اینجا، میدان شهدا نام دارد که نزدیک بازار است.

علي: هذا المكان يسمى ساحة الشهداء وهو قريب من السوق.

محمد: چه قدر این بازار بزرگ و زیباست! بازارهای سُنتی ایران، همه دارای سقف های بلند و طاق های زیبا هستند.

محمد: کم هي كبيرة وجميلة هذه السوق! الأسواق التقليدية الإيرانية، كلها ذات سقوف عالية وقبوat جميلة.

علي: درست می گویی. این بازار را شبهه بازار قیصریه شهر لار ساخته اند.

علي: صحيح ما تقول. إنهم أنشأوا هذه السوق شبيهة بسوق قيصرية في مدينة لار.

محمد: خيلي هم شلوغ است! آیا در گذشته نیز این بازار مثل امروز رونق داشته است؟

محمد: وإنها مكتظة جداً! هل كانت هذه السوق مزدهرة في السابق أيضاً كما هي عليها في يومنا هذا؟

علي: البته. در گذشته اینجا قلب واقعی شیراز بوده و تمام امور بازرگانی در اینجا انجام می شده است.

علي:طبعاً. فهذا المكان كان في السابق، القلب الحقيقي لشیراز. كل الشؤون التجارية كانت ومازالت تتجز فيه.

المفردات: الجزء الثاني

متجر = مغازه

متاجر = مغازه ها

مصطبة = سکو

مائات = صدها

معاملة = داد و ستد

سوق الخياطين = بازار خياطها

کل ما = هر چه

توذ آن تشتري = دوست داري بخري

تشتري = بخري

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: چه مغازه هاي زيبا ي! دو طرف آن سکو ساخته اند.

محمد: يالها من متاجر جميلة! لقد انشأوا مصطبات علي جانبها.

علي: محمد جان! به مغازه هاي داخل بازارهای سنتی، حجره می گویند. بازار وکيل صدها حجره دارد.

علي: عزيزي محمد! يسمون المتجر داخل الأسواق التقليدية، حجرة. لسوق وکيل مئات الحجرات.

محمد: تقريباً در اينجا همه چيز داد و ستد مي شود. درست است؟

محمد: يعامل کل شيء تقريباً في هذا المكان. صحيح؟

علي: بله. درست است. اين بازار چند بازار فرعی دارد. مثل بازار بزرگ، بازار خياتها و چند بازار ديگر.

علي: أجل. صحيح. لهذه السوق عدة أسواق فرعية، مثل السوق الكبيرة، وسوق الخياطين، وعدة أسواق أخرى.

محمد: آيا مسجد و حمام وکيل هم در همين نزديكي است؟

محمد: هل مسجد وحمام وکيل أيضاً علي مقربيه من هنا؟

علي: بله. هر چه دوست داري از اين بازار بخ، تا با هم به مسجد و حمام وکيل برويم.

علي: نعم. اشتر کل ما تحب من هذه السوق، لكي نذهب معاً إلى مسجد وحمام وکيل.

الآن نستمع أعزائي إلى الحوار بالفارسية.

محمد: ما قبلًا چند بار از اين ميدان عبور كردیم.

علي: اينجا، ميدان شهدا نام دارد که نزديك بازار است.

محمد: چه قدر اين بازار بزرگ و زيباست! بازارهای سنتی ايران، همه داراي سقف هاي بلند و طاق هاي زيبا هستند.

علي: درست مي گويي. اين بازار را شبيه بازار قيصریه شهر لار ساخته اند.

محمد: خيلي هم شلوغ است! آيا در گذشته نيز اين بازار مثل امروز رونق داشته است؟

علي: البته. در گذشته اينجا قلب واقعي شيراز بوده و تمام امور بازرگاني در اينجا انجام مي شده است.

محمد: چه مغازه هاي زيبا ي! دو طرف آن سکو ساخته اند.

علي: محمد جان! به مغازه هاي داخل بازارهای سنتی، حجره می گویند. بازار وکيل صدها حجره دارد.

محمد: تقريباً در اينجا همه چيز داد و ستد مي شود. درست است؟

علی: بله. درست است. این بازار چند بازار فرعی دارد. مثل بازار بزرگ، بازار خیاطها و چند بازار دیگر.

محمد: آیا مسجد و حمام وکیل هم در همین نزدیکی است؟

علی: بله. هر چه دوست داری از این بازار بخر، تا با هم به مسجد و حمام وکیل برویم.

٣١ المرحوم "آیة الله محمد حسین الطباطبائی"

لنتعلم مفردات و عبارات فارسیه جدیده بحوارنا في شأن المرحوم "آیة الله محمد حسین الطباطبائی" المعروف
بالعلامة الطباطبائی ومؤلفاته ومنها اثره الرائع "تفسیر المیزان".

المفردات: الجزء الاول

كتب = کتابها

رف = قفسه

قد كتب = نوشته است

مكتوب = نوشته شده است

توفي = فوت کرد

ألف وتسع مائة وواحد ثمانون (١٩٨١) = هزار و نهصد و هشتاد و یك

الحوار: الجزء الاول.

محمد: آیا از کتابهای این مجموعه بزرگ که در قفسه است، خوانده ای؟

محمد: هل قرأت من كتب هذه المجموعة الكبيرة الموجودة على الرف؟

سعید: بله. این مجموعه بزرگ، تفسیر المیزان است که علامه طباطبائی آن را نوشته است.

سعید: نعم. هذه المجموعة الكبيرة هي تفسير المیزان الذي أذفه "العلامة الطباطبائی".

محمد: فکر می کنم موضوع آن، تفسیر قرآن است.

محمد: أظن أنَّ موضوعه هو تفسير القرآن.

سعید: بله. این مجموعه، تفسیر قرآن است و به زبان عربی نوشته شده است.

سعید: أجل. هذه المجموعة هي تفسير القرآن ومكتوبة باللغة العربية.

محمد: به زبان عربی! اما فکر می کنم علامه طباطبائی یک ایرانی است.

محمد: باللغة العربية! لكن أظن أنَّ العلامه الطباطبائی ایرانی.

سعید: بله. او اهل تبریز بود و در سال ١٩٨١ فوت کرد.

سعید: أجل. هو كان من أهالي تبریز، و توفي عام ألف وتسع مائة وواحد وثمانين.

المفردات: الجزء الثاني

قائد = رهبر

قادة = رهبران

کبار = بزرگان

الثورة الإسلامية = انقلاب اسلامی

قد كانوا = بوده اند

مترجم = ترجمه شده است

علاوة على ذلك = علاوه بر آن

مؤلفات = نوشه ها

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا علامه طباطبایی یک عالم و روحانی مهم بوده است؟

محمد: هل كان العلامة الطباطبائي عالماً وشيخاً مهماً؟

سعید: بله. بسیاری از رهبران و بزرگان انقلاب اسلامی، شاگرد او و امام خمینی (ره) بوده اند.

سعید: نعم. لقد کان الكثير من قادة الثورة الإسلامية وكبارها تلاميذه هو والإمام الخميني رضوان الله عليهمما.

محمد: آیا تفسیر المیزان به زبان فارسی هم ترجمه شده است؟

محمد: هل تفسیر المیزان مترجم للفارسية أيضاً؟

سعید: بله. علاوه بر آن، او چندین کتاب به عربی و نیز تعدادی کتاب به فارسی نوشته است.

سعید: نعم. علاوة على ذلك كَتَبَ العديد من الكتب بالعربية وكذلك عدداً من الكتب بالفارسية.

محمد: آیا همه کتابهای او در مورد علوم اسلامی است؟

محمد: هل جميع كتبه في العلوم الإسلامية؟

سعید: نوشه های او درباره موضوعات مختلف اسلامی و نیز مباحث فلسفی است.

سعید: مؤلفاته في موضوعات إسلامية مختلفة وبحوث فلسفية أيضاً.

محمد: پس او فیلسوف هم بوده است. ایرانیان فلاسفه بزرگی دارند.

محمد: إذن هو كان فيلسوفاً أيضاً. للإيرانيين فلاسفة كبار.

نستمع الآن للحوار بالفارسية.

محمد: آیا از کتابهای این مجموعه بزرگ که در قفسه است، خوانده ای؟

سعید: بله. این مجموعه بزرگ، تفسیر المیزان است که علامه طباطبایی آن را نوشته است.

محمد: فکر می کنم موضوع آن، تفسیر قرآن است.

سعید: بله. این مجموعه، تفسیر قرآن است و به زبان عربی نوشته شده است.

محمد: به زبان عربی! اما فکر می کنم علامه طباطبائی یک ایرانی است.

سعید: بله. او اهل تبریز بود و در سال ۱۹۸۱ فوت کرد.

محمد: آیا علامه طباطبائی یک عالم و روحانی مهم بوده است؟

سعید: بله. بسیاری از رهبران و بزرگان انقلاب اسلامی، شاگرد او و امام خمینی (ره) بوده اند.

محمد: آیا تفسیر المیزان به زبان فارسی هم ترجمه شده است؟

سعید: بله. علاوه بر آن، او چندین کتاب به عربی و نیز تعدادی کتاب به فارسی نوشته است.

محمد: آیا همه کتابهای او در مورد علوم اسلامی است؟

سعید: نوشه های او درباره موضوعات مختلف اسلامی و نیز مباحث فلسفی است.

محمد: پس او فیلسوف هم بوده است. ایرانیان فلاسفه بزرگی دارند.

١٣٤

الدكتور "محمد قریب"، أحد أشهر الأطباء الايرانيين

لتتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة بحوارنا حول أحد أشهر الأطباء الايرانيين وهو الدكتور "محمد قریب"
المفردات: الجزء الاول

مسلسل = سریال

أيام قریب = روزگار قریب

لم أشاهد = ندیده ام

حياة = زندگي

طبيب = پزشك

ليس حياً = زنده نیست

ألف و تسع مائة وأربعة وسبعون = (٤٩٧٤) هزار و نهصد و هفتاد و چهار

متخصصون = متخصصان

طب = پزشکي

أطفال = کودکان

قد درس = تحصیل کرده است

شهادة الثانوية = دیپلم

نال = گرفت

الحوار: الجزء الاول.

علی: این سریال خیلی جالب است! آیا سریال "روزگار قریب" را می بینی؟

علی: هذا المسلسل رائع جداً! هل تشاهد مسلسل "أيام قریب"؟

محمد: نه، تا کنون این سریال را ندیده ام، موضوعش چیست؟

محمد: لا، لم أشاهد هذا المسلسل حتى الآن، ما هو موضوعه؟

علی: زندگی دکتر "محمد قریب". او یکی از پزشکان معاصر ایرانی بود.

علی: حیاة الدکتور "محمد قریب". کان أحد الأطباء المعاصرین الإیرانیین.

محمد: گفتی او پزشک معاصر بود، یعنی اکنون دیگر زنده نیست؟

محمد: قلت إنّه کان طبيباً معاصرًا، يعني أنه ليس حيًّا الآن؟

علی: بله، او در سال ١٩٧٤ فوت کرده است. قریب، متخصص پزشکی کودکان بود.

علی: بلی، هو قد توفي عام ألف وتسع مائة وأربعة وسبعين. قریب، کان متخصصاً في طب الأطفال.

محمد: آیا او در خارج از ایران تحصیل کرده بود؟

محمد: هل درس خارج إیران؟

علی: بله، او در تهران دیپلم گرفت و برای تحصیل در رشته پزشکی به فرانسه رفت.

علی: نعم، إنه نال شهادة الثانوية في طهران وذهب إلى فرنسا للدراسة في الطب.

المفردات: الجزء الثاني

مرة أخرى = دوباره

عاد = بازگشت

باقي = ماند

ملزم = متعهد

أعمال كبيرة = کارهای بزرگ

وضع الأساس = پایه گذاری کرد

كان يمتلك = داشت

كان يدرس = تدریس می کرد

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا دکتر قریب دوباره به ایران بازگشت یا در فرانسه ماند؟

محمد: هل عاد الدكتور قریب إلى ایران مرة أخرى، أو بقي في فرنسا؟

علی: البته که به ایران بازگشت. او پزشکی متعدد و دانشمند بود.

علی: إله عاد إلى إيران بالطبع. فهو كان طبيباً ملتزماً وعالماً.

محمد: او چه کارهای بزرگی انجام داد؟

محمد: أية أعمال كبيرة أنجز؟

علی: او پزشکی کودکان در ایران را پایه گزاری کرد و یک بیمارستان خصوصی هم داشت.

علی: وضع الأساس لطب الأطفال في إيران، وكان يمتلك مشفي خاصاً أيضاً.

محمد: آیا دکتر قریب در دانشگاه هم تدریس می کرد؟

محمد: هل كان الدكتور قریب يدرس في الجامعة أيضاً؟

علی: بله. بسیاری از متخصصان کودکان در ایران از شاگردان دکتر محمد قریب هستند.

علی: نعم. الكثير من متخصصي الأطفال في إيران هم من تلامذة الدكتور محمد قریب.

نستمع الآن للحوار بالفارسية.

علی: این سریال خیلی جالب است! آیا سریال "روزگار قریب" را می بینی؟

محمد: نه. تا کنون این سریال را ندیده ام. موضوعش چیست؟

علی: زندگی دکتر "محمد قریب". او یکی از پزشکان معاصر ایرانی بود.

محمد: گفتی او پزشک معاصر بود، یعنی اکنون دیگر زنده نیست؟

علی: بله. او در سال ۱۹۷۴ فوت کرده است. قریب، متخصص پزشکی کودکان بود.

محمد: آیا او در خارج از ایران تحصیل کرده بود؟

علی: بله. او در تهران دیپلم گرفت و برای تحصیل در رشته پزشکی به فرانسه رفت.

محمد: آیا دکتر قریب دوباره به ایران بازگشت یا در فرانسه ماند؟

علی: البته که به ایران بازگشت. او پزشکی متعدد و دانشمند بود.

محمد: او چه کارهای بزرگی انجام داد؟

علی: او پزشکی کودکان در ایران را پایه گزاری کرد و یک بیمارستان خصوصی هم داشت.

محمد: آیا دکتر قریب در دانشگاه هم تدریس می کرد؟

علی: بله. بسیاری از متخصصان کودکان در ایران از شاگردان دکتر محمد قریب هستند.

١٣٥

الطبيب والفيلسوف الإيراني الشهير "ابن سينا"

حوار حول الطبيب والفيلسوف الإيراني الشهير "ابن سينا" ولنتعلم من خلاله مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

قبل ألف سنة = هزار سال پیش

ولد = به دنیا آمد

قد سمعت، او سمعت = شنیده ای

علاوه علی = علاوه بر اینکه

له = دارد

أشهر = معروفترین

مسلسل = سریال

حکایة = داستان

حكایات = داستانها

قد شاهدت = دیده ام

قد شاهدت = دیده ای

ملوک = پادشاهان

الحوار: الجزء الاول.

استاد: ابن سينا هزار سال پیش در بخارا به دنیا آمد. حتماً نام او و کتابهایش را شنیده ای.

الاستاذ: ولد ابن سينا فی بخاری قبل ألف عام. قد سمعت حتماً اسمه و کتبه.

دانشجو: بله. او کتاب "شفا" را در مورد فلسفه و منطق نوشته است.

الطالب: أجل. هو قد كتب كتاب "الشفا" في الفلسفة والمنطق.

استاد: درست است. اما ابن سينا علاوه بر اینکه فیلسوف بزرگی بود، پزشک مشهوری نیز بوده است.

الاستاذ: صحيح. لكن ابن سينا علاوة علی کونه فیلسوفاً كبيراً، كان طبیباً شهیراً أيضاً.

دانشجو: پس حتماً در مورد پزشکی نیز کتابهایی دارد.

الطالب: إذن له حتماً كتب في الطب أيضاً.

استاد: بله. او در مورد پزشکی چند کتاب نوشته که معروفترین آنها کتاب قانون است.

الاستاذ: أجل. هو كتاب عده كتب في الطب وأشهرها كتاب "القانون".

دانشجو: در سریال تلوزیونی ابن سينا، داستانهای معالجات پزشکی او را دیده ایم.

الطالب: في مسلسل ابن سينا التلفزيوني، شاهدنا حکایات معالجاته الطبية.

استاد: خوب است که این سریال را دیده اید، او پزشک فقرا و پادشاهان بود.

الاستاذ: جيد أنكم شاهدتم هذا المسلسل، فهو كان طبیباً للفقراء والملوک.

المفردات: الجزء الثاني

عيادة = مطب

الأكثر بيعاً = پرفروشترین

مائتان = دویست

كان يدرس = تدریس می شد

معك حق = حق با شماست

ماهر = زبر دست

ياليت = ای کاش

أربع مئة وخمسون (٤٥٠) = چهارصد و پنجاه

كان لدينا = در دست داشتیم

الحوار: الجزء الثاني.

دانشجو: من شنیده ام کتاب "قانون" پرفروشترین کتابها در دنیا بوده است.

الطالب: أنا قد سمعت أنَّ كتاب "القانون" كان من أكثر الكتب مبيعاً في العالم.

استاد: بل، این کتاب، از منابع مهم علم پژوهشی در دنیا بوده است.

الاستاذ: أجل. هذا الكتاب كان من المراجع المهمة في علم الطب بالعالم.

دانشجو: پس كتاب "قانون" ابن سينا، كتابی درسي و آموزشی است؟

الطالب: إذن كتاب "القانون" لإبن سينا، كتاب دراسي وتعلیمي؟

استاد: بل، تا دویست سال پیش این کتاب در دانشگاه های مهم اروپا تدریس می شد.

الاستاذ: أجل. حتى ما قبل مائتي عام كان هذا الكتاب يُدرس في الجامعات الأوروبية المهمة.

دانشجو: در مورد فلسفه و ادبیات ابن سينا چیزی نگفتی.

الطالب: لم تقل شيئاً عن فلسفه ابن سينا وأدبیاته.

استاد: حق با شماست. ابن سينا فیلسوف بسیار بزرگی بود و حتى شاعری زبر دست نیز بود. ای کاش تمام ٤٥، اثر ابن سينا را در دست داشتیم.

الاستاذ: معك حق. ابن سينا كان فیلسوفاً كبيراً جداً حتى إنه كان شاعراً ماهراً أيضاً. ليت مؤلفاته الأربع مائة و خمسين بآيدينا.

نستمع الآن للحوار بالفارسية.

استاد: ابن سينا هزار سال پیش در بخارا به دنیا آمد. حتماً نام او و کتابهایش را شنیده ای.

دانشجو: بل، او کتاب "شفا" را در مورد فلسفه و منطق نوشته است.

استاد: درست است. اما ابن سینا علاوه بر اینکه فیلسوف بزرگی بود، پزشک مشهوری نیز بوده است.

دانشجو: پس حتماً در مورد پزشکی نیز کتابهایی دارد.

استاد: بله. او در مورد پزشکی چند کتاب نوشته که معروفترین آنها کتاب قانون است.

دانشجو: در سریال تلوزیونی ابن سینا، داستانهای معالجات پزشکی او را دیده ایم.

استاد: خوب است که این سریال را دیده اید، او پزشک فقرا و پادشاهان بود.

دانشجو: من شنیده ام کتاب "قانون" پرفروشنرین کتابها در دنیا بوده است.

استاد: بله. این کتاب، از منابع مهم علم پزشکی در دنیا بوده است.

دانشجو: پس کتاب "قانون" ابن سینا، کتابی درسی و آموزشی است؟

استاد: بله. تا دویست سال پیش این کتاب در دانشگاه های مهم اروپا تدریس می شد.

دانشجو: در مورد فلسفه و ادبیات ابن سینا چیزی نگفتی.

استاد: حق با شماست. ابن سینا فیلسوف بسیار بزرگی بود و حتی شاعری زبر دست نیز بود. ای کاش تمام ۴۵، اثر ابن سینا را در دست داشتیم.

١٣٦

خواجه نصیر الدین الطوسي، أحد المشاهير الايرانيين في علم الرياضيات والنجوم،...
حوار حول الخواجة نصیر الدین الطوسي الذي كان أحد المشاهير الايرانيين في علم الرياضيات والنجوم والفقه
والفلسفة، ولنطلع به مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

القرن الثالث= عشر قرن سیزدهم

عالیم = دانشمند

علم ریاضیات = ریاضیدان

نعرف = می شناسیم

من أین؟ اهل کجا؟

قد قالوا = گفته اند

المسالم به = بطور مسلم

الحوار: الجزء الاول.

استاد: خواجه نصیر الدین طوسي يکی از فقهاء اسلامی قرن سیزدهم میلادی است.

الاستاذ: الخواجة نصیر الدین الطوسي هو أحد الفقهاء الإسلاميين في القرن الثالث عشر الميلادي.

دانشجو: اما ما او را به عنوان دانشمند و ریاضیدان می شناسیم.

الطالب: أما نحن، فنعرفه بصفة عالم وعالم ریاضیات.

استاد: بله، او فیلسوف و ریاضیدان بزرگی نیز بوده است.

الاستاذ: أجل. هو كان فیلسوفاً و عالم ریاضیات کبیراً أيضاً.

دانشجو: مدفن خواجه نصیر در کاظمین عراق است. او اهل کجا بود؟

الطالب: مدفن الخواجة نصیر في الكاظمين بالعراق. من أين كان هو؟

استاد: گفته اند او اهل طوس بوده است. بطور مسلم او اهل خراسان است.

الاستاذ: قد قالوا هو كان من طوس. المسلم به هو من خراسان.

المفردات: الجزء الثاني

أعمال مهمة = کارهای مهم

قد أنجز = انجام داده است

مرصد = رصدخانه

أربعون ألفاً = چهل هزار

في متناول اليد = در دست است

كان ينجز = انجام می داد

الحوار: الجزء الثاني.

دانشجو: خواجه نصیر الدین طوسي چه کارهای مهمی انجام داده است؟

الطالب: آیه أعمال مهمة قد أنجزها الخواجة نصیر الدین الطوسي؟

استاد: او در شهر مراغه یک رصدخانه بنا کرد و کتابخانه ای داشت که چهل هزار کتاب در آن بوده است.

الاستاذ: هو أنشأ مرصدًا في مدينة مراغة، وكانت له مكتبة فيها أربعون ألف كتاب.

دانشجو: پس حتماً شاگردان زیادی هم داشته است.

الطالب: إذن كان له حتماً تلاميذ كثير أيضاً.

استاد: بله. دانشمندان بزرگی مثل قطب الدين شيرازي، شاگرد خواجه نصیر الدین بوده اند.

الاستاذ: أجل. علماء كبار مثل قطب الدين الشيرازي كانوا من تلامذة الخواجة نصیر الدین الطوسي.

دانشجو: آیا کتابهایی از او در دست است؟

الطالب: هل من كتب له في متناول اليد؟

استاد: بله. کتابهای علمی، اسلامی و فلسفی زیادی از خواجه نصیر در دست است.

الاستاذ: نعم للخواجة نصیر الدين كتب علمية وإسلامية وفلسفية في متناول اليد.

دانشجو: شغل خواجه نصیر الدين چه بوده است؟

الطالب: ماذا كان شغل(عمل) الخواجة نصیر الدين؟

استاد: او کارهای علمی انجام می داد و وزیر هولاکوخان نیز بوده است.

الاستاذ: هو كان ينجز أعمالاً علمية وكان أيضاً وزيراً لهولاکوخان.

نستمع الآن إلى الحوار بالفارسية.

استاد: خواجه نصیر الدین طوسی یکی از فقهای اسلامی قرن سیزدهم میلادی است.

دانشجو: اما ما او را به عنوان دانشمند و ریاضی دان می شناسیم.

استاد: بله، او فیلسوف و ریاضیدان بزرگی نیز بوده است.

دانشجو: مدفن خواجه نصیر در کاظمین عراق است. او اهل کجا بود؟

استاد: گفته اند او اهل طوس بوده است. بطور مسلم او اهل خراسان است.

دانشجو: خواجه نصیر الدین طوسی چه کارهای مهمی انجام داده است؟

استاد: او در شهر مراغه یک رصدخانه بنا کرد و کتابخانه ای داشت که چهل هزار کتاب در آن بوده است.

دانشجو: پس حتماً شاگردان زیادی هم داشته است.

استاد: بله، دانشمندان بزرگی مثل قطب الدین شیرازی، شاگرد خواجه نصیر الدین بوده اند.

دانشجو: آیا کتابهایی از او در دست است؟

استاد: بله، کتابهای علمی، اسلامی و فلسفی زیادی از خواجه نصیر در دست است.

دانشجو: شغل خواجه نصیر الدین چه بوده است؟

استاد: او کارهای علمی انجام می داد و وزیر هولاکوخان نیز بوده است.

_____ ۱۳۷

عالم الفیزیاء والریاضیات الإیرانی البروفسور محمود حسابی

"تعلم الفارسية" لتعلّم مفردات وعبارات أخرى فارسية بحوارنا، حول عالم الفيزياء والرياضيات الإيرانية

البروفسور محمود حسابي.

المفردات: الجزء الاول

منزل = خانه

علی شکل، فی صورۃ = به صورت

قد تحوَّل = در آمده است

الفيزياء = فيزيك

هندسي = مهندسي

قد درس = تحصيل كرده است

علم النجوم = ستاره شناسی

الحوار: الجزء الاول.

محمد: سلام، حالت چطور است؟

محمد: مرحبا، كيف حالك؟

فرزند حسابي: خوبم. خوش آمدي. بفرما.

ابن الدكتور حسابي: أنا بخير. أهلاً وسهلاً. تفضل.

محمد: چه خانه زيباي! اينجا يك باع قدими است.

محمد: ما أجمل هذا المنزل! هذا المكان حديقة قدية.

فرزند حسابي: اين خانه قدامي دكتور حسابي است که امروز به صورت موزه در آمده است و می توانيم همه جاي آن را ببینيم.

ابن الدكتور حسابي: هذا منزل الدكتور حسابي القديم الذي تحول اليوم إلى متحفة يمكننا مشاهدة كل أجزائه.

محمد: دكتور حسابي دانشمند بزرگي بوده است. دوست دارم درباره او بيشرت بدام.

محمد: الدكتور حسابي كان عالماً كبيراً. أود أن أعرف الكثير عنه.

فرزند حسابي: پدر علم فيزيك و مهندسي ايران است.

ابن الدكتور حسابي: هو أبو علم الفيزياء والهندسة في ايران.

محمد: اما من شنيده ام که او در چند رشته دانشگاهي تحصيل کرده است.

محمد: لكن أنا سمعت أنه قد درس عدة فروع جامعية.

فرزند حسابي: بله. او در رشته هاي رياضيات، ستاره شناسی، پزشكی، بیولوژی و فيزيک تحصيل کرده است.

ابن الدكتور حسابي: أجل. هو قد درس في فرع الرياضيات وعلم النجوم والطب والأحياء والفيزياء.

المفردات: الجزء الثاني

لا يصدق = باور كردنی نیست

منظمة الطاقة الذرية = سازمان انرژی اتمی

يفخرون = افتخار می کنند

سنة ألف و تسع مائة وتسعين = سال هزار ونهصد ونود (۱۹۹۰)

وطن = سرزمین

حقاً = به راستی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: باور کردنی نیست. دکتر حسابی یک نابغه بوده است.

محمد: لا یصدق. дکтор حسابی کان نابغه.

فرزند حسابی: بله. او در سازمان انرژی اتمی ایران نیز فعالیتهایی داشته است.

ابن доктор حسابی: أجل. هو كانت له أيضاً أنشطة في منظمة الطاقة الذرية الإيرانية.

محمد: پس همه ایرانی ها به دکتر حسابی افتخار می کنند.

محمد: إذن كلَّ الايرانيين يفخرون بالدکتور حسابي.

فرزند حسابی: بله. همه او را دوست دارند. وي در سال ۱۹۹۰ به عنوان مرد اول علمی جهانی معروفی شد.

ابن доктор حسابی: أجل. الكلَّ يحبونه. فهو عُرف عام ألف و تسع مائة و تسعين بأنه رجل العلم الأول في العالم.

محمد: به راستی ایران، سرزمین دانشمندان بزرگ است. محمد: حقاً، ایران وطن العلماء الكبار.
ندعوكم الان الكرام إلى الاستماع للحوار بالفارسية.

محمد: سلام، حالت چطور است؟

فرزند حسابی: خوبم. خوش آمدی. بفرما.

محمد: چه خانه زیبایی! اینجا یک باع قديمي است.

فرزند حسابی: این خانه قديمي دکتر حسابی است که امروز به صورت موزه در آمده است و می توانيم همه جاي آن را ببینيم.

محمد: دکتر حسابی دانشمند بزرگی بوده است. دوست دارم درباره او بیشتر بدانم.

فرزند حسابی: پدر علم فیزیک و مهندسي ایران است.

محمد: اما من شنیده ام که او در چند رشته دانشگاهی تحصیل کرده است.

فرزند حسابی: بله. او در رشته های ریاضیات، ستاره شناسی، پزشکی، بیولوژی و فیزیک تحصیل کرده است.

محمد: باور کردنی نیست. دکتر حسابی یک نابغه بوده است.

فرزند حسابی: بله. او در سازمان انرژی اتمی ایران نیز فعالیتهایی داشته است.

محمد: پس همه ایرانی ها به دکتر حسابی افتخار می کنند.

فرزند حسابی: بله. همه او را دوست دارند. وي در سال ۱۹۹۰ به عنوان مرد اول علمی جهانی معروفی شد.

محمد: به راستی ایران، سرزمین دانشمندان بزرگ است.

حوار حول البرنامج النووي الإيراني ولننطعّم من خلاله مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

ماذا تقرأ؟ چه می خوانی؟

کان = مثل اينكه

طاقة = انرژی

نووي = هسته ای

ذری = اتمی

في هذا المجال = در این مورد

سنة ألف وتسع مائة وخمس وسبعين = سال هزار و نهصد و هفتاد و پنج (۱۹۷۵)

وكالة = آژانس

شكل = تشکیل شد

كانوايفک رون = به فکر بوده اند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چه می خوانی؟ مثل اینکه موضوع جالبی است!

محمد: ماذا تقرأ؟ کائه موضوع رانع!

علي: بله. این مقاله در مورد انرژی هسته ای در ایران است.

علي: أجل. هذا المقال حول الطاقة النووية في ایران.

محمد: خوب. چه نوشتہ است؟ دوست دارم چیزهایی در این مورد بدانم.

محمد: حسناً. ماذا قد كتب؟ أود أن أعرف أشياء في هذا المجال

علي: در سال ۱۹۷۵ آژانس بین المللی انرژی اتمی تشکیل شد. جالب است که یک سال بعد، ایران عضو این آژانس شد.

علي: في عام ألف وتسع مائة وخمس وسبعين شكلت الوكالة الدولية للطاقة الذرية. واللافت أن ایران، وبعد عام، أصبحت عضواً في هذه الوكالة.

محمد: پس ایرانی ها سال ها قبل به فکر استفاده از انرژی هسته ای بوده اند.

محمد: إذن الايرانيون كانوا يفكرون قبل سنوات في الإستفادة من الطاقة النووية.

علي: بله. ایران در زمینه تحقیقات هسته ای، سابقه ای طولانی دارد.

علي: أجل. لايران سابقه طولیة في مجال الأبحاث النووية.

المفردات: الجزء الثاني

مفاعل ذری = نیروگاه اتمی

إنشاء = ساخت

بدأ = شروع شد

بعض سال = چند سال

ینشطون = فعالیت می کنند

إلى جانب = در کنار

هات = بد

جريدة = روزنامه

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا ایران نیروگاه اتمی دارد؟

محمد: هل لإیران مفاعل ذری؟

علی: بله. در بندر بوشهر در جنوب ایران، ساخت این نیروگاه در سال ۱۹۷۵ شروع شد.

علی: نعم. بدأ إنشاء هذا المفاعل سنة ألف وتسع مائة وخمس وسبعين في ميناء بوشهر جنوب ایران.

محمد: پس این نیروگاه قدیمی است!

محمد: إذن هذا مفاعل قديم!

علی: بله. الیته در زمان جنگ صدام علیه ایران، چند سال ساخت آن متوقف شد.

علی: أجل. لكن بالطبع توقف إنشاؤه لتصنيع سنوات في زمن حرب صدام على ایران.

محمد: الان در این نیروگاه چه کسانی فعالیت می کنند؟ ایرانی ها یا خارجی ها؟

محمد: من هم الذين ينشطون في هذا المفاعل الان؟ الايرانيون أم الأجانب؟

علی: دانشمندان ایرانی در کنار متخصصان خارجی در این نیروگاه مشغول کار هستند.

علی: العلماء الايرانيون مشغولون بالعمل في هذا المفاعل إلى جانب المتخصصين الأجانب.

محمد: وقتی مقاله را خواندی، روزنامه را به من بد. من نیز دوست دارم آن را بخوانم.

محمد: عندما قرأت المقال، هاتني الجريدة. أنا أيضاً أود أن أقرأها.

ندعوك إلى الاستماع للحوار بالفارسية.

محمد: چه می خوانی؟ مثل اینکه موضوع جالبی است!

علی: بله. این مقاله در مورد انرژی هسته ای در ایران است.

محمد: خوب. چه نوشته است؟ دوست دارم چیزهایی در این مورد بدانم.

علی: در سال ۱۹۷۵ آژانس بین المللی انرژی اتمی تشکیل شد. جالب است که یک سال بعد، ایران عضو این آژانس شد.

محمد: پس ایرانی ها سال ها قبل به فکر استفاده از انرژی هسته ای بوده اند.

علی: بله. ایران در زمینه تحقیقات هسته ای، سابقه ای طولانی دارد.

محمد: آیا ایران نیروگاه اتمی دارد؟

علی: بله. در بندر بوشهر در جنوب ایران، ساخت این نیروگاه در سال ۱۹۷۵ شروع شد.

محمد: پس این نیروگاه قدیمی است!

علی: بله. البته در زمان جنگ صدام علیه ایران، چند سال ساخت آن متوقف شد.

محمد: الان در این نیروگاه چه کسانی فعالیت می کنند؟ ایرانی ها یا خارجی ها؟

علی: دانشمندان ایرانی در کنار متخصصان خارجی در این نیروگاه مشغول کار هستند.

محمد: وقتی مقاله را خواندی، روزنامه را به من بده. من نیز دوست دارم آن را بخوانم.

١٣٩

الطاقة الذرية في ايران

حوار آخر حول الطاقة الذرية في ایران، ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

أنتم لديكم = شما داريد

تستفيدون = استفاده می کنید

يمكنكم أن تستفيدوا = می توانید استفاده کنید

أنت أو أنتِ = خودت

نافذ = تمام شدنی

مصادر الوقود = منابع سوختی

يتسبب في = موجب می شود

تلّوث = آلودگی

البيئة = محیط زیست

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چرا ایران اصرار به استفاده از انرژی هسته ای برای تولید برق دارد؟

محمد: لماذا تصر ایران على الإستفادة من الطاقة الذرية لتوليد الكهرباء؟

علی: امروز استفاده از انرژی هسته ای یک ضرورت است.

علی:اليوم، الإستفادة من الطاقة النووية ضرورة.

محمد: اما شما نفت و گاز دارید. می توانید از آنها استفاده کنید.

محمد: لكن أنتم لديكم النفط والغاز، يمكنكم أن تستفيدوا منها.

علی: محمد جان، خودت خوب می دانی که منابع نفت و گاز تمام شدنی است. در ضمن استفاده از این منابع سوختی، موجب آلودگی هوا و محیط زیست می شود.

علی: عزیزی محمد، آنت تعلم جیداً آن مصادر النفط والغاز نافذه. ثم إن الاستفادة من مصادر الوقود هذه، تتسبب تلوث الجو والبيئة.

محمد: درست است. اما مشکل آلودگی همه جا وجود دارد.

محمد: صحيح. لكن مشكلة التلوث موجودة في كل مكان.

المفردات: الجزء الثاني

خُضُّ = کاهش

یساعده = کمک می کند

ثمانیه = هشت

عشرة = ده

في المائة = درصد.

يُخَفِّضُ = کاهش می دهد

تقنيه = فناوري

مجال = مورد

مجالات = موارد

في أية مجالات؟ در چه مواردي؟

دور = نقش

الحوار: الجزء الثاني.

علی: آیا می دانی انرژی اتمی به کاهش آلودگی هوا کمک می کند؟

علی: أتعلم أن الطاقة الذرية تساعد على خفض تلوث الجو؟

محمد: نه. نمی دانم.

محمد: لا. لا أعلم.

علی: استفاده از انرژی اتمی حدود ۱۰ درصد آلودگی هوا را کاهش می دهد.

علی: الاستفادة من الطاقة الذرية تخفض تلوث الجو بحوالی ۸ إلى عشرة بالمئة.

محمد: پس استفاده از انرژی اتمی برای همه کشورها لازم است.

محمد: إذن الاستفادة من الطاقة الذرية لازمة لجميع الدول.

علی: البته، از فناوري هسته ای در موارد دیگر هم استفاده می کنیم.

علی: طبعاً، نحن نستفید من التقنية النووية في مجالات أخرى أيضاً.

محمد: مثلاً در چه مواردی؟

محمد: في أية مجالات مثلاً؟

علی: در پزشکی، داروسازی، کشاورزی، آموزش و تحقیقات علمی.

علی: في الطب وصناعة الأدوية والزراعة والتعليم والأبحاث العلمية.

محمد: پس انرژی اتمی می تواند نقش مهمی در زندگی، داشته باشد.

محمد: إذن يمكن أن يكون للطاقة الذرية دور مهم في حياتنا.

نستمع الآن إلى الحوار بالفارسية.

محمد: چرا ایران اصرار به استفاده از انرژی هسته ای برای تولید برق دارد؟

علی: امروز استفاده از انرژی هسته ای یک ضرورت است.

محمد: اما شما نفت و گاز دارید. می توانید از آنها استفاده کنید.

علی: محمد جان، خودت خوب می دانی که منابع نفت و گاز تمام شدنی است. در ضمن استفاده از این منابع سوختی، موجب آلودگی هوا و محیط زیست می شود.

محمد: درست است. اما مشکل آلودگی همه جا وجود دارد.

علی: آیا می دانی انرژی اتمی به کاهش آلودگی هوا کمک می کند؟

محمد: نه. نمی دانم.

علی: استفاده از انرژی اتمی حدود ۱۰ درصد آلودگی هوا را کاهش می دهد.

محمد: پس استفاده از انرژی اتمی برای همه کشورها لازم است.

علی: البته، از فناوري هسته ای در موارد دیگر هم استفاده می کنیم.

محمد: مثلاً در چه مواردی؟

علی: در پزشکی، داروسازی، کشاورزی، آموزش و تحقیقات علمی.

محمد: پس انرژی اتمی می تواند نقش مهمی در زندگی، داشته باشد.

١٤٠

محافظة لرستان ذات المعالم الأثرية المميزة

حوار حول محافظة لرستان ذات المعالم الأثرية المميزة ولنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الأول

عذرًا = ببخشید

حتى الآن = تا به حال

لما = هنوز

لما أر = هنوز نديده ام

من الناحية = به لحاظ

الحوار: الجزء الاول.

محمد: ببخشید! شما به چه زبانی صحبت می کنید؟ آیا شما ترک هستید؟

محمد: عذرًا! أنتم بأية لغة تتكلّمون؟ هل أنتم أتراك؟

مسعود: نه ما لر هستیم و به زبان لری صحبت می کنیم.

مسعود: لا نحن لر، ونتكلّم باللغة اللّاریة.

محمد: زبان لـ ری؟

محمد: اللغة اللـ رـ يـ ؟

مسعود: ما اهل لرستان هستیم، و من اهل خرم آباد هستم.

مسعود: نحن أهالي لرستان، وأنا من أهل خرم آباد.

محمد: لرستان! بلـه، مـي دـانـم كـه لـرـسـتـان در غـرب اـيرـان است.

محمد: لـرـستان! أـجلـ، أـعـلـمـ أـنـ لـرـستانـ هيـ فـيـ غـربـ اـيرـانـ.

مسعود: آیا تـاـ بهـ حـالـ بهـ لـرـسـتـانـ رـفـتـهـ ايـ؟

مسعود: هل ذـهـبـتـ حتـىـ الآـنـ إـلـيـ لـرـسـتـانـ؟

محمد: نـهـ. مـتـأـسـفـانـهـ منـ خـيـلـيـ اـزـ اـسـتـانـهـاـيـ اـيـرانـ رـاـ هـنـوزـ نـدـيـدـهـ اـمـ.

محمد: لاـ. لـلـأـسـفـ أـنـ لـماـ أـرـ الـكـثـيرـ مـنـ مـحـافـظـاتـ اـيـرانـ.

مسعود: لـرـستانـ درـ منـطـقـهـ ايـ كـوـهـسـتـانـيـ قـرـارـ دـارـدـ. اـيـنـ منـطـقـهـ هـمـ بـهـ لـحـاظـ تـارـيخـيـ وـ هـمـ بـهـ لـحـاظـ طـبـيعـيـ، جـاذـبـهـ هـايـ زـيـادـيـ دـارـدـ.

مسعود: تـقـعـ لـرـستانـ فـيـ مـنـطـقـةـ جـبـلـيـةـ. لـهـذـهـ مـنـطـقـةـ آـثـارـ جـذـابـةـ مـنـ النـاحـيـةـ التـارـيـخـيـةـ وـ مـنـ النـاحـيـةـ الطـبـيعـيـةـ أـيـضاـ.

المفردات: الجزء الثاني

الأجدى أن تعلم = خوب است بداي

يعود إلى = مربوط به

أربعون ألفاً = ٤٠ هزار

خمسون ألفاً = ٥٠ هزار

عصر ما قبل التاريخ = دوره پیش از تاريخ

عجیب = شگفت آور

مکتشف = کشف شده است

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: کشور شما بسیار قدیمی است و می توانیم در هر شهری، آثار تاریخی متعددی را ببینیم.

محمد: بلدکم قدیم جداً، و نستطیع آن نشاهد فی کلّ مدینة آثار تاریخیة متعدّدة.

مسعود: اما خوب است بدانی که آثار باستانی لرستان مربوط به ۴۰ تا ۵۰ هزار سال پیش است. یعنی دوره پیش از تاریخ.

مسعود: لکنَ الأجدی أن تعلم بأنَ الآثار التاریخیة في لرستان تعود إلى ما قبل أربعين ألف أو خمسين ألف سنة.

محمد: شکفت آور است.

محمد: عجیب!

مسعود: قدیمی ترین وسائل برنزی در استان لرستان کشف شده است.

مسعود: أقدم الأدوات البرنزية قد اكتشفت في محافظة لرستان.

محمد: پس حتماً در این استان موزه های بسیاری هم وجود دارد.

محمد: إذن توجد حتماً متحف کثیرة أيضاً في هذه المحافظة.

مسعود: بله، البته.

مسعود: أجل، بالطبع.

اما الان فنستمع إلى الحوار بالفارسية.

محمد: ببخشید! شما به چه زبانی صحبت می کنید؟ آیا شما ترک هستید؟

مسعود: نه ما لر هستیم و به زبان لری صحبت می کنیم.

محمد: زبان لری؟

مسعود: ما اهل لرستان هستیم، و من اهل خرم آباد هستم.

محمد: لرستان! بله، می دانم که لرستان در غرب ایران است.

مسعود: آیا تا به حال به لرستان رفته ای؟

محمد: نه، متأسفانه من خیلی از استانهای ایران را هنوز ندیده ام.

مسعود: لرستان در منطقه ای کوهستانی قرار دارد. این منطقه هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ طبیعی، جاذبه های زیادی دارد.

محمد: کشور شما بسیار قدیمی است و می توانیم در هر شهری، آثار تاریخی متعددی را ببینیم.

مسعود: اما خوب است بدانی که آثار باستانی لرستان مربوط به ۴۰ تا ۵۰ هزار سال پیش است. یعنی دوره پیش از تاریخ.

محمد: شگفت آور است.

مسعود: قدیمی ترین وسائل برنزی در استان لرستان کشف شده است.

محمد: پس حتماً در این استان موزه های بسیاری هم وجود دارد.

مسعود: بله، البته.

١٤

المناطق الأثرية والطبيعية في محافظة لرستان

حوار آخر حول المناطق الأثرية والطبيعية في محافظة لرستان، ولننلتم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

أي = کدام

عهد السلالة الساسانية = دوره ساساني

مرات = بارها

تم ترميمه = مرمت شده است

استعمال = کاربرد

عسكري = نظامي

حكومي = حکومتی

الحوار: الجزء الاول.

محمد: آثار تاریخی خرم آباد کدامند؟

محمد: ما هي آثار خرم آباد التاریخیة؟

مسعود: شهر خرم آباد را با قلعه تاریخی فلک الأفلاک می شناسند.

مسعود: الكل يعرف مدينة خرم آباد بقلعتها التاریخیة فلک الأفلاک.

محمد: این قلعه مربوط به چه زمانی است؟

محمد: إلى أي زمن تعود هذه القلعة؟

مسعود: این قلعه پیش از اسلام، در دوره ساسانی ساخته شده و بارها مرمت شده است.

مسعود: هذه القلعة بُنيت قبل الإسلام في العهد الساساني، وقد تم ترميمها عدة مرات.

محمد: قلعه فلک الأفلاک چه کاربردی داشته است؟

محمد: ماذا كانت استعمالات قلعة فلک الأفلاک؟

مسعود: فکر می کنم کاربرد نظامی و حکومتی داشته است.

مسعود: اظنّ آنه کان لها استعمالات عسکریه و حکومیه.

المفردات: الجزء الثاني

تفقـ = بازدید

تنـه = تفريح

شـلـال = آبشار

شـلـالـات = آبشارها

غـابـات = جنگلـها

طـبـيـعـة = طبيعت

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: اکنون از قلعه فلک الأفلک چه استفاده اي می شود؟

محمد: ما هي استعمالات قلعة فلک الأفلک حالياً؟

مسعود: این قلعه اکنون موزه و محل تفريح و بازدید گردشگران ایراني و خارجي است.

مسعود: هذه القلعة حالياً متحفه ومكان للتنـهـ، ولتفـ السـيـاحـ الإـيرـانـيـنـ والأـجـانـبـ.

محمد: چه مکانهای جالب و دیدنی دیگری در استان لرستان وجود دارد؟

محمد: أية أماكن جـذـابةـ وـخـلـابةـ أـخـرىـ فيـ محافظـةـ لـرـسـتـانـ؟

مسعود: آبشارها، جنگلـها و روـدـخـانـهـ هـايـ زـيـادـيـ درـ لـرـسـتـانـ هـستـ.

مسعود: في لـرـسـتـانـ شـلـالـاتـ وـغـابـاتـ وـأـنـهـارـ كـثـيرـةـ.

ندعوكـ إلىـ الاستـمـاعـ للـحـوارـ بالـفارـسـيـةـ.

محمد: آثار تاریخي خرم آباد کدامند؟

مسعود: شهر خرم آباد را با قلعه تاریخي فلک الأفلک می شناسند.

محمد: این قلعه مربوط به چه زمانی است؟

مسعود: این قلعه پیش از اسلام، در دوره ساسانی ساخته شده و بارها مرمت شده است.

محمد: قلعه فلک الأفلک چه کاربردی داشته است؟

مسعود: فکر می کنم کاربرد نظامی و حکومتی داشته است.

محمد: اکنون از قلعه فلک الأفلک چه استفاده اي می شود؟

مسعود: این قلعه اکنون موزه و محل تفریح و بازدید گردشگران ایرانی و خارجی است.

محمد: چه مکانهای جالب و دیدنی دیگری در استان لرستان وجود دارد؟

مسعود: آثارها، جنگلها و رودخانه های زیادی در لرستان هست.

الفواكه المجنفة

حوار آخر فی الفواكه المجنفة، لنتعلم مفردات و عبارات فارسیة جديدة فابی هذا الجديد:
المفردات: الجزء الاول

فاکهه = میوه

فواکه = میوه ها

لذیذ = خوشمزه

هنینا مرینا = نوش جان

منتج = تولید کننده

مصدر = صادر کننده

مجفف = خشک شده

یحضر = تهیه می کند

یُحضر = تهیه می شود

یجفف = خشک می کند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چه میوه های خوشمزه ای!

محمد: ما آن‌د هذه الفواكه!

علی: هدیه ای است از یکی از دوستان.

علی: هي هدية من أحد الأصدقاء.

محمد: شغل او چیست؟

محمد: ما هي مهنته؟

علی: تولید کننده و صادر کننده میوه های خشک شده.

علی: منتج ومصدر للفواكه المجنفة.

محمد: چگونه این میوه های خشک شده تهیه می شود؟

محمد: كيف تُحضر هذه الفواكه المجنفة؟

علي: او میوه های مختلف را از کشاورزان می خرد و در کارخانه اش خشک می کند.

علي: هو بیتاع الفواكه المختلفة من المزارعين ويجففها في معمله.

المفردات: الجزء الثاني

يصدر = صادر می کند

محاصيل = محصولات

تين = انجير

تفاح = سیب

اجاص = گلابی

قوطة = خرمالو

كرز، حب الملوك = گیلاس

يتتعاون = می خرند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا او میوه های خشک شده را به کشورهای دیگر صادر می کند؟

محمد: هل هو يصدر الفواكه المجففة للبلدان الأخرى؟

علي: بله. هر چند او کارخانه بزرگی ندارد، ولی با کمک کشاورزان، محصولات خوبی را تولید می کند.

علي: نعم. ومع أنه ليس له معمل ضخم، ينتج محاصيل جيدة بمساعدة المزارعين.

محمد: ظاهراً محصولاتش متتنوع است. انجير، سیب، گلابی، خرمالو، گیلاس و پرتقال.

محمد: يبدو أنَّ محاصيله منوَّعة: التين والتفاح والإجاص والقوطة والكرز والبرتقال.

علي: درست است. او از شهرهای اردبیل، مشهد، اصفهان و ورامین میوه می خرد.

علي: صحيح. هو بیتاع الفواكه من مدينة اردبیل ومشهد واصفهان وورامین.

محمد: این محصولات خوشمزه را به کدام کشورها صادر می کند؟

محمد: إلى أي بلدان يصدر هذه المحاصيل اللذيذة؟

علي: به کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و چند کشور اروپایی.

علي: إلى البلدان العربية أطراف الخليج الفارسي وبعض دول أوروبية.

نستمع الآن للحوار بالفارسية.

محمد: چه میوه های خوشمزه ای!

علی: هدیه ای است از یکی از دوستان.

محمد: شغل او چیست؟

علی: تولید کننده و صادر کننده میوه های خشک شده.

محمد: چگونه این میوه های خشک شده تهیه می شود؟

علی: او میوه های مختلف را از کشاورزان می خرد و در کارخانه اش خشک می کند.

محمد: آیا او میوه های خشک شده را به کشورهای دیگر صادر می کند؟

علی: بله. هر چند او کارخانه بزرگی ندارد، ولی با کمک کشاورزان، محصولات خوبی را تولید می کند.

محمد: ظاهراً محصولاتش متنوع است. انجیر، سیب، گلابی، خرمالو، گیلاس و پرتقال.

علی: درست است. او از شهرهای اربیل، مشهد، اصفهان و ورامین میوه می خرد.

محمد: این محصولات خوشمزه را به کدام کشورها صادر می کند؟

علی: به کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و چند کشور اروپایی.

١٤٣

الطريق الحريري التأريخي

حوار في شأن الطريق الحريري التأريخي، لنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الأول

الطريق الحريري = جاده ابریشم

ينوي = قصد دارد

يعيد إعمار = بازسازی می کند

أجزاء = بخشهاي

يعاد إعماره = بازسازی می شود

كان يوصل =وصل می کرده است

كان يبدأ = شروع می شده است

كان يمتد = امتداد می یافته است

إلى هذا الحَدّ = این قدر

الحوار: الجزء الاول.

محمد: شنیده ام ایران قصد دارد بخشهايی از جاده ابریشم را در مرزهای جغرافیایی خود بازسازی کند.

محمد: قد سمعت أنَّ ایران تنوي إعادة إعمار أجزاء من الطريق الحريري في حدودها الجغرافية.

سعید: بله. مسیر جاده ابریشم در ایران دوباره بازسازی می شود.

سعید: اجل. یعاد اعمار مسیر الطريق الحریری فی ایران ثانیة.

محمد: آیا درست است این جاده، چین را به ایران وصل می کرده است؟

محمد: هل صحیح آن هذا الطريق كان يصل الصين بایران؟

سعید: این جاده از چین شروع می شده و تا شرق اروپا امتداد می یافته است.

سعید: هذا الطريق كان يبدأ من الصين ويمتد حتى شرق اوروبا.

محمد: آیا می دانی قدمت آن به قرنها قبل از میلاد باز می گردد؟

محمد: هل تعلم أن قدمها يعود إلى قرون ما قبل الميلاد؟

سعید: فکر نمی کردم این قدر قدمت داشته باشد.

سعید: ما كنت أتصور أن يكون قدیماً إلى هذا الحد.

المفردات: الجزء الثاني

العهد العتيق=دوران باستان

علاقات=ارتباطات

بضائع=کالاها

كانوا يبيعون =می فروختند

كانوا يشترون =می خریدند

شيئاً=چیزی

لم أسمع حتى الآن=نشنیده ام

عالم جغرافية=جغرافي دان

مائة وخمسون =صد و پنجاه (۱۵۰)

قد اختار=انتخاب کرده است

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: ارتباط ملل مختلف، قدیمی تر از آن است که ما فکر می کردیم.

محمد: الإرتباط بين الملل المختلفة أقدم مما كنا نتصور.

سعید: بله. چین، ایران، رم و مصر با هم ارتباطات تجاری داشته اند.

سعید: أجل: كانت للصين وايران وتركيا ورومة ومصر علاقات تجارية مع بعضها.

محمد: درست است. روزنامه ها هم به این مسئله اشاره کرده اند.

محمد: صحيح. الصحف أيضاً قد أشارت إلى هذه المسألة.

سعید: ایرانی‌ها، ابریشم چینی‌ها را می‌خریدند و کالاهای خود را به آنان می‌فروختند.

سعید: الإیرانیون کانوا یشترون الحریر من الصينین، ویبیعونهم بضائعهم.

محمد: آیا می‌دانی نام جاده قبلاً جاده ابریشم نبوده است؟

محمد: هل تعلم أنَّ اسم هذا الطريق لم يكن سابقاً الطريق الحريري؟

سعید: نه. در مورد نام آن چیزی نشنیده‌ام.

سعید: لا. لم أسمع شيئاً عن اسمه حتى الآن.

محمد: یک جغرافی دان آلمانی حدود ۱۵۰ سال پیش، این نام را برای آن انتخاب کرده است.

محمد: عالم جغرافی آلمانی اختار له هذا الإسم قبل حوالي مائة وخمسين سنة.

ندعوكم الان أعزائي إلى الاستماع للحوار بالفارسية.

محمد: شنیده ام ایران قصد دارد بخشایی از جاده ابریشم را در مرزهای جغرافیایی خود بازسازی کند.

سعید: بله. مسیر جاده ابریشم در ایران دوباره بازسازی می‌شود.

محمد: آیا درست است این جاده، چین را به ایران وصل می‌کرده است؟

سعید: این جاده از چین شروع می‌شده و تا شرق اروپا امتداد می‌یافته است.

محمد: آیا می‌دانی قدمت آن به قرنها قبل از میلاد باز می‌گردد؟

سعید: فکر نمی‌کردم این قدر قدمت داشته باشد.

محمد: ارتباط ملل مختلف، قدیمی‌تر از آن است که ما فکر می‌کردیم.

سعید: بله. چین، ایران، رم و مصر با هم ارتباطات تجاری داشته‌اند.

محمد: درست است. روزنامه‌ها هم به این مسئله اشاره کرده‌اند.

سعید: ایرانی‌ها، ابریشم چینی‌ها را می‌خریدند و کالاهای خود را به آنان می‌فروختند.

محمد: آیا می‌دانی نام این جاده قبلاً جاده ابریشم نبوده است؟

سعید: نه. در مورد نام آن چیزی نشنیده‌ام.

محمد: یک جغرافی دان آلمانی حدود ۱۵۰ سال پیش، این نام را برای آن انتخاب کرده است.

١٤

"الطريق الحريري"

حوار آخر حول "الطريق الحريري" ونطعَم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الأول

منزل القوافل = کاروانسرا

حالياً = امروز

مسافرون = مسافران

لیالی = شبها

کانوا یستريحون = استراحت می کردند

قد بقیت = برجای مانده است

صحراء = کویر

الحوار: الجزء الاول.

سعید: آیا می دانی در اطراف جاده ابریشم، کاروانسراهای زیادی وجود داشته است؟

سعید: هل تعلم أنه كانت في أطراف الطريق الحريري منازل كثيرة للفوائل؟

محمد: کاروانسرا چیست؟

محمد: ما هو المنزل؟

سعید: کاروانسرا مثل هتل های امروز است. مسافران جاده ابریشم، شبها در کاروانسراها استراحت می کردند.

سعید: المنزل هو مثل الفنادق الحالية. مسافرو الطريق الحريري كانوا یستريحون ليلاً في المنزل.

محمد: آیا آثاری از این کاروانسراها بر جای مانده است؟

محمد: هل بقیت آثار لهذه المنازل؟

سعید: بله. در کویر ایران چند کاروانسرا قدیمی وجود دارد که مربوط به جاده ابریشم است.

سعید: نعم. توجد في الصحراء الإيرانية عدة منازل قديمة متعلقة بالطريق الحريري.

المفردات: الجزء الثاني

منعش = دلپذیر

یكون قد بقی = مانده باشد

صحراوي = کویری

کانوا یقیمون = اقامتم می کردند

بسهولة = به راحتی

ماء عذب = آب شیرین

يجذب إلى هناك = به آنجا می کشاند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: فکر می کنم گردشگران خارجي بسيار دوست دارند اين کاروانسراها را ببینند.

محمد: أظن أن السياح الأجانب يودون كثيراً مشاهدة هذه المنازل.

سعید: بله. حتى اقامت در این کاروانسراهای قدیمی، خیلی دلپذیر است.

سعید: أجل. حتی الإقامة في هذه المنازل القديمة منعشة.

محمد: آیا کاروانسرایی را می شناسی که از آن دوران مانده باشد؟

محمد: هل تعرف منزلًا يكون قد بقي من ذاك العهد؟

سعید: بله. کاروانسرای مرنجاب در منطقه کویری را می شناسم. مسافرانی که از خراسان به ری و اصفهان می رفند، در این کاروانسرا اقامت می کردند.

سعید: نعم. أعرف منزل مرنجاب في المنطقة الصحراوية. المسافرون الذين كانوا يذهبون من خراسان إلى ری واصفهان، كانوا يقيمون في هذا المنزل.

محمد: آیا گردشگران می توانند به راحتی به آنجا بروند؟

محمد: هل يستطيع السياح أن يذهبوا بسهولة إلى هناك؟

سعید: البته. آب و هواي کویری، زیبایی و قدمت کاروانسرا و آب شیرین آن، مسافران و گردشگران زیادی را به آنجا می کشاند.

سعید: طبعاً. فالجو الصحراوي وجمال المنزل وقدمه وماوه العذب، يجذب مسافرين وسياحاً كثيرين إلى هناك.

ندعوكم الان مستمعينا الأعزاء للإستماع إلى الحوار بالفارسية.

سعید: آیا می دانی در اطراف جاده ابریشم، کاروانسراهای زیادی وجود داشته است؟

محمد: کاروانسرا چیست؟

سعید: کاروانسرا مثل هتل های امروز است. مسافران جاده ابریشم، شبها در کاروانسراها استراحت می کردند.

محمد: آیا آثاری از این کاروانسراها بر جای مانده است؟

سعید: بله. در کویر ایران چند کاروانسرا قدیمی وجود دارد که مربوط به جاده ابریشم است.

محمد: فکر می کنم گردشگران خارجي بسیار دوست دارند این کاروانسراها را ببینند.

سعید: بله. حتی اقامت در این کاروانسراهای قدیمی، خیلی دلپذیر است.

محمد: آیا کاروانسرایی را می شناسی که از آن دوران مانده باشد؟

سعید: بله. کاروانسرای مرنجاب در منطقه کویری را می شناسم. مسافرانی که از خراسان به ری و اصفهان می رفند، در این کاروانسرا اقامت می کردند.

محمد: آیا گردشگران می توانند به راحتی به آنجا بروند؟

سعید: البته. آب و هواي کویری، زیبایی و قدمت کاروانسرا و آب شیرین آن، مسافران و گردشگران زیادی را به آنجا می کشاند.

حوار حول طريق آخر قديم يسمى "جاده شاهي" أي: الجادة الملكية "الطريق الملكي"، ونطلع مفردات وعبارات فارسية.
المفردات: الجزء الاول

وضع = وضعیت

هل لديك معلومات؟ آيا اطلاع داري؟

الavan و خمس مانه سنة = دو هزار و پانصد سال

كانوا يحكمون = حکومت می کردند

أشهر = معروفترین

نمط = شیوه

كان رانجأ = رایج بوده است

رژمه = بسته

كان قد أحدث = ایجاد کرده بود

شبكة بريدية = شبکه پستی

آمن = ایمن

الحوار: الجزء الاول.

سعید: آیا در مورد حکومت هخامنشیان ووضعیت ایران در آن زمان، اطلاعی داری؟

سعید: هل لديك معلومات حول حکومة الإلخمينيين ووضع ایران في ذلك الزمان؟

محمد: بله. می دانم که هخامنشیان دو هزار و پانصد سال پیش بر ایران حکومت می کردند.

محمد: نعم، أعلم أنَّ الإلخمينيين كانوا يحكمون ایران قبل ألفين وخمس مئة سنة.

سعید: کوروش، معروف ترین پادشاه آن دوره است. در زمان او، پست به شیوه امروزی رایج بوده است.

سعید: کورش، أشهر ملوك ذلك العصر. في عصره كان البريد رانجأ على نمط يومنا هذا.

محمد: چگونه؟

محمد: كيف؟

سعید: می دانی که ایران در زمان هخامنشیان بسیار بزرگتر از ایران امروز بوده است.

سعید: تعلم أنَّ إیران في زمن الإلخمينيين كانت أكبر بكثير من ایران اليوم.

محمد: پس برای ارسال نامه ها وبسته ها، شبکه پستی ایجاد کرده بودند؟

محمد: إذن لأجل ارسال الرسائل والرزم، كانوا قد أحدثوا شبكة بريدية؟

سعید: بله. مهمتر از همه، نامه های اداری و حکومتی بود. برای ارسال نامه ها، راههای ایمن و مناسب، لازم بود.

سعید: أجل. اهم من کل شیء، الرسائل الإدارية والحكومية. ولأجل إرسال الرسائل، كانت هناك حاجة إلى طرق آمنة و المناسبة.

المفردات: الجزء الثاني

تريد أن تتحدث = می خواهی صحبت کنی

الطريق الملكي = جاده شاهی

أمر = فرمان

الavan وأربعونه كيلومتر = دو هزار و چهارصد کیلومتر

كان طويلاً = طولانی بود

لا عجب فيه = تعجبی ندارد

كان يصل = متصل می کرده است

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: فهمیدم، می خواهی درباره راه های ایران حرف بزنی.

محمد: فهمت، آنکه ترید آن تتحدث عن الطرق الإيرانية.

سعید: بله. مهمترین و معروف ترین راه باستانی ایران، جاده شاهی نام دارد.

سعید: أجل. اهم وأشهر الطرق الإيرانية القديمة، هو الجادة الملكية.

محمد: آیا این جاده مخصوص پادشاهان هخامنشی بوده است؟

محمد: هل هذه الجادة كانت خاصة بملوك الإمامين؟

سعید: نه. شاید به این دلیل به آن جاده شاهی می گفتند که به فرمان کوروش ساخته شده است. طول این جاده ۴۰ کیلومتر بوده است.

سعید: لا. ربما كانوا يطلقون على هذه الجادة اسم الجادة الملكية، لأنها أنشئت بأمر من كورش. كان طول هذه الجادة ألفين وأربعونه كيلومتر.

محمد: این راه چقدر طولانی بوده! البته تعجبی ندارد، چون ایران در آن زمان بسیار بزرگ بوده است.

محمد: کم کان طويلاً هذا الطريق! طبعاً لا عجب في ذلك، لأن إيران كانت واسعة جداً في ذلك الزمن.

سعید: بله. این راه یکی از بندرهای یونان را به شهر ساردن ایران متصل می کرده است.

سعید: أجل. هذا الطريق كان يصل أحد الموانئ اليونانية بمدينة ساردن الإيرانية.

ندعوكم الآن مستمعينا الأعزاء للإستماع إلى الحوار بالفارسية.

سعید: آیا در مورد حکومت هخامنشیان و وضعیت ایران در آن زمان، اطلاعی داری؟

محمد: بله. می دانم که هخامنشیان دو هزار و پانصد سال پیش بر ایران حکومت می کردند.

سعید: کوروش، معروف ترین پادشاه آن دوره است. در زمان او، پست به شیوه امروزی رایج بوده است.

محمد: چگونه؟

سعید: می دانی که ایران در زمان هخامنشیان بسیار بزرگتر از ایران امروز بوده است.

محمد: پس برای ارسال نامه ها و بسته ها، شبکه پستی ایجاد کرده بودند؟

سعید: بله. مهمتر از همه، نامه های اداری و حکومتی بود. برای ارسال نامه ها، راههای ایمن و مناسب، لازم بود.

محمد: فهمیدم، می خواهی درباره راه های ایران حرف بزنی.

سعید: بله. مهمترین و معروف ترین راه باستانی ایران، جاده شاهی نام دارد.

محمد: آیا این جاده مخصوص پادشاهان هخامنشی بوده است؟

سعید: نه. شاید به این دلیل به آن جاده شاهی می گفتند که به فرمان کوروش ساخته شده است. طول این جاده ۲۴۰۰ کیلومتر بوده است.

محمد: این راه چقدر طولانی بوده! البته تعجبی ندارد، چون ایران در آن زمان بسیار بزرگ بوده است.

سعید: بله. این راه یکی از بندرهای یونان را به شهر ساردن در ایران متصل می کرده است.

١٤٦

الطرق الحديثة والسريعة في ايران

حوار حول الطرق الحديثة والسريعة في ايران ولنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

برأي = به نظر من

الطريق السريع = آزاد راه

حافلة = اتوبوس

إستمتعت = لذت بردم

سيارة خصوصية = خودروی شخصی

لحسن الحظ = خوشبختانه

متوفّ = فراهم شده است

أنا أتذَّكر = من يادم هست

جنبًا إلى جنب = کنار هم

توفير = فراهم شدن

راحة = آسایش

الحوار: الجزء الاول

محمد: وضعیت کنونی جاده های ایران چگونه است؟

محمد: کیف هو وضع الطرق في ایران حالیاً؟

سعید: به نظر من وضعیت جاده های ایران مناسب است.

سعید: برایی وضع الطرق في ایران مناسب.

محمد: من چند بار با اتوبوس به شهرهای مختلف ایران سفر کردم و بسیار لذت بردم.

محمد: أنا سافرت بالحافلة عَدَّة مرات إلى مدن إيرانية مختلفة، واستمتعت كثيراً.

سعید: من هم سفر با اتوبوس و خودرو شخصی را بسیار دوست دارم، خوشبختانه در طول جاده ها، امکانات رفاهی خوبی فراهم است.

سعید: أنا أيضاً أحب السفر كثيراً بالحافلة والسيارة الخصوصية. لحسن الحظ هناك إمكانات رفاهية جيّدة متوفّرة على طول الطرق.

محمد: راست است. من در چندین نقطه مسیر، مسجد، رستوران و مسافرخانه را در کنار هم دیدم.

محمد: صحيح. أنا شاهدت في العديد من نقاط المسير، مساجد ومطاعم وفنادق جنباً إلى جنب.

سعید: برای فراهم شدن آسایش بیشتر مسافران، این خدمات در نظر گرفته شده است.

سعید: لقد أخذت هذه الخدمات بعين الاعتبار لأجل توفير راحة أكثر للمسافرين.

المفردات: الجزء الثاني

إلى حَدَّما = تا حدی

مباطئ، معبد = آسفالت

سنة ألف وتسعمئة وإحدى عشرة = سال ١٩١١

عریض = پهن

ازدياد = زیاد شدن

كان يستوجب = ایجاب می کرد

الطريق السريع = بزرگراه

جزء صغير = بخش کوچکی

نسافر = سفر کنیم

الحوار: الجزء الثاني

محمد: آیا جاده های کنونی در همان مسیر جاده های قدیمی است؟

محمد: هل الطرق الحالية تقع على نفس مسیر الطرق القديمة؟

سعید: تا حدی. اولین جاده آسفالتی در سال ۱۹۱۱ در ایران ساخته شد که در واقع همان مسیر عبور کاروان ها را پهن و نوسازی کردند.

سعید: إلى حَدَّمَا. فتح أول طريق مبْلَط في إيران عام ألف وتسعمئة وأحد عشر، هو في الواقع مسیر القوافل الذي وسّعوه وجددوه.

محمد: مسلماً زیاد شدن اتومبیلها و نیاز به راه های ماشین رو، این را ایجاد می کرد.

محمد: المُسَلَّمَ به هو أَنَّ ازدياد السيارات والحاجة إلى طرق خاصة بها كان يستوجب ذلك.

سعید: اکنون حتی روستاهای ایران، جاده های مناسب دارند و آزاد راه های زیادی نیز در ایران وجود دارد.

سعید: حتى القرى الإيرانية لها حالياً طريق مناسبة. في إيران طريق سريعة كثيرة أيضاً.

محمد: مثل بزرگراه تهران- قم.

محمد: مثل الطريق السريع بين طهران وقم.

سعید: بزرگراه تهران- قم، بخش کوچکی از آزاد راه های ایران است.

سعید: الطريق السريع بين طهران وقم جزء صغير من الطرق السريعة في إيران.

محمد: بل. شنیده ام که از تهران می توانیم با آزاد راه های ایمن و جدید به مشهد، اصفهان و یا تبریز سفر کنیم.

محمد: أجل. قد سمعت أننا نستطيع السفر في الطرق السريعة الآمنة والحديثة من طهران إلى مشهد أو إصفهان أو تبریز.

ندعوك الان للإستماع للحوار بالفارسية.

محمد: وضعیت کنونی جاده های ایرن چگونه است؟

سعید: به نظر من وضعیت جاده های ایران مناسب است.

محمد: من چند بار با اتوبوس به شهرهای مختلف ایران سفر کردم و بسیار لذت بردم.

سعید: من هم سفر با اتوبوس و خودروی شخصی را بسیار دوست دارم. خوشبختانه در طول جاده ها، امکانات رفاهی خوبی فراهم است.

محمد: راست است. من در چندین نقطه مسیر، مسجد، رستوران و مسافرخانه را در کنار هم دیدم.

سعید: برای فراهم شدن آسایش بیشتر مسافران، این خدمات در نظر گرفته شده است.

محمد: آیا جاده های کنونی در همان مسیر جاده های قدیمی است؟

سعید: تا حدی. اولین جاده آسفالتی در سال ۱۹۱۱ در ایران ساخته شد که در واقع همان مسیر عبور کاروان ها را پهن و نوسازی کردند.

محمد: مسلمًا زیاد شدن اتومبیلها و نیاز به راه های ماشین رو، این را ایجاد می کرد.

سعید: اکنون حتی روستاهای ایران، جاده های مناسب دارند و آزاد راه های زیادی نیز در ایران وجود دارد.

محمد: مثل بزرگراه تهران- قم.

سعید: بزرگراه تهران- قم، بخش کوچکی از آزاد راه های ایران است.

محمد: بله. شنیده ام که از تهران می توانیم با آزاد راه های ایمن و جدید به مشهد، اصفهان و یا تبریز سفر کنیم.

١٤٧

السکك الحديدية في ايران
حوار حول السكك الحديدية في ايران ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

السكك الحديدية = راه هن

وافي = چندان

مانه وعشرون = يقصد وبیست (٢٠)

مدينة ری = شهر ری

مدينة كبيرة = کلان شهر

ثمانية لاف وسبع مانه = هشت هزار و هفتتصد (٨٧٠٠) متر

الحوار: الجزء الاول

محمد: يا در راه هن تهران کار می کنی؟

محمد: هل تعمل في سكك حديدية طهران؟

مسعود: بله. من کارمند راه هن هستم.

مسعود: نعم. أنا موظف في السكك الحديد.

محمد: من در مورد راه هن ایران چندان اطلاع ندارم.

محمد: أنا ليست لدى معلومات وافية عن السكك الحديدية في ایران.

مسعود: راه هن ایران حدود ۱۲۰ سال قدمت دارد. قدیمی ترین راه هن ایران، بین تهران و شهر ری ساخته شد.

مسعود: قدم السكك الحديد في ایران هو مانه وعشرون عاماً. أقدم السكك الحديد في ایران أنشيء بین طهران ومدينة ری.

محمد: أما اکنون شهر ری، بخشی از کلان شهر تهران است.

محمد: لكن مدينة ری الان، جزء من مدينة طهران الكبيرة.

مسعود: بله. اما ن زمان، طول این راه هن ۸۷۰۰ متر بود.

مسعود: أجل. لكن في ذلك الزمن، كان طول هذه السكك الحديدية ثمانية لاف وسبع مائة متر.

المفردات: الجزء الثاني

عام = سراسري

لم ينشأ = ساخته نشده بود

سنة ألف وتسع مائة وثمان وثلاثين = سال ١٩٣٨

ألف وأربع مائة كيلومتر = يك هزار وچهارصد (١٤٠٠) كيلومتر

متناول = دسترسی

قطار كهربائي = قطار برقی

يعلم = فعالیت می کند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: این راه هن خيلي طولاني نبود!

محمد: السكك الحديد هذه لم تكن طويلة جداً!

مسعود: نه. پس از نيز بين چند شهر ديگر خطوط راه هن ساخته شد.

مسعود: لا. بعد ذلك أيضاً أنشئت خطوط للسكك الحديدية بين عدة مدن أخرى.

محمد: راه هن سراسري ايران کي ساخته شد؟

محمد: متى أنشئت السكك الحديدية الإيرانية العامة؟

مسعود: در سال ١٩٣٨ راه هن سراسري افتتاح شد.

مسعود: في عام ألف وتسع مائة وثمان وثلاثين افتتحت السكك الحديد العامة.

محمد: يا طول ن خيلي زياد است؟

محمد: هل طولها مديد جداً؟

مسعود: بله. حدود ١٤٠٠ كيلومتر است.

مسعود: نعم. طولها حوالي ألف وأربع مائة كيلومتر.

محمد: يا شهرهای مختلفی به راه هن دسترسی دارند؟

محمد: هل السكك الحديدية في متناول المدن المختلفة؟

مسعود: بله. حتى در چند مسیر، قطار برقی فعالیت می کند.

مسعود: نعم، حتی هنک قطار کهربائی یعمل فی عده مسارات.

نستمع الن للحوار بالفارسية.

محمد: یا در راه هن تهران کار می کنی؟

مسعود: بله، من کارمند راه هن هستم.

محمد: من در مورد راه هن ایران چندان اطلاع ندارم.

مسعود: راه هن ایران حدود ۱۲۰ سال قدمت دارد. قدیمی ترین راه هن ایران، بین تهران و شهر ری ساخته شد.

محمد: أما اکنون شهر ری، بخشی از کلان شهر تهران است.

مسعود: بله، اما ن زمان، طول این راه هن ۸۷۰۰ متر بود.

محمد: این راه هن خیلی طولانی نبود!

مسعود: نه، پس از ن نیز بین چند شهر دیگر خطوط راه هن ساخته شد.

محمد: راه هن سراسری ایران کی ساخته شد؟

مسعود: در سال ۱۹۳۸ راه هن سراسری افتتاح شد.

محمد: یا طول ن خیلی زیاد است؟

مسعود: بله، حدود ۱۴۰۰ کیلومتر است.

محمد: یا شهرهای مختلفی به راه هن دسترسی دارند؟

مسعود: بله، حتی در چند مسیر، قطار بر قی فعالیت می کند.

_____ ۱۴۸

جسر تاریخی خاص بالسکك الحديدية في ایران

حول جسر تاریخی خاص بالسکك الحديدية في ایران ونتعلم مفردات و عبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

جسر فرسک = پل ورسک

مائرة = شاهکار

فجوة = شکاف

سلسلة جبال = رشته کوه

بعيد = دور

مئنان وخمسون كيلومتراً = دویست وپنجاه کیلومتر

في أيّ زمان = در چه زمانی

سنة ألف وتسعمائة وست وثلاثين = سال هزار و نهصد و سی و شش

مهندسون = مهندسان

الحوار: الجزء الاول

مسعود: یکی از شاهکارهای راه آهن ایران، پل ورسک است.

مسعود: احدی مآثر السکك الحديدية الإيرانية هي جسر فرسک.

محمد: پل ورسک؟ این پل کجاست؟

محمد: جسر فرسک؟ این هو هذا الجسر؟

مسعود: این پل در شکاف بین دو کوه از رشته کوه های البرز ساخته شده است.

مسعود: هذا الجسر مبني في شعب بین جبلین من سلسلة جبال البرز.

محمد: آیا این پل از تهران خیلی دور است؟

محمد: هل هذا الجسر بعيد جداً عن طهران؟

مسعود: نه خیلی. حدود ۲۵۰ کیلومتر.

مسعود: ليس كثيراً. حوالي مائتين وخمسين كيلومتراً.

محمد: این پل در چه زمانی ساخته شده است؟

محمد: في أي زمان بني هذا الجسر؟

مسعود: این پل در سال ۱۹۳۶ توسط مهندسان خارجی و ایرانی ساخته شده است.

مسعود: هذا الجسر مبني في عام ألف وتسعمائة وستة وثلاثين، بيد مهندسين أجانب وايرانيين.

المفردات: الجزء الثاني

جب = کثار

مواد بناء معتمدة = مصالح معمولی

رمل = شن

إسمنت = سیمان

مانهه وعشرة أمتار = ۱۱۰ متر

أعلى = بالاتر

قاع = کف

وادي = دره

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: چرا به این پل ورسک می گویند؟

محمد: لماذا يسمون هذا الجسر فرسك؟

مسعود: ورسک نام روستایی است که در کنار پل قرار دارد.

مسعود: فرسک اسم قریه نقع‌الی جانب الجسر.

محمد: چرا به نظر شما این پل یک شاهکار است؟

محمد: لماذا هذا الجسر برأيكم مأثر؟

مسعود: چون از مصالح معمولی مثل سیمان و شن و آجر ساخته شده و ۱۱۰ متر بالاتر از کف دره است.

مسعود: لأنّه مبني بمواد البناء المعتادة مثل الإسمنت والرمل والأجر ويعلو منه عشرة أمتار عن قاع الوادي.

محمد: آیا هنوز هم قطاری از روی این پل عبور می کند؟

محمد: هل ما زال يمر قطار من على هذا الجسر؟

مسعود: البته. اگر دوست داری، روزی از این پل بازدید می کنیم.

مسعود: طبعاً. إن أحببت، زرنا هذا الجسر يوماً.

ندعوكم الآن أعزائي إلى الاستماع للحوار بالفارسية.

مسعود: یکی از شاهکارهای راه آهن ایران، پل ورسک است.

محمد: پل ورسک؟ این پل کجاست؟

مسعود: این پل در شکاف بین دو کوه از رشته کوه های البرز ساخته شده است.

محمد: آیا این پل از تهران خیلی دور است؟

مسعود: نه خیلی. حدود ۲۵۰ کیلومتر.

محمد: این پل در چه زمانی ساخته شده است؟

مسعود: این پل در سال ۱۹۳۶ توسط مهندسان خارجی و ایرانی ساخته شده است.

محمد: چرا به این پل ورسک می گویند؟

مسعود: ورسک نام روستایی است که در کنار پل قرار دارد.

محمد: چرا به نظر شما این پل یک شاهکار است؟

مسعود: چون از مصالح معمولی مثل سیمان و شن و آجر ساخته شده و ۱۱۰ متر بالاتر از کف دره است.

محمد: آیا هنوز هم قطاری از روی این پل عبور می کند؟

مسعود: البته. اگر دوست داری، روزی از این پل بازدید می کنیم.

١٤٩

تاریخ الطیران فی ایران

حوار حول تاریخ الطیران فی ایران، ونتعلم مفردات و عبارات فارسیة جديدة.
المفردات: الجزء الاول

مطار = فرودگاه

سنة ألف وتسع مئة وثمان وثلاثين = سال ١٩٨٣ (هزار ونهصد و هشتاد و نه)

قبل سنوات = سالها قبل

طیران = پرواز

کانوا یهبطون = پرواز می کردند

کانوا یهبطون = می نشستند

مسطح = صاف

مستو = هموار

کانوا یهبطون = فرود می مدنند

سنة ألف وتسع مئة وثلاث وعشرين = سال ١٩٢٣ (هزار ونهصد و بیست و سه)

مجموعة من الشباب = گروهی از جوانان

طیار = خلبان

قيادة طائرات = خلبانی

قضوا = طی کردند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: يا فرودگاه مهرباد قدیمی ترین فرودگاه ایران است؟

محمد: هل مطار مهرباد أقدم مطار في ایران؟

حمید: فرودگاه مهرباد در سال ١٩٣٨ افتتاح شد. قبل از ن هم هوایپماها در ایران پرواز می کردند.

حمید: مطار مهرباد دشن في عام ألف وتسع مئة وثمانية وثلاثين. قبل ذلك أيضاً كانت الطائرات تطير في ایران.

محمد: این هوایپماها کجا می نشستند؟

محمد: این كانت هذه الطائرات تهبط؟

حمید: این هوایپماها در زمین صاف و همواري در اطراف تهران فرود می مدنند.

حمید: كانت هذه الطائرات تهبط على أرض مسطحة ومستوية في أطراف طهران.

محمد: اولین پرواز ایرانیان کی انجام شد؟

محمد: متى نفذ أول طيران للإيرانيين؟

حمید: در سال ۱۹۲۳ و بعد از اینکه گروهی از جوانان ایرانی دوره موزشی خلبانی را در روسیه و فرانسه طی کردند.

حمید: في عام ألف وتسع مئة وثلاثة وعشرين، وبعد أن قضى مجموعة من الشباب الإيرانيين دورة قيادة الطائرات في روسيا وفرنسا.

المفردات: الجزء الثاني

بخصوص = در خصوص

صنع = ساخت

صناعة = صنعت

نسبةً = نسبةً

سنة ألف وتسع مئة وخمس وثلاثين = سال ۱۹۳۵ (هزار و نهصد و سی و پنج)

قبل بعض سنوات = چند سال پیش

أربعون كيلومتراً = چهل كيلومتر

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: یا در خصوص ساخت هواپیما وقطعات ن، کارخانه ای در ایران وجود دارد؟

محمد: هل يوجد في إيران مصنع خاص بصناعة الطائرات وقطعها؟

حمید: بله. این صنعت در ایران نسبتاً قدیمی است واز سال ۱۹۳۵ وجود داشته است.

حمید: نعم. هذه الصناعة قديمة نسبياً في إيران وكانت موجودة من عام ألف وتسع مئة وخمسة وثلاثين.

محمد: شهر تهران چند فرودگاه بین المللی وجود دارد؟

محمد: كم مطاراً دولياً في مدينة طهران؟

حمید: دو فرودگاه. فرودگاه مهرباد و فرودگاه امام خمینی که چند سال پیش افتتاح شد.

حمید: مطاران. مطار مهرباد، ومطار الإمام الخميني الذي دشن قبل بعض سنوات.

محمد: فرودگاه امام خمینی کجاست؟

محمد: أين هو مطار الإمام الخميني؟

حمید: فرودگاه در چهل كيلومتری غرب تهران واقع شده است.

حمید: هذا المطار على بعد أربعين كيلومتراً جنوب طهران.

ندعوكم الان إلى الاستماع للحوار بالفارسية.

محمد: يا فرودگاه مهرباد قدیمی ترین فرودگاه ایران است؟

حمید: فرودگاه مهرباد در سال ۱۹۳۸ افتتاح شد. قبل از ن هم هواپیماها در ایران پرواز می کردند.

محمد: این هواپیماها کجا می نشستند؟

حمید: این هواپیماها در زمین صاف و همواری در اطراف تهران فرود می مدنند.

محمد: اولین پرواز ایرانیان کی انجام شد؟

حمید: در سال ۱۹۲۳ وبعد از اینکه گروهی از جوانان ایرانی دوره موزشی خلبانی را در روسیه و فرانسه طی کردند.

محمد: یا در خصوص ساخت هواپیما و قطعات ن، کارخانه ای در ایران وجود دارد؟

حمید: بله. این صنعت در ایران نسبتاً قدیمی است واز سال ۱۹۳۵ وجود داشته است.

محمد: شهر تهران چند فرودگاه بین المللی وجود دارد؟

حمید: دو فرودگاه. فرودگاه مهرباد و فرودگاه امام خمینی که چند سال پیش افتتاح شد.

محمد: فرودگاه امام خمینی کجاست؟

حمید: فرودگاه در چهل کیلومتری غرب تهران واقع شده است.

۱۵.

الطيران في ايران

حوار حول الطيران في ايران ولنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

مضيف = مهماندار

برأيي = به نظرم

مهنتي = شغل

الخطوط الجوية الإيرانية = ایران ایر

مثير = هیجان آور

إلى جانب = در کنار

أجلس = می نشینم

حتى الآن = تا به حال

حينياً = گاه

مكتبة = کتابخانه

أكتب = مي نويسم

الحوار: الجزء الاول.

محمد: شنیدم که تو مهماندار هوایی هستی. به نظرم شغل جالبی است.

محمد: سمعت آنک مضيفة في الطائرات. إنها برأيي مهنة رائعة.

خاتم احمدی: بله. من مهماندار شرکت ایران ایر هستم و شغلم را دوست دارم.

السيدة احمدی: أجل أنا مضيفة في شركة الخطوط الجوية الإيرانية وأحب مهنتي.

محمد: بيشتر مردم نیز شغل تو را جالب، متنوع و هیجان آور می دانند.

محمد: أغلب الناس يعتبرون مهنتك رائعة ومنوعة ومثيره.

خاتم احمدی: من در کنار این شغل، دوست دارم گاه در کتابخانه ای بنشینم و مقالات علمی بنویسم.

السيدة احمدی: أنا إلى جانب هذه المهنة، أؤذ أن أجلس حيناً في مكتبة وأكتب مقالات علمية.

محمد: آیا تا به حال این کار را کرده ای؟

محمد: هل فعلت ذلك حتى الان؟

خاتم احمدی: بله. هر وقت فرصت پیدا می کنم، در مورد شغل خودم مطالبی را می نویسم.

السيدة احمدی: نعم. كلما ستحصل على الفرصة، أكتب معلومات عن مهنتي.

المفردات: الجزء الثاني

مانه = صد

ستة وثلاثون = سی و شش (٣٦)

إثناعشر = دوازده (١٢)

ضخم = پهن پیکر

إلى أي حد = تا چه اندازه

آلاف = هزاران

سنويًا ، على مدار سنة = در طول سال

ملايين = میلیونها

مولع = علاقمند هستی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: معلوم است اطلاعات کاملی در مورد فرودگاه های ایران داری!

محمد: معلوم آن لديك معلومات كاملة عن المطارات الإيرانية!

خاتم احمدی: بله. ایران بیش از صد فرودگاه دارد که ۳۶ فرودگاه آن بین المللی است.

السیدة احمدی: أجل. لإیران أكثر من مائة مطار، وستة وثلاثون منها دولية.

محمد: آیا همه این فرودگاه های بین المللی بزرگ هستند؟

محمد: هل كل هذه المطارات الدولية كبيرة؟

خاتم احمدی: نه همه. فقط در ۱۲ فرودگاه، هواپیماهای پهن پیکر می توانند بنشینند.

السیدة احمدی: ليس كلها. الطائرات الضخمة تستطيع أن تهبط في إثنى عشر مطاراً فقط.

محمد: مردم ایران تا چه اندازه سفر با هواپیما را دوست دارند؟

محمد: إلى أي حد يحب الناس ايران السفر بالطائرات؟

خاتم احمدی: در ایران هزاران پرواز در طول سال انجام می شود و میلیونها نفر با هواپیما سفر می کنند.

السیدة احمدی: آلاف الرحلات الجوية تتم في ایران على مدار السنة و ملايين الانفس يسافرون بالطائرات.

نستمع الآن إلى الحوار بالفارسية.

محمد: شنیدم که تو مهماندار هواپیما هستی. به نظرم شغل جالبی است.

خاتم احمدی: بله. من مهماندار شرکت ایران ایر هستم و شغل را دوست دارم.

محمد: بیشتر مردم نیز شغل تو را جالب، متنوع و هیجان آور می دانند.

خاتم احمدی: من در کنار این شغل، دوست دارم گاه در کتابخانه ای بنشینم و مقالات علمی بنویسم.

محمد: آیا تا به حال این کار را کرده ای؟

خاتم احمدی: بله. هر وقت فرصت پیدا می کنم، در مورد شغل خودم مطالبی را می نویسم.

محمد: معلوم است اطلاعات کاملی در مورد فرودگاه های ایران داری!

خاتم احمدی: بله. ایران بیش از صد فرودگاه دارد که ۳۶ فرودگاه آن بین المللی است.

محمد: آیا همه این فرودگاه های بین المللی بزرگ هستند؟

خاتم احمدی: نه همه. فقط در ۱۲ فرودگاه، هواپیماهای پهن پیکر می توانند بنشینند.

محمد: مردم ایران تا چه اندازه سفر با هواپیما را دوست دارند؟

خاتم احمدی: در ایران هزاران پرواز در طول سال انجام می شود و میلیونها نفر با هواپیما سفر می کنند.

المحور حول الملاحة البحرية في ايران، ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

پا لیٹ = ای کاش

ہلّم = بیا یی

سندھ = خواہیم رفت

أنت تعلم = تو موي دانو

سفرتكم = سفرتان

بستغرة = طول مم کشد

سبعة أيام = ٧ روز

تقضون وقتاً ممتعاً = به شما خوش می گذرد

تضعون = مه گذارید

نأخذ = م، بـ

* * * * *

الحادي عشر - الـ

علم: اع کاش، یا مایه بند لنگه سای، از آنچه هز به کش خواهید فت

علم بالذات تأتى معناه من بناء لنكه سذهب من هناك الى حزبة كيش

محمد: تو من دانه من وقت کافی ندارم سفارت تان هند روز طول می کشد؟

محمد: أنت تعلم أنا ليس لدى وقت كاف. كم يو ما تستغرة سفر تكم؟

علی: حدود ۷ وزن ما با ماشین به بند لنگه می‌رویم و از آنها با کشت، به حزیره کش، سفر می‌کنیم.

على: حوالى سعة أيام نحن نذهب الى مناء لنكه بالسيارة ومن هناك نسافر الى حزرة كش بالباخرة.

محمد: مطمئنم به شما خوش، من گزند

محمد: أنا وأثنـة، من يأنـكم تقـضـونـنـا، وقتـاً مـمـتعـاً

علی: من سفر با کشته را خلیم دوست دارم. این اولین تجربه من است.

علم: أنا أحب السفر بالباخرة كثيراً. هذه أول تجربة لي.

محمد: بله سفر با کشته عالم است ماشینستان اکحایم گذارید؟

محمد: أهل السفر بالآخرة، أئع. أين تضعون سيار لكم؟

عله: ماشین را هم با همان کشته به حزب هدکش، مهربان

علی: نأخذ السيارة أيضاً في نفس الباخرة الى جزيرة کيش.

المفردات: الجزء الثاني

الملاحة البحرية = کشتیرانی

باخرة سفر = کشتی مسافرتی

بحر الخزر = دریای خزر

يمكن السفر = می توان سفر کرد

شحن = حمل بار

يترددون = تردد می کنند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا با کشتی بزرگی به جزیره کيش می روید؟

محمد: هل تذهبون الى جزيرة کيش بباخرة كبيرة؟

علی: بله. با کشتی شرکت والفجر. این شرکت کشتیهای بزرگی دارد.

علی: نعم. بباخرة شركة والفجر. لهذه الشركة بواخر كبيرة.

محمد: آیا با این کشتیها به سفرهای خارجی هم می توان رفت؟

محمد: هل يمكن السفر الى الخارج أيضاً بهذه البواخر؟

علی: بله. ولی فقط به کشورهای خلیج فارس.

علی: نعم. لكن فقط الى دول الخليج الفارسي.

محمد: آیا از دریای خزر هم می توان با کشتی به روسیه سفر کرد؟

محمد: هل يمكن السفر بالباخرة الى روسیا أيضاً عبر بحر الخزر؟

علی: نه. متأسفانه فقط کشتیهای حمل بار بین ایران وروسیه تردد می کنند.

علی: لا. للأسف أن بواخر الشحن فقط تتردد بين ایران وروسیا.

نستمع الان اعزاني الى الحوار باللغة الفارسية.

علی: ای کاش با ما به بندر لنگه بیایی. از آنجا به جزیره کيش خواهیم رفت.

محمد: تو می دانی من وقت کافی ندارم. سفرتان چند روز طول می کشد؟

علی: حدود 7 روز. ما با ماشین به بندر لنگه می رویم و از آنجا با کشتی به جزیره کيش سفر می کنیم.

محمد: مطمئنم به شما خوش می گذرد.

علی: من سفر با کشتی را خیلی دوست دارم. این اولین تجربه من است.

محمد: بله سفر با کشتی عالی است. ماشینتان را کجا می گذارید؟

علی: ماشین را هم با همان کشتی به جزیره کیش می بریم.

محمد: آیا با کشتی بزرگی به جزیره کیش می روید؟

علی: بله. با کشتی شرکت والفجر. این شرکت کشتیهای بزرگی دارد.

محمد: آیا با این کشتیها به سفرهای خارجی هم می توان رفت؟

علی: بله. ولی فقط به کشورهای خلیج فارس.

محمد: آیا از دریای خزر هم می توان با کشتی به روسیه سفر کرد؟

علی: نه. متأسفانه فقط کشتیهای حمل بار بین ایران و روسیه تردد می کنند.

١٥٢

سیرة حياة الامام الخميني (رضوان الله عليه)

حوار عن سیرة حياة الامام الخميني (رضوان الله عليه) ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

ای کتاب؟ = چه کتابی؟

قد آنسد = سروده است

خمسون = پنجاه

شخصیة بارزة = چهره ای برجسته

کان ملماً = آشنا بود

الحوار: الجزء الاول.

محمد: امروز یک کتاب بسیار جالب در کتابخانه دانشکده دیدم.

محمد: رأيُتِ الْيَوْمَ كِتَابًا رائِعًا جَدًّا فِي مَكْتَبَةِ الْكُلِيَّةِ.

علی: چه کتابی؟

علی: ای کتاب؟

محمد: دیوان اشعار امام خمینی.

محمد: دیوان اشعار الامام الخميني.

علی: امام خمینی غیر از اشعار عرفانی، بیش از پنجاه رساله و کتاب در موضوعات مختلف دارد.

علی: عدا الأشعار العرفانية لللامام الخميني أكثر من خمسين رسالة وكتاب في موضوعات مختلفة.

محمد: امام خمینی در علوم دینی و مذهبی، شخصیتی بسیار برجسته است.

محمد: الامام الخمینی شخصیة بارزة جداً في العلوم الدينية والمذهبية.

علی: بله، امام خمینی به مسائل سیاسی جهان نیز آشنا بود.

علی: أجل، الامام الخمینی کان ملماً بقضايا العالم السياسية أيضاً.

المفردات: الجزء الثاني

طفولة = کودکی

شبابیة = جوانی

فقد = از دست داد

تعلم = فرائگیری

عند = نزد

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا امام خمینی در یک خانواده روحانی به دنیا آمده است؟

محمد: هل ولد الامام الخمینی في أسرة روحانية؟

علی: بله. پدر امام وبرادرش روحانی بودند.

علی: نعم. فقد کان أبوه وأخوه روحانیین.

محمد: دوست دارم درباره کودکی و جوانی امام خمینی بیشتر بدانم.

محمد: أود أن أعرف أكثر عن طفولة وشبابیة الامام الخمینی.

علی: امام خمینی در سال ۱۹۰۲ در شهر خمین به دنیا آمد. و در کودکی پدر خود را از دست داد.

علی: ولد الامام الخمینی في عام ألف وتسع مائة واثنين، وفي الطفولة فقد والده.

محمد: امام خمینی علوم اسلامی را در کجا آموخت؟

محمد: أين تعلم الامام الخمینی العلوم الإسلامية؟

علی: امام خمینی علوم اسلامی را نزد استاد بزرگ در شهرهای اراک و قم فرا گرفت.

علی: تعلم الامام الخمینی العلوم الإسلامية عند أستاذة کبار في مدینتی اراک وقم.

نستمع الآن الى الحوار بالفارسية.

محمد: امروز یک کتاب بسیار جالب در کتابخانه دانشکده دیدم.

علی: چه کتابی؟

محمد: دیوان اشعار امام خمینی.

علی: امام خمینی غیر از اشعار عرفانی، بیش از پنجاه رساله و کتاب در موضوعات مختلف دارد.

محمد: امام خمینی در علوم دینی و مذهبی، شخصیتی بسیار برجسته است.

علی: بله، امام خمینی به مسائل سیاسی جهان نیز آشنا بود.

محمد: آیا امام خمینی در یک خانواده روحانی به دنیا آمده است؟

علی: بله. پدر امام و برادرش روحانی بودند.

محمد: دوست دارم درباره کودکی و جوانی امام خمینی بیشتر بدانم.

علی: امام خمینی در سال ۱۹۰۲ در شهر خمین به دنیا آمد. و در کودکی پدر خود را از دست داد.

محمد: امام خمینی علوم اسلامی را در کجا آموخت؟

علی: امام خمینی علوم اسلامی را نزد اساتید بزرگ در شهرهای اراک و قم فرا گرفت.

١٥٣

سیرة حياة مؤسس الجمهورية الإسلامية في إيران "الإمام الخميني (ره)"

حوار آخر عن سیرة حیاة قائد الثورة الإسلامية / مؤسس الجمهورية الإسلامية في إیران "الإمام الخمینی (رضوان الله تعالى علیه)"، ونظم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

ناشط=فَعال

ذوق سليم، سليم الذوق=خوش ذوق

عهد=دوران

نال درجة الإجتهاد= به ذرجه اجتهاد رسيد

مارس الضغط=تَحْتِ فِشارَگُّ ذاشت

عقل=تَعْطيلَ كرد

منع =مَنْعُ وع كرد

اطلاع كثیر=آگاهی زياد

توضیح=روشن شدن

سعوا=تلاش كردن

الحوار: الجزء الاول.

محمد: امام خمینی از روحانیون فعال و خوش ذوق حوزه علمیه قم بود.

محمد: کان الیام الخمینی من الروحانیین الناشطین وذوی الذوق السليم في الحوزة العلمیة في قم.

علی: بله. او نزد استاد بزرگ علوم اسلامی را فرا گرفت و در دوره جوانی به درجه اجتهاد رسید.

علی: أجل فهو تعلم العلوم الإسلامية عند كبار الأساتذة ونال درجة الإجتهاد في عهد الشبيبة.

محمد: در آن زمان، وضعیت ایران چگونه بود؟

محمد: کیف کان وضع ایران في ذلك الزمان؟

علی: در آن زمان، رضا خان بر ایران حاکم بود. او روحانیون را تحت فشار گذاشت، مجالس مذهبی را تعطیل و تدریس امور دینی را در مدارس منع کرد.

علی: في ذلك الزمان كان رضاخان حاكماً على ايران. ومارس الضغط على الروحانيين وعطل المجالس الدينية ومنع تدریس الشؤون الدينية في المدارس.

محمد: پس لابد مردم ایران آگاهی زیادی درباره اسلام نداشتند.

محمد: إذن ما کان لدى الشعب الايراني معلومات كثيرة عن الإسلام!

علی: البته روحانیون بزرگی مثل آیت الله مدرس و امام خمینی (رضوان الله عليه) برای روشن شدن حقایق، بسیار تلاش کردند.

علی: طبعاً سعی الروحانيون الكبار مثل آیة الله المدرس والامام الخمینی (رضوان الله عليهم) سعوا کثیراً لتوضیح الحقائق.

المفردات: الجزء الثاني

مؤلفات = آثار

قيم = ارزشمند

في مجال = در زمینه

فضح = إفشا كرد

ألف = تأليف كرد

نهضة = قیام

الخامس عشر من خرداد= ۱۵ خرداد

تبليور = شکل گرفت

قمعی = سرکوبگرانه

اعتنقل = بازداشت شد

إثر ذلك = در پی آن

أعداء = دشمنان

وقع = به وقوع پیوست

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: امام خمینی چه تلاشهایی کرد؟

محمد: ما هي المساعي التي قام بها الإمام الخميني؟

علي: امام خمینی علاوه بر سخنرانی، آثار ارزشمندی را در زمینه معرفی اسلام و افشاری سیاستهای رضا خان تألیف کرد.

علي: علاوة على الخطب، ألقى الإمام الخميني مؤلفات قيمة في مجال تعريف الإسلام وفضح سياسات رضاخان.

محمد: قیام ۱۵ خرداد چگونه شکل گرفت؟

محمد: كيف تبلورت نهضة الخامس عشر من خرداد؟

علي: این قیام در پی سخنرانیهای امام خمینی درباره سیاستهای سرکوبگرانه رژیم محمد رضا شاه و بازداشت او به وقوع پیوست.

علي: وقعت هذه النهضة إثر خطب الإمام الخميني في فضح سياسات نظام محمد رضا شاه القمعية واعتقال الإمام الخميني.

محمد: چرا امام با سیاستهای شاه مخالف بود؟

محمد: لماذا كان الإمام معارضًا لسياسات الملك؟

علي: چون این سیاستها، راه را برای سلطه دشمنان بر ایران باز می کرد.

علي: لأن هذه السياسات كانت تفتح الطريق لهيمنة الأعداء على ایران.

الآن نستمع إلى الحوار بالفارسية.

محمد: امام خمینی از روحانیون فعال و خوش ذوق حوزه علمیه قم بود.

علي: بله. او نزد استاد بزرگ علوم اسلامی را فرا گرفت و در دوره جوانی به درجه اجتهاد رسید.

محمد: در آن زمان، وضعیت ایران چگونه بود؟

علي: در آن زمان، رضا خان بر ایران حاکم بود. او روحانیون را تحت فشار گذاشت، مجالس مذهبی را تعطیل و تدریس امور دینی را در مدارس منع کرد.

محمد: پس لابد مردم ایران آگاهی زیادی درباره اسلام نداشتند.

علي: البته روحانیون بزرگی مثل آیت الله مدرس و امام خمینی (رضوان الله عليه) برای روشن شدن حقایق، بسیار تلاش کردند.

محمد: امام خمینی چه تلاشهایی کرد؟

علی: امام خمینی علاوه بر سخنرانی، آثار ارزشمندی را در زمینه معرفی اسلام و افشاری سیاستهای رضا خان تألیف کرد.

محمد: قیام ۱۵ خرداد چگونه شکل گرفت؟

علی: این قیام در پی سخنرانیهای امام خمینی درباره سیاستهای سرکوبیگرانه رژیم محمد رضا شاه و بازداشت او به وقوع پیوست.

محمد: چرا امام با سیاستهای شاه مخالف بود؟

علی: چون این سیاستها، راه را برای سلطه دشمنان بر ایران باز می کرد.

٤٥ سيرة حياة الإمام الخميني الدينية والسياسية

المحور آخر عن سيرة حياة الإمام الخميني الدينية والسياسية، ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الأول

عام ألف وثلاث مائة وأربعين هجري شمسي = سال هزار و سیصد و چهل و دوهش

اعتقل = دستگیر کرد

أطلق سراحه = آزاد شد

سجن = زندان

ماذا فعل؟ = چه کرد؟

ثانية = باز هم

نضال = مبارزہ

وacial = ادامہ داد

نَفِي = تَبْعِيدُ كَرْد

نُفِيَ = تبَعِيدَ شَدَّ

199

الحوار: الجزء الاول.

علی: رژیم شاه امام را در خرداد سال ۱۳۴۲ ه.ش دستگیر کرد، ولی پس از مدتی از زندان آزاد شد.

علي: اعتقل نظام الشاه الإمام في خرداد عام ألف وثلاث مائة واثنتين وأربعين، لكن أطلق سراحه من السجن بعد مدة.

محمد: امام بعد از آزاد شدن چه کرد؟

محمد: ماذا فعل الإمام بعد اطلاق سراحه؟

علی: باز هم با سیاستهای ضد اسلامی رژیم شاه، مخالفت کرد.

علي: واصل ثانيةً معارضة سياسات نظام الشاه المعادية للإسلام.

محمد: پس امام خمینی، به مبارزات خود ادامه داد.

محمد: إذن واصل الإمام الخميني نضاله.

علي: بله. به همین خاطر، رژیم شاه امام را در آبان سال ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید کرد.

علي: أجل. ولهذا السبب، نفي نظام الشاه الإمام إلى تركيا في شهر آبان، عام ألف وثلاثة مائة وثلاثة وأربعين.

محمد: امام چه مدت در ترکیه بود؟

محمد: کم مدة كان الإمام في تركيا؟

علي: امام خمینی حدود یک سال در ترکیه بود و سپس به عراق تبعید شد.

علي: كان الإمام الخميني في تركيا حوالي سنة ثم نفي إلى العراق.

المفردات: الجزء الثاني

كان علي صلة = ارتباط داشت

بيانات = اعلاميه ها

نص = متن

كان يوزع = پخش می شد

أي عمل؟ = چه کاری؟

كان يقوم = انجام می داد

ثلاث عشرة سنة = سیزده سال

أضطر = مجبور شد

يغادر = ترك كند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: امام در زمان تبعید، چگونه با مردم ایران ارتباط داشت؟

محمد: كيف كان الإمام على صلة بالشعب الإيراني في زمن النفي؟

علي: نامه ها، اعلاميه ها و متن سخراانيهای امام در ایران پخش می شد.

علي: كانت رسائل وبيانات ونص خطابات الإمام متوزع في ايران.

محمد: امام چند سال در عراق ماند و در آنجا چه کاری انجام می داد؟

محمد: كم سنة بقي الإمام في العراق وأي عمل كان يقوم به هناك؟

علي: امام ۱۳ سال در عراق بود و در حوزه علمیه نجف، فقه و علوم اسلامی را تدریس می کرد.

علي: كان الإمام في العراق ثلاث عشرة سنة وكان يدرس الفقه والعلوم الإسلامية في حوزة النجف العلمية.

محمد: آیا پس از پایان تبعید در عراق، امام به ایران آمد؟

محمد: هل جاء الإمام إلى إيران بعد انتهاء النفي في العراق؟

علي: نه. أمام براي ادامه مبارزه خود، مجبور شد به فرانسه برود.

علي: لا. أضطرَ الإمام إلى الذهاب إلى فرنسا لمواصلة نضاله.

نستمع الآن إلى الحوار بالفارسية.

علي: رژیم شاه امام را در خرداد سال ۱۳۴۲ ه.ش دستگیر کرد، ولی پس از مدتی از زندان آزاد شد.

محمد: امام بعد از آزاد شدن چه کرد؟

علي: باز هم با سیاستهای ضد اسلامی رژیم شاه، مخالفت کرد.

محمد: پس امام خمینی، به مبارزات خود ادامه داد.

علي: بله. به همین خاطر، رژیم شاه امام را در آبان سال ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید کرد.

محمد: امام چه مدت در ترکیه بود؟

علي: امام خمینی حدود یک سال در ترکیه بود و سپس به عراق تبعید شد.

محمد: امام در زمان تبعید، چگونه با مردم ایران ارتباط داشت؟

علي: نامه ها، اعلامیه ها و متن سخنرانیهای امام در ایران پخش می شد.

محمد: امام چند سال در عراق ماند و در آنجا چه کاری انجام می داد؟

علي: امام ۱۳ سال در عراق بود و در حوزه علمیه نجف، فقه و علوم اسلامی را تدریس می کرد.

محمد: آیا پس از پایان تبعید در عراق، امام به ایران آمد؟

علي: نه. امام براي ادامه مبارزه خود، مجبور شد به فرانسه برود.

_____ ١٥٥

سيرة الإمام الخميني قدس سرّه العلمية والسياسية

حوار آخر في سيرة الإمام الخميني قدس سرّه العلمية والسياسية.

المفردات: الجزء الأول

بعيد = دور

كان يواصل = ادامه می داد

أربع عشرة سنة = ۱۴ سال

حينما = وقتی که

بلغ ذروته = به اوچ رسید

فر = فرار کرد

عاد = بازگشت

مجيء = آمدن

منقطع النظير، عديم النظير، لا نظير له = بي نظير

والدي = پدرم

كان قد جاء = آمده بود

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چند سال امام خمیني از ايران دور بود و به مبارزات خود ادامه می داد؟

محمد: کم سنه كان الإمام الخميني بعيداً عن إيران، وكان يواصل كفاحه؟

علي: امام حدود ٤ سال از ايران دور بود. اما همواره مردم را آگاه می کرد.

علي: كان الإمام بعيداً عن إيران حوالي أربع عشرة سنة. لكنه كان يبصر الناس دوماً.

محمد: امام خمینی کی به ایران بازگشت؟

محمد: متى عاد الإمام الخميني إلى إيران؟

علي: وقتی که مبارزات مردم به اوچ خود رسید و شاه از ایران فرار کرد.

علي: عند ما بلغ كفاح الشعب ذروته وفرَّ الشاه من إيران.

محمد: هنگام آمدن امام خمینی، استقبال مردم از او بي نظير بود.

محمد: عند مجيء الإمام الخميني، كان إستقبال الناس له منقطع النظير.

علي: بله. پدرم هم از شيراز برای استقبال از امام خمینی به تهران آمده بود.

علي: أجل. كان والدي أيضاً قد جاء من شيراز إلى طهران لاستقبال الإمام الخميني.

المفردات: الجزء الثاني

أكبر = بزرگترین

حدث = رویداد

القرن العشرون = قرن بیستم

قد سموا = خوانده اند

أحي = زنده کرد

أثر في .. = تحت تأثير قرار داد

حدّد = تعیین شد

اقترح = پیشنهاد کرد

خلال = طی

استفتاء = همه پرسی

صوتوا = رأی دادند

ثمان و تسعون بالمانه = ۹۸ درصد

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: چرا انقلاب اسلامی را بزرگترین رویداد قرن بیستم خوانده اند؟

محمد: لماذا سمّوا الثورة الإسلامية أكبر حدث في القرن العشرين؟

علی: برای اینکه انقلاب، دین را زنده کرد و جهان را نیز تحت تأثیر قرار داد.

علی: لأنّ الثورة أحيت الدين وأثّرت في العالم أيضاً.

محمد: پس از پیروزی انقلاب، چگونه نوع حکومت در ایران تعیین شد؟

محمد: بعد انتصار الثورة، كيف حدد نوع الحكومة في ايران؟

علی: امام خمینی، نظام جمهوری اسلامی را پیشنهاد کرد و مردم طی یک همه پرسی به آن رأی دادند.

علی: اقتراح الإمام الخميني نظام الجمهورية الإسلامية، وصوت إلى جانب الناس باستفتاء عام.

محمد: چند درصد از مردم ایران به نظام جمهوری اسلامی رأی دادند؟

محمد: كم بالمانه صوت الشعب الإيراني إلى جانب نظام الجمهورية الإسلامية؟

علی: بیش از ۹۸ درصد.

علی: أكثر من ثمانية وتسعين بالمانه.

نستمع الآن للحوار بالفارسية.

محمد: چند سال امام خمینی از ایران دور بود و به مبارزات خود ادامه می داد؟

علی: امام حدود ۱۴ سال از ایران دور بود. اما همواره مردم را آگاه می کرد.

محمد: امام خمینی کی به ایران بازگشت؟

علی: وقتی که مبارزات مردم به اوچ خود رسید و شاه از ایران فرار کرد.

محمد: هنگام آمدن امام خمینی، استقبال مردم از او بی نظیر بود.

علی: بله. پدرم هم از شیراز برای استقبال از امام خمینی به تهران آمد بود.

محمد: چرا انقلاب اسلامی را بزرگترین رویداد قرن بیستم خوانده اند؟

علی: برای اینکه انقلاب، دین را زنده کرد و جهان را نیز تحت تأثیر قرار داد.

محمد: پس از پیروزی انقلاب، چگونه نوع حکومت در ایران تعیین شد؟
علی: امام خمینی، نظام جمهوری اسلامی را پیشنهاد کرد و مردم طی یک همه پرسی به آن رأی دادند.
محمد: چند درصد از مردم ایران به نظام جمهوری اسلامی رأی دادند؟
علی: بیش از ۹۸ درصد.

١٥٦

سیرة حياة الإمام الخميني العقائدية والسياسية

إلى حوار آخر حول سيرة حياة الإمام الخميني العقائدية والسياسية ، ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الأول

رحيل=رخت

مثير للحزن = عُمَّ أَنْجَىز

حزن=أندوه

أدرك = دَرْكَ مِي گُنم

فقد = آز دَسْتَ دادن

كان صعباً=سَخْتُ بُود

قيادة = رَهْبَرِي

مر، مرير = نُلُج

حلو=شیرین

إلى جانب البعض = دَرْ كِنَار هَم

قضوا = گُنْرَانْدَنْد

عقد = دَهِه

تغير من حال إلى حال = مُتَحَوَّل شُدْ

بداء = باهُوشْمَدِي

تبعة = وابسْتِگِي

أجانب = بِيگانگان

حر = آزاد

وضع الأساس = پایه ریزی گُرد

الحوار: الجزء الأول.

علي: رختِ إمام خمینی برای مردم ایران برسیار عُمَّ أَنْجَىز بُود.

علي: رحيل الإمام الخميني كان مثيراً جداً لحزن الشعب الإيراني.

محمد: منْ همْ دَرْكِ مِي كُمْ كه آزْ دَسْتَ دادَنِ إِمامَ حُمَيْنِي بَرَايِ مَرْدُمِ اِيرَانِ سَخْتْ بُودْ.

محمد: أنا أيضاً أدرك أنَّ فقد الإمام الخميني كان صعباً على الشعب الإيراني.

علي: پَسْ آزْ إِقْلَابْ، مَرْدُمْ وَ إِمامَ حُمَيْنِي با عِشْقَ وَ اِيمَانْ، روزهای تَلْخُ وَ شِيرِينْ را دَرْ كِنَار هَمْ گُنَانَدْ.

علي: بعد إنتصار الثورة قضي الشعب والإمام الخميني معاً أياماً مريرة وحلوة بالعشق والإيمان.

محمد: مَنْ مِي دَائِمِ إِمامِيَّكَ دَهِ پَسْ آزْ پِرُوزِيِ إِقْلَابْ نِيَزْ دَرْ كِنَار مَرْدُمْ بُودْ.

محمد: أنا أعلم أنَّ الإمام كان إلى جانب الشعب عقداً بعد إنتصار الثورة أيضاً.

علي: بَلَهِ، با وُجُودِ او، جامِعِهِ يِ اِيرَانِ بِسِيَارَمُتَحَولِ شَدْ.

علي: أجل، فقد تغير المجتمع الإيراني كثيراً من حال إلى حال بوجوده.

محمد: حُوكْمِ اِيرَانِ دَرْ زَمَانِ او چَگُونِهِ بُودْ؟

محمد: كيف كانت الحكومة الإيرانية في عهده؟

علي: إِمامَ با هُوشَمَدْيِ، وَابْسِتَكِيِ اِيرَانِ بِهِ بِيگانِگَانِ رَا قَطْعَ كَرْدَ وَ حُوكْمَتِي مُسْتَقْلَ وَ آزادِپَایِهِ رِیزِي كَرْدَ.

علي: قطع الإمام بدهاء، تبعية إيران للأجانب ووضع الأساس لحكومة مستقلة وحررة.

المفردات: الجزء الثاني

صعب=دُشوار

سنة ونصف=يِكْ سال و نِيَم

جيش=أَرْتِيش

فرض حُخْمِيلِ كَرْد

قيم جديدة=أَرْزُشْهَايِ جَدِيدٌ

أحوال صعبة=شَرَاعِ طِ سَخْت

ثماني سنوات=هَشْتُ سالِه

إداره=إِدارَه كَرْد

بشكل جيد=بِهِ حُوبِي

راسخ=أَسْدُوارْ

صاروا حزينين=أَذْوَهَنَانِ شُدَّدْ

ملايين الأشخاص=مِيلِيُونُهَا تَقْر

دعم = دَعْمَ شَكْ

واروهه الشري = او رابه خاک سپرده

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: تغييریان حکومت و ایجاد نظامی با ارزشهاي جدید، بسیار دشوار است.

محمد: تغيير حکومة وایجاد نظام بقيم جديدة، صعب جداً.

علي: حدودی لسال و نیم پس از پیروزی انقلاب، آرتش صدام جنگ ۸ ساله اي رابه ایران تحمیل گرد.

علي: بعد نحو سنة ونصف من انتصار الثورة، فرض جيش صدام حرباً علي ايران ثماني سنوات.

محمد: امام خمینی رهبری بزرگ و شجاع بود که در آن شرایط سخت، ایران رابه خوبی اداره گرد.

محمد: كان الامام الخميني قائدًا كبيراً وشجاعاً أدار ايران بشكل جيد في تلك الأحوال الصعبة.

علي: البتة، او رهبری هوشیار و مائده کوهه استوار بود.

علي: بالطبع، فهو كان قائداً يقظاً وراسخاً كالجبل.

محمد: به همین دليل، مردم ایران از رحلت او بسیار اندوهگین شدند.

محمد: لهذا السبب، صار الشعب الإيراني حزيناً جداً لرحيله.

علي: بله. میلیونها نفر در تشییع او شرکت گردند و با اشک و اندوه، امام رابه خاک سپرده.

علي: أجل. فقد شارك ملايين الأشخاص في تشييعه وواروهه الشري بالدموع والأحزان.

ندعوكم الآن للإستماع للحوار بالفارسية.

علي: رحلت امام خمینی برای مردم ایران بسیار عُم الگیز بود.

محمد: من هم در کم می کنم که از دست دادن امام خمینی برای مردم ایران سخت بود.

علي: پس از انقلاب، مردم و امام خمینی با عشق و ایمان، روزهای تئح و شیرین را در کنار هم گرفتند.

محمد: من می دائم امامیک دهه پس از پیروزی انقلاب نیز در کنار مردم بود.

علي: بله. با وجود او، جامعه ی ایران بسیار متتحول شد.

محمد: حکومت ایران در زمان او چگونه بود؟

علي: امام با هوشمندی، وایستگی ایران به بیگانگان را قطع کرد و حکومتی مستقل و آزادپایه هریزی کرد.

محمد: تغييریان حکومت و ایجاد نظامی با ارزشهاي جدید، بسیار دشوار است.

علي: حدودی لسال و نیم پس از پیروزی انقلاب، آرتش صدام جنگ ۸ ساله اي رابه ایران تحمیل گرد.

محمد: امام خمینی رهبری بزرگ و شجاع بود که در آن شرایط سخت، ایران رابه خوبی اداره گرد.

علي: الْبَتَهُ، او رَهْبَرِي هُوشِيَارْ وَ مائِنْدِ كُوه أَسْتُوازْ بُودْ.

محمد: بِه هَمِينْ دَلِيلُ، مَرْدُم اِيرَانْ اَزْ رَحْلَتِ او بِسْيَارْ اَندُو هَگِينْ شَدَّنْ.

علي: بَلِه، مِيلِيونُهَا تَقْرُبْ دَرْ تَشْبِيع او شِرْكَتْ كَرْدَنْ وَ با اَشْكَ وَ اَندُو، اِمامْ رَابِه خَالَكْ سِپْرَدَنْ.

١٥٧

جزيرة قشم من الجزر الإيرانية في الخليج الفارسي

حوار حول الجزر الإيرانية في الخليج الفارسي ومنها تحديداً جزيرة قشم لنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الأول

أذهب في سفرة بِه سَفَرْبَرَوْم

الحقيقة! = رَاسْتَشْ!

إلى أين نذهب؟ = بِه كُجَابَرَوِيم؟

لم لا نذهب؟ = چَوَا نَرَوِيم؟

جو رباعي = هَوَاي بَهارِي

ما رأيك؟ = نَظَرَتْ چِيسْتَ؟

تقترح = پِيشَهادْ مِي گُنِي

انا موافق = مَنْ مُوافِقْم

ثلاثون = (٣٠) سِي

أنسب = مُنَاسِبْ تَر

الحوار: الجزء الاول.

محمد: دو سُتْ دارْمَ بَعْد اَزْ امْتَحَانَاتِ بِه سَفَرْبَرَوْم. تو بَرْنَامِه اي نَدارِي؟

محمد: أود أن أذهب في سفرة بعد الامتحانات. أليس لديك برنامج؟

علي: رَاسْتَشْ نَهِ! دَرْ اينْ هَوَاي سَرْذَبِه كُجَابَرَوِيم؟

علي: الحقيقة.. لا! إلى أين نذهب في هذا الجو البارد؟

محمد: چَوَا بِه جُنُوبِ اِيرَانْ وَ خَلْيَجْ فَارْسْ نَرَوِيم؟

محمد: لم لا نذهب إلى جنوب ایران والخليج الفارسي؟

علي: خوب أَسْتُ. الآن دَرْ جُنُوبِ اِيرَانْ، هَوَامْعَنْدِلْ وَ بَهارِي أَسْتُ.

علي: جَيد. الآن، الجو معتدل ورباعي في جنوب ایران.

محمد: پَسْ مِي تَوانِيمِه خَلْيَجْ فَارْسْ وَ جَزَایِرْ آنْ بِرَوِيمْ. نَظَرَتْ چِيسْتَ؟

محمد: إذن نستطيع أن نذهب إلى الخليج الفارسي وجزره. ما رأيك؟

علي: مَنْ با پیشنهاد تو موافقم.

علي: أنا موافق على رأيك.

محمد: كدام جزيره را براي سفر پیشنهاد مي گني؟

محمد: آية جزيرة تقترح للسفر؟

علي: دَرْ خَلْيَج فَارْس، حَدُود ٣٠ جَزِيرَه مُتَعَلَّق بِه ايران است. اما قِسْم وَ كِيش بَرَاي سَفَر مُنَاسِب تَرْ هَسْتَد.

علي: في الخليج الفارسي، حوالي ثلاثة جزيرة عائنة لإيران. لكن قسم وكيش أقرب للسفر.

المفردات: الجزء الثاني

أماكن=جاها

كثير=قروان

ذلك=در صمن

منطقة تجارية حرّة = مَنْطَقَه ي آزاد تجاري

اقتراح=پیشنهاد

يرحب=استقبال مي گند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: جزيره ي قسم چه جاهای دیدنی اي دارد؟

محمد: آية أماكن جذابة لجزيرة قشم؟

علي: اين جزيره، هم از نظر تارخي مهم است و هم جاذبه هاي طبیعی آن قروان است. در صمنیک منطقه ي آزاد تجاری هم در آنجا وجود دارد.

علي: هذه الجزيرة مهمة من الناحية التاريخية وجاذبها الطبيعية أيضاً كثيرة. كذلك توجد هناك منطقة تجارية حرّة.

محمد: پس حتماً اين جزيره امكانات مناسبی براي سفر دارد.

محمد: إذن لهذه الجزيرة حتماً أماكن مناسبة للسفر.

علي: بلـه. دَرْ سَالَهَايِ آخر، هُتِلْ هاي پُزْرُگ و زِيبَا و بازارهای متعددی در قشم ساخته شده است.

علي: أجل. فقد أنشئت في قشم في السنوات الأخيرة، فنادق كبيرة وجميلة وأسواق عديدة.

محمد: فکر مي گنم سعيد هم از اين پیشنهاد استقبال مي گند.

محمد: أظن أن سعيداً أيضاً يرحب بهذا الإقتراح.

الآن ندعوك إلى الاستماع للحوار بالفارسية.

محمد: دوست دارم بعد از امتحانات به سفر برآم. تو برنامه ای نداری؟

علی: راستش نہ! دُر این هَوای سَرْدَبِه هُجَابِ رَویم؟

محمد: چو اب ه جنوب ایران و خلیج فارس نرویم؟

علی: خوب اسْتُ. آلآن دَرْ جُذُوبِ ایران، هَوامْعَنْدِلُ وَ بَهاری اسْتُ.

محمد: یَسْ می توانیم ہے خلیج فارس و جزایر آن پر رویم۔ نظرت چیست؟

عَلَىٰ مَنْ بَا يَيْشِئُهَا دِ تُو مُوافِقُمْ.

محمد: کدام حزیرہ را برای سفر پیشہاد می کنی؟

علی: دَرْ خَلْيَجِ فَارْسْ، حُدُودٍ ۝ ۳ جَزِيرَه مُتَعَلَّقٍ بِهِ اِيرَانْ اَسْتْ. اَمَا قِشْمُ وَ كِيشُ بَرَائِي سَفَرْ مُنَاسِبٌ تَرْ هَسْتَدْ.

محمد: جَزِيرَه يَقْسِمُ چه جاهاي دیدنی اي دارد؟

علی: این جزیره، هم از نظر تاریخی مهم است و هم جاذبه‌های طبیعی آن فراوان است. در ضمن یک منطقه‌ی آزاد تجاری هم در آنجا وجود دارد.

محمد: پس حنماً این جزیره امکانات مناسبی برای سقوف دارد.

علی: بله. در سالهای اخیر، هتل‌های پُرگ و زیبا و بازارهای متعددی در قسم ساخته شده است.

محمد: فِكْرٌ مِي گُئْ سَعِيدْ هَمْ آزْ اين پيشنهادِ استقبالٌ مِي گُندْ.

جزيرة كيش من الجزر الإيرانية في الخليج الفارسي

حوار حول جزيرة أخرى من الجزر الإيرانية في الخليج الفارسي وهي (جزيرة كيش). ولنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

مارسة الغوص = عواصي

التزلج على الماء = اسكي روبي آب

مئيّج = هِيَجَانْ أَنْكِيزْ

أسماك = ماهيّها

نادر = گمپاں

الحوار: الجزء الاول.

محمد: جزیره ی کیش واقعاً زیباست. به نظرم حتی از جزیره ی قشم هم زیباتر است.

محمد: جزيرة كيش جميلة حقاً. برأيي هي أجمل حتى من جزيرة قشم.

علی: یله. مُنظَّرهِی غُرُوبِ آفَابْ دَرْ ساحلِ جَزِيرَهِ کیشُ پیکی از زیبَاتِینْ مُنظَّرهِ ها دَرْ سواحلِ دُنیاُسْت.

على: أجمل منظر غروب الشمس في ساحل جزيرة كيش هو أحد أجمل المناظر في سواحل العالم.

محمد: آپا دار اپن جزیرہ، عواصی ہم می توان کرڈ؟

محمد: هل يمكن ممارسة الغوص أيضاً في هذه الجزيرة؟

علی: بِلَهٗ، اسکی روی آب هم دز این حزیره هیجان انگیز است.

على: نعم التزلج على الماء أيضاً في هذه الجزيرة مهيج.

محمد: امروز چه نامه ای داریم؟ من دو سنت ندارم در هتل داشتم.

محمد: ماذَا لَدِنَا مِنْ بَرَّ نَاجٍ، إِلَّا وَدَ الْبَقَاءُ فِي الْفَنْدَةِ

علم، بد ۴ نظر منزد هسته آسته به آکو اریوم کیش در ویم و آنواع ماهمه های گمبان را از نزدیک بیننم.

على الأفضل، بأنّه أن نذهب إلى إكمال يوم كيش، ونشاهد عن كثب أنواع الأسماك النادرة

2000-01-02

المفردات: الحزء الثاني

شیخ

سے فوٹو

سُوقٌ تَقْلِيدِيّ = بازار سنت

٦١٥ - خواص

نستقل، سارة أخوة = تاكسى، بگى بخ

الافتراض أن نتھأ، = مُدَّ أَسْتَ گَرِشْ گُنْيَهْ

نخت سایه = کشته، نفیت

اطلاعات = معلومات

نحوی علی = ہدایت آف دین

11 of 11

الحادي عشر

محمد: بازارهای سنتی و خدید کش هم حال بودند. آنست

محمد: أسماء، كرش، التقليدية والحداثة أيضاً: إنعمة وحذابة

علی: حزب و کیش بان منطقه، آزاد تحریر، نایاب، خلیفه فرموش، آنها کالاهای است

عـلـى : حـزـبـ كـيـشـ منـطـقـةـ تـحـالـفـ حـزـبـ اـشـاءـ عـمـدـ وـانـهـاعـ الـخـارـجـ

۱۰۰۰ هزار هکتار خاک از طبقه اول و دوم کشاورزی می‌باشد.

وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنَاتُ هُنَّا شَفَاعٌ لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُنَّا مُطْهَرٌ

۱۰- میتوانند از شرکت‌های تأمین مکانیزم‌های انتظاری و قیمت‌گذاری کنند.

الآن، في الأفق، لا يرى إلا ملائكة من السماء، يحيطون به في كل مكان، وهم يحيطون به.

محمد: فَكُرْ خوبى أَسْتُ. مي توانيمبە، ساحل مرجاني و يا ساحل شنى جزيره برويم.

محمد: فكرة جيدة. نستطيع أن نذهب إلى الساحل المرجاني أو الساحل الرملي للجزيرة.

علي: مَنْ دوست دارم إطلاعاتي دَرْ مُورد كشتي تفريحي و إسكي روی آب بە دَسْت آورم.

علي: أنا أود أن أحصل على معلومات حول اليخت السياحي والتزلج على الماء.

محمد: يادَثْ نَرَوْد كه از باغ پَرَنْدِگان وَسايير جاهاي تاريجي وَ طبيعي كيشن هم ديدن گنيم.

محمد: لا تنس أن نزور حديقة الطيور وسائر أماكن كيش التاريجية والطبيعية.

ندعوكم الآن للإستماع إلى الحوار بالفارسية.

محمد: جَزِيره ي كيشن واقعاً زيباست. به ئظرم حتى از جَزِيره ي قشم هم زيباتر أَسْتُ.

علي: بَلَه. مَنظَرَه ي عُرُوب آفاب دَرْ ساحل جَزِيره ي كيشن يكي از زيباترین مَنظَرَه ها دَرْ سواحل دُئياسْت.

محمد: آيا دَرْ اين جَزِيره، عواصي هم مي توان گردد؟

علي: بَلَه. إسكي روی آب هم دَرْ اين جَزِيره هيچان انگيز أَسْتُ.

محمد: امروز چه بَرْنامِه اي داريم؟ مَنْ دوست دارم دَرْهَنْل بِمامَ.

علي: بَه، ئظر مَنْ بَهْتَر أَسْتُ به آكواريوم كيشن بَرَويْم وَ أنواع ماهي هاي كمياپ را از نَرْديك بِبينيم.

محمد: بازارهای سُنتي و جَدِيد كيشن هم جالب و ديدنی أَسْتُ.

علي: جَزِيره ي كيشن يك مَنظَقَه ي آزاد تِجاري بَرَاي خَرِيد وَ فروش أنواع كالاهاست.

محمد: هوا هم خيلي لَطِيف أَسْتُ. زِمسْتان كيشن مِنْل بَهار تِهران أَسْتُ.

علي: بَهْتَر أَسْتُ يك تاڭسي بِمَگيريم وَ دَرْ اطْرافِ جَزِيره ي كيشن گُرْدش گنيم.

محمد: فَكُرْ خوبى أَسْتُ. مي توانيمبە، ساحل مرجاني و يا ساحل شنى جزيره برويم.

علي: مَنْ دوست دارم إطلاعاتي دَرْ مُورد كشتي تفريحي و إسكي روی آب بە دَسْت آورم.

محمد: يادَثْ نَرَوْد كه از باغ پَرَنْدِگان وَسايير جاهاي تاريجي وَ طبيعي كيشن هم ديدن گنيم.